

تاریخ تجزیه می ایران

«دو قرن پنجم»

تجزیه قفقاز

دکتر هوشنگ طالع

تاریخ تجزیه‌ی ایران

« دفتر چهارم »

تجزیه‌ی قفقاز

دکتر هوشنگ طالع

موضوع	سرشناسه
موضوع	عنوان و پدیدآور
موضوع	مشخصات نشر
موضوع	مشخصات ظاهری
موضوع	فروست
موضوع	شابک
موضوع	وضعیت فهرست نویسی
موضوع	فیا
موضوع	طالع، هوشنگ، ۱۳۱۲
موضوع	تجزیه‌ی قفقاز / هوشنگ طالع
موضوع	لنگرود : سمرقند، ۱۳۸۷
موضوع	۳۶۷ ص. مصور (رنگی)
موضوع	تاریخ تجزیه‌ی ایران: دفتر چهارم
موضوع	۹۶۴ - ۷۷۷۵ - ۲۱ - ۰ - ۰
موضوع	ایران -- تاریخ -- قرن ۱۴ -- دخالت خارجی
موضوع	ایران -- سیاست و حکومت -- قرن ۱۴
موضوع	قفقاز -- تاریخ -- قرن ۱۹ م.
موضوع	فروست (شناسه افزوده)
موضوع	تاریخ تجزیه‌ی ایران: دفتر چهارم.
موضوع	۱۳۸۷ ج. ۲۴ ت ۲ / ط ۱ / DSR ۱۵۰۱
موضوع	رده بندی کنگره
موضوع	۹۵۵ / ۰۸۲۴
موضوع	رده بندی دیویی
موضوع	شماره کتابخانه ملی
موضوع	۱۲۷۴۵۱۱



دکتر هوشنگ طالع

تاریخ تجزیه‌ی ایران « دفتر چهارم » تجزیه‌ی قفقاز

انتشارات سمرقند، چاپ نخست ۱۳۸۷

چاپ دوم، ۱۵ شهریور ۱۳۹۰

شمارگان: ۱۵۰۰

حروف چین: پروانه ربوشه

ISBN 964-7775-21-0

شابک ۰ - ۲۱ - ۷۷۷۵ - ۹۶۴

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

نشانی:

گیلان - رشت - صندوق پستی ۳۱۹۸ - ۴۱۶۳۵ تلفن: ۵۲۲۳۹۴۴ - ۰۱۴۲

تهران - صندوق پستی ۳۵۸ - ۱۵۸۵۵ تلفن: ۶۶۹۷۰۴۸۶ - ۰۲۱

نمبر: ۸۸۸۴۷۹۰۴

پیش کش به همهی آنانی که
در دفاع از میهن در برابر تجاوز روسیان به قفقاز جان باختند .

مرزهای خون ...

سرتاسر زمین قفقاز، از خون مردم ما، رنگن بود :	بی شمار مردمان به خون خفتند در کنار «جواد خان» ، در گنجه
از خون ارانی‌ها ، ارمنی‌ها ، گرگی‌ها ، داغستانی‌ها ، لزگی‌ها	در کنار «حسین قلی خان» ، در باکو در کنار هزاران نام آور، در کنار صدها هزار « گمنام » ،
سرتاسر زمین قفقاز ، از خون مردم ما رنگین بود :	از این سو و آن سوی ارس : در محال شوره گل ، در آچوق باشی، در آبخازستان
تالش‌ها ، گالش‌ها و گبله مردان ، از خون فرزندان اسبهدان مازندران ...	در محراب کلیسای ایچمیادزین در قبه ، در گروزیه ، در پای دیوار قلعه‌ی شیشه
سرتاسر زمین قفقاز ، آغشته به خون مردم ما بود :	در باغستان‌های قره باغ در نخجوان ، در کوهستان‌های بلند داغستان
تبریزی‌ها ، ارومی‌ها ، خویی‌ها، سرابی‌ها ، ماکویی‌ها ، اردبیلی‌ها ، شاهسون‌ها	در بند ، شکی و شیروان ، در تفلیس ، در ایروان .
سرتاسر زمین قفقاز ، از خون خراسانیان رنگین بود :	

هراتیان ، مرویان و بخارییان ،
سمرقندیان و نیشابوریان ...

شکوفه‌های بادام و زردآلو ،
بوته‌های گل سرخ و شب‌بو ،
عطر از کف دادند .

سرتاسر زمین قفقاز

با خون پارسیان ، خوریان ، بلوچان ، کردان
و لران ،
در هم آمیخته بود .

تا دم سرد « یخ زار » ،
به قفقاز رسید :

سبزه‌زارها ،
باغ‌های آلبالو ،
و تاکستان‌ها ،
سترون شدند

با خون خوارزمیان و فرارودیان ،
با خون کابلیان ، بلخیان و خجندیان ...

در آن هنگامه‌ی سخت تاریخ

خون همه‌ی مردم فلات ایران ،
با خاک سرزمین قفقاز ،
در هم آمیخته بود .

تا چشم هرزه‌ی روسیان ،
به قفقاز افتاد :

دوشیزه‌ها و بانوان ، گیسوان بریدند ،
و رخسارهای زیبا ، به گل اندودند .

چونان ، دگر هنگامه‌های سخت تاریخ ،
خاکی دیگر ، با خون‌هایی دیگر .

تا آوای خشن روسیان ،
به قفقاز رسید :

تار « عاشقان » ، پوست درید ،
و عاشقانه‌های شاد و مهرآفرین ،
جای به سوگ و مویه و هجران سپرد .

هنگامی که شمشیرهایمان ،
در کنار رود کوروش ، شکست .
هنگامی که توپ‌هایمان در « اسلاندوز »
خاموش شدند ،

هنگامی که « شمخال » هایمان در کنار
ارس ،

امروز نیز ،
پس از گذشت نزدیک به دو سده ،
دل‌های ما ، از جدایی خون است

از آتش افتادند ،
قلب ما نیز شکست :

و چشم‌های ما ، در انتظار دیدار دوست .
و دست‌های ما ،

از اسب سروری تاریخ ،
فرو افتادیم .

در اشتیاق فشردن دست‌های یار
ه . ط

پشت ما نیز شکست ،
پاره پاره شدیم

تا پای « هیولا » به قفقاز رسید :

فهرست نوشته‌ها

- الف دیدی نو بر تاریخ
- پ ایران بزرگ ، آریانا ، ایرانا
- ۱ درآمد
- ۷ پیش گفتار
- ۱۵ گفتار یکم - ایران در چالش با چهار قدرت بزرگ
- ۱۶ بخش یکم - پیدایی حکومت عثمانی
- ۲۰ بخش دوم - امپراتوری هند
- ۲۸ بخش سوم - استعمار انگلیس
- ۳۸ بخش چهارم - شکل گیری تجاوز سازمان یافته
- ۵۵ گفتار دوم - برآمدن نادر : بازسازی دولت فراگیر ملی
- ۶۵ گفتار سوم - آقا محمد خان : دوباره سازی دولت فراگیر ملی
- گفتار چهارم - نبردهای روسیه علیه ایران
- ۷۷ بخش یکم - فتح علی شاه : تداوم دولت فراگیر ملی
- ۸۳ بخش دوم - توجیبهات حقوقی تجاوز به ایران
- ۸۹ بخش سوم - از آغاز تجاوز روسیان تا رخ دادهای دریای مازندران
- ۹۹ بخش چهارم - از رخ دادهای دریای مازندران تا کشته شدن تسی تسی یانف
- ۱۱۱ گفتار پنجم - ایران در پی متحدان
- ۱۱۴ بخش یکم - پیمان نافرجام با انگلیس
- ۱۱۹ بخش دوم - اتحاد شوم با فرانسه
- ۱۴۱ بخش سوم - سفارت بی‌هوده‌ی ملکم
- ۱۵۴ بخش چهارم - پایان اتحاد شوم با فرانسه
- ۱۶۴ بخش پنجم - اتحاد زیان‌بار با انگلیس

۱۷۱	بخش ششم - دو اتحاد بد فرجام با عثمانی
۱۸۹	گفتار ششم - پایان بدفرجام « اتحاد » ، تجزیه‌ی بخش‌هایی از قفقاز
۲۱۳	گفتار هفتم - تلاش سیاسی در راه بازگشت سرزمین‌های اشغالی
۲۲۵	گفتار هشتم - میان دو جنگ
۲۲۸	بخش یکم - نبردهای ایران و عثمانی
۲۳۲	بخش دوم - آتش‌فشان، به سر ریز نزدیک می‌شود
۲۳۴	بخش سوم - به سوی جنگ
۲۴۱	گفتار نهم - تجزیه‌ی سرتاسر قفقاز

پیوست‌ها

۴۸	منشور یا راهبرد پتر	پیوست شماره‌ی ۱
۵۲	اعلامیه‌ی پتر خطاب به اهالی قفقاز	پیوست شماره‌ی ۲
۲۸۷	قرارداد میان نماینده‌ی شاه تهماسب و امپراتور روس	پیوست شماره‌ی ۳
۲۹۰	قرارداد اشرف غلجایی با سلطان عثمانی	پیوست شماره‌ی ۴
۲۹۱	قرارداد اشرف غلجایی با پتر دوم	پیوست شماره‌ی ۵
۲۹۵	عهدنامه‌ی رشت	پیوست شماره‌ی ۶
۳۰۱	عهدنامه‌ی گنجه	پیوست شماره‌ی ۷
۳۰۶	قرارداد کردان	پیوست شماره‌ی ۸
۳۰۸	نامه‌ی جوادخان گنجه‌ای به تسی‌تسی یانف	پیوست شماره‌ی ۹
۳۱۰	عهدنامه‌ی فینکن اشتاین	پیوست شماره‌ی ۱۰
۳۱۳	عهدنامه‌ی ایران و انگلیس به نمایندگی هارفورد جونز	پیوست شماره‌ی ۱۱
۳۱۶	عهدنامه‌ی ایران و انگلیس به نمایندگی گوراوولی	پیوست شماره‌ی ۱۲
۳۲۱	عهدنامه‌ی ایران و انگلیس به نمایندگی هنری الیس	پیوست شماره‌ی ۱۳
	صورت احتجاجی که با سرآلس، ایلچی دولت انگلیس	پیوست شماره‌ی ۱۴
۳۲۵	بسته شد (ضمیمه عهدنامه‌ی ۱۲۲۹ م‌ه‌ی)	

۲۰۶	عهدنامه‌ی گلستان	پیوست شماره‌ی ۱۵
۳۲۷	سواد دست خط ایلچی روس ...	پیوست شماره‌ی ۱۶
۲۷۳	عهدنامه‌ی ترکمان‌چای	پیوست شماره‌ی ۱۷
۳۲۸	معاهده در باب کرورات و تخلیه‌ی سرحدات	پیوست شماره‌ی ۱۸
۳۳۱	معاهده در باب تجارت	پیوست شماره‌ی ۱۹
	پهنه‌ی سرزمین‌های جداشده از ایران در اثر قراردادهای	پیوست شماره‌ی ۲۰
۳۳۵	گلستان و ترکمان‌چای	
۳۳۶	فرمان فتح‌علی‌شاه به جمیع اهالی تفلیس	پیوست شماره‌ی ۲۱
۳۳۷	فرمان فتح‌علی‌شاه (خان بابا خان)	پیوست شماره‌ی ۲۲
	فرمان فتح‌علی‌شاه به خوانین و بیگ‌ها و ریش سفیدان	پیوست شماره‌ی ۲۳
۳۳۹	ولایت قبارتی، چچنه واسطی شهر	
۳۴۲	فرمان فتح‌علی‌شاه به جمیع ریش‌سفیدان قراقلقان	پیوست شماره‌ی ۲۴
۳۴۳	فرمان فتح‌علی‌شاه به محمد حسن خان شکی	پیوست شماره‌ی ۲۵
۳۴۵	فرمان فتح‌علی‌شاه به طهماسب بیگ گرجستانی	پیوست شماره‌ی ۲۶
	نامه‌ی محمد حسن خان به همه‌ی علما و ریش سفیدان	پیوست شماره‌ی ۲۷
۳۴۶	جمعیت افشا	
۳۴۸	فرمان فتح‌علی‌شاه به مهدی قلی‌خان قره‌باغی	پیوست شماره‌ی ۲۸
۳۴۹	نامه‌ی عباس میرزا به گراف گودوویچ	پیوست شماره‌ی ۲۹
	حکم خطابی عباس میرزا به خوانین و بیگ زاده‌های اهل	پیوست شماره‌ی ۳۰
۳۵۱	کاختی	
۳۵۳	دستور عمل ژرژ سوم پادشاه انگلستان به گور اوزلی	پیوست شماره‌ی ۳۱
۳۵۹		کتاب‌نامه
۳۶۵		نمایه

دیدنی نوبر شناسایی تاریخ

موری بر تنه‌ی درختی لانه داشت. آوندی از آن درخت، چونان جویباری از کنار آن لانه می‌گذشت و همواره بر مور، زمزمه می‌کرد.

روزی آن مور، به پی‌جویی برخاست و با سنگینی خود، روی به پایین نهاد. همراه آوند برفت، تا به ریشه‌های درخت رسید. همراه آن ریشه‌ها، ژرفای زمین را کاوید و با دانش بسیار به لانه بازگشت. او می‌دانست که آوند، آن همه آب و خوراک را چگونه از دل خاک برمی‌گیرد.

مور دانشمند، روزی شاهین تیزبینی را از دانش خود با خبر ساخت.

شاهین گفت: راست است، چنین می‌آورند. اما، می‌دانی به کجا

می‌برند؟ و می‌دانی اگر برای آن «بردن» نبود، هرگز نمی‌آوردند؟

(اُزیر: ناسیونالیسم چون یک علم)

بیش‌تر مردم، درس تاریخ را شرح وقایع گذشته می‌دانند. با این برداشت، تاریخ به صورت درسی زاید و حدیثی بر مردگان جلوه‌گر می‌شود. گاه نیز به طعنه می‌گویند: تاریخ مربوط به گذشته‌هاست، بهتر است از مسایل امروز، سخن بگوییم.

تاریخ، تنها شرح حوادث گذشته نیست، بلکه تاریخ علمی است برای توجیه هستی‌ها و رویدادهای امروز، در راستای شناخت سیمای مطلوب جهان فردا.

درست است که در بررسی‌های تاریخی، سروکارمان با گذشته است. اما این بدان منظور نیست که گذشته را تنها در قالب گذشته بشناسیم. پی‌جویی درباره‌ی علل موجودیت‌های کنونی، گاه ما را به زمان‌های نزدیک و گاه به زمان‌های بسیار دور می‌کشاند. فرآیند همین بررسی‌هاست که استعدادهای یک ملت را برای حرکت به سوی آینده نشان داده و تاثیر هندادها (نظام‌ها) ی‌گوناگون فکری را بر پیکره‌ی ملت‌ها، آشکار می‌کند. سرانجام همین بررسی‌هاست که خمیرمایه‌هایی را که در آینده قابل به کارگیری خواهند بود، به ما می‌نمایاند. باید بدانیم که علم تاریخ و بررسی‌های تاریخی است که اراده‌ی ملت‌ها را در آینده‌ی آن‌ها، موثر می‌سازد.

واقعیت‌های جهان فردا، در قالب استعداد‌های جامعه امروز، وجود دارد .

مردم، می‌توانند با توجه به استعداد‌های موجود، به پرورش جنبه‌ی ویژه‌ای از آن پرداخته و جامعه را به سوی گزینه‌ای که استعداد آن را دارد، به حرکت آورند .
علم تاریخ به معنای نوین آن، علمی است که استعداد‌های یک ملت را که واقعیت‌های جهان فردا خواهند بود، به ما می‌شناساند .

گفته شد که مردم می‌توانند از میان استعداد‌های موجود جامعه، جنبه‌ی ویژه‌ای از آن را توان بخشند. این سخن بدان معنا نیست که اجتماع می‌تواند هر تحولی را که دل‌خواه اوست، از قوه به فعل درآورد. بلکه جامعه، تنها توان پیاده کردن برنامه‌هایی را دارد که موجبات آن در نهاد جامعه، آماده شده باشد .

در این برداشت از مساله، جامعه چونان شخصیتی است که می‌تواند استعدادی را بر استعداد دیگری ترجیح داده و در این فرآیند، به آینده شکل ویژه‌ای بخشد .
عامل‌گزینش نیز، خود از پدیده‌ها و نهاد‌های اجتماعی است . اما اثر آن، معطوف به آینده است . به گفته دیگر، اثری که گذشته و حال بر آینده می‌گذارند، موجب پدید آمدن نیرویی می‌گردد که کشش آن، بر زمان حال احساس می‌شود .

هنگامی که ساختمانی برپاست، می‌توان تاریخ ساخت آن را در قالب شرحی از حوادث گذشته، بررسی کرد . یعنی : می‌توان مشخص کرد که « پی » ساختمان در چه زمانی کنده شده، چه زمان دیوارهای آن را ساخته‌اند و چه زمان درهای آن را نصب کرده‌اند و ... اما ساختمانی که هنوز ساخته نشده است، با کشش خود، برنامه‌ی کار را نشان می‌دهد. در اصطلاح می‌گویند : ساختمان به این تعداد « آجر » ، به این تعداد « در » و ... نیاز دارد .

گذشته‌ها، تنها امروز را نساخته‌اند ، بلکه فردا را نیز خواهند ساخت . تاریخ به ما نشان می‌دهد که با چه استعدادی، امروز پدید آمده و با استعداد‌های موجود، چگونه فردایی پدید خواهد آمد . سرانجام تاریخ به ما می‌نمایاند که کدام یک از حرکت‌هایی که امروز وجود دارد، ناشی از کشش جهان فرداست .

خواسته‌های یک ملت، عبارت است از کشش‌هایی که جهان فردای آن ملت، بر مردم امروز تحمیل می‌کند . تحمیلی دل‌پذیر که امروز با هزاران وسیله، موجبات آن را فراهم می‌سازیم .

ایران بزرگ، آریانا، ایرانا، ایران

قلمرو فرمان‌روایی «دولت ایران»، در درازای تاریخ این سرزمین، یعنی از چند هزار سال پیش تا کمابیش دو سده‌ی اخیر، پهنه‌ی «فلات ایران» بود.

فلات یا پشته (نجد) ایران، یک واحد شناخته شده‌ی جغرافیایی در سطح جهانی است. مرزهای فلات ایران، عبارتند از کوه‌های قفقاز و رودخانه‌های آمودریا و سیردریا در شمال. از خاوران، فلات پامیرو رود سند. از جنوب اقیانوس هند و خلیج فارس و از باختر، رودخانه‌ی فرات.

در درازای سده‌ها. پای‌تخت شاهنشاهی ایران در کرانه‌ی باختری دجله قرار داشت. از این رو، سرزمین میان رودان (بین النهرین) را «دل ایران شهر» می‌نامیدند. این سرزمین پهناور که بیش از چهار میلیون کیلومتر مربع وسعت دارد، در درازای چند هزار سال، قلمرو دولت ایران بود. البته در زمان‌های بسیار، این قلمرو، از پهنه‌ی فلات ایران فراتر رفته است و در زمان‌هایی نیز، چندین دولت ایرانی (در آرامش و یا جنگ و ستیز) در کنار هم در این پهنه، فرمان‌روایی داشته‌اند.

با آغاز سده‌ی نوزدهم میلادی، دولت ایران مورد یورش سازمان یافته‌ی استعمارگران اروپایی، یعنی امپراتوری‌های روس و انگلیس قرار گرفت. در زمانی کمتر از هفتاد سال، دولت ایران وسیله‌ی دو امپراتوری مزبور، تجزیه شد و بخش‌های پهناوری از آن تحت سلطه‌ی روس‌ها و پاره‌ای نیز زیر چنگ بریتانیا قرار گرفت. در این میان با دخالت‌های آشکار و نظامی بریتانیا و با تحمیل قرارداد پاریس، بخش مستقل باقی مانده از حاصل تجزیه نیز، دوباره شد.

با ظهور دولت عثمانی در این بخش از جهان، هجوم دولت مزبور به سرزمین‌های دولت ایران، چندین سده به درازا کشید و به دنبال فراز و فرودهای بسیار در جنگ‌های میان دو دولت، بخش‌هایی از سرزمین‌های ایران در باختر از دست رفت که مرزهای کنونی در غرب ایران زمین، حاصل آن است.

چنان که گفته شد، با آغاز سده ی نوزدهم میلادی، فراگشت تجزیه‌ی دولت ایران در اثر یورش نظامی روس‌ها و انگلیس‌ها، آغاز شد و در فاصله‌ی زمانی سال‌های ۱۱۹۲ تا ۱۲۶۰ خورشیدی (۱۸۱۳ تا ۱۸۸۱ میلادی)، یعنی تنها عرض ۶۸ سال، ایران بزرگ تجزیه شد. قراردادهای منجر به تجزیه‌ی «ایران»، عبارتند از:

قرارداد گلستان (۱۸۱۳ م / ۱۱۹۲ خ): برپایه‌ی این قرارداد، بخش‌هایی از سرزمین‌های قفقاز، به اشغال روس‌ها درآمد.

قرارداد ترکمان‌چای (۱۸۲۸ م / ۱۲۰۶ خ): یا قرارداد تجزیه‌ی سرتاسری قفقاز

قرارداد پاریس (۱۸۵۷ م / ۱۲۳۵ خ): برپایه‌ی این قرارداد، دیوار جدایی میان مردم ایران و افغانستان کشیده شد.

تجزیه مکران و بلوچستان (۱۸۷۱ م / ۱۲۵۰ خ)

قرارداد آخال (۱۸۸۱ م / ۱۲۶۰ خ): تجزیه‌ی سرتاسری سرزمین‌های خوارزم و فرارود و الحاق آن سرزمین‌ها، به امپراتوری روسیه تزاری.

در فراگشت تجزیه‌ی «دولت ایران» در سده‌ی نوزدهم میلادی، پای‌تخت دولت ایران در شهر تهران قرار داشت. از این رو، با هر تجزیه و جدایی، نام «ایران» برای باقی مانده‌ی آن بخش که در برگیرنده‌ی پای‌تخت یعنی «تهران» بود، باقی ماند. از این رو، در سال‌های اخیر، به دلیل عدم روشن‌گری لازم، دو مفهوم «دولت ایران» از گاه کهن تا تجزیه‌ی این واحد در قرن نوزدهم و دولت حاصل از تجزیه (به دلایلی که در بالا گفته شد)، در یکدیگر تداخل کرده و در نتیجه، سبب ایجاد بدفهمی‌ها و گزفهمی‌های بسیار شده است.

بدین گونه برای «میراث‌داران» دولت ایران از گاه کهن تا همین سال‌های اخیر، این توهم ایجاد شده است که منظور از واژه‌ی ایران، سرزمین و دولت کنونی ایران است. در حالی که اگر پای‌تخت دولت ایران در دوران تجزیه‌های اخیر فلات ایران، در شهر کابل، بخارا، گنجه، یا...، قرار داشت، امروز بخش‌هایی که شهر کابل، بخارا، گنجه، یا... در آن قرار دارند، به نام «ایران» خوانده می‌شد. در آن صورت، «ایران» امروزی بدون تردید، نام دیگری می‌داشت و...

از این رو، باید که میان دو نام همسان اما با مفهوم ناهمسان، فرق گذارد. شاید راه این است که از دولت ایران، از عهد کهن تا سده‌ی نوزدهم میلادی، به نام «ایران بزرگ» یا «ایران واحد (یگانه)»، یا به اصطلاح هم خانمانان افغانستانی «آریانا» و به گفته‌ی درست‌تر «ایرانا»، نام ببریم.

اما باید دانست که برگزیدن هر یک از این نام‌ها و یا هر نام دیگری که بتواند فرق میان این دو مفهوم را (نام همسان ولی درون مایه‌ی ناهمسان، به گونه‌ای که یکی، جزیی از دیگری است و نه همه‌ی آن) آشکار کند، متضمن اتفاق نظر همه‌ی فرزندان این پدر است.

این چیزی است که امروز، اهمیت آن برای تاریخ‌نگاری و بررسی پیشینه‌ی کهن مردمانی که در این روزگار، از هم جدا افتاده‌اند و در واحدهای سیاسی گوناگون زندگی می‌کنند، بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود.

با توجه به این که فرزندان این پدر، بسیارند و شاید پاره‌ای از آن‌ها، در اثر قرار گرفتن زیر سلطه‌ی بیگانه و یا تحت تبلیغات بیگانگان، از «اصل خود» دور افتاده‌اند، می‌بایست برای باز جستن «روزگار وصل» فرهنگی، مراکزی فعال در خانه‌های این «فرزندان» برپا گردد، تا این کارسترگ، به انجام برده شود.

فرزندان «پدر»، این مردمان‌اند و در حال حاضر، در این واحدهای سیاسی زندگی می‌کنند:

نخست - در منطقه‌ی قفقاز:

جمهوری آذربایجان (اران)

جمهوری ارمنستان

جمهوری گرجستان

سرزمین‌های ضمیمه شده به خاک فدراسیون روسیه: داغستان، اوستی شمالی، چچن‌ستان، اینگوش‌ستان، قبادرین - بالخارستان، کراچای - چرکستان و آدیغه

دوم - در منطقه‌ی خوارزم و فرارود

جمهوری ترکمنستان

جمهوری ازبکستان

جمهوری تاجیکستان

بخش‌های ضمیمه شده به جمهوری‌های قزاقستان و قرقیزستان

سوم - افغانستان

چهارم - ایران (کنونی)

پنجم - بخش‌هایی از مکران و بلوچستان که ضمیمه‌ی خاک جمهوری
پاکستان شده است و...

ششم - کردها و دیگر مردمان سرزمین‌های بخش‌های تجزیه شده از سوی
دولت عثمانی ، در غرب « ایران زمین » .

هفتم - بحرین

درآمد

با فروپاشی دولت صفویان در سال ۱۱۰۱ خ / ۱۷۲۲ م ، دولت‌های پس از آن (غلجیایان، افشاریان و زندیان) ، گرچه با شوکت و استواری آغاز کردند ، اما دچار « جوان مرگی » شدند . هر سه دولت مزبور ، « دولت مستعجل » بودند ، نیک درخشیدند اما زود به خاموشی گراییدند . هر سه دولت ، با قتل یا مرگ بنیان‌گذاران آن‌ها ، چندان دوام نیاوردند . پس از قتل محمود ، اشرف غلجایی در زمان کوتاهی با شکست برابر نادر ، از صحنه محو شد . دولت افشاریان نیز با قتل بنیان‌گذار آن ، از هم پاشید و با مرگ کریم‌خان ، دولت زندیان نیز به سرنوشت دو دولت پیش از آن ، گرفتار شد .

هر سه دولت پس از صفویان ، دارای ویژگی‌های خاص خود بودند . دولت غلجیایان با تاج بخشی شاه سلطان حسین ، به مشروعیت لازم برای استقرار یک دولت فراگیر ملی ، دست یافت . اما خوی سفاک محمود و کشت و کشتارها و غارت‌ها و تجاوزات او بر حقوق مردم و از همه مهم‌تر ، عدم درک او از مسایل ملی و ... ، این امکان بزرگ را از وی و مردم ایران ، سلب کرد . البته از یاد نبریم که دولت‌های افشاریان و زندیان ، در مقیاس زمان خود و حتا با مقیاس‌های رایج این زمان ، از مشروعیت ملی و مردمی لازم ، برخوردار بودند . نادر ، به شیوه‌ی رایج جهان آن زمان ، یعنی تنها وسیله‌ی شمشیر برگزیده نشد ، بلکه او برکشیده‌ی مجلس موسسان دشت مغان بود . مجلسی که می‌توانست در آینده ، نقش مجلس مهستان دوران اشکانی را بازی کند و پایه‌های مردم‌سالاری را ، خیلی پیش‌تر از خیزش مشروطیت ، در کشور استوار سازد .

بنیان‌گذار دولت زندیان نیز به گونه‌ی دیگر از اقبال مردمی برخوردار بود . او ، خود را شاه ننامید ، بلکه از عنوان وکیل مردم (وکیل الرعایا) بهره گرفت . اما با وجود این ویژگی‌های والا ، دو دولت افشاریان و زندیان ، هر دو با قتل و یا مرگ بنیان‌گذاران ، از میان رفتند و کشور دستخوش کشمکش قدرت و بی‌ثباتی شد .

پس از گذشت بیش از ۷۰ سال از فروپاشی دولت صفویان ، به دنبال نادر شاه و کریم‌خان ،

آقا محمدخان قاجار ، توانست بار دیگر دولت فراگیر ملی را بازسازی کند . در این میان ، گرچه بنیان‌گذار دولت قاجاریان نیز در چادر خود کشته شد اما این دولت ، دچار فروپاشی نشد . چیزی که چرایی و چگونگی آن ، هرگز مورد پرسش و پژوهش تاریخ‌نگاران ، قرار نگرفته است .

آقا محمدخان که خود نمی‌توانست صاحب فرزند شود ، با روشن‌بینی و دقت و وسواس بسیار ، برادرزاده‌اش خان باباخان را برای جانشینی خود ، پرورش و آموزش داد . البته در یک داوری درست ، می‌باید بپذیریم که در کنار دوراندیشی آقای محمدخان ، وجود خود خان باباخان و نیز ابراهیم خان کلانتر صدر اعظم آقا محمدخان ، بسیار ارزشمند و کارساز بود . باید پذیرفت که آقا محمدخان ، دلیل فروپاشی دولت افشاریان و زندیان را نیک دریافته بود و کوشید از افتادن این اتفاق بعد از خود ، جلوگیری کند .

خان باباخان که به عنوان فتح‌علی شاه در تاریخ ایران نامبردار است ، در سایه‌ی تربیت و کوشش آقا محمدخان ، جنگ آزموده بود و امکان آن را یافته بود که در موقعیت‌های گوناگون ، چه پیش از پیروزی آقا محمدخان بر رقیبان و چه پس از آن ، با قرار گرفتن در جایگاه سپهسالاری و نیز فرمان‌روایی در بخش‌هایی از کشور ، تجربه‌ی لازم را برای جنگ‌آوری و کشورداری ، به دست آورد .

ابراهیم خان کلانتر که به دلیل روبرگرداندن از لطف‌علی‌خان و گرویدن به آقا محمدخان ، مورد بی‌مهری پاره‌ای از تاریخ‌نگاران و ... قرار گرفته ، از مردان با تدبیر تاریخ ایران بود که توانست به استقرار فتح‌علی شاه و در این راستا ، به دوام دولت در ایران ، یاری رساند .

هرگاه این اتفاق نمی‌افتاد و فتح‌علی شاه و حاجی ابراهیم خان کلانتر ، موفق نمی‌شدند که دولت قاجاریان را تداوم بخشند ، شاید دیگر « ایرانی » به گونه‌ی امروز نمی‌بود که سخن بر سر تاریخ ایران و یا تجزیه‌ی ایران باشد . در آن صورت ، با توجه به قدرت گرفتن روس‌ها و حضور انگلیس‌ها ، می‌توان پنداشت که ایران از هم فرو پاشیده بود و شاید خدای ناکرده ، به تاریخ پیوسته بود . از این رو ، به گفته‌ی زنده یاد سهراب سپهری :

چشم‌ها را باید شست

چور دیگر باید دید ...

باید گفت که یکی از مشکل‌های بزرگ شناخت و داوری درباره‌ی تاریخ و رخدادهای معاصر ، حجم زیاد نوشته‌های بیگانگان درباره‌ی تاریخ این دوره از ایران است که به گونه‌ی بررسی ، تاریخ‌نگاری ، خاطره‌نویسی و ... ، به چشم می‌خوردند . از آن جا که بیش‌تر این نوشته‌ها ، با هدف

ویژه و یا از دیدگاه خاصی نگاشته شده‌اند، مشکل بزرگی در راه داوری درست رویدادهای این دوره از تاریخ ایران، به شمار می‌روند.

حتا در این دوره نیز، پاره‌ای از تاریخ‌نگاران بیگانه، دست‌اندرکار تالیف تاریخ ملت ایران از دوران باستان تا عصر حاضر شده‌اند که این نوشته‌ها نیز، مسایل و مشکلات ویژه خود را دارند.

مساله دیگری که باعث مشکل بزرگ‌تر شده، پذیرش بی‌چون و چرای این نوشته‌ها و تکرار آن‌ها با «روغن داغ» بیش‌تر، از سوی نویسندگان ایرانی است.

شکست ایران در اسلاندوز و تحمیل قرارداد گلستان و سپس به دنبال سه سال نبرد، تن در دادن به امضای عهدنامه‌ی ترکمان‌چای که به‌حق، بسیاری از پژوهندگان ایرانی آن را «تنگ‌نامه» می‌نامند، اثرهای ژرفی بر جامعه‌ی ما به جا گذاشت. یکی از اثرهای زیان‌بار آن، ایجاد نوعی روحیه‌ی «خودآزاری ملی» یا «مازوخیسم ملی» است.

تسکین این درد که در وجود بسیاری از نویسندگان، به ویژه نویسندگان دوره‌ی پهلوی ریشه دوانیده بود، عبارت بود از «لجن مال» کردن همه‌ی کسانی که از آغاز جنگ‌های روسیه علیه ایران تا پایان دوره‌ی قاجاریه، نامی و نشانی و یا مسئولیتی و مقامی داشتند.

مبتلایان به این بیماری، هر که را شکست خورده (بدون در نظر گرفتن شرایط، توان دو طرف، آرایش‌های نیروها، میزان تلاش برای جلوگیری از شکست و ...)، سخت به زیر تازیانه‌های سرزنش می‌گیرند و حتا آنان را به امربری از خارجی و خیانت متهم می‌کنند. از سوی دیگر، پیروزمندان را «قاتل و بی‌رحم و خون‌ریز» می‌نامند.

بدین‌سان، برای شناخت چهره‌ی راستین بسیاری از بازیگران این دوره، باید نخست به گفته‌ی سهراب سپهری: «چشم‌ها را شست» و سپس نوشته‌ها را، بسیار «زیر و رو» کرد و از میان آن‌ها، راستی‌ها را دریافت. من در این جا به دو مورد اشاره می‌کنم و به این بحث پایان می‌دهم، گرچه این بحث نیازمند چندین «مثنوی هفتاد من» است.

به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی، روزنامه‌ی فرانسوی لوموند در نوشتاری (که البته تنها نوشتار روزنامه‌ی مزبور در این باره نبود) تابلویی از آقا محمدخان را در کنار دژ تفلیس در سال ۱۷۹۵ میلادی (۱۱۷۴خ) به چاپ رسانید. در این تابلو که می‌بایست وسیله‌ی یک نگارگر غیرایرانی (شاید در صحنه‌ی نبرد) کشیده شده باشد، سربازان ایرانی که در پشت آقا محمدخان به چشم می‌خورند، دارای لباس‌های همسان (اونیفورم) هستند و همین گونه است لباس توپچی‌ها که نگارگر مزبور، آن‌ها را به ما منتقل کرده است.

چندی پیش ، خاطرات ژنی. ام. تانکوانی که در هیات ژنرال گاردان که به دنبال قرارداد « فینکن‌اشتاین» به کشور ما آمده بود ، ترجمه و منتشر شد . تانگوانی در جایی می‌نویسد :*

سربازان ایرانی [در تبریز] مجهز به تفنگ‌هایی هستند که در تبریز از روی تفنگ‌های ما [فرانسویان] ساخته می‌شوند و هیچ فرقی با تفنگ‌های ما ندارد ...

در حالی که نویسندگان اروپایی برای این که قدر کوشش‌های خود را بالا برند و نویسندگان ایرانی برای تسکین درد « خودآزاری ملی » ، با چنان تحقیری از ارتش ایران نام می‌برند که معلوم نیست که ۱۳ سال نبرد و آن پیروزی‌های بزرگ برابر روس‌ها ، از آن کدام ارتش بوده است ؟

سیزده سال نبرد با پیروزی‌های بسیار بر ارتش روسیه را که از نیروی « تزویر » انگلیس‌ها ، نیز بهره‌مند بود ، کدام ارتش انجام داده و در میان دو نبرد روسیه علیه ایران ، کدام ارتش بود که چند شکست بزرگ بر ارتش عثمانی وارد کرد و حتا بغداد را در محاصره گرفت و ... ؟

با تحمیل قراردادهای گلستان و ترکمان‌چای ، فراگشت شومی از یک رشته تجزیه‌های زنجیره‌ی آغاز شد که در عصر حاضر به تجزیه‌ی بحرین ، انجامید .
پی‌آمدهای شکست ایران در جنگ‌های سیزده ساله برابر روسیه را ، می‌توان سرخطوار ، این گونه بیان کرد :

یکم - از دست رفتن سرزمین « قفقاز » ، آبادترین بخش ایران و به گفته‌ی پتر ، « رگ حساس ایران» .

دوم - با از دست رفتن قفقاز ، ایران سرزمین‌های خود را در کرانه‌ی دریای سیاه ، از دست داد و از ارتباط با این آبراه مهم جهانی ، محروم شد . (بریده شدن ارتباط خلیج فارس و دریای سیاه از درون کشور)

سوم - از دست رفتن مالکیت و حاکمیت بدون منازع ایران بر دریای مازندران و حتا سلب حق حضور در این دریا .

چهارم - تحمیل قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) بر ملت ایران که بیش از یک صد سال ، پابرجا بود .

پنجم - تحمیل ده کرور (هر کرور برابر با پانصد هزار تومان) ، به عنوان غرامت جنگ به ایران .

* نامه‌هایی درباره‌ی ایران و ترکیه‌ی آسیا (سفرنامه‌ی ژنی.ام.تانگوانی - ترجمه‌ی علی اصغر سعیدی - نشر چشمه - چاپ نخست - تهران، زمستان ۱۳۸۳ - ر (رویه) ۲۹۴)

تحمیل این غرامت در کنار هزینه‌های بسیاری که کشور برای اداره‌ی یک جنگ ۱۳ ساله متحمل شده بود و نیز از دست رفتن درآمد سرزمین قفقاز، زیان بزرگی را بر کشور، وارد کرد که با تحمیل جنگ‌های دیگر و از دست رفتن سرزمین‌های بیش‌تر، توان مالی دولت ایران را به پایان برد که نتیجه‌ی آن استقرای از خارجه، گرو گذاردن گمرک‌ها، واگذاری امتیازها و هزاران مصیبت و مشکل دیگر بود.

ششم - از همه مهم‌تر این‌که، رفته رفته، اعتماد به نفس دولت و مردم ایران خدشه‌دار شد. با این وجود تا تجزیه‌ی افغانستان و اعلان جنگ انگلیس به ایران (۱۲۳۶ خ / ۱۸۵۷ م)، هنوز دولت ایران آماده‌ی دفاع نظامی از تمامیت ارضی و حقوق وابسته به این ملت بود.

هفتم - زیان‌بارتر از همه، این‌که دو دولت استعماری روس و انگلیس، دانستند که با وجود رقابت و نشان دادن چنگ و دندان به یکدیگر، هرگاه تن به هم‌کاری و مصالحه دهند، می‌توانند قاره‌ی آسیا را به بند کشند.

چنان‌که در هم‌کاری با یکدیگر، قراردادهای گلستان و ترکمن‌چای را بر ایران تحمیل کردند. سپس انگلیس‌ها، بدون حضور دولت قدرت‌مند ایران، با دست باز، بر هندوستان چیره شدند و افغانستان را از ایران جدا کردند. همچنین انگلیس‌ها، بخش‌هایی از بلوچستان و مکران را از ایران جدا ساختند. افغانستان را تحت سیطره‌ی خود گرفتند و سپس بخش بزرگ سیستان را از ایران جدا کردند و به افغانستان که در اشغال نظامی - سیاسی خود داشتند، افزودند. روس‌ها نیز پس از قفقاز، سرتا سر سرزمین‌های خوارزم و فرارود را، از ایران جدا کردند و...

سرانجام، دو قدرت استعماری مزبور با بستن قرارداد ۱۹۰۷، ایران را میان خود تقسیم کردند و با تقسیم مناطق مورد کشمکش در آسیا، به رقابت‌های خود در این قاره پایان دادند و ...

بدین‌سان، در عرض کم‌تر از ۷۰ سال دولت نیرومند ایران که توان رویارویی با کاترین امپراتریس روس را در خود داشت، چنان ناتوان شد که تنها شبی از آن به جای مانده بود. تنها غیرت و مردانگی مردم این سرزمین بود که توانست جانی در کالبد این شبخ دمیده و آن را به ادامه‌ی حیات وادارد.

پیش‌گفتار

در نوروز سال ۱۱۷۵ (۲۰ مارس ۱۷۹۶)، آقا محمد خان که کمابیش توانسته بود، سر تا سر ایران را به هم پیوند دهد، در تهران تاج‌گذاری کرد. هم‌زمان، اروپا دوران دگرگونی تعیین‌کننده‌ای را می‌گذراند. البته از یاد نبریم که پس از فروپاشی دولت صفویه، هنوز در ایران، دولت‌پایداری نتوانسته بود، جای‌گیر شود.

در حالی که ایران می‌توانست با نشستن فتح‌علی شاه بر تخت پادشاهی، یک دوره آرامش را تجربه کند و در اثر این آرامش، بتواند موازنه‌ای میان خود و دیگران برقرار سازد و گام در راه پیش‌رفت اقتصادی، اجتماعی، علمی، صنعتی و... گذارد، دچار یورش استعمار روس و انگلیس شد. در این میان، آزمندی‌های ناپلئون نیز برای رسیدن به هند و نقض عهد او با ایران، انگلیس‌ها را در تجزیه‌ی ایران و کشیدن حصار به دور هند، راسخ‌تر کرد؛ اما از آن‌جا که به تنهایی، توان این کار را نداشت، به یاری امپراتوری روس در تجزیه‌ی ایران برخاست.

انقلاب فرانسه، روز ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ (۲۴ تیر ۱۱۶۸) با فرو افتادن زندان باستیل، به بار نشست و با اعلام سه اصل آزادی، برابری و برادری، اراده‌ی مردم، حاکم بر اداره‌ی امور شد. اما این اصل که اراده‌ی مردم، سرچشمه‌ی توان دولت است، پیش از انقلاب فرانسه در اعلامیه‌ی استقلال آمریکا در اول ژوئیه ۱۷۷۶ (۱۱ تیر ۱۱۱۵) یعنی ۱۳ سال پیش از به بار نشستن انقلاب فرانسه، مطرح شده بود و در قانون اساسی ایالات متحده‌ی آمریکا که در همان سال پیروزی انقلاب فرانسه (۱۷۸۹ م / ۱۱۶۸ خ) به تصویب رسید، به مرحله اجرا گذارده شد.

در بریتانیا با الگو برداری از نظام حکومتی آتن که به نادرستی آن را دموکراسی، می‌نامیدند و به راستی، حکومت چند خانواده بر مردم آتن بود که بیش‌تر آنان برده بودند و کمینه‌ای بیگانه، از سال ۱۶۸۹ م (۱۰۶۸ خ)، حکومتی به نام حکومت پارلمانی داشتند و گونه‌ای قانون اساسی، به نام ماگناچارتا (Magna charta).

اما حکومت به اصطلاح پارلمانی بریتانیا، تا سال ۱۹۰۶ م (۱۲۸۵ خ)، یعنی هم زمان با مشروطیت ایران که همه‌ی مردان بریتانیایی، حق رای پیدا کردند، تنها عبارت بود از:

تفوق یک عده‌ی معدود، متشکل از اشراف مالک زمین و وابستگان آنان، دولت‌ها هم تقریباً همیشه از این اشراف تشکیل می‌گردید. این اشراف، شرکت در حکومت را نه تنها حق، بلکه مسئولیت خود می‌دانستند ...

جامعه‌ی حاکم بر سرنوشت انگلیس، جامعه‌ی کوچکی مرکب از تقریباً ۲۰۰ خانوار ملاک بزرگ زمین بود که تمام اعضای آن یکدیگر را می‌شناختند و بسیاری از آنان، با یکدیگر رابطه‌ی خویشاوندی داشتند و سال‌ها در مدارس مشهور زمان، با هم بار آمده و روند زندگی و تفریحات و آرزوهایی تقریباً یکسان داشتند و معایب و مفاسد یکدیگر را حتی المقدور از عامه، پنهان می‌نمودند ...

اما باید دانست که انقلاب فرانسه، بیش از اعلامیه‌ی استقلال و قانون اساسی ایالات متحده‌ی آمریکا و نظام به اصطلاح پارلمانی در بریتانیا، در روشن‌گری افکار مردم و پیدایی مردم سالاری در دیگر کشورها، اثر گذار بود.

روز هفدهم ژوئن ۱۷۸۹ (۲۸ خرداد ماه ۱۱۶۸)، خیزش گران فرانسوی، مجلس ملی بر پا کردند. مجلس ملی، اعلامیه‌ی حقوق بشر منتشر کرد، امتیازهای طبقاتی را برانداخت و دارایی‌هایی کلیسا را مصادره کرد. بر اثر قانون اساسی پیشنهادی از سوی مجلس ملی در چهاردهم سپتامبر ۱۷۹۱ (۲۳ شهریور ۱۱۷۰)، فرانسه می‌بایست دارای نظام سلطنت مشروطه می‌گردید. اما میل به جمهوری در میان خیزش گران، خیلی شدید بود. در این میان، مجلس ملی به دولت اتریش اعلام جنگ داد و سپس روس و انگلستان نیز علیه انقلاب فرانسه وارد نبرد شدند (جنگ‌های انقلاب فرانسه).

با یورش مردم به کاخ توپلری در پاریس در روز دهم اوت ۱۷۹۲ (۲۰ امرداد ۱۱۷۱)، فروپاشی سامان پادشاهی به مرحله‌های پایانی خود نزدیک شدو با اعدام لویی شانزدهم در ۲۱ ژانویه ۱۷۹۳ (۴ بهمن ۱۱۷۱)، سامان مزبور، برافکنده شد. به دنبال یک دوران خونین انقلاب، سرانجام با فرو افتادن «روبسپیر» در ۲۲ ژوئن ۱۷۹۴ (۱ تیر ۱۱۷۳)، این دوران به پایان رفت. در قانون اساسی ۲۳ سپتامبر ۱۷۹۵ (۱ مهر ۱۱۷۴)، اداره‌ی کشور به دست یک هیات مدیره‌ی پنج نفره سپرده شد.

در این میان، نبرد علیه دیگر کشورهای اروپایی، با پیروزی انقلاب فرانسه همراه بود اما فرانسه با اتحاد تازه‌ای از اروپایی‌ها روبرو شد و در نتیجه، فرانسویان از ایتالیا، رانده شدند. در دوره نخست نبردهای انقلاب فرانسه، یک افسر جوان توپخانه، با به دست آوردن پیروزی‌های درخشان، نظرها را به سوی خود کشید.

ناپلئون بناپارت در نهم نوامبر ۱۷۹۹ (۱۸ آبان ۱۱۷۸)، یعنی ده سال پس از آغاز انقلاب فرانسه، با کودتا امور این کشور را در دست گرفت و با گذشت کم‌تر از پنج سال (۱۸ مه ۱۸۰۴ / ۲۸ اردی‌بهشت ۱۱۸۳)، خود را امپراتور فرانسه خواند.

با پیدایی ناپلئون در صحنه‌ی سیاسی - نظامی فرانسه، قدرت‌های بزرگ اروپا یعنی انگلستان، روسیه، پروس و اتریش که پاره‌ای از کشورهای کم‌اهمیت را نیز با خود همراه داشتند، علیه او جبهه‌گیری کردند. در دوره‌ی دوم جنگ‌های میان فرانسه و اتحادیه‌ی کشورهای اروپایی، ناپلئون توانست بخش‌های بزرگی از اروپا را اشغال کند و سرزمین‌های دیگر را زیر نفوذ خود در آورد. بدین‌سان، وی سبب‌ساز دگرگونی‌های پایه‌ای و پایدار در اوضاع سیاسی - اجتماعی اروپا شد.

در این میان، تنها جزیره انگلیس از دسترس ناپلئون به دور بود. از آن جاکه ناپلئون، توان رویارویی با نیروی دریایی بریتانیا را نداشت، راه‌های دیگر را برگزید. پیش‌تر نیز دولت انقلابی فرانسه، در همین راه گام برداشته بود. دستور حمله به مصر که ناپلئون فرماندهی عملیات نظامی را عهده دار بود، تنها به خاطر ارزش مستعمره مصر نبود، بلکه بیش‌تر به منظور ایجاد پایگاه برای حمله به سرزمین هند و بیرون راندن انگلستان از آن کشور و در این فرآیند، ناتوان کردن آن بود.

اما شکست فرانسه در جنگ دریایی از انگلستان، این نقشه را ناکام کرد. در رویای دستیابی به هند بود که حتی پیش از حمله به مصر:^۲

فرانسویان از آقا محمد خان در خواست کردند، جای پایی به آنان در بندرعباس

بدهد.

در سال ۱۸۰۶ م (۱۱۸۵ خ)، به دستور ناپلئون، فرانسه و کشورهای تابع و زیر نفوذ فرانسه، بندرهای خود را به روی انگلستان بستند. سپس در سال ۱۸۰۷ م (۱۱۸۶ خ)، چند ماه پس از

آن که ناپلئون با ایران برای رسیدن به هند هم پیمان شده بود، با تزار الکساندر اول، پیمان دوستی بست. بخشی از این پیمان^۳:

متوجه حمله به هند از راه ایران بود. این حمله با نظر تزار وفق می‌داد. چون تزار نیز انگلستان را سدی در برابر پیش رفت های خود به سوی عثمانی و ایران و ... می‌دانست .

محاصره انگلستان، زبان‌های بسیاری بر آن کشور وارد کرد. اما اروپایی‌ها نیز زبان دیدند. این امر، باعث خیزش‌هایی شد و پس از چندی، تزار روسیه نیز از ناپلئون روی برگرداند. ناپلئون در سال ۱۸۱۰ م (۱۱۸۹ خ) ، با سپاهی که تا آن روز، اروپا به چشم ندیده بود، روسیه را مورد آفند قرار داد و حتا مسکو را نیز گرفت. اما روس‌ها، با اجرای سیاست زمین سوخته، همه چیز را بر سر راه ناپلئون ویران کردند و مسکو را نیز در آتش سوختند . از این‌رو، ناپلئون برابر سرما و گرسنگی ، به زانو در آمد و با دادن تلفات بسیار ، خود را به فرانسه رساند . با این شکست ، قدرت‌های اروپایی دوباره به گرد هم آمدند و در آغاز بهار سال ۱۸۱۴ میلادی (۱۱۹۳ خ) ، پاریس را متصرف شدند و سرانجام ناپلئون، روز ششم آوریل همان سال (۱۷ فروردین ۱۱۹۳) ، از امپراتوری فرانسه کناره گرفت و به جزیره‌ی الب فرستاده شد. فرانسه همه‌ی متصرفات پس از انقلاب را رها کرد و برادر لویی شانزدهم، به نام لویی هژدهم، به پادشاهی فرانسه رسید.

سال پس از آن، ناپلئون از تبعیدگاه گریخت، به فرانسه باز گشت و دوباره کارها را در دست گرفت . اما اروپایی‌ها که از برقراری قدرت دوباره‌ی او هراسناک بودند، بار دیگر فرانسه را مورد آفند قرار دادند و پس از یکصد روز فرمانروایی، وی را در ۱۸ ژوئن ۱۸۱۵ (۲۷ خرداد ۱۱۹۴) در واترلو (نزدیک بروکسل) ، شکست دادند و به جزیره‌ی سنت هلن، تبعید کردند. پس از شکست ناپلئون، لویی هژدهم که به انگلستان پناه برده بود، دوباره بر سر کار گمارده شد و حکومت مشروطه در فرانسه برقرار شد .

کنگره‌ی وین

همایش وین از ۱۸ سپتامبر ۱۸۱۴ تا نهم ژوئن ۱۸۱۵ (۲۷ شهریور ۱۱۹۳ تا ۱۸ خرداد ۱۱۹۴) ، به درازا کشید و در آن بیش‌تر سران کشورها و ناحیه‌های اروپا، شرکت داشتند. اما

تصمیم گیران اصلی این همایش، آلکساندر یکم امپراتور روس و کنت نسلرود (Nesselrode) وزیر امور خارجه‌ی او، مترنیک صدر اعظم اتریش و تالیبران (Talleyrand) نماینده فرانسه و نمایندگان پروس و انگلستان بودند.

آماج اصلی کنگره‌ی وین عبارت بود از محو آثار انقلاب فرانسه، جلوگیری از خیزش‌های انقلابی احتمالی، از میان برداشتن دگرگونی‌های پیدا شده در اثر پیروزی‌های ناپلئون و سرانجام بر سر کار آوردن نظامات پیشین حکومتی در اروپا و نیز اندیشیدن راه کارهای لازم برای از میان برداشتن دو گانگی‌های احتمالی میان حکومت‌های اروپایی. از این رو، قرار شد که در این زمینه، هر گاه صلح اروپا به خطر افتد، دولت‌های بزرگ این قاره برای بر طرف کردن آن، گردهم آیند و تصمیم‌های لازم را بگیرند. بدین سان، پس از کنگره وین، چندین بار این گونه همایش‌ها برپا شد.

بر پایه‌ی برنامه‌های کنگره‌ی وین، بیش از ۳۰ سال، حکومت‌های محافظه کار بر سرنوشت اروپا حاکم بودند. اما نظام حاکم بر اروپا که بر پایه‌ی سامان پادشاهی، فئودالیته، اقتصاد کشاورزی و باورهای استوار مذهبی، همراه با بی تفاوتی سیاسی توده‌های مردم، قرار داشت، با گسترش بازرگانی و صنعت و نیز روی آوردن به دانش و بیدار شدن روز افزون توده‌ها، به نشیب گرایید. در نتیجه، راه بر نهضت‌های آزادی خواهی و ملی گرایی، گشوده شد.

در سال‌های ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ میلادی (۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ خ)، خیزش‌های توده‌ای، بیشتر کشورهای اروپایی را در بر گرفت. اما بر خلاف خیزش‌های همه گیر، تا ۲۰ سال پس از آن، محافظه‌کاران در فرانسه، پروس، اتریش - هنگری و ایتالیا، هم چنان قدرت را نگاه داشتند و حتی در پاره‌ای از جاه‌ها، بر توان خود نیز افزودند. دایره نفوذ کلیسای رم در امور اجتماعی - سیاسی و به ویژه در امور تربیتی، افزایش یافت. در این میان تنها در بلژیک و انگلستان بود که آزادی خواهان، توانستند پیش رفت کنند.

اما باید به یاد داشت که انقلاب‌های سال ۴۹-۱۸۴۸ م (۲۸-۱۲۲۷ خ)، پایه‌های سامان کنگره وین را در هم ریخت و عصر قدرت نمایی توده‌ها، آغاز شد. این امر باعث گردید تا دولت‌ها توجه بیش تری به روز و حال مردم نموده و گام‌هایی در راه بهبود زندگی آنان بردارند. در همین سال‌ها بود که اتحادیه‌های صنفی و سازمان‌های تعاونی، پدیدار شدند و مشکل‌های کارگران، مورد توجه دولت‌ها و احزاب و به ویژه سوسیالیست‌ها قرار گرفت.

در سال ۱۸۴۸، کارل مارکس و فریدریش انگلس، بیان نامه‌ی کمونیست را که اعلان جنگ علیه نظم حاضر بود، منتشر نمودند. آن دو در سال ۱۸۶۴ م (۱۲۴۳ خ)، نخستین اتحادیه‌ی

کارگری را در لندن برپا کردند. این اتحادیه، بر اثر دوگانگی میان پیروان مارکس و آنارشیست‌ها، شش سال بیش‌تر دوام نیاورد و نتوانست کار نمایانی انجام دهد.

اما پایان کار سامان کنگره‌ی وین، جنگ کریمه ۱۸۵۶-۱۸۵۳ م (۱۲۳۵-۱۲۳۲ خ) بود. در این نبرد که میان دولت عثمانی و روسیه تزاری در گرفت، دولت‌های انگلستان و فرانسه، به یاری عثمانی به دولت روسیه اعلان جنگ دادند و این امر، مفهوم دیرین موازنه‌ای قدرت در اروپا را در هم ریخت.

موازنه‌ی قدرت بدان مفهوم بود که هیچ کشور اروپایی، نباید بدون تصویب دولت‌های بزرگ اروپا، سرزمینی را در این قاره، بگیرد. از این پس، موازنه‌ی قدرت، به مفهوم سیاسی موازنه‌ی قوا، میان کشورهای رقیب در اروپا تبدیل شد. البته باید توجه داشت که چند جنگ دیگر نیز در اروپا در گرفت؛ اما بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آن‌ها، نبرد کریمه بود.

سال‌های میان ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰ میلادی (۱۲۴۹-۱۲۲۹ خ)، سال‌های برتری صنعتی و بازرگانی بریتانیا نسبت به دیگر کشورها بود. هم‌چنین بازسازی قدرت فرانسه در دوران ناپلئون سوم، گسترش سلطه‌ی اروپا بر جهان، پایان دوران تسلط امپراتوری عثمانی در آفریقا و اروپا، استقلال یونان، پیدایش نهضت‌های خود سالاری جویی (استقلال طلبی) در بالکان، فنلاند، لهستان و اوکراین ... از ویژگی‌های این دوره است.

در سال ۱۸۷۰ م (۱۲۴۹ خ)، ناپلئون سوم در نبرد سدان به سختی از دولت پروس شکست خورد و ناچار به کناره‌گیری از تاج و تخت شد.

با به دست آوردن این پیروزی، بیسمارک صدر اعظم آلمان، حکومت‌های محلی آلمان را با یکدیگر پیوند داد و آلمان یگانه را به وجود آورد و رایش دوم (۱۹۱۴-۱۸۷۱ م / ۱۲۹۳-۱۲۵۰ خ)، را پایه‌گذاری کرد. چنان‌چه آلمان در سال ۱۹۱۴ م (۱۲۹۳ خ)، به قدرت نخست صنعتی اروپا، بدل شد.

با وجود شکست سخت فرانسه برابر آلمان و پی‌آمدهای سخت‌تر آن (کمون پاریس ۱۸۷۱ م / ۱۲۵۰ خ)، اختلاف‌های زیاد میان جنبش‌ها، قشرها، و حزب‌های گوناگون سیاسی، روی هم رفته این کشور اقتصاد پا بر جایی داشت و نتوانست تا جنگ جهانی نخست، به پهنه‌ی مستعمرات خود بیافزاید.

از سوی دیگر، سال ۱۸۷۰، سر آغاز یگانگی ایتالیا به گونه‌ی یک واحد سیاسی بود. وحدت ایتالیا را گاریبالدی و کاوور، فراهم ساختند. در سال ۱۸۶۰ م (۱۲۳۹ خ)، نخستین مجلس ملی ایتالیا، گشایش یافت و این مجلس، ویکتور امانوئل پادشاه سیسیل را به پادشاهی ایتالیا، برگزید. در سال ۱۸۷۰ م (۱۲۴۹ خ)، ارتش ایتالیا، ارتش پاپ را در هم کوبید، شهر رم را گشود و این شهر را پای‌تخت ایتالیا قرار داد.

در انگلستان، در سال ۱۸۶۹ م (۱۲۶۸ خ)، ویکتوریا بر تخت پادشاهی نشست. در این دوران، دیزرائیلی رهبر محافظه‌کاران، دوباره و به مدت هفت سال به نخست‌وزیری بریتانیا رسید. وی، اکثریت سهام آبراه سوئز را به نام دولت بریتانیا خرید، جزیره قبرس را از عثمانی‌ها گرفت، سلطه‌ی بریتانیا بر دریای مدیترانه را نیرومندتر ساخت و پیش رفت دولت روسیه را در بالکان، با دشواری روبرو ساخت. در دوران وی، شبه‌قاره‌ی هندوستان به‌گونه رسمی، مستعمره‌ی بریتانیا شد ...

ویژگی دیگر اروپا در دهه‌ی سوم سده‌ی هژدهم، انقلاب صنعتی است. به کار گرفتن اصطلاح انقلاب صنعتی در دهه‌ی پایانی سده‌ی هژدهم، معمول شد؛ اما پژوهندگان، بر سر آغاز آن، اختلاف نظر دارند.

اما می‌توان گفت که این انقلاب، کمابیش از سال ۱۷۸۵ م (۱۱۶۴ خ)، در انگلستان آغاز شد و سپس، دیگر کشورهای اروپای باختری و ایالات متحده‌ی آمریکا را نیز در بر گرفت. ویژگی آن، جای‌گزین کردن نیروی انسان و دام با ماشین برای تولید در انگلستان بود. انقلاب از صنعت ریسندگی و بافندگی آغاز شد و به دیگر رشته‌ها، مانند آهن‌کاری و معدن، گسترش پیدا کرد و از نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم، پا به پای دگرگون شدن وسایل ترابری، راه‌آهن (راه آهن لیورپول - منچستر در سال ۱۸۲۵ م / ۱۱۹۲ خ، به کار افتاد) و کشتی‌های بازرگانی بخاری، ایجاد مناطق صنعتی در اسکاتلند، مرکز جزیره انگلستان، شمال فرانسه، شمال ایتالیا، مناطق گوناگون آلمان (استان‌های راین لند، فالز، سیلزی خاوری و ...)، ایالات متحده و ... پی‌گرفته شد.

نظام سکونت‌ی جمعیت (شهرهای بزرگ) و ساختار اجتماعی کشورهای اروپایی بر اثر تنش‌های شدید ایجاد شده از فراگشت صنعتی شدن، از پایه دگرگون شد ...

این دگرگونی‌ها، امکان تولید کالا و خدمات و در نتیجه ثروت را در اروپا و آمریکا به شدت افزایش داد و امکان‌های بیش‌تری برای جهان گشایی و گسترش دایره‌ی استعمارگری را در اختیار آنان قرار داد.

گفتار یکم

ایران در چالش با چهار قدرت بزرگ

از میانه‌های سده پانزدهم میلادی (نیمه‌ی نخست سده‌ی نهم خورشیدی) تا سال‌های پایانی سده‌ی هژدهم میلادی (نیمه‌ی دوم سده‌ی دوازدهم خورشیدی)، چهار قدرت استعماری متجاوز در کنار مرزهای ایران، سر برآوردند. این قدرت‌ها، چنان نیرومند بودند که در درازای دوران زندگی، در جهان روزگار خود، بدون هم‌آورد بودند.

در اثر پدیدار شدن چهار قدرت متجاوز نیرومند در کنار مرزهای ایران و یورش آنان به سرزمین‌های ایران که گاه به چندین ده سال و حتا چندین صد سال کشید، با وجود پایداری سرسختانه‌ی دولت و ملت ایران، فلات ایران یا ایران‌شهر، دچار تجزیه شد.

البته باید به‌یاد داشته باشیم که پدیدار شدن یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های جهانی، یعنی امپراتوری عثمانی در کنار مرزهای باختری ایران، هنگامی رخ داد که سرزمین ما، پس از گذشت بیش از هشت صد سال از فرو پاشی شاهنشاهی ساسانیان، هنوز دارای دولت فراگیر ملی نبود. از این‌رو، نخستین دولت فراگیر ملی ایرانیان پس از ساسانیان، در همان آغاز کار با یورش عثمانی‌ها روبرو گردید و ...

بخش یکم - پیدایی حکومت عثمانی

با کم‌رنگ شدن حکومت مغولان بر ایران و پیش از یورش تیمور، حکومت بی‌اهمیتی در باختر ایران زمین و بر پاره اندکی از سرزمین آناتولی، شکل گرفت. اما رفته‌رفته، شالوده‌ی آن قوام یافت و حتی از یورش سهمگین تیمور نیز، جان بدر برد.

علاالدین کی‌قباد یکم پادشاه سلجوقی آسیای کوچک (۱۲۳۷ - ۱۲۱۱ م / ۶۱۶ - ۵۹۰ خ)، به پاس خدمتی که ارتغرل در نبرد با مغولان به وی کرد، بخشی از متصرفات خود را در اختیار او قرار داد (۱۲۲۰ م / ۵۵۹ خ).

با درگذشت علاالدین کی‌قباد، ارتغرل و سپس پسر وی عثمان که تاریخ نویسان از وی، به نام بنیان‌گذار سلسله‌ی عثمانی نام می‌برند، از ناتوانی سلجوقیان بهره گرفتند، نخست استقلال خود را اعلام کردند و پس از آن به قلمرو آنان و نیز امپراتوری بیزانس، دست‌اندازی کردند:^۱

عثمانی‌ها، دیگر امیرنشین‌های آسیای کوچک و سپس سلجوقیان روم را، یکی پس از دیگری منقرض و سرزمین‌هایشان را تصرف کردند.

عثمانی‌ها از یورش تیمور، جان بدر بردند و با وجود شکست سخت بایزید (نامبردار به ایلدرم = آدرخش) و اسیر شدن وی به دست تیمور، سلطنت در خاندان عثمانی، ۶۲۳ سال پابرجا بود و سرانجام در سال ۱۹۲۲ میلادی (۱۳۰۱ خورشیدی)، در اثر شکست در جنگ جهانی نخست، سلطان محمد ششم، از سوی مجلس ملی ترکیه که از سوی مصطفی کمال برپا شده بود، از سلطنت خلع گردید. بدین‌سان به عمر امپراتوری عثمانی پایان داده شد.

پس از خلع محمد ششم وسیله مجلس ملی آنکارا، عبدالمجید دوم فرزند سلطان عزیز به عنوان خلیفه در اسلامبول که در اشغال متفقین بود، حضور داشت. این منصب نیز به موجب رأی مجلس ملی ترکیه در سال ۱۹۲۴ لغو گردید و خاندان عثمان از ترکیه تبعید شد.

در دوران عثمان، متصرفات امپراتوری بیزانس در آسیا، چند بندر بود که رفته رفته عثمانی‌ها آن‌ها را از چنگ آنان بیرون کشیدند و سرانجام:^۲

در سال ۱۳۵۴م [۷۳۳ خ] در شبه جزیره‌ی گالیپولی در آن سوی بغاز دارداتل، جای پای برای خود در قاره‌ی اروپا گشودند.

بدین سان ، وی در سال ۱۲۹۹ م (۶۷۸ خ)، سلسله‌ی عثمانی را پایه‌ریزی کرد. در سال ۱۳۲۷ م (۷۰۶ خ) پیش از درگذشت عثمان، پسر بزرگ‌تر وی، شهر بورسه (بورسا) را از رومیان گرفت و عثمانی‌ها این شهر را پای تخت خود قرار دادند. اما عثمانی‌ها، وارد شهر نشدند ، بلکه در کنار شهر چادر زده و در چادر زندگی می‌کردند. زیرا بر این باور بودند که شهرنشینی آنان را کاهل می‌کند.

روز ۲۳ مه ۱۴۵۳ (۱۱ خرداد ماه ۸۳۲) سلطان محمد دوم، ملقب به فاتح، شهر کنستانتین پل را گشود و بدین سان امپراتوری هزار ساله‌ی روم شرقی را منقرض کرد. با این پیروزی بزرگ، وی شهر «کنستانتین پل» را «اسلام بل» نامید.

بر اثر این پیروزی، جهان شاهد نیرو گرفتن یکی از خون‌ریزترین امپراتوری‌ها بود که در درازای بیش از ۴۵۰ سال، بخش‌های بزرگی از اروپا، آسیا و آفریقا را به دم تیغ و سم ستوران سپرد. در این راه، ملت‌های بسیاری را به اسارت کشید، سرزمین‌های زیادی را تجزیه کرد و مرگ و وحشت و جنایت را بر بخش‌هایی از این سه قاره، مسلط نمود.

سلطان محمد ، پس از دست‌یابی به کنستانتین پل، جزیره‌های دریای اژه را تسخیر کرد و سپس متوجه شرق شد. وی در سال ۱۴۶۱ (۸۴۰ خ / ۸۶۶ ق) دولت مسیحی ترابوزان را که شیخ جنید صفوی نتوانسته بود بدان دست یابد ، برانداخت . آن گاه ، وی متوجه آناتولی شرقی شد و با پیروزی بر نیروهای اوزون حسن آق‌قویون‌لو در سال ۱۴۷۳ م (۸۵۲ خ / ۸۷۸ مهی) در نبرد ترجان و دست‌یابی بر دیار بکر که پای‌تخت اوزون حسن به شمار می‌رفت، سراسر آسیای کوچک را اشغال کرد .

پس از این پیروزی‌ها، محمد فاتح نگاه خود را به غرب دوخت و پس از ۱۶ سال نبردهای خونین ، همراه با کشتارهای جمعی و ویرانی ژرف، توانست ترانس، مقدونیه، بوسنی و آلبانی و کرانه‌های دریای آدریاتیک را اشغال کرده و تا شمال جمهوری و نیز پیش بتازد . محمد فاتح بر آن بود که با دست‌یابی به دربار پاپ در رم، پیروزی کامل اسلام بر مسیحیت را شاهد باشد . از سوی دیگر^۳:

با شکل‌گیری حکومت عثمانی در غرب ایران زمین، پدیده نوینی در کنار مرزهای باختری ایران سربرآورد. سیاست وجودی و ادامه‌ی حیات حکومت مزبور ، برپایه‌ی تجاوز و گسترش ارضی نهاده شده بود. حکومت عثمانی ... ، بیش از سه سده ، در حال تجاوز به سرزمین ایرانیان و نبرد با ملت ایران و دولت‌های این سرزمین بود .

هم‌زمان ، با شکل‌گیری یکی از بزرگ‌ترین و خون‌ریزترین امپراتوری‌های جهان در غرب ایران زمین^۴:

کشور ایران در درازای بیش از یک‌صد سال در چنگ دو قبیله‌ی « قره‌قویون‌لو» و « آق قویون‌لو» قرار داشت . در اثر جنگ‌های پیاپی این دو قبیله (۸۸۰ - ۷۵۷ خورشیدی / ۱۳۷۸-۱۵۰۱ میلادی) ، که یکی گوسپندی سپید و دیگری گوسپندی سیاه بر پرچم خود نقش کرده بودند، ایران به ویرانی گرایید. مردم این سرزمین دچار فقر و تنگدستی شدند. شیرازه‌ی امور کشور از هم گسیخت و میهن ایرانیان بر لبه‌ی پرتگاه تجزیه و تلاشی کامل قرار گرفت .

در این میان، تنها اوزون حسن سپید گوسپند بود که می‌توانست ایجاد گونه‌ای از دولت مرکزی را در ایران، کارساز شود. اما وی کمی پس از شکست از سلطان عثمانی در سال ۸۵۷ خورشیدی (۱۴۸۷ م / ۸۸۲ مهی) درگذشت^۵:

وقتی دولت آق‌قویون‌لو، ضعیف گشت، اغتشاشی در سرزمین ایران بالا گرفت ...
غارت و چپاول متداول [تر] گشت و امور جهان، نظم و نظام خود را از دست داد .

در شرق ایران ، ازبکان و ترک‌مانان که دولتی برابر خود نمی‌دیدند ، هر روزه بردامنه‌ی قتل و غارت در خراسان بزرگ می‌افزودند. بدین‌سان، در پایان سده‌ی نهم خورشیدی (آغاز سده شانزدهم میلادی) به دنبال بیش از هشت‌صد سال نبود دولت مرکزی ، موجودیت ملت ایران و سرزمین ایرانیان ، از سوی خاور، باختر و جنوب، مورد تهدید قطعی گرفت .

امپراتوری عثمانی ، انسان‌کش‌ترین و نابودگرترین و بردگی‌آفرین‌ترین ، نهادی بود که بشریت در تاریخ خود می‌شناسد . عثمانی‌ها در درازای عمر امپراتوری ، چندین برابر مغولان و تیمور (روی هم رفته) ، انسان کشتند و چندین برابر آنان ، شهرها را ویران کردند و انسان‌ها را به بردگی کشاندند .

چندان کشتار جمعی (قتل‌عام) در پرونده‌ی امپراتوری عثمانی است که برای تاریخ‌نویسان، ارائه‌ی آمار دقیقی از آن ، کار آسانی نیست .

عثمانی‌ها ، همه‌ی کشورهای همسایه را اشغال کردند و مردمان آن را کشتند و به بردگی کشاندند . در این میان ، تنها ایران توانست برابر سیلاب خون و آتش عثمانیان ، پایداری کند^۶:

امپراتوری عثمانی ، جامعه‌ای مذهبی بود و سلاطین آن ، بسیاری از اختیارات خلفای سابق را از آن خود ساخته و با استبداد کامل فرمان‌روایی می‌کردند . نسبت به

کشورهای هم‌جوار ، همیشه نظرات تجاوزکارانه داشتند ...
تنها کشور اسلامی که از روز نخست در برابر سلطه‌جویی ترک‌ها ، مقاومت می‌کرد
ایران بود که از ابتدای دوره صفویه ، شیعه را مذهب رسمی خود شناخت و به بهای
جنگ‌های خونینی که تا نیمه‌ی قرن هجدهم [میلادی] به طول انجامید، توانست در
برابر تهاجمات مکرر عثمانی ، ایستادگی و استقلال و تمامیت ارضی خود را حفظ نماید.

بخش دوم - امپراتوری هند

هم‌زمان با تاج‌گذاری شاه اسماعیل صفوی، ظهیرالدین محمد بابر از شییک‌خان (محمدشاه بخت‌خان) ازبک شکست خورد و ناچار شهر سمرقند، مرکز دولت تیموریان را واگذاشت و چند سال بعد توانست شهر و ایالت کابل را تصرف کند.

شاه اسماعیل پس از شکست شییک‌خان، خواهر ظهیرالدین محمد بابر را که در اسارت او بود، آزاد کرد و نزد برادرش فرستاد.

سال بعد، بابر سفیرانی نزد شاه اسماعیل فرستاد و با سپاس بسیار از رهایی خواهرش از چنگ ازبکان، پیام داد که هرگاه «شاه» وی را یاری دهد. سمرقند را به نام دولت ایران از چنگ ازبکان به در بر می‌برد. شاه اسماعیل، شاه‌رخ‌بیگ افشار و احد بیگ صوفی اوغلی را با نیروی کافی، مامور این کار کرد. بابر، با یاری نیروهای دولت مرکزی، سمرقند را آزاد کرد و دستور داد تا در آن شهر، خطبه به نام شاه اسماعیل بخوانند. اما پس از بازگشت نیروهای دولت مرکزی، دوباره از ازبکان شکست خورد و به همان نواحی کابل، قناعت کرد.

دو سال پس از درگذشت شاه اسماعیل، بابر به هندوستان تاخت و با شکست دادن سلطان دهلی، شمال هندوستان را از رود سند تا مرزهای بنگال، با شهرهای دهلی و آگرا را گرفت و سلسله‌ی پادشاهان تیموری هند را بنیان‌گذاری کرد.

پس از مرگ بابر، فرزندش ناصرالدین محمد همایون، به جای پدر نشست. وی در سال ۹۱۵ خورشیدی (۱۵۶۳ م) به قندهار لشکر کشید و این بخش مهم از ایران‌زمین را متصرف شد. شاه تهماسب به دلیل درگیری با عثمانی‌ها، آزادسازی قندهار را به بعد واگذار کرد.

همایون در اثر شکست در نبرد با شیرخان سوری در سال ۹۱۹ خورشیدی (۱۵۴۰ م) و نیز ناسازگاری برادران، تاج و تخت را رها کرد و به دربار ایران پناهنده شد.

شاه تهماسب (تهماسب) اول، یکی از فرزندان خود سلطان مراد میرزا را با گروهی از سرداران بزرگ قزل‌باش و ۱۲ هزار سپاهی، همراه وی به هندوستان فرستاد و در این فرآیند، همایون دوباره تاج و تخت از دست رفته را باز یافت. پس از مرگ همایون در سال ۹۳۴ خورشیدی (۱۵۵۵ م)، پسر خردسال وی به نام جلال‌الدین اکبر، به جای پدر نشست. شاه تهماسب، سفیری با هدیه‌های شایسته نزد اکبر فرستاد تا درگذشت همایون را دل‌آرامی دهد و پادشاهی او را، شادباش گوید.

در سال ۹۳۷ خورشیدی (۱۵۵۸ م)، شاه تهماسب پس از آشتی با عثمانی (۲۹ اردیبهشت ۹۳۴ / ۱۰ مه ۱۵۵۵) که به جنگ‌های ۲۰ ساله میان دو کشور پایان داد، لشکر به قندهار کشید و این ولایت را آزاد کرد و آن را دوباره، به قلمرو دولت مرکزی پیوست.

به دنبال درگذشت شاه تهماسب، دودستگی و چنددستگی میان سران قزل‌باش پیدا شد. هم‌زمان، عثمانی‌ها نیز از اوضاع آشفته‌ی ایران بهره گرفته و دوباره سرزمین‌های ایرانی‌نشین را مورد یورش قرار دادند. با بهره‌گیری از این موقعیت، دوباره، هندیان شهر قندهار را اشغال کردند. از این پس، دربار هند روابط خود را با ایران سرد کرد و به درخواست سلطان محمد خدابنده برای یاری برابر عثمانی‌ها و نیز درخواست شاه عباس اول، در زمانی که با سرپرستی مرشد قلی‌خان استاج‌لو در خراسان فرمان می‌راند برای یاری برابر عبدالله ازبک، پاسخ نداد.

در آغاز پادشاهی شاه عباس بزرگ، هنوز ازبکان در خراسان بزرگ، ترکتازی می‌کردند. آنان در سال ۹۷۰ خورشیدی (۱۵۹۱ میلادی)، به شهر قندهار یورش آوردند. رستم میرزا شاهزاده‌ی صفوی که برخلاف نامش، اهل مبارزه و پایداری نبود، به دربار هند پناهنده شد. بدین‌سان قندهار که در وحدت سرزمین‌های ایرانی‌نشین، نماد آشکاری بود، به دست پادشاهان گورکانی هند افتاد.

چهار سال پس از این رخداد (۹۷۴ خ / ۱۵۹۵ م) شاه عباس، منوچهر بیگ ایشیک آقاسی را با هدیه‌های گران و نامه‌ای پر از مهر و فروتنی، به آگره پای‌تخت پادشاه هند فرستاد. منوچهر بیگ مامور بود که از اکبر شاه بخواهد تا قندهار را پس بدهد. اما اکبر شاه، تن به خواسته‌ی شاه عباس نداد و سفیر او را برای وقت‌کشی و فراموش شدن مساله، هفت سال در دربار خود نگاه داشت و سپس او را همراه با میرمحمد معصوم بکری، به ایران باز گردانید.

منوچهر بیگ همراه با میرمحمد معصوم بکری در پای دژ ایروان، درگیر و دار نبرد با عثمانی، به پیشگاه شاه عباس رسیدند. شاه عباس پس از ۴ ماه، هنگامی که دژ ایروان را گشود، سفیر اکبر شاه را به حضور بارداد و در حالی که^۷:

شریف پاشا [پاشای شکست خورده‌ی تورک] و اکثر عظام و معارف سپاه رومیه
عثمانی واکراد در بامعلی حاضر بودند، تحف و هدایای پادشاهی را، ایلچی از نظر
اقدس گذرانید.

اما شاه عباس به او اعتنایی نکرد و از میان پیش‌کش‌های اکبر شاه، تنها یک شمشیر جواهرنشان را برگزید و همه را میان سرداران و بزرگان، پخش کرد.

شاه عباس ، سفیر اکبرشاه را یک سال در ایران نگاه داشت و سپس او را مرخص کرد که به هند باز گردد . وی در نامه‌ای به اکبر شاه ، به گستردگی از پیروزی‌های خود در نبرد با عثمانیان و دلیل اساسی نبرد با عثمانی را پس از هژده سال آشتی ، بازگو کرد .

چند سال پس از آن ، اکبر شاه درگذشت (۹۸۵ خ / ۱۶۰۶ م) و پسرش به نام نورالدین محمد جهانگیر به تخت نشست (۱۰۰۶-۹۸۵ خ / ۱۶۲۷-۱۶۰۶ م) و شهر لاهور را پای‌تخت خود برگزید . شاه عباس ، یادگار علی‌سلطان تالش از سرداران به نام قزل‌باش را که چندی نیز حکمران بغداد بود ، با هدیه‌های بسیار به سفارت نزد جهانگیر فرستاد و در گذشت پدر را به وی دل‌آرامی داد . در دوران جهانگیر ، رابطه‌ی ایران و دربار هند بسیار دوستانه بود و پیوسته نامه‌های دوستانه برای یکدیگر می‌فرستادند . حتا کار به جایی رسید^۸:

هر وقت به پیروزی تازه‌ای نایل می‌شدند ، بخشی از غنایم جنگی را برای یکدیگر ارسال می‌داشتند.

در آبان‌ماه ۹۹۷ (نوامبر ۱۶۱۸) ، جهانگیر سفیری به نام میرزا برخوردار خان ، نام‌آور به «خان عالم» را به دربار ایران فرستاد .^۹ شاه عباس ، سفیر اکبر شاه را دو سال نزد خود نگاه داشت و او را همراه زینال‌بیگ شام‌لو که از سرداران نامدار ایران بود ، به دربار هند فرستاد . شاه عباس ، در نامه‌ای به جهانگیر شاه ، خواستار باز پس دادن قندهار شده بود و زینال‌بیگ نیز ماموریت داشت که مساله را با جدیت پی‌بگیرد .

جهانگیر با آگاهی از ماموریت زینال‌بیگ ، با او به سردی برخورد کرد و از آن جا که سفیر ایران در مراسم رسیدن به حضور پادشاه هند ، به آداب و رسوم دربار هند ، بی‌اعتنایی کرده بود ، به دستور جهانگیر ، دیگر او را به دربار راه ندادند و خود نیز ، از لاهور به دهلی رفت .

با دریافت این خبر ، شاه عباس به این نتیجه رسید که با زبان خوش و از راه مسالمت ، نمی‌توان ایالت قندهار را از هندی‌ها پس گرفت . از این‌رو در بهار سال ۱۰۰۱ خ (۱۶۲۲ م) ، به خراسان رفت و در پوشش « شکار » با سپاه رو به قندهار آورد و آن‌جا را شهر بند (محاصره) کرد . هنگامی که جهانگیر از شهر بند قندهار آگاه شد ، بی‌درنگ دست به بسیج سپاه زد و فرماندهی آن را به فرزندش شاهزاده خرم سپرد . اما چندگانگی در میان سپاهیان هندی افتاد ، به گونه‌ای که شاهزاده خرم بر پدر یاغی شد و از شاه عباس درخواست اتحاد کرد .

ایرانیان، در اندک زمان، دیوار دژ را با توپ فرو ریختند و روز ۹ تیر ۱۰۰۱ (۳۰ ژوئن ۱۶۲۲)، پرچم ایران دوباره بر فراز قندهار افراشته شد و این بخش ایران زمین پس از ۳۰ سال جدایی، در قلمرو دولت فراگیر ملی قرار گرفت.

به دنبال این رخداد، شاه عباس نامه‌ی دوستانه‌ای وسیله‌ی میرزا ولی بیگ به جهانگیر فرستاد. شاه عباس در این نامه کوشید تا دشمنی میان ایران و هند را که بر سر این مساله ایجاد شده بود، برطرف کند.

جهانگیر که هنوز گرفتار شورش پسرش بود و نمی‌توانست واکنشی از خود نشان دهد، به فرستادن نامه‌ی گله‌آمیزی وسیله‌ی زینال بیگ که هم‌چنان در هندوستان نگاه داشته شده بود، بسنده کرد. شاه عباس پس از آزادسازی قندهار، دستور داد:^{۱۰}

دو کلید بزرگ از طلای ناب ساختند که بر یکی نام قندهار و دیگری نام ایران نقش کردند.

شاه عباس این دو کلید را که دارای مفهوم بسیار ژرفی است در قندهار، با نامه‌ای محبت‌آمیز برای نورالدین محمد جهانگیر، پادشاه هند فرستاد. سپس دستور داد که در قندهار، سکه به نامش زدند و در مسجدها، خطبه به نام شاهنشاه ایران خواندند. هم‌چنین، به دستور شاه عباس، نامه‌ی آزادسازی قندهار را به همه‌ی نقاط ایران فرستادند و مردم با آگاه شدن از این خبر، به جشن و پایکوبی پرداختند. در این میان:^{۱۱}

پس از آن که همه‌ی مردم گمبرون [بندرعباس] در مسجد گرد آمدند، ملایی بالای منبر رفت و در حضور حکمران شهر، نامه‌ای را که درباره فتح قندهار از دربار شاهی به همه جا رسیده بود خواند ... و ضمناً از فتح جزیره‌ی هرمز نیز که در همان سال انجام یافته بود، اظهار خرسندی کرده بود.

هر بار که نام شاه برده می‌شد، صدای شیپور و طبل برمی‌خاست و از پی آن، مردم زبان به دعا و ثنا می‌گشودند و چون نام خان شیراز [امام قلی‌خان] برده می‌شد، تنها دعا می‌کردند ...

پس از نوراله محمد جهانگیر، فرزندش به نام شاه جهان به جای وی نشست. شاه جهان که مهربانی‌های بسیار بر سر دو گانگی با پدرش از شاه عباس دیده بود، با جانشین وی شاه صفی از در دشمنی درآمد و به ولایت قندهار لشکر کشید. وی در حالی که با وجود اشغال قندهار، تظاهر به دوستی با شاه صفی می‌کرد، در نامه‌ای به سلطان مراد چهارم عثمانی، نوشت:^{۱۲}

اراده آن نمود که انشالله تعالی ، بعد از این در مقام دفع و رفع اوباش مذهب تراش [صفویه] درآید و ابتدا تسخیر قندهار که در سرحد آن دیار واقع شده نماید و بعد از آن ، درصدد گرفتن خراسان و مفتوح ساختن آن ولایت شود . چه دفع این جماعت اهل بدعت و ضلالت بر پادشاهان اسلام که مروج شریعت غرا و مؤید ملت بیضا اند ، واجب و لازمست و استخلاص عراق عرب ، مخصوصا بغداد که حضرت امام اعظم و حضرت سید محمدالدین عبدالقادر جیلانی و جمعی دیگر از اکابر دین ... که آن گمراهان ، عداوت و اهانتهایشان را عبادت خود می‌دانند در آن جا مدفون اند ، واجب‌تر و لازم‌تر [است] ...

در سال ۱۰۸۵ خورشیدی (۱۷۰۶ میلادی) ، دربار ایران آگاه شد که ریسان طایفه‌ی غلزایی (غلجایی) قندهار ، بر اثر تحریک و یاری دولت هند ، دست‌اندرکار توطئه و شورش علیه دولت‌اند. شاه سلطان حسین برای پیش‌گیری از فتنه ، گرگین خان شاهزاده گرجستانی را که به آیین شیعه گرویده و به لقب شهنوازخان سرفراز گشته بود ، به حکومت قندهار برگزید . شهنواز خان ، با نیروی کافی به قندهار رفت و پس از فرونشاندن شورش ، میرویس هوتکی رییس طایفه‌ی غلجایی را دستگیر کرد و به اصفهان فرستاد . البته باید گفت که در این میان ، شهنواز خان راه افراط پیش گرفت .

میرویس ، دو سال بعد مورد عفو قرار گرفت و اجازه یافت که به زیارت مکه برود . در این سفر ، میرویس از علمای بزرگ سنت ، فتوا گرفت که جنگ با شیعیان ، موافق احکام شرع است . پس از بازگشت از مکه ، سلطان حسین وی را دوباره به کلانتری شهر قندهار برگزید . میرویس ، با بازگشت به قندهار ، توطئه‌گری را از سر گرفت . با استناد به فتوای علمای سنت و از آن مهم‌تر ، با پول بی‌حساب امپراتوری هند بر شمار هواخواهان خود افزود و سرانجام شهنوازخان را در میهمانی شامی که به افتخار وی برپا کرده بود ، کشت و این بار ، آشکارا دم از جداسری زد . پس از آن که پندآموزی کارساز نشد ، سلطان حسین ، سپاه نیرومندی به فرماندهی خسروخان والی گرجستان ، برای فرونشاندن فتنه به قندهار فرستاد . سپاهیان خسروخان در مهرماه ۱۰۹۱ خ (۱۷۱۲ م) ، در نزدیکی قندهار از نیروهای میرویس که به شدت با پول و نفر از سوی دولت هند تقویت شده بودند ، شکست خورد و وی نیز کشته شد .

دو سال بعد (۱۰۹۳ خ / ۱۷۱۴ م) ، شاه سلطان حسین نیروی دیگری به فرماندهی محمد رستم‌خان به قندهار فرستاد . اما آن‌ها نیز به دلیل پشتیبانی بی‌دریغ دولت هند از غلجاییان ، کاری از پیش نبردند . پس از آن ، حتا دولت هند ، حکومت قندهار را به رسمیت شناخت و با آن روابط سیاسی برقرار کرد .

شاه سلطان حسین با شنیدن این خبر، سفیری به دربار هند فرستاد. اما از آن جا که دولت هند، نظر ارضی به قندهار داشت، سفیر ایران را دست خالی به اصفهان برگرداند.

هم زمان با این رخ داد، میرویس درگذشت و برادرش میرعبدالله به جای وی نشست. میرعبدالله، نماینده‌ای به دربار ایران فرستاد و با پیشنهادهایی، اظهار اطاعت کرد. اما ریسان طایفه‌ی غلزایی که با این امر مخالف بودند، او را کشتند و در واپسین روزهای سال ۱۰۹۴ خ (مارس ۱۷۱۶ م)، میرویس فرزند بزرگ‌تر او را به ریاست برگزیدند.

در سال ۱۰۹۸ خ (۱۷۱۹ م)، برای فرونشاندن شورش قندهار که به هرات نیز رسیده بود، کمابیش ۳۰ هزار سپاهی به فرماندهی صفی قلی خان، به آن سو فرستاده شد. این سپاه، در راه با سپاهیان ازبک که شاید به یاری شورشیان می‌آمدند، روبرو شد و آن‌ها را به سختی درهم شکست. در رویارویی با نیروهای غلزایی و ابدالی، توپخانه‌ی ارتش ایران، به اشتباه سوار نظام خودی را زیر آتش گرفت و در نتیجه، سپاه صفی قلی خان، از هم پاشید. بر اثر این شکست، ابدالی‌های هرات نیز مانند غلزایی‌های قندهار، سخن از جداسری به میان آوردند.

در ماه‌های پایانی ۱۰۹۹ خ (۱۷۲۰ م)، غلزایی‌ها به ریاست میرمحمود، از راه کویر لوت، شهر کرمان را مورد یورش قرار دادند. شاه سلطان حسین، لطف‌علی خان داغستانی را که سپهسالار بود و حکومت فارس و کرمان را داشت، مامور سرکوب غلزایی‌ها کرد. وی نیروهای میر محمود را به سختی درهم کوبید و تا قندهار آنان را دنبال نمود. اما بر اثر توطئه رقیبان که حاصل ضعف شخصی سلطان حسین بود، از مقام سپهسالاری برکنار شد. بر اثر این رویداد، سپاه لطف‌علی خان داغستانی از هم پاشید و ابدالی‌ها، چند شهر خراسان را اشغال و غارت کردند. غلزایی‌ها نیز دلیر شدند و در زمستان ۱۱۰۱ خ (۱۷۲۲ م)، کرمان را گرفتند و از راه یزد، به اصفهان روی آوردند.

در گلون‌آباد (نزدیکی اصفهان)، ارتش کمابیش ۵۰ هزار نفری دولت، راه را بر سربازان غلزایی بست، اما ارتش ایران بر اثر چشم و هم‌چشمی و دشمنی میان سرداران و ...، در هم شکست و در حالی که تنها ۲ هزار نفر تلفات داده بود، میدان جنگ را گذاشت و به درون دروازه‌های اصفهان پناه برد.

چند ماه بعد در اول آبان ماه ۱۱۰۱ (۲۳ اکتبر ۱۷۲۲)، شاه سلطان حسین در دهکده‌ی فرح‌آباد، تاج از سر بر گرفت و بر فرق محمود گذارد و با دست خود، دولت صفویان را فروپاشاند.

اما نادر، با شکست غلزایی‌ها در دو مرحله، به دوران سلطه‌ی کوتاه مدت آنان بر بخش‌هایی از ایران، پایان داد. نخست در هفتم مهرماه ۱۱۰۸ (۲۹ سپتامبر ۱۷۲۹)، در مهمان‌دوست

دامغان، نیروی ۳۰ هزار نفره‌ی اشرف غلزایی را به سختی در هم کوبید و سپس در آذرماه همان سال در روستای زرقان در سی کیلومتری شمال شیراز، فرجامین شکست را بر وی وارد آورد. اشرف با دویست تن از یاران به سوی قندهار گریخت اما در راه، کشته شد و ... اما مساله‌ی قندهار، پایان نگرفت.

نادرشاه در آذرماه ۱۱۱۵ (دسامبر ۱۷۳۶)، با توجه به حساس بودن موقعیت قندهار برای تمامیت ارضی کشور و پاکسازی کامل کانون فتنه، آهنگ این شهر را کرد. در این میان، دژ قندهار به سختی تقویت شده بود و از آن جا که نادر توپخانه‌ی سنگین به همراه نداشت، ناچار قندهار را شهر بند کرد و سرانجام نزدیک به یک سال بعد، قندهار گشوده شد. پاره‌ای از سران غلزایی به هند گریختند و با پشتیبانی و پول دولت هند، به خاک ایران یورش آوردند و پس از کشت و کشتار و خرابی، به هندوستان بازگشتند. این کار، در زمان کوتاهی، سه بار تکرار شد.

نادر شاه، اندکی پس از آزادسازی قندهار، سفیری به دربار هند فرستاد، تا ضمن اعلام آزادسازی قندهار، از پادشاه گورکانی هند بخواهد، تا به سران شورشی غلزایی و ابدالی، پناه، پول و جنگ‌افزار نهد و در این راستا، اجازه نهد تا خاک کشورش، پایگاه تجاوز به ایران گردد.

محمدشاه گورکانی که از سربرآوردن دوباره‌ی قدرت در ایران و نیز از دست دادن قندهار آزرده بود، زبانی به سفیر ایران قول داد اما عمل نکرد. از این‌رو، بار دیگر غلزایی‌ها و ابدالی‌ها در حمایت هندی‌ها، به شهرهای مرزی ایران یورش آوردند.

نادر شاه، برای بار دوم محمدعلی خان قوللر آغاسی را به دربار هند فرستاد و خواست تا دست از پشتیبانی و پناه دادن غلزایی‌ها بردارند. باز هم، همان پاسخ پیشین به سفیر ایران داده شد. در این میان، هم چنان کار غارت و چپاول شهرها و روستاهای ایران، پی‌گیری می‌شد و دولت هند، نه تنها از این کار جلوگیری نمی‌کرد، بلکه کار یورش‌گران و چپاول‌گران را، روان می‌ساخت.

نادرشاه، برای سومین بار، سردار محمدخان ترک‌مان را به دربار دهلی گسیل داشت و یادآور شد که پشتیبانی از سرکشان و غارت‌گران، در حکم اعلام جنگ خواهد بود. هندی‌ها، چند ماه سفیر ایران را سرگردان کردند و پاسخ ندادند. نادر شاه که از این کار، سخت به خشم آمده بود،

نامه‌ی تندى به محمدشاه نوشت. اما پیک نادرشاه، به دست حاکم جلال‌آباد کشته شد. با دریافت این خبر، نادر فرزند خود رضاقلی میرزا را به جانشینی خود گماشت و در آذرماه ۱۱۱۷ (دسامبر ۱۷۳۸)، با یک ارتش ۱۰۰ هزار نفری، روی به هندوستان آورد.

نادرشاه، از قندهار به کابل رفت و بر سر راه، غزنین را که هنوز در دست هندیان بود، آزاد کرد. هنگامی که به جلال‌آباد در دهانه‌ی تنگه‌ی خیبر رسید، آگاه شد که هندیان سفیر او محمدخان ترک‌مان را کشته‌اند. از این رو، نادرشاه در دی‌ماه ۱۱۱۸ (ژانویه ۱۷۳۹)، پیشاور را گشود.

محمدشاه گورکانی، با سپاه بسیار و فیل‌خانه‌ی زیاد، در دشت کرنال، آرایش جنگی گرفت و در انتظار نادر ماند. نادر روز ۲۵ بهمن‌ماه ۱۱۱۸ (۱۴ فوریه ۱۷۳۹) به دشت کرنال رسید و بدون درنگ، دست به جنگ زد.

نبرد، بیش از چند ساعت به درازا نکشید و سپاه هندیان از هم پاشید و محمد شاه در روز ۲۸ بهمن‌ماه (۱۷ فوریه)، تسلیم شد و انگشتر پادشاهی خود را، تقدیم نادرشاه کرد.

نادر با وی در کمال جوانمردی رفتار کرد و روز ۱۳ فروردین ماه ۱۱۱۸ (دوم آوریل ۱۷۳۹)، عهدنامه‌ی آشتی با محمد شاه بست. در اثر این عهدنامه، هندی‌ها از ادعاهای نابجای خود درباره‌ی ایالت‌های کابل، غزنین، هزاره و بلوچستان و همه‌ی سرزمین‌های واقع در باختر رود سند، دست برداشتند و حاضر به پرداخت غرامت جنگ شدند. در برابر، نادر شاه هم چنان محمد شاه را امپراتور هند دانست و

بخش سوم - استعمار انگلیس

با فروپاشی امپراتوری روم شرقی و افتادن قسطنطنیه به دست ترکان عثمانی (۱۴۵۳ م / ۸۳۲ خ / ۸۵۷ مهی) و سلطه‌ی آنان بر گلوگاه‌های دریای سیاه (بسفر و داردانل) و نیز استیلای تدریجی ترکان عثمانی بر شام و مصر و کرانه‌های خاوری مدیترانه، همه‌ی راه‌های بازرگانی خاور به باختر بسته شد.

دیری نگذشت که کالاهای شرق در بازارهای باختر کم یاب و سپس نایاب شد و بخشی از فرآورده‌های شرق نیز، بی‌خریدار می‌ماند. اندک اندک، دریانوردان اروپایی و به ویژه پرتغالی‌ها که در آن روزگار در دریانوردی و کشتی‌رانی، نام‌آور بودند، در پی یافتن راه تازه‌ای به سوی خاور، برآمدند.

در دوران اسلامی تا ورود پرتغالی‌ها به خلیج فارس و دریای مکران، بازرگانی و کشتی‌رانی خلیج فارس به مانند دوران ساسانیان و پیش از آن، در دست ایرانیان بود:^{۱۳}

... تا اوان استیلای پرتغالی‌ها بر خلیج فارس که مقارن تشکیل صفوی و اوایل قرن دهم هجری است، تمام تجارت شرق اسلامی، از بصره گرفته تا سواحل چین و جزایر هند شرقی از طرف شرق و تا حدود زنگبار از طرف مغرب، توسط ایرانیان و یا در زیر فرمان ناخدایان و معلمین ایرانی عمل می‌شد و عموم مسلمین که در دریاهای دور و نزدیک کشتی‌رانی و تجارت می‌کردند، ملاحانی بودند که فن دریانوردی را پیش ناخدایان یعنی معلمین ایرانی آموخته و هادی ایشان در پی‌مودن دریا و شناختن راه‌های آن، کتبی بود که ایرانیان عهد ساسانی [و پیش از آن] در این زمینه فراهم کرده و از خود به یادگار گذاشته بودند.

این قبیل کتب که تا عهد ورود پرتغالی‌ها به آب‌های مشرق در دست ناخدایان مسلمان، از جزایر هند شرقی تا سواحل افریقا، باقی بود و به وسیله‌ی همان هم، ناخدایان ایرانی و عرب و هندی کشتی‌رانی می‌کردند ... رهمانی (یا به اصطلاح غلط عربی رحمانی) خوانده می‌شد. و رهمانی، تحریف مغشوشی است از کلمه‌ی «ره‌نامه» ی فارسی که اعراب سواحل عمان و مسقط و عربستان و زنگبار، آن را به این صورت درآورده‌اند.

اساس این نوع ره‌نامه‌ها، کتاب‌هایی بوده است به پهلوی که ایرانیان عهد ساسانی در دست داشته بودند و مسلمین، آن‌ها را از فارسی به عربی ترجمه کرده و با افزایش معلوماتی که خود به دست آورده، آن‌ها را تکمیل کرده بودند.

در سال ۱۴۸۶ م (۸۶۵ خ / ۸۹۱ م هجری)، «بارتلمی دو دیاز» (Barthelomeu de Diaz) دریانورد پرتغالی از دماغه‌ی امید نیک گذشت و وارد اوقیانوس هند شد. اما به دلیل کمبودها، از همان جا بازگشت، بدون این که دانسته باشد که به اوقیانوس هند رسیده است.^{۱۴}

دوازده سال پس از وی (۱۴۹۸ م / ۸۷۷ خ / ۹۰۴ م هجری)، «واسکودوگاما» دریا سالار پرتغالی، به امید رسیدن به هند، از لیسبون پای‌تخت کشورش، راهی دماغه‌ی افریقا (امیدنیک) شد.

او از همان راهی که «بارتلمی دودیاز» گذشته بود، وارد اوقیانوس هند شد. وی راه را نمی‌شناخت و با رسیدن به زنگبار و کرانه‌های شرقی افریقا، از پایان کار اندیشناک شد. بر پایه‌ی اتفاق، در یکی از این بندرها، با دریانوردی به نام شهاب‌الدین احمد آشنا شد. شهاب‌الدین وی را به سوی هند راهبر گردید. بدین سان وی در سال ۱۴۸۹ م (۸۶۸ خ / ۹۰۴ م هجری) در بندر کالیکوت در کرانه‌ی غربی هند، از کشتی پیاده شد.

واسکودوگاما، پس از نخستین سفر، بار دیگر در سال ۱۵۰۲ م (۸۸۱ خ / ۹۱۴ م هجری)، به دستور پادشاه پرتغال، برای گسترش نفوذ قلمرو مستعمرات این کشور، به هند سفر کرد. رفته‌رفته، دامنه‌ی این مستعمرات چنان گسترش یافت که در سال ۱۵۰۵ م (۸۸۴ خ / ۹۱۱ م هجری)، امانوئل یکم پادشاه پرتغال، نایب‌السلطنه‌ای برای اداره‌ی مستعمرات این کشور در هندوستان، برگزید.

در این میان، پادشاه پرتغال برای گسترش هر چه بیش‌تر مستعمرات، در سال ۱۵۰۶ م (۸۸۵ خ / ۹۱۲ م هجری) ناوگان نیرومندی را، روانه‌ی خاور کرد. فرماندهی این ناوگان در آخر، به عهده «آلبوکرک» گذارده شد.

در آن روزگار، سرزمین‌های دو سوی تنگه‌ی هرمز و جزیره‌های همسایه‌ی آن، چونان عمان، مسقط (مسکت)، قطیف، هرمز، قشم و کیش، زیر فرمان شاه ایرانی هرمز به نام سیف‌الدین قرار داشت که کودکی خردسال بود.

آلبوکرک، با ناوگان خود، روبروی دژ قلعات (کلات) در کرانه‌های عمان لنگر انداخت و به شرف‌الدین حکمران ایرانی عدن پیام فرستاد که فرمان‌بردار شود. وی به دریاسالار پرتغالی پاسخ داد که سرزمین عمان زیر فرمان شاه هرمز است و فرمان‌برداری از پادشاه پرتغال را نمی‌پذیرد.

آلبوکرک که توان نبرد با شرف‌الدین را نداشت، از در سازش برآمد و به وی اطمینان داد که هرگز پرتغالی‌ها به سرزمین وی تجاوز نخواهند کرد. آلبوکرک از آن جا روانه‌ی مسقط شد و روز ۸ شهریور ۸۸۶ خ (۲۱ اوت ۱۵۰۷ م / ۱۲ ربیع‌الثانی ۹۱۳ م هجری) به لنگرگاه شهر قریات (کوریات)، یورش آورد. مردم دلیرانه به پایداری برخاستند. اما سرانجام از پرتغالی‌ها شکست

خوردند. آلبوکرک شهر را غارت کرد و به آتش کشید. وی گوش و بینی اسیران را برید و کشتی‌های مردم را نیز سوزاند.

به دنبال این پیروزی، آلبوکرک روانه‌ی مسقط شد. وی فرمان گلوله‌باران شهر را صادر کرد. مردم با وجود دفاع دلیرانه، در هم شکستند. پرتغالی‌ها، آن‌جا را نیز غارت کردند و سوختند و چونان شهر قریات، اسیران را گوش و بینی بریدند. پس از این خون‌ریزی و جنایت، آلبوکرک به سوی سحر رفت و حاکم آن‌جا، دژ را تسلیم کرد و پذیرفت خراجی را که به پادشاه هرمز می‌داد، به پادشاه پرتغال بپردازد. از سحر، آلبوکرک راهی خورفکان شد و آن‌جا را هم به آتش کشید و گوش و بینی بسیاری از مردمان را برید.

وی سرانجام در ژوئیه ۱۵۰۸ (امرداد ۸۸۷ / جمادی‌الاول ۹۱۴)، با ناوگان نیرومندی، به سوی جزیره‌ی هرمز روان شد. اما پیش از آن، برادرزاده‌ی خود را مأمور فتح بندر قلّهات (کلات) کرد و با وجودی که از جانب پادشاه پرتغال به شرف‌الدین قول داده بود که به این دژ یورش نیاورد، این کار را کرد. شرف‌الدین و مردم کلات، مردانه ایستادگی کردند. اما سرانجام شکست خوردند. پرتغالی‌ها، آن شهر زیبا را سوختند. اسیران را کشتند، گوش و بینی بریدند و یا به دریا افکندند و ...

آلبوکرک، چون به هرمز رسید، به سیف‌الدین پیام داد که اگر به فرمان پادشاه پرتغال گردن نهد و به او خراج ندهد، هرمز را نیز چونان مسقط، عمان و قریات (کوریات) و قلّهات (کلات) غارت کرده و به آتش خواهد کشید. سیف‌الدین، از در اطاعت درنیامد. اما در جنگ شکست خورد و به ناچار، تابعیت پادشاه پرتغال را پذیرفت. پرتغالی‌ها که جزیره‌ی هرمز را مناسب دیده بودند، دست‌اندرکار ایجاد دژ جنگی در این جزیره شدند.

هنوز کار ساختن دژ به پایان نرسیده بود که شاه اسماعیل صفوی، ماموری را برای وصول خراج سالانه به هرمز فرستاد. فرمان‌روای هرمز، به فرمان آلبوکرک از پرداخت خراج خودداری کرد. آلبوکرک، با نشان دادن توده‌ای از گلوله‌های توپ، به فرستادگان شاه اسماعیل گفت:^{۱۵}

این پاسخ پادشاه شماست. به او بگویید، زود باشد که همه‌ی لنگرگاه‌ها و بندرهای خلیج فارس را بگیرم.

شاه اسماعیل در آن زمان، در شرق با ازبکان و در باختر با عثمانی‌ها در نبرد بود و امکان دفع پرتغالی‌ها را نداشت. از این رو، با آنان از در دوستی درآمد. سرانجام میان نماینده‌ی ایران و

آلبوکرک که در این زمان به مقام نایب‌السلطنه‌ی پادشاه پرتغال در این بخش از جهان رسیده بود، قراردادی امضاء شد. بر پایه‌ی این معاهده، قرار شد:^{۱۶}

- ۱- کشتی‌های جنگی پرتغال، در لشکرکشی ایران به بحرین و قطیف، به این دولت مدد رساند.
- ۲- ایران و پرتغال، بر ضد سلطان عثمانی متحد شوند.
- ۳- توران شاه، به نمایندگی امانوئل پادشاه پرتغال، بر هرمز حکومت کند.
- ۴- پرتغالی‌ها در فرونشاندن شورش مکران، به ایرانیان یاری دهند.

بدین‌سان، پرتغالی‌ها توانستند از گرفتاری شاه اسماعیل در نبرد با ازبکان و عثمانی سود جسته و در هرمز استقرار یابند و حتا به بحرین نیز، دست‌اندازی‌هایی کردند. اما حفظ سرزمین‌های اشغالی برای پرتغالی‌ها در دریای مکران و خلیج فارس آسان نبود و بارها با قیام‌های گسترده‌ی مردمی روبرو شدند. این قیام‌ها، از سوی دولت ایران، حمایت می‌شد. در سال ۱۵۸۰ م (۹۵۹ خ / ۹۸۸ مهی) فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا، پرتغال را به کشور خود پیوست. اما پادشاه اسپانیا، حاکمان پرتغالی را در هند، دریای مکران و خلیج فارس، در مقام‌های خود ابقا کرد.

تا پادشاهی شاه عباس بزرگ، ایران درگیر جنگ با ازبکان و عثمانی و گردن‌کشان داخلی بود. از این رو، امکان بیرون راندن پرتغالی‌ها از خلیج فارس وجود نداشت. در این میان، پرتغالی‌ها و سپس اسپانیایی‌ها، برای برقراری روابط دوستانه، سفیرانی به دربار ایران گسیل می‌داشتند.

در سال ۱۵۸۸ م (۹۶۷ خ / ۹۹۶ مهی)، ناوگان جنگی اسپانیا - پرتغال، از نیروی دریایی دولت بریتانیا و «توفان» به سختی شکست خورد. بدین‌سان، پایه‌های سروری اسپانیا - پرتغال، در همه‌ی جهان و از جمله شرق، سست شد.

در سال ۹۸۰ خورشیدی (۱۶۰۱ م / ۱۰۱۰ مهی) الله‌وردی خان فرمان‌روای فارس، نیرویی به بحرین فرستاد و آن‌جا را آزاد کرد. پادشاه دست‌نشانده‌ی هرمز و نیروی دریایی پرتغال، در صدد بازپس‌گیری بحرین برآمدند که شکسته شدند و با ناکامی به هرمز بازگشتند. در سال‌های حضور در خلیج فارس، پرتغالی‌ها در بندر گمبرون، یک دژ جنگی بزرگ ساخته بودند و ناوگان نیرومندی را در آن‌جا مستقر کرده بودند. از این رو، الله‌وردی خان پس از آزادسازی بحرین، به فرمان شاه عباس، دژ گمبرون را محاصره کرد.

در سال ۱۶۰۲ م (۹۸۱ خ / ۱۰۱۱ م) پادشاه اسپانیا، آنتونیو گووه‌آ (Antonio Govvea) را به سفارت نزد شاه‌عباس فرستاد و از شاه خواست تا دست از محاصره‌ی گمبرون بردارد و بحرین را به مأموران وی تحویل دهد. شاه که هنوز در شرق و غرب درگیر نبرد با ازبکان و عثمانی بود، سفیر را با پاسخ‌های امیدوارکننده، بازگرداند. وی در سال ۱۶۰۸ م (۹۸۷ خ / ۱۰۱۷ م) دوباره به ایران گسیل شد و از رفتار الله‌وردی خان در بی‌اعتنایی به دستورات شاه در امر تخلیه‌ی بحرین شکایت کرد. شاه عباس، با نرمی پاسخ پادشاه اسپانیا را داد. اما از بحرین نامی نبرد.

در سال ۹۹۲ خورشیدی (۱۶۱۳ م / ۱۰۲۲ م) الله‌وردی خان پسرش امام قلی خان را مأمور شهر بند (محاصره‌ی) دژ گمبرون کرد. از بد روزگار، در گرماگرم شهر بند، الله‌وردی خان درگذشت. از این‌رو، امام‌قلی خان، دست از محاصره برداشت و به شیراز بازگشت. شاه عباس، پس از درگذشت الله‌وردی خان، پسرش امام قلی را جانشین وی کرد و به وی فرمان داد تا گمبرون را آزاد کند. وی در سال ۹۲۲ خورشیدی (۱۶۱۳ م / ۱۰۲۲ م) گمبرون را گرفت و در نزدیکی آن، دژ عباسی را همراه با بندر و لنگرگاه‌های تازه ساخت.

به دنبال صلح با عثمانی در سال ۱۰۰۰ خورشیدی (۱۶۲۱ م / ۱۰۳۱ م)، شاه‌عباس تصمیم گرفت که به طور کامل پرتغالی‌ها را از سرزمین‌های ایران براند. از این‌رو، نخست قنبربیک حاکم لار را مأمور کرد تا از پادشاه هرمز، خراج مطالبه کند. پرتغالی‌ها به نماینده‌ی قنبربیک، پاسخ‌های درشت دادند و اجازه ندادند که پادشاه هرمز، خراج بپردازد. از این‌رو، شاه‌عباس، امام قلی خان را مأمور آزادسازی هرمز و بیرون راندن پرتغالی‌ها از خلیج فارس کرد.

در سال ۱۶۰۰ میلادی (۹۷۹ خورشیدی)، به فرمان ملکه الیزابت، کمپانی هند شرقی بنیان‌گذاری شد. در این زمان، انگلیس‌ها توانسته بودند جای پای در هندوستان برای خود بیابند. سپس آن‌ها در سال ۱۶۲۱ (۱۰۰۰ خ) توانستند بندر مدرس را در کرانه‌های خاوری هندوستان اشغال کنند.

امام قلی‌خان، با تهدید و تطمیع کمپانی هند شرقی انگلیس، آنان را بر آن داشت که برای لشگرکشی به هرمز، کشتی در اختیار ایران قرار دهند. از این‌رو، قراردادی میان فرمان‌روای فارس و نماینده‌ی کمپانی هند شرقی انگلیس در ایران بسته شد:^{۱۷}

۱ - پس از تصرف هرمز، غنیمت‌ها یکسان و برابر میان ایران و شرکت هند شرقی

تقسیم شود.

۲ - اسپران مسلمان به فرمانده سپاه ایران و اسپران عیسوی ، به انگلیس ها داده شوند.

۳ - حاکم و فرمانده پرتغالی جزیره ی هرمز ، تسلیم فرمانده ایران شود .

۴ - نصف بهای مهمات کشتی های انگلیسی و نصف حقوق کارکنان و عمله و خواربار آنان را ایران بدهد .

امام قلی خان، نخست جزیره ی قشم را که آب آشامیدنی جزیره ی هرمز از آن جا برده می شد، آماج قرارداد و شاه قلی بیگ را مأمور آزادسازی این جزیره کرد . نیروهای ایران، پس از آن که بخشی از دیوار دژ قشم را فرو ریختند ، به درون رسوخ کرده و قشم را آزاد کردند . از شگفت روزگار ، روی فریره (Ruy Freire da Andrada) فرمانده نیروی دریایی پرتغال در خلیج فارس ، در این هنگام در قشم به سر می برد . در نتیجه ، وی به اسارت ایرانیان درآمد .

به دنبال این پیروزی ، روز ۲۰ بهمن ۱۰۰۰ (۹ فوریه ۱۶۲۲ / ۲۸ ربیع الاول ۱۰۳۱) ، امام قلی خان با ۳ هزار مرد جنگی ، ۲۰۰ قایق ایرانی و ۳ کشتی جنگی انگلیسی ، بندرعباس را به سوی هرمز ترک کرد . نبرد سختی در گرفت . سرانجام پرتغالی ها به درون دژ هرمز پناه بردند . در این جنگ نیز ، شاه قلی بیگ ، دلیری بی مانندی از خود نشان داد . وی همراه با ۲۰۰ تن از سربازان ، از میان آتش توپ های دشمن گذشت و بخشی از باروی دژ را به اختیار گرفت . اما بر اثر آتش پر حجم دشمن و از دست دادن نفرات، پس نشست .

پایداری پرتغالی ها ، زیاد به درازا نکشید و سرانجام روز ۲ فروردین ۱۰۰۱ (۲۱ آوریل ۱۶۲۲ / ۹ جمادی الثانی ۱۰۳۱) ، تسلیم شدند . بدین سان ، پرچم پرتغال پس از ۱۱۷ سال از فراز جزیره ی هرمز، فرو کشیده شد و پرچم ایران به جای آن ، برافراشته گردید .

با از میان رفتن نفوذ پرتغالی ها در خلیج فارس ، نخست هلندی ها و سپس ، رفته رفته انگلیس ها که در هندوستان سرپلی ایجاد کرده بودند ، به درون خلیج فارس نفوذ کردند .

در سال ۱۶۸۹ م (۱۰۶۸ خ) ، فرمان روای هلند با یاری سربازان مزدور آلمانی و سویسی ، به انگلستان یورش برد . وی جیمز دوم پادشاه انگلستان را برکنار کرد و خود به نام جیمز سوم ، به جای وی نشست .^{۱۸}

از این زمان ، سیاست هلند تحت الشعاع سیاست انگلستان قرار گرفت و اختلاف ها در رقابت های بازرگانی میان دو کشور از میان رفت .

در همان سال ، دولت انگلیس بندر بمبئی را که پرتغالی‌ها رها کرده بودند ، اشغال کرد و با اجاره‌ی ناچیزی به شرکت هند شرقی ، واگذار نمود و به شرکت رخصت داد تا برای حفظ منافع نامشروع خود در هندوستان ، نیروی نظامی سامان دهد .

در سال ۱۷۰۰م (۱۰۷۹خ) ، عظیم‌الشان نواده‌ی اورنگ زیب که برای جنگ نیاز به پول داشت ، از کمپانی هندشرقی ، وام گرفت و در برابر شهر کلکته و اطراف آن را به آنان واگذارد . در سال ۱۷۰۳ (۱۰۸۲خ) ، کمپانی هندشرقی در کلکته مستقر شد و در آن‌جا دژی ساخت که به احترام ویلیام سوم ، آن را دژ ویلیام نامیدند . در آن زمان ، نیروهای رزمنده‌ی کمپانی ، عبارت بود از :^{۱۹}

۶۶ نفر [سپاهی] اروپایی و ۶۳ نفر بومی ، یک صاحب منصب توپ خانه و یک عده‌ی ۲۵ نفری توپ‌چی .

از این پس ، کمپانی هند شرقی ، در پی گسترش ارضی برآمد . بی‌توجهی پادشاهان گورکانی هند نسبت به پی‌آمدهای این کار انگلیس‌ها ، باعث شد که آنان ، هیچ‌گونه پایداری از خود نشان ندادند . به راستی این دژ ، سنگ بنای امپراتوری بریتانیا در هند بود که سرانجام ، همه‌ی شبه قاره ، یعنی از رود گنگ تا رود سند و از دماغه‌ی کومورین تا کوهستان‌های هیمالیا را ، در برگرفت .

در سال ۱۷۰۷ م (۱۰۸۶ خ) اتحاد دو کشور انگلستان و اسکاتلند بر اثر اتحاد دو مجلس انگلستان و اسکاتلند ، در قالب بریتانیای بزرگ ، پدیدار شد .

دولت بریتانیا همراه با متحدان ، در نبردهای بر سر جانشینی پادشاه اسپانیا ، بر فرانسه پیروز شد . این نبردها با بستن قرارداد « اوتریخت » (Utrecht) در روز یازدهم آوریل ۱۷۱۳ (۲۲ فروردین ۱۰۹۲) به پایان رفت . بدین‌سان :^{۲۰}

تفوق و برتری بازرگانی و دریایی ، به انگلیس‌ها منتقل گردید . از این تاریخ است که دوران عظمت و اقتدار انگلیس ، آغاز می‌شود .

در این نبردها ، بریتانیا جبل‌الطارق را تصرف کرد و بدین‌سان ، دهانه‌ی ورودی دریای مدیترانه ، به چنگ آنان افتاد .

پس از یک دوران آرامش ، بریتانیا وارد نبردهایی که بر سر جانشینی پادشاهی اتریش در گرفته بود ، شد تا اجازه ندهد که فرانسه ، سلطه‌ی خود را بر اروپا تحمیل کند . نبردهای هفت ساله ، با شکست همه‌جانبه‌ی فرانسه پایان یافت و در نتیجه‌ی گفت و گوهای صلح پاریس در

سال ۱۷۶۳ م (۱۱۴۲ خ)، بخش کانادایی فرانسه و نیز سرزمین‌هایی که فرانسه در هندوستان در اختیار داشت، به چنگ انگلیس‌ها افتاد و بدین‌سان، آن کشور به قدرت نخست استعماری جهان بدل شد.

با وجود از دست دادن مستعمره‌ی آمریکا در جنگ‌های استقلال، بریتانیا از سال‌های ۱۷۶۰ م (۱۱۴۰ خ) با دستیابی به انقلاب صنعتی و در نتیجه، افزایش تولید و در این راستا، افزایش قدرت اقتصادی، برای یک صد سال، نیروی برتر اقتصادی جهان بود.

دولت بریتانیا، در سال ۱۷۸۸ م (۱۱۶۷ خ)، قاره‌ی استرالیا را نیز به خیل مستعمرات خود افزود. هم‌زمان، انگلیس‌ها توانستند سرزمین‌های گسترده‌ای را در هند اشغال کنند و در دوران پراشوب زد و خورد میان جانشینان کریم‌خان زند، آن‌ها خود را به کناره‌ی رود سند، یعنی به مرزهای فلات ایران (ایران‌شهر) رسانیدند.

باید به این نکته اشاره شود که فعالیت کمپانی هند شرقی که در ایران، پس از فروپاشی دولت صفویان به کلی بریده شده بود:^{۲۱}

در دوران پادشاهی کریم‌خان زند، از سر گرفته شد. از سال ۱۷۶۳ م [۱۱۴۲ خ] به بعد، مرکز کمپانی که تا آن هنگام در بندرعباس بود، به بوشهر ... انتقال یافت. نماینده‌ی کمپانی در طول زمان توانسته بود، آن‌چنان موقعیتی از نظر سیاسی برای خویش فراهم آورد که به وی اجازه می‌داد با مقامات ایرانی در شهر شیراز مرکز استان فارس، وارد مذاکره شود.

براساس ضوابط مورد عمل در سلسله مراتب کمپانی، این نماینده که در پایان قرن نوزدهم [میلادی] به مقام نماینده‌ی مقیم و چند سال بعد، به رتبه‌ی نماینده‌ی مقیم در خلیج فارس ارتقا یافت، تابع فرماندار بمبئی بود.

پس از اخراج فرانسوی‌ها و هلندی‌ها از شبه قاره هند از سوی انگلیس‌ها:^{۲۲}

ژنرال رابرت کلایو (Robert Clive)، از سوی کمپانی هند شرقی و با تصویب دولت انگلستان، به سمت فرماندار کل هند منصوب شد ... و در زمان او، شرکت هند شرقی به تدریج اداره‌ی مستقیم ایالات هند را در دست گرفت و مهاراجه‌ها و نواب‌های هندی را دست‌نشانده‌ی خود ساخت و امپراتوران گورکانی را که فاقد رشادت و قدرت اجداد خود بودند، در قصر دهلی زندانی ساخت و برای آنان، مقرری ماهانه برقرار نمود.

بدین‌سان، با گسترش نفوذ و حضور بریتانیا در هندوستان، روابط ایران با این کشور که تا آن زمان، بر پایه‌ی بازرگانی استوار بود، دگرگون شد و:^{۳۳}

از سال‌های پایانی سده‌ی هژدهم و سال‌های آغازین سده‌ی نوزدهم، ایران از نظر انگلیس‌ها، به صورت حصار و حفاظ سرحدات هند درآمد.

در این راستا، انگلیس‌ها کوشیدند تا ایران را ناتوان سازند و سپس، با تجزیه بخش‌های خاوری ایران، منطقه‌ی حایلی میان ایران و مستعمره‌ی هندوستان ایجاد کنند.

در همین سال، دولت بریتانیا جزیره مالت را اشغال کرد و در سال ۱۸۰۵ م (۱۱۸۴ خ)، در نبرد دریایی ترافالگار (Trafalgar)، نیروی دریایی فرانسه - اسپانیا را در هم کوبید و در این فرآیند، سلطه‌ی خود را بر دریاها مسلم کرد.

پس از شکست ناپلئون در سال ۱۸۱۵ م (۱۱۹۴ خ)، دماغه‌ی امیدنیک و سیلان که تا آن روزگار از مستعمره‌های هلند به شمار می‌رفت و نیز دو پایگاه مهم دریایی، یعنی جزیره‌های مالت و هلگولند (در شمال آلمان) را نیز اشغال کرد.

دولت بریتانیا در سال ۱۸۱۹ م (۱۱۹۸ خ) سنگاپور، در سال ۱۸۳۹ م (۱۲۱۸ خ) عدن و در سال ۱۸۴۱ م (۱۲۲۰ خ)، هنگ کنگ را بر مستعمرات خود افزود.

در سال ۱۸۵۸ م (۱۲۳۷ خ)، شرکت هند شرقی، همه‌ی حقوق خود در هندوستان را به دولت بریتانیا واگذار کرد. بدین‌سان این سرزمین پهناور، به گونه‌ی مستعمره‌ی دولت بریتانیا درآمد و در ژانویه ۱۸۷۷ (دی ماه ۱۲۵۶) ملکه‌ی ویکتوریا، عنوان ملکه هندوستان را نیز به لقب‌های خود افزود. تا سال ۱۹۳۰ م (۱۱۰۹ خ) مستعمره‌ی هندوستان، سرزمین برمه (میان‌مار) را نیز در بر می‌گرفت.

در سال ۱۸۷۵ م (۱۲۵۴ خ)، دولت بریتانیا برای ایمن‌سازی راه دسترسی به هندوستان و گسترش سلطه‌ی دریایی، نفوذ خود بر سازمان آبراه سوئز را که از سوی فرانسویان ساخته شده بود، ژرفای بیش‌تری بخشید.

در سال ۱۸۸۲ م (۱۲۶۱ خ) مصر را همراه با سودان اشغال کرد؛ اما بر اثر خیزش پیروان مهدی، ناچار سودان را از دست داد. در سال ۱۸۸۵ بتسوانا، سپس نیجریه و کنیا (افریقای خاوری بریتانیا) را تصرف کرد.

در کنگره‌ی وین که در سال ۱۸۷۸ م (۱۲۵۷ خ) برپا شد، دولت انگلستان در برابر واگذاری جزیره‌ی هلگولند (Helgoland) به دولت آلمان، سرزمین زنگبار را به دست آورد.

در سال ۱۸۹۹-۱۸۹۸ م (۱۲۷۸-۱۲۷۷ خ) با درهم کوبیدن نیروهای « مهدی » ، سودان را به متصرفات خود افزود و در این فرآیند ، فرانسویان را از منطقه‌ی بالای نیل ، بیرون کرد . در سال‌های پایانی سده‌ی هفدهم میلادی ، بر اثر تقسیم قاره‌ی آفریقا از سوی اروپایی‌ها به عنوان مبارزه با قاچاق برده از آفریقا ، لقمه‌ی شیر به انگلیس‌ها رسید :^{۲۴}

این نظریه شیوع یافت مبنی بر این که تا قاره‌ی آفریقا اکتشاف [بخوان استعمار] نشود و کشاورزان [بخوان فنودال‌ها] و مبلغین [مسیحی] در آن جا مستقر نشوند و آن قاره تحت اختیار اروپایی‌ها درنیاید ، آفت بردگی هرگز کاملاً در آن جا از میان نخواهد رفت .

تقسیم مسالمت‌آمیز آفریقا میان دول مهم اروپا ، شاید برجسته‌ترین هنر سیاستمداری اروپایی در سال ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ بود که این منظور را فراهم ساخت .

به دنبال شکست آلمان در نبرد جهانی اول ، بیش‌ترین بخش مستعمرات آلمان در آفریقا ، از سوی جامعه‌ی ملل ، زیر قیمومت بریتانیا قرار داده شد . در خاورمیانه نیز ، بخش بزرگ مستعمرات امپراتوری عثمانی ، یعنی عراق ، فلسطین و ماوراء اردن از سوی همان جامعه ، به قیمومت دولت بریتانیا سپرده شد .

بدین‌سان ، امپراتوری بریتانیا در پایان نبرد نخست جهانی ، گسترده‌تر از همیشه شد و پهنه‌ای کمابیش برابر با ۳۷۸ میلیون کیلومتر مربع را در بر می‌گرفت و به گفته‌ای ، آفتاب در پهنه‌ی آن غروب نمی‌کرد . به آن‌چه ، نام برده شد ، باید این سرزمین‌ها و مناطق را نیز افزود :

جزیره‌ی سیلان ، عدن ، یمن ، مالزی ، سیرالئون ، مالدیو ، تانزانیا ، جزایر سامون باختری ، جامائیکا ، ترینیداد ، توباگو ، اوگاندا ، مالت ، زامبیا ، گامبیا ، رودزیا ، گویان ، بوتسوانا ، لسوتو ، باربادوس ، آنتیل ، فیجی ، هندوراس ، برنئو ...

بخش چهارم - شکل‌گیری تجاوز سازمان‌یافته

در درازای تاریخ، سرزمین ایرانیان از سوی خاور و باختر و گاه جنوب، مورد تهدید و هجوم بود. اما چند سال پس از نشست «پتر» بر تخت پادشاهی روسیه، در سال ۱۶۸۲م / ۱۰۶۱خ از سوی شمال نیز به‌طور سازمان‌یافته مورد تجاوز و یورش قرار گرفت.

گرچه در درازای تاریخ ملت ما، گه‌گاه نام اقوام نامتمدن روس بر زبان شاعران و خامه‌ی تذکره‌نویسان میهن‌مان جاری شده است، اما تا اردیبهشت ماه ۱۱۰۲ خورشیدی (مه ۱۷۲۳ میلادی)، نام چندانی از آن‌ها در نزد ما نیست.^{۲۵}

شاید، نخستین بار در سال ۲۹۷ یا ۲۹۸ مهی (۲۸۸ یا ۲۸۹ خ / ۹۱۰ یا ۹۱۱ م)، بیابان گردان روس برای غارت از راه دریای مازندران، پای به خاک ایران نهادند. در تاریخ طبرستان، در این باره چنین آمده است:^{۲۶}

آمدن روسان از دریا به تاراج طبرستان

در این سال شانزده پاره کشتی به دریا پدید آمد از آن روسان و به آبسکون شد که به عهد حسن [بن] زید، روسان به آبسکون آمده بودند و حرب کرده بودند. حسن زید لشکر فرستاد و جمله را کشته. درین وقت به آبسکون و سواحل دریا بدان طرف خراب کرده و به تاراج داده بودند و بسیار مسلمانان کشته و به غارت برده و ابوالضرم احمدبن القاسم والی ساری بود. این حال به ابوالعباس نبشته مدد فرستاد و روس به انجیله که ماکاله می‌گویند آمده بود و شبیخون بر سر ایشان برد و بسیاری را بکشت و اسیر گرفت و به نواحی طبرستان فرستاد تا سال دیگر روسان با عدد و انبوه بیامدند و ساری و نواحی پنجاهزار را سوخته و خلائق را اسیر برده و به تعجیل به دریا رفته تا به حد شیمروود به دیلمان رسیده و بعضی بیرون رفته و بعضی به دریا بود. گیلان شاه فرمود که شب به کنار دریا آمدند و کشتی‌ها سوخته و آن جماعت را که بیرون بود کشته و دیگران که به دریا بود گریختند اما شروان شاه از آن حال خبر یافته به دریا کمین فرمود و تا آخر ایشان یکی را زنده نگذاشت و تردد روسان از این طرف منقطع شد.

در سال ۱۵۵۶ م (۹۳۵ خورشیدی)، ایوان چهارم تزار و اسیلیویچ (wassiliewich) معروف به ترسناک (۱۴۶۲-۱۵۰۵ م / ۸۳۳ - ۸۴۱ خ)، مناطق اطراف رودخانه‌ی اتل (ولگا) را از تاتارها گرفت و بدین وسیله پای روس‌ها به دریای مازندران و منطقه‌ی قفقاز باز شد.^{۲۷}

روس‌ها در پی آن بودند که با سلطه بر قفقاز، راه خود را بر بازارهای ایران هموار کنند و از آن‌جا، به رویای خود برای رسیدن به هندوستان، جامه‌ی تحقق بپوشانند.

روس‌ها، پس از تصرف آستاراگان، کوشیدند تا منطقه‌ی قفقاز را ضمیمه‌ی متصرفات خود کنند. در این راه از هیچ ترفندی فروگذار نکردند. آن‌ها، روس‌تباران را تشویق به کوچ به این منطقه کردند، در پی جلب دوستی خان‌های محلی برآمدند و نیز، مبلغان مذهبی را برای ترویج آیین مسیحیت به منطقه فرستادند؛ اما هیچ کدام کارساز نبود. از این رو، راه جنگ را پیش گرفتند و با ساختن دژهای جنگی، نفوذ به داغستان را مزه‌مزه کردند.

البته باید توجه داشت که این حوادث مربوط به پیش از شکل‌گیری دولت صفویان در ایران بود. از این رو، تنها مانع نفوذ روس‌ها در این بخش از ایران، خان‌های محلی و مردم منطقه بودند.

با این وجود، روس‌ها تا سال ۱۶۰۴ م (۹۸۳ خ)، کوشش جدی برای دست‌یابی به قفقاز انجام ندادند. در این سال، تزار بوریس گودونیوف (Boris Godinov)، با سپاهی گران، داغستان را مورد یورش نظامی قرار داد. اما روس‌ها از نیروهای خان‌های محلی و مردم داغستان، به سختی شکست خوردند و تلفات سنگینی بر آن‌ها وارد شد، به گونه‌ای که تنها اندکی از این معرکه جان بدر بردند.

در همین احوال، ایران عصر صفوی، پایه‌های قدرت خود را تحکیم کرده و به عبارتی، پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، برای نخستین بار حکومت متمرکزی شکل می‌گرفت که قدرت خود را در سراسر منطقه‌ی ایران بزرگ و از آن جمله قفقاز، اعمال می‌کرد^{۲۸}. از این رو، دوران صفویان، دوران آرامش در قفقاز نیز بود.

اما شگفت روزگار، فرود دولت صفویان، درست همزمان با فراز امپراتوری روسیان بود. بدین‌سان، در حالی که در ایران، زمام دولت نیرومند صفوی، به دست موجود ناتوانی به نام شاه سلطان حسین افتاد، در روسیه، «پتر» بر تخت سلطنت نشست. بدین‌سان، در حالی که هنوز حکومت عثمانی استوار بر جای ایستاده بود، قدرت متجاوز و گسترش‌گر دیگری، در کنار مرزهای شمالی ایران زمین، سربرآورد.

پتر در ده سالگی (۱۶۸۲ میلادی - ۱۰۶۱ خورشیدی)، بر تخت پادشاهی روسیه نشست. وی در درازای چند دهه، توانست اقوام گوناگون و نژادهای مختلفی را که بر آن پهنه‌ی سرد و یخ‌بسته می‌زیستند، مطیع خود نماید. او برای تداوم و بالندگی نهادی که با «خون و شمشیر»، برپا گشته بود، دست اندر کار شالوده‌ریزی اهداف دراز مدت خود شد. پتر، نیک دریافته بود که

تداوم حکومت «خون و شمشیر» و گسترش مداوم سرزمینی، تنها در پناه خلق رویایی بلند پروازانه می‌تواند امکان داشته باشد. اگرچه اصول آن، بر پایه‌های ضدانسانی استوار بوده و برای اجرای آن، باید ملت‌های بسیار و مردمان بی‌شمار، قربانی شده و همه چیز خود را از کف بدهند. وی کمابیش در سال ۱۷۱۰ میلادی (۱۰۸۹ خورشیدی)، سیاست‌های خود را زیر نام «وصیت‌نامه»، تنظیم کرد. اصول مزبور تا فروپاشی نظام شوروی در سال ۱۹۹۱ میلادی (۱۳۷۰ خورشیدی)، یعنی در درازای دویست و شصت و هشت سال، استخوان‌بندی «سیاست تهاجم و گسترش اراضی» حکومت‌های گوناگون روسیه را تشکیل می‌داد.^{۲۹}

پتر در اجرای اصولی که خود طراح آن بود، نخست قلمرو حکومت امپراتوری عثمانی را مورد تهاجم قرار داد و پیروزی‌هایی نیز به دست آورد. وی به دنبال این پیروزی، متوجه ایران شد. اصول سیاست تهاجم و گسترش ارضی «پتر» درباره‌ی ایران زمین، این‌گونه بیان شده است:^{۳۰}

گرجستان و سرزمین قفقاز، رگ حساس ایران است. همین که نوک نیشتر استیلای روسیه به آن برسد، فوراً خون ضعف از دل ایران برون خواهد رفت و چنان ناتوان خواهد شد که هیچ پزشک حاذقی نتواند آن را بهبود بخشد... کلید هندوستان هم سرزمین ترکستان است. تا می‌توانید به سوی بیابان‌های قرقیزستان، خیوه و بخارا پیش بروید... هر قدر ممکن شود، خود را به خلیج فارس برسانید.

چنان‌چه اشاره گردید، «تزار» به دنبال پیروزی‌هایی در قلمرو عثمانی، متوجه ایران شد. در این هنگام دولت ایران، به‌ویژه در اثر بی‌لیاقتی‌های شاه «سلطان حسین»، از هر جهت ناتوان گشته بود. اما با این وجود، برای روس‌ها نیرومند و مهیب می‌نمود. پتر در سال ۱۷۱۶ میلادی (۱۰۹۵ خورشیدی)، برای ارزیابی اوضاع ایران، آرتمی ولینسکی (Artemi Volynski) را در پوشش سفارت، روانه‌ی ایران کرد. گرچه گزارش وی از اوضاع دربار ایران و اوضاع کلی کشور، «پتر» را در تجاوز به سرزمین‌های ایران راسخ‌تر کرد؛ اما هنوز از روبرو شدن با چنین نیرویی، هراسناک بود.

«پتر»، پنج سال بعد (۱۷۲۱ میلادی/۱۱۰۰ خورشیدی) سرانجام پس از یک رشته نبردهای طولانی، توانست شارل دوازدهم، پادشاه نامدار سوئد را شکست دهد. به دنبال قرارداد صلح با سوئدی‌ها، وی در همان سال خود را امپراتور روسیه خواند.

با این‌که او در آن زمان خود را از همیشه نیرومندتر احساس می‌کرد اما در مورد ایران، محتاط‌تر از آن بود که بی‌گدار به آب بزند.^{۳۱} پتر، شورش لژگی‌ها و اقدام «خان خیوه» را بهانه قرار داد و سیمون آورامف (Simon Avramov) را به اصفهان فرستاد:^{۳۲}

در بهار سال ۱۰۹۱ خورشیدی (۱۷۱۲ م) داودخان داغستانی در لگزیه (لژگیه) و داغستان، سر به شورش برداشت و شهر شماخی را غارت کرد و بسیاری از مردم شهر را کشت. در این میان، زیان‌هایی نیز به شهروندان روس رسید.

هم‌زمان، خان «خیوه» نیز دستور داده بود تا یک کاروان روسی را از دم تیغ بگذرانند. هنگامی که آورامف به اصفهان رسید، چند ماه از برکناری شاه «سلطان حسین» از سلطنت و جلوس محمود غلجایی بر تخت شاهنشاهی ایران می‌گذشت. او به حضور محمود بار یافت و زیان‌هایی را که لژگی‌ها و خان خیوه به روس‌ها وارد کرده بودند، برشمرد. محمود در پاسخ «آورامف» گفت:^{۳۳}

بر طوایف لژگی داغستان و خان خیوه، تسلطی ندارم و بهتر است تزار روسیه، حمایت اتباع خود در قفقاز و ترکستان [خوارزم و فرارود] را شخصا به عهده بگیرد.

«فرستاده» پس از دریافت پاسخی که هرگز انتظار آن را نداشت، به سرعت خود را به «پتر» رساند، در حالی که جواز تجاوز به سرزمین‌های ایرانی را با خود همراه داشت.

روز اول آبان ۱۱۰۱ خ (۲۳ اکتبر ۱۷۲۲ م)، به دنبال شش ماه محاصره‌ی اصفهان از سوی نیروهای غلجایی، شاه سلطان حسین از شهر خارج شد و در دهکده‌ی فرح‌آباد، تاج از سر خود گرفت و بر سر محمود گذارد.

با رسیدن خبر سقوط اصفهان و «تاج برداری» شاه سلطان حسین صفوی، تهماسب میرزا سومین فرزند وی که برای گردآوری نیرو و نجات تاج و تخت صفویان به قزوین گسیل شده بود، به نام تهماسب دوم، اعلام پادشاهی کرد و سکه به نام خود زد و خطبه به نامش خوانده شد. محمود با شنیدن این خبر، امان‌الله‌خان را به فرماندهی نیروهایی، مامور سرکوب شاه تهماسب دوم کرد. امان‌الله‌خان، بدون برخورد با پایداری چشم‌گیری، کاشان، قم، تهران و قزوین را اشغال کرد و در این فرآیند، شاه تهماسب به تبریز گریخت.

پتر، پس از دریافت پاسخ محمود و تدارک نظامی کافی در ماه مه ۱۷۲۳ (اردیبهشت ۱۱۰۲)، فرمان تهاجم به سوی ایران زمین را صادر کرد. اثرات این فرمان چنان که گفته شد، دویست و شصت و هشت سال پایید؛ البته گاه آشکار و زمانی به گونه‌ی پنهان.^{۳۴} در درازای این زمان، سرزمین بزرگ ملت ایران، تکه‌تکه گردید و زنجیرهای جدایی و تجزیه بر دست و پای مردم ما، استوار شد. بر شهرها و سرزمین‌های میهن ما، نام‌های دروغین نهادند و

روس‌ها کوشیدند تا با تاریخ‌سازی و جعل حقایق، ریشه‌های یگانگی را سست کرده و بخشکانند. زبان آن‌ها را دگرگون کردند، خط آن‌ها را به یغما بردند و الفبای خود را جانشین آن نمودند.

پتر در ۱۵ ژوئن ۱۷۲۲ (اول تیرماه ۱۱۰۱) با ۳۰ هزار سرباز و نیز به همان شمار نیروی چریک، از راه رود ولگا (اتل) و بندر آستاراگان (آستاراخان / هشترخان)، وارد دریای مازندران شد. وی پس از اشغال لگزستان (لزگستان)، از کوه‌های قفقاز گذشت و به داغستان رسید. در آن جا، وی با تار و مار کردن پادگان ایرانی مستقر در دربند، روز سوم شهریورماه ۱۱۰۱ (۲۴ اوت ۱۷۲۲)، این شهر را که مرکز داغستان بود و به گفته‌ی تاریخ‌نگاران، دروازه‌ی ایران زمین به شمار می‌رفت، تصرف کرد.

پتر در بندر آستاراگان، بیانه‌ای به زبان فارسی و تاتاری صادر کرد و در آن کوشید تا مطامع ارضی خود را زیر عنوان حفظ منافع و جان و مال شهروندان روسیه و سرکوب اشرار و یاغیان، پنهان سازد (پیوست شماره ۲). وی در این اعلامیه به ایرانیان و غیرایرانیان اعلام کرد:^{۲۵}

اراده‌ی سنی‌هی ما چنان است که به احدی ایالات ... از بومی گرفته تا بیگانه، ادنی صدمه و خسارتی وارد نیاید و هیچ کس به مال و دارایی و خانه و املاک آن‌ها، دست درازی نکند ...

... ولی اگر به گوش ما برسد که شما هم با اشرار سرا و علنا همدست شده‌اید ... ما نیز مجبور خواهیم شد که شما را جزو دشمنان خود محسوب داشته و بدون هیچ گونه رحم و گذشتی، کار شما را به آتش و شمشیر، حواله کنم ...

در این لشگرکشی، پتر کوشید تا شهر باکو را نیز اشغال کند که در برابر پایداری مردم، ناکام ماند و با توجه به فصل زمستان، به آستاراگان بازگشت و رهسپار پای‌تخت شد.

در ژوئیه سال ۱۷۲۳ (تیر ماه ۱۱۰۲)، ارتش روس به فرماندهی سرهنگ شییوف (Schipov)، با چندین کشتی جنگی و شمار بسیار سرباز به بندر انزلی یورش آورد. وی پس از نبردهای سنگین، توانست شهر رشت و پاره‌ای دیگر از شهرهای گیلان را اشغال کند.

از سوی دیگر، ژنرال ماتوشکین (Matuschkin) نیز با سپاهی گران به باکو گسیل شد. وی شهر باکو را شهر بند کرد و به دنبال گلوله باران بسیار از خشکی و دریا، سرانجام توانست در سوم مرداد ماه ۱۱۰۲ (۲۵ ژوئیه ۱۷۲۳)، با وجود پایداری دلیرانه‌ی مردم شهر، بادکوبه را اشغال کند. هم زمان دولت عثمانی نیز با توجه به ناتوانی دولت ایران، بر آن شد تا بخش‌هایی از قفقاز را به امپراتوری خود بیافزاید. دولت عثمانی، به بهانه‌ی این‌که عده‌ای از اهل سنت در شیروان

به دست مأموران ایرانی کشته شده‌اند، به شیخ‌الاسلام اسلامبول اشاره کرد تا بهانه‌ی جنگ با ایران را به دست دهد. در این راستا، شیخ‌الاسلام اسلامبول، فتوا داد که:^{۳۶}

همه‌ی مسلمانان مکلف‌اند که شیعیان رافضی را به قتل برسانند.

با این دستاویز، سلطان عثمانی در تیرماه ۱۱۰۲ / ژوئن ۱۷۲۳، به قفقاز یورش آورد و به آسانی شماخی و تفلیس را اشغال کرد.^{۳۷}

شاه تهماسب که در موقعیت سختی گرفتار آمده بود، در پی آن برآمد که برای دفع عثمانی از روس‌ها یاری طلبد. از این رو، اسماعیل بیگ اعتمادالدوله را به سفارت نزد «پتر» گسیل داشت. روس‌ها اعطای کمک خود را مشروط به الحاق ایالات ایرانی که تصرف کرده بودند، به انضمام مازندران و استرآباد نمودند. اسماعیل بیگ این شرایط را قبول کرد و در ۱۲ سپتامبر ۱۷۲۳ (۲۱ شهریورماه ۱۱۰۲) قراردادی با اوسترمان (Ostermann) وزیر امور خارجه‌ی روسیه امضا کرد که به موجب آن، دربند، باکو، شیروان، داغستان، گیلان، مازندران و استرآباد، به قلمرو روسیه ملحق می‌شد و در برابر، روس‌ها متعهد می‌شدند که، غلجایی‌ها را از ایران بیرون نمود و شاه تهماسب دوم را پادشاه قانونی ایران بشناسند.

اسماعیل بیگ که خودسرانه این قرارداد را امضا کرده بود، جرأت نکرد به ایران بازگردد و در آستاراگان مقیم شد.^{۳۸}

هم‌زمان، روس‌ها نیز درصدد برآمدند تا ایالاتی را که حق خود می‌دانستند، تصرف کنند. از این رو، در دسامبر ۱۷۲۴ (آذرماه ۱۱۰۳)، نیروهای روس از باکو به گیلان یورش آوردند و رشت را اشغال کردند. در اسفند ۱۱۰۳ (فوریه ۱۷۲۵) روس‌ها، نیروهای شاه تهماسب دوم را که برای بازپس‌گیری به رشت فرستاده شده بودند، در هم کوبیده و شهر لاهیجان را نیز تصرف کردند.

پتر، برای گرفتن امضای شاه تهماسب، پرنس بوریس مچرسکی (Boris Metchersky) را با متن قرارداد به ایران فرستاد. در همین روزها، حسن پاشا، فرمانده ارتش عثمانی، پس از اشغال کرمانشاه و همدان، روی به تبریز آورده بود. از این رو، شاه تهماسب به تهران رفت و چون در این شهر با نیروهای «اشرف» روبرو شد، به مازندران فرار کرد. سفیر پتر در فرح‌آباد مازندران به حضور شاه تهماسب رسید. اما مفاد قرارداد چنان خفت‌بار بود که شاه آن را امضا نکرد و مچرسکی، دست خالی به پترزبورگ بازگشت.

تعماسب که همه‌ی درها را به روی خود بسته می‌دید، کوشید تا با عثمانی‌ها به نوعی تفاهم برسد. از این رو، در تیرماه ۱۱۰۲ (ژوئیه ۱۷۲۳)، مرتضی قلی‌بیک را روانه‌ی دربار عثمانی کرد. شاه تعماسب از عثمانی‌ها خواست که در این موقعیت خطیر، از جنگ با ایران خودداری کنند. عثمانی‌ها در پاسخ گفتند که روسیه در بند و باکو را اشغال کرده و غلجایی‌ها، اصفهان و بخش بزرگی از ایران را متصرف شده‌اند و آنان نیز بر آند پیش از آن که ایروان و تبریز به دست دشمنان ایران بیفتد، آن‌جاها را تصرف کنند. اما در صورتی که شاه تعماسب، گرجستان و ارمنستان و آذربایجان را به عثمانی واگذارد، آن‌ها شاه را برابر دشمنان حمایت خواهند کرد. سفیر ایران که این شرایط را غیرقابل قبول دانست، راه بازگشت در پیش گرفت.

روس‌ها و عثمانی‌ها، بر سر تصرف سرزمین‌های ایرانی به مسابقه برخاسته بودند.^{۳۹} در اکتبر ۱۷۲۳ (مهرماه ۱۱۰۲)، ارتش عثمانی به قصد تسخیر گنجه از تفلیس به حرکت درآمد. اما روس‌ها پیش‌دستی کرده و گنجه را اشغال کردند. به دنبال این مسأله، دو کشور در آستانه‌ی جنگ قرار گرفتند که سفیر فرانسه در باب عالی، میانجی‌گری کرد.^{۴۰} سفیر روسیه در اسلامبول، دولت عثمانی را تهدید کرده بود که در صورت پیش روی بیش‌تر در قفقاز، جنگ میان دو کشور غیرقابل اجتناب خواهد بود. این سخن نپلویف (Neploviev) به سلطان احمد سوم گران آمد و دستور داد وی را زندانی کنند. اما پس از چندی، نپلویف با پادرمیانی مارکی دوبناک (Marquis de Bonnac) سفیر فرانسه در دربار عثمانی از زندان آزاد شد و در ۲۴ ژوئن ۱۷۲۴ (۳ تیرماه ۱۱۰۳) روس و عثمانی قراردادی را درباره‌ی تقسیم ایالات ایران میان خود، امضا کردند.^{۴۱}

برپایه‌ی این پیمان، دولت عثمانی، تعلق سرزمین‌های ایران اشغال شده از سوی روسیان در قفقاز و گیلان، به انضمام مازندران و استرآباد را به رسمیت شناخت و خط سرحدی جدید میان متصرفات دو کشور از ملتقای رودخانه‌های ارس و کورا (کوروش) تا اردبیل ترسیم گردید و تبریز و همدان و کرمانشاه و همه‌ی نقاط واقع در مغرب این خط مرزی، متعلق به عثمانی‌ها شناخته شد.^{۴۲}

هم‌چنین، دو دولت موافقت کردند در صورتی که شاه تعماسب دوم، به این قرارداد سر فرود آورد، وی را یاری کنند تا بتواند بر بقیه‌ی خاک ایران سلطنت کند. در غیر این صورت، دو دولت با صواب‌دید یکدیگر، هر کس را که صلاح بدانند، بر اریکه‌ی پادشاهی ایران، خواهند نشاند.^{۴۳}

به دنبال بستن این پیمان که به مفهوم تجزیه‌ی بخش‌های بزرگی از ایران بود، دولت عثمانی دست‌اندرکار اشغال بقیه‌ی سهمیه‌ی خود از ایران شد. از این رو، ارتش عثمانی، همدان را هدف قرارداد و پس از محاصره‌ی کوتاهی، این شهر را در اوت ۱۷۲۴ (امردادماه ۱۱۰۳)، اشغال کرد. بخش دیگری از سپاهیان عثمانی، دژ ایروان را محاصره کردند و پس از سه ماه نبردهای سخت و دادن کشته‌های بسیار، توانستند قلعه‌ی ایروان را به تصرف خود در آورند. پس از این پیروزی، ارتش عثمانی با دادن تلفات زیاد، سرانجام در سپتامبر ۱۷۲۴ (شهریورماه ۱۱۰۳) دست از محاصره‌ی تبریز برداشت و پس نشست. اما در تابستان سال بعد، عثمانی‌ها با یک ارتش ۷۰ هزار نفره، تبریز را آماج تهاجم قرار دادند. پادگان و مردم تبریز، جانانه به پدافند برخاستند، به‌گونه‌ای که در این نبرد، ایرانی‌ها ۳۰ هزار و عثمانی‌ها ۲۰ هزار نفر کشته دادند.

سرانجام با اشغال تبریز در پایان تابستان ۱۱۰۴ خ (۱۷۲۵م)، عثمانی‌ها با اشغال همه‌ی ایالات‌های غربی ایران، نقشه‌ی تقسیم ایران را در مورد خودشان عملی کردند.^{۴۴}

در ماه‌های پایانی سال ۱۱۰۳ خ (۱۷۲۵ م) حالت روانی محمود غلجایی که از بیماری صرع رنج می‌برد، رو به بدتر شدن گذارد. روز نوزدهم بهمن ماه ۱۱۰۳ (۸ فوریه ۱۷۲۵)، سی و سه تن از شاهزادگان صفوی را کشت و بدین‌سان، حتا همراهان خود را نیز بیمناک کرد. گروهی از غلجاییان، اشرف پسرعموی وی را از زندان رهانیدند. اشرف با یاری همان گروه، محمود را دستگیر کرد و دستور داد که وی را خفه کردند. برای سرپوش گذاردن بر این کار، سه روز بعد شایع کردند که محمود در گذشته است.

اشرف، روز ۶ اردیبهشت ماه ۱۱۰۴ (۲۶ آوریل ۱۷۲۵) در اصفهان به تخت نشست. وی با توجه به پریشانی امور، بر آن شد تا روابط خود را با دولت عثمانی، بهبود بخشد. باب عالی نیز، برای برطرف کردن گرفتاری‌های داخلی، حاضر شد که با اشرف صلح کند. در نتیجه‌ی گفت و گوهایی که میان نمایندگان اشرف و سلطان عثمانی در همدان به عمل آمد، در ۲۱ مهرماه ۱۱۰۶ (۱۳ اکتبر ۱۷۲۷) قراردادی میان دوطرف بسته شد که به موجب آن:^{۴۵}

اشرف مقام خلافت سلطان عثمانی را تصدیق و اعتراف نمود. ایالاتی را که عثمانی‌ها در تصرف داشتند یعنی کرمانشاه و لرستان و همدان و نهاوند و مراغه و هم چنین، تبریز و خوی و زنجان و گنجه و قراباغ و تغلیس و نخجوان و شیروان را قطعا متعلق به آنان شناخت.

در برابر دولت عثمانی نیز:^{۴۶}

سلطنت اشرف را در ایران به رسمیت شناخت و سلطانیه و ابهر و طارم را به او
مسترد کرد و قرار شد اسم اشرف در سکه و خطبه بیاید و حجاج ایرانی با امیری که
اشرف تعیین خواهد کرد به مکه بروند. (پیوست شماره ۴)

پی‌نوشت‌های گفتاریکم

- ۱- فرمان‌روایان شاخ زرین - رر (رویه‌های) ۵-۶
- ۲- همان - ر (رویه) ۶
- ۳- تجاوز عراق، خیانت خودی، حمایت بیگانه - ر ۲۳
- ۴- همان
- ۵- لب‌التواریخ - ر ۲۴۰
- ۶- فرمان‌روایان شاخ زرین - رر ۶-۷
- ۷- عالم‌آرای عباسی - ر ۶۴۷ و ۶۶۳ / خلد برین نسخه خطی / زندگی شاه عباس اول - ج ۴ - ر ۸۱
- ۸- تاریخ روابط خارجی ایران - ر ۹۸
- ۹- همان
- ۱۰- زندگی شاه عباس اول - ج ۴ - ر ۱۰۳
- ۱۱- سفرنامه پیترو دل‌واله (برگردان شفا) - ج ۶ - رر ۱۴۶-۱۴۵ / زندگی شاه عباس اول - ج ۴ - رر ۱۰۸-۱۰۷
- ۱۲- زندگی شاه عباس اول - ج ۴ - ر ۱۱۶
- ۱۳- مطالعاتی در باب بحرین و ... - رر ۲۳-۲۲
- ۱۴- در سال ۱۴۹۳ میلادی (۸۷۲خ)، پاپ آلکساندر ششم (بورژوا) برای جلوگیری از نبرد میان اسپانیا و پرتغال که بزرگ‌ترین قدرت استعماری جهان آن روزگار بود، فرمانی صادر کرد و برپایه‌ی آن فرمان، کره‌ی زمین از نیم‌روز (نصف‌النهار) ۴۶ درجه‌ی باختری به دو بخش، تقسیم شد. نیم‌کره‌ی باختری (به جز برزیل که پرتغالی زبان بود)، به پادشاه اسپانیا و نیم‌کره‌ی خاوری، به پادشاه پرتغال تعلق گرفت. فرمان پاپ، با امضای قرارداد توردوسیللاس (Tordesillas) میان آن دو کشور در ۷ ژوئن ۱۴۹۴ (۱۷ خرداد ۸۷۳)، جنبه‌ی سیاسی و رسمی یافت.
- ۱۵- خلیج فارس - ر ۲۹
- ۱۶- همان - رر ۳۱-۳۰
- ۱۷- همان - ر ۴۶
- ۱۸- تاریخ روابط خارجی ایران - ر ۱۲۱
- ۱۹- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱ - ر ۱۲
- ۲۰- تاریخ عمومی (تفوق و برتری فرانسه) - ج ۱ - ر ۴
- ۲۱- ناپلئون و ایران - رر ۶۱-۶۰
- ۲۲- تاریخ روابط خارجی ایران - ر ۱۹۱
- ۲۳- همان
- ۲۴- تاریخ اروپا - کتاب سوم - رر ۳۲۷-۳۲۶
- ۲۵- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - چاپ نخست - ر ۱
- ۲۶- برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید به: تاریخ روابط روس و ایران - محمدعلی جمال‌زاده - بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی - تهران ۱۳۷۲

- ۲۷- نخستین کس که در میان روسیان خود را پادشاه نامید، روریک (Rurik) از اقوام اسکاندیناوی بود. وارغها (Waregucs) در میانه‌های سده نهم میلادی، به روسیه تاختند و اسلاوها و دیگر مردمان نشسته در آن سرزمین را به اطاعت خود در آوردند. روریک، رییس این گروه مهاجم اسکاندیناوی، نخستین پادشاه روس است که در سال ۸۷۹ م (۲۸۵خ) درگذشت و پیش از وی، اصلا سلطنت روس وجود نداشت. (تاریخ روابط روس و ایران - ۱۸۹ - پی‌نوشت‌های ۵۳ و ۵۴)
- ۲۸- روایت ایرانی جنگ‌های ایران و روس - ر ۴
- ۲۹- پس از فروپاشی نظام شوروی در سال ۱۹۹۱ میلادی (۱۳۷۰ خورشیدی)، دولت فدراسیون روسیه که جانشین حکومت مزبور گردید، به طور رسمی اعلام کرد که در پی اجرای وصیت‌نامه پتر نیست.
- ۳۰- پیوست شماره یک - منشور یا راهبرد پتر
- ۳۱- تزارها و تزارها - ر ۳
- ۳۲- تاریخ روابط روس و ایران - ر ۱۷۴
- ۳۳- تزارها و تزارها - ر ۴
- ۳۴- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ویرایش دوم - ر ۳
- ۳۵- پیوست شماره ۲، اعلامیه پتر به مردم قفقاز
- ۳۶- تاریخ روابط خارجی ایران - ر ۱۴۷
- ۳۷- همان
- ۳۸- همان - رر ۱۴۸-۱۴۷
- ۳۹- چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران - ر ۲ / تاریخ روابط خارجی ایران - ر ۱۴۹
- ۴۰- همان / همان
- ۴۱- وساطت فرانسه را در این قضیه باید مستند به این دانست که در آن موقع از جمله اصول عمده سیاست [خارجی] فرانسه در مشرق یکی هم این بود که مدام سعی نماید که قوت و قدرت عثمانی اسباب اضطراب و تشویق و تهدیدی برای دولت اتریش باشد و لهذا نمی‌خواست که دولت عثمانی با روسیه در دشمنی باشد و از طرف دیگر پتر هم قبل از رفتن به دربند به سفیر فرانسه در روسیه موسوم به کامپردون (Camperdon) پیام فرستاده بود که نمی‌خواهد تجارت ایران در دست عثمانی‌ها باشد و حاضر است دولت فرانسه را در آن شرکت دهد. (تاریخ روابط روس و ایران - ص ۲۳۱ - پی‌نوشت ۵۴۰، برگرفته از: Sobornik, der kaiserl. Russ. Histor. Geselschaft- 49- S. 332)
- ۴۲- چکیده تاریخ تجزیه ایران - ر ۲ / تاریخ روابط خارجی ایران - ر ۱۴۹
- ۴۳- تاریخ روابط خارجی ایران - ر ۱۴۹
- ۴۴- همان
- ۴۵- همان - ر ۱۵۱
- ۴۶- همان - رر ۱۵۲-۱۵۱

پیوست شماره‌ی یک

منشور پتر
(یا وصیت‌نامه‌ی پتر)

و پس از ستایش فراوان به آفریدگار جهان همه فرزندان و جانشینان خود را از وصیتی که از این پس خواهد آمد آگاه می‌کنیم. زیرا می‌بینیم در روزگاران خجسته آینده همه فرزندان من رفته‌رفته یکی پس از دیگری بر همه کشورهای اروپا دست خواهند یافت چه همه ریاست‌ها و سلطنت‌های اروپا فرسوده و پیر شده‌اند و پادشاه روسیه که مانند سر در برابر پیکر آن‌ها به سوی پیشرفت می‌رود، تربیت و سامان و سازمان آن بر همه ریاست‌ها و پادشاهی‌ها برتری دارد. ما نخست این پادشاهی را چون چشمه‌ای یافتیم و من با اندیشه خویشتن این کشتی را به کرانه رساندم یعنی این چشمه را بزرگ‌تر کردم و دریایی از آن ساختم و می‌دانم که جانشینان من با رأی بلند خود آن را گشاده‌تر خواهند کرد و اقیانوسی خواهد شد. بدین سبب این سخنان را برای راهنمایی و سفارش به ایشان می‌نویسم که دستور خود سازند.

نخست آن که دولت روسیه باید همیشه وسایل جنگ را آماده داشته باشد و این وسیله‌ی پیشرفت کارهای کشور خواهد بود.

دوم آن که تا می‌توانند هنگام جنگ باید افسران ورزیده از کشورهای دیگر اروپا به کار گمارند و از آن‌ها بهره‌مند شوند و هنگام صلح نیز باید از وجود دانشمندان و هنرمندان بهره‌برگیرند.

سوم آن که هنگام جنگ در میان کشورهای اروپا و کشورهای دیگر چنان چه موقع مناسب باشد باید با یکی از آن دو طرف هم‌دست شد مخصوصاً در جنگ‌هایی که با آلمان درمی‌گیرند زیرا این کشور پیوسته به کشور ماست.

چهارم آن که باید در لهستان وسایل جنگی آماده کرد و اشراف و بزرگان آن سرزمین را رشوه داد و در عقایدشان رخنه کرد و به هرگونه که ممکن باشد باید لشگریان به لهستان فرستاد و اگر دولت‌های دیگر در کار لهستان فساد می‌کنند باید از خاک لهستان سهمی به آن‌ها داد و کم‌کم

باید با آن شریک وارد دشمنی شد و آن قسمت از لهستان را که به او داده‌اند پس گرفت و همه‌ی آن سرزمین را به دست آورد.

پنجم آن که تا جایی که ممکن است باید کشور سوئد را هم گرفت اما باید کاری کرد که پادشاه آن کشور بر ما بتازد تا آن که برای گرفتن آن جا بهانه‌ای به دست آید. برای این مقصود باید دانمارک را از سوئد جدا کرد یا آن که در میان حکمرانان این دو کشور دشمنی فراهم ساخت.

ششم آن که بر امپراتور روس و اعقاب او لازم و واجب است که زوجه از بنات خاندان ملکو آلمان اختیار کند، ارتباط زوجیت و اتحاد، موجب شراکت و دخالت در نفع و ضرر زن و شوهر شده و محض منافع خود و به مناسبت خویش ممکن است که ارتباط خود را در مداخله‌ی آلمان زیاد و در آن جا نفوذ حاصل کرده و از منافع و مصالح آن‌ها سود برند.

هفتم آن که باید با پادشاهان انگلستان اتحاد و اتفاق داشت و با ایشان در بازرگانی قراردایی گذاشت زیرا که ایشان برای ساختن کشتی‌های خود از ما چوب خواهند خرید و سود بسیار از این راه خواهیم برد و چون با انگلستان رابطه داشته باشیم در ساختن کشتی‌های جنگی به ما یاری خواهد کرد.

هشتم آن که از سوی شمال تا دریای بالتیک را باید تصرف کرد و از سوی جنوب باید کشور را تا دریای سیاه وسعت داد

نهم آن که دولت روسیه را وقتی می‌توان دولت واقعی گفت که پایتخت خود را به شهر اسلامبول که کلید گنج‌های آسیا و اروپاست، برد. پس تا می‌توان باید کوشید که به شهر اسلامبول و اطراف آن دست بیندازیم و کسی که اسلامبول و اطراف آن را در دست داشته باشد خداوند همه جهان خواهد بود. پس برای رسیدن به این مقصود باید در میان ایران و دولت عثمانی نفاق افکند تا همیشه میانشان جنگ باشد اگرچه اختلاف مذهب و عقیده که مردم شیعه با سنی دارند از هر لشگر و سلاحی بیشتر کارگر است و برای تأمین مقصود ما و تسلط روسیه بر آن‌ها بهترین وسیله است با این همه بر شما واجب است که همواره به هر وسیله که می‌توانید دوگانگی را در میانشان سخت‌تر کنید و نگذارید با هم هم‌آهنگ شوند. چیزی که بیش از همه مرا دلخوش می‌کند دو چیز است. یکی اختلاف عقیده در میان شیعه و سنی و استیلای روحانیون

بر ملل مسلمان و این که ایشان مانع‌اند تا مسلمانان با اروپا درآمیزند تا چشمشان باز شود و در کار خود چاره‌جویی کنند. همین بس خواهد بود که به زودی نام آن‌ها از آسیا برافتد و تمدن و فرهنگ عیسوی به دست پادشاهان دولت جوان روسیه، سیل‌وار آن کشورها را فراگیرد. چنانچه برتری و استیلای روحانیون ما بود که در این مدت روسیه را در پست‌ترین مرحله نگاه داشت و مانع از پیشرفت و برتری آن شد تا من به هزاران رنج و دشواری این خار را از پیش پای ملت خود برداشتم و دست آن‌ها را از کارهای دولت کوتاه کردم تا به نماز و روزه اکتفا کنند. گذشته از آن باید چاره‌جویی‌های فراوان کرد که کشور ایران روز به روز تهی‌دست‌تر شود و بازرگانی آن تنزل کند. روی هم رفته باید در پی آن بود که ایران رو به ویرانی رود تا بدین وسیله به هندوستان نزدیک شوید و چنان باید آن را در حال احتضار نگاه داشت که دولت روسیه هرگاه بخواهد بتواند بی‌دردسر آن را از پای در آورد و به اندک فشاری کار خود را به پایان برساند. اما مصلحت نیست که پیش از مرگ حتمی دولت عثمانی، ایران را یکباره بی‌جان کرد. گرجستان و سرزمین قفقاز رگ حساس ایران است همین که نوک بیشتر استیلای روس به آن رگ برسد فوراً خون ضعف از دل ایران برون خواهد رفت و چنان ناتوان خواهد شد که هیچ پزشک حاذقی نتواند آن را بهبود بخشد. هر قدر ممکن شود خود را به خلیج‌فارس برسانید و هرگاه به آن جا دست یافتید هر قدر پول که به وسیله انگلستان به دست می‌آید می‌توان مستقیم از هندوستان فراهم کرد. کلید هندوستان هم سرزمین ترکستان است تا می‌توانید به سوی بیابان‌های قرقیزستان و خیه و بخارا پیش بروید تا به مقصود نزدیک‌تر شوید اما تانی را نباید از دست داد و باید از شتاب‌کاری خودداری کرد. آن‌گاه دولت عثمانی چون شتری مهار کرده در دست پادشاه روسیه خواهد بود تا هنگام لزوم بارکشی کند و پس از آن که دیگر کاری از آن ساخته نشد باید سرش را از تن جدا کرد زیرا کشوری بسیار بزرگ و بهترین بازار تجارت است.

دهم آن که باید با دولت اتریش همدست شد و دولت عثمانی را از اروپا بیرون کرد اما نه چنان که اتریش بهره‌مند شود و این دو راه دارد نخست آن که باید اتریش را جای دیگر سرگرم کرد و دیگر آن که باید از خاک عثمانی آن نواحی را به اتریش داد که پس از چندی بتوانید آن را هم بگیرید.

یازدهم آن که با کشور یونان در صلح بود تا هنگام جنگ بتواند از ما یاری بخواهد.

دوازدهم آن که پس از گرفتن کشور سوئد و عثمانی و ایران و لهستان باید با اتریش و فرانسه اتحاد کرد و اگر هر یک از این دو دولت دوستی و اتحاد ما را پذیرفت می‌توان کشورهای دیگر را از پا درآورد و پس از آن باید بر اتریش هم مسلط شد.

سیزدهم آن که اگر این دو دولت با هم اختلاف پیدا نکنند باید چاره‌ای جست که در میانشان دوگانگی بیفتد و بدین‌گونه رفته‌رفته یکی از پا در خواهد آمد و آن‌گاه می‌توان بر آن دست یافت و بی‌مانع بر همه اروپا حکمرانی کرد و بدین وسیله می‌توانید همه این نواحی را دست‌نشانده خود بکنید.

در تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر - ج اول - نوشته سعید نفیسی، و نیز در معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره‌ی قاجاریه وصیت‌نامه‌ی پتر دارای ۱۲ بند می‌باشد.
برگرفته از: تزارها و تزارها، رر ۴۴-۴۲

اعلامیه پتر خطاب به اهالی قفقاز

ما پتر اول که از الطاف یزدانی قیصر تمام روسیه و حکمفرمای ممالک شرقی و شمالی و از طرف مغرب و جنوب در بر و بحر فرمانفرمای ممالک و امرای بسیار هستیم [الخ] ...

پس از دعا و ثنا به تمام آنانی که در تحت تبعیت اعلیحضرت قدر قدرت قویشوکت اقدس همایونی دوست خجسته و قدیمی ما پادشاه ایران هستند از سپهسالارها و خوانین و آقایان و سران ملت و توپچی‌باشی‌ها و بیگلربیگی‌های قشون و سلطان‌ها و وزیران و سایر فرمانفرمایان و میرپنجان و سرهنگان و دیگر صاحب‌منصبان لشکری و همچنین از علماء اعلام و امامها و مؤذنها و رؤسای روحانی دیگر و هم از کدخدایان و کسبه و تجار و تمام رعایا از هر ملت و مذهبی که باشند اعلام می‌شود که هر کس این بیان‌نامه را می‌خواند باید بداند که در سنه ۱۷۱۲ پس از تولد حضرت مسیح (۱۱۲۴ قمری) داودبیک که از طرف سنی الجوانب بهترین دوست و همسایه ما اعلیحضرت قدر قدرت قویشوکت پادشاهی حکومت لگزستان داشت به همدستی سرخای حاکم ناحیه غازی قوموق اشرا و اوباش ملل مختلفه را دور خود جمع نموده و بر ضد دوست ما اعلیحضرت شاهنشاهی بنای طغیان را گذاشته و به شهر شماخی در شیروان دست یافته، نه فقط رعایا و تبعه دوست ما اعلیحضرت پادشاه ایران را معرض قتل و غارت قرار دادند، بلکه روسهای بی‌گناه ما را هم که بر حسب قرارنامه‌ی موجوده و رسوم و عادات قدیمه برای معاملات تجارته‌ی به شهر مزبور مسافرت نموده بودند با کمال بی‌انصافی مورد حمله قرار داد و مایملک آنها را که معادل چهار میلیون منات تخمین شده به غارت برده‌اند و از این رو قرارنامه‌ها را نقض و سلب امنیت عمومی نموده و خسارات بسیار به ملک و ملت ما وارد آورده‌اند.

با وجود آن که به حکم اعلیحضرت ما حاکم حاجی طرخان مکرر نزد رؤسای دسته یاغیان مزبور رفته و از آنها جبران خسارت وارده را تقاضا نموده و با آن که نظر به نقض قرارداد تجارته‌ی مصحوب ایلچی مخصوص نامه‌ای به دوست خودمان شاه فرستادیم و تقاضای جبران و ترضیه نمودیم، ولی تا کنون به هیچ وجه من الوجوه اثری ظاهر نگردیده و اعلیحضرت شاه با میلی که به سرکوبی اشرا دارند اجرای این مقصود به مناسبت عدم قدرت برایشان مقدور نیست.

از آنجایی که به مال و شرف ملت روسیه از طرف اشرا تجاوز شده و هیچ اقدامی در ترضیه خاطر ما به عمل نیامده ما خود را مجبور دیدیم که از خدا مدد خواست و با قشون شکست‌ناپذیر خود برای سرکوبی طاغیان روان شویم و امید واثق داریم که بیاری شمشیر آبدار اشرا مزبور را که اسباب ضرر و خسارت طرفین شده‌اند گوشمال شایسته داده و ترضیه خاطر خود را فراهم آوریم.

لهذا به تمام اتباع دوست عزیز خودمان اعلیحضرت قدر قدرت قویشوکت

همایونی از حکام و رعایا از هر کیش و ملتی که باشند، خواه ایران یا غیرایرانی، خواه ارمنی و خواه گرجی، به تمام کسانی که در این سرزمین سکنی دارند اطمینان کامل می‌دهیم که اراده سنیه ما چنان است که به احدی از ساکنین ایالات‌الذکر از بومی گرفته تا بیگانه ادنی صدمه و خسارتی وارد نیاید و هیچکس به مال و دارایی و خانه و املاک آن‌ها دست درازی ننماید. به تمام سرداران سپاه و صاحب‌منصبان و سران قشون از سواره و پیاده و همچنین به کلیه افراد قشون غدغن اکید شده که به احدی جور و تعدی روا ندارند و هر کس که مرتکب شرارتی شد فوراً به سیاست برسد، ولی به شرطی که شماها هم ما را دوست خود دانسته و آسوده در خانه‌های خود نشسته، بیهوده هراسان نباشید و به خیال این که مال شما به غارت خواهد رفت و باید مال خود را معدوم نموده و فرار کنید نیفتید، ولی اگر به گوش ما برسد که شما هم با اشرار سرا و علنا همدست شده و با پول و آذوقه خود به آنها کمک می‌کنید و یا آن که وقری به اظهارات اطمینان بخش و وعده‌های ما نداده و از خانه و دهکده خود فرار کرده‌اید، ما نیز مجبور خواهیم شد که شماها را هم جزو دشمنان خود محسوب داشته و بدون هیچ‌گونه رحم و گذشتی کار شما را به آتش و شمشیر حواله کنیم و شماها را به دار آویخته و مال و دارایی شما را در معرض چپاول و غارت قرار دهیم. بدیهی است که در این صورت تقصیر با خود شما خواهد بود و در روز قیامت در مقابل حضرت پروردگار خود شما مسئول خواهید بود.

به اتباع عثمانی که از جانب باب عالی برای تجارت یا امور دیگر به این ایالات آمده و در آنجا توقف دارند اخطار می‌شود که بر حسب قرارنامه‌ی موجوده حکم همایونی صادر شده و وعده صریح محکم می‌دهیم که در موقع این قشون کشی به هیچ‌وجه من‌الوجه نباید ترس و هراسی بر خود راه دهند، بلکه با کمال آرامی و اطمینان مشغول امور خود باشند. ما به سرداران و سران دیگر لشکری خود غدغن اکید نمودیم که به تجاری که از جانب باب عالی در این صفحات اقامت دارند تا وقتی که از آنها خطایی سر نزده، مطابق مواد عهدنامه صلح دائمی که در بین دربار عثمانی و روس منعقد گردیده متعرض نشوند و آن‌ها در مال و جان خود کاملاً مصون باشند. همان‌طور که مقصود ما (چنان که وجدان اعلیحضرت ما گواه است) این است که تا وقتی که خدا بخواهد این صلح دائمی به طور محکم و متین برقرار باشد، شکی نداریم که از طرف باب عالی هم در حفظ مراتب مودت و ایفای به وعده سعی کامل به عمل خواهد آمد.

نظر به مراتب فوق این حکم همایونی را به دست خود امضا نموده و به دست خود به طبع رسانده و حکم نمودیم ارسال دارند که توزیع شود که کسی چشم بسته مرتکب تقصیری نشود و هرکی تکلیف خود را بداند. عجاله شما را به خدا می‌سپاریم. تحریر فی حاجی طرخان، فی ۱۵ ژوئن سنه ۱۷۲۲ میلادی (۴ شوال سنه ۱۱۳۴) [۲۵ خرداد ماه ۱۱۰۱]

گفتار دوم

برآمدن نادر

بازسازی دوباره‌ی دولت فراگیر ملی

در آغاز زمستان ۱۱۰۶ خ (۱۷۲۷ م)، در حالی که شاه تهماسب پس از شکست‌ها و ناکامی‌های فراوان، به مازندران پناه برده بود، نادر قلی‌بیگ از بزرگان ایل افشار با ۵۰۰۰ تن از جنگ‌آوران ایل و کردهای نشسته در قوچان، در فرح‌آباد ساری به شاه تهماسب پیوست. از سوی دیگر، فتح‌علی‌خان رییس طایفه‌ی قاجار نیز با ۳۰۰۰ سوار، به حضور شاه تهماسب رسید.

نادر، شاه تهماسب را بر آن داشت که نخست خراسان و هرات را که در دست ملک محمود سیستانی و طایفه‌ی ابدالی بود، پاک‌سازی کند و سپس اصفهان را آزاد سازد. در این لشگرکشی، فتح‌علی‌خان قاجار در اثر توطئه‌ای کشته شد و روز دهم فروردین ماه ۱۱۰۷ (۳۰ مارس ۱۷۲۸)، نادر به فرماندهی نیروهای شاه صفوی برگزیده شد.

نادر، در همان سال (۲۵ اردیبهشت ۱۱۰۷ / ۱۵ مه ۱۷۲۸)، نخست مشهد و سپس هرات را آزاد کرد. با این پیروزی‌ها، شاه تهماسب وی را به لقب تهماسب قلی‌خان، سرافراز کرد.

اشرف غلجایی که احساس خطر کرده بود، با گسیل سفیری به دربار روسیه، کوشید تا با دادن امتیازهای زیاد، خیالش از سوی آن‌ها آسوده گردد. از این رو، با امضای قراردادی با روس‌ها در ۲۴ بهمن ماه ۱۱۰۷ (۱۳ فوریه ۱۷۲۹)، سرزمین‌هایی را که اسماعیل بیگ سفیر شاه تهماسب، سرخود به روس‌ها واگذار کرده بود، به جز مازندران و استرآباد، به روسیان واگذاشت. در برابر، روس‌ها تعهد کردند که در امور نواحی تحت اشغال وی دخالت نکنند (پیوست شماره ۵). این مسأله، موجب رنجش حکومت عثمانی و سرد شدن روابط دو طرف گردید.^۱

اشرف که خیالش از سوی روس‌ها راحت بود، با یک سپاه ۳۰ هزار نفره و توپخانه‌ی نیرومندی که پیش‌تر، عثمانی‌ها در اختیارش قرار داده بودند، برای درهم کوبیدن کامل شاه تهماسب، راه خراسان را در پیش گرفت.^۲ اما روز ۷ مهر ۱۱۰۸ (۲۹ سپتامبر ۱۷۲۹)، نیروهای

اشرف در قریه‌ی مهمان‌دوست دامغان، به سختی از ارتش زیر فرمان نادر شکست خوردند. در این فرآیند، وی با باقی‌مانده‌ی سپاه به اصفهان پس نشست:^۳

اشرف، از بیم شورش مردم آن شهر، سه هزار نفر [از بزرگان و از جمله تعدادی از شاهزادگان] را اعدام کرد و [بسیاری] را از شهر تبعید و در قراء اطراف ساکن ساخت.

نادر، سپاهیان اشرف را دنبال کرد و در نبردی که روز ۱۹ آبان ماه ۱۱۰۸ (۱۰ نوامبر ۱۷۲۹) در مورچه‌خورت (در ۵۰ کیلومتری شهر اصفهان)، میان دو طرف روی داد، نیروهای غلجایی با دادن ۴ هزار کشته، از هم پاشید.

اشرف با شتاب به اصفهان بازگشت و «بازار اصفهان را غارت کرد». پس از آن که با دست خود، شاه سلطان حسین نگون‌بخت را کشت، با خزانه‌ی دولت و ثروت بسیاری که در این میان از راه قتل و غارت اندوخته بود، به سوی شیراز گریخت.

نادر، روز ۲۵ آبان ماه ۱۱۰۸ (۱۶ نوامبر ۱۷۲۹)، وارد اصفهان شد. شهر در عرض ۷ سال سلطه‌ی غلجاییان، زبان‌های فراوان دیده و به گونه‌ی خرابه‌ای درآمد بود. نادر بدون درنگ در اصفهان، به دنبال اشرف روان شد و سرانجام در قریه‌ی زرقان (در ۳۰ کیلومتری شمال شیراز)، سومین و فرجامین شکست را بر نیروهای اشرف وارد کرد.

اشرف، با ۲۰۰ تن از نزدیکان از رزمگاه گریخت و بر آن بود که خود را به قندهار برساند؛ اما در نزدیکی‌های زردکوه، به دست ابراهیم‌خان از سرداران بلوچ کشته شد و از سپاه او نیز کم‌تر کس زنده ماند. بدین سان، فتنه غلجاییان که با پول و پشتیبانی نظامی امپراتوری گورکانی هند بر پا شده بود و نابخردی، عدم لیاقت و سیاست‌های زشت شاه‌سلطان حسین بر آن دامن زده بود و:^۴

مدت هفت سال کشور را در شعله‌های خود می‌سوخت، در دریایی از خون خاموش شد.

شاه تهماسب در اسفند ماه ۱۱۰۸ (ژانویه ۱۷۳۰)، در اصفهان به تخت نشست و به پاس خدمت‌های فراوان نادر، وی را به مقام سپهسالاری و حکومت خراسان، مازندران و سیستان برگزید.

پیش از تاج‌گذاری دوباره، در آبان ماه سال ۱۱۰۸ (نوامبر ۱۷۲۹)، شاه تهماسب، برخوردارخان را روانه‌ی اسلامبول کرد تا پیروزی‌های تازه را به آگاهی سلطان احمد سوم برساند و از وی

بخواهد که سرزمین‌های اشغالی ایران را برگرداند. البته در آن زمان هنوز کار اشرف یکسر نشده بود و در نتیجه، عثمانی‌ها با سفیر ایران با سردی برخورد کرده و او را دست خالی روانه کردند. از این‌رو، نادر به شاه تهماسب گوشزد کرد که:^۵

با عثمانی، تنها با زبان زور می‌توان سخن گفت.

نادر در ۲۷ خردادماه ۱۱۰۹ (۱۷ ژوئن ۱۷۳۰)، سپاه عثمانی را در همدان درهم شکست و در یک زمان کوتاه، کردستان، کرمانشاهان، لرستان و بخش‌هایی از آذربایجان را آزاد کرد و دژ ایروان را به محاصره در آورد.

دولت عثمانی که از دگرگونی‌های ایجاد شده در ایران، سخت وحشت‌زده شده بود، روز ۴ تیرماه ۱۱۰۹ (۲۴ ژوئیه ۱۷۳۰)، به گونه‌ی رسمی به ایران اعلام جنگ داد. اما نادر، آزادسازی سرزمین‌های ایران را پی گرفت و توانست با تحمیل شکست‌های سخت بر عثمانی‌ها، سنج، مهاباد، مراغه و تبریز را از اشغال ترکان، بیرون کشد. اما از آن‌جا که دوباره ابدالی‌ها در هرات سر به شورش برداشته بودند، کار آزادسازی ایروان را ناتمام گذارده و روانه‌ی هرات شد.

شکست‌های پی‌پی ارتش عثمانی از نادر، باعث شد که «ینی‌چری»ها که برگزیده‌ترین سپاهیان عثمانی بودند، سر به شورش برداشتند و روز اول اکتبر ۱۷۳۰ (۹ مهرماه ۱۱۰۹)، احمد سوم را از تخت فروکشیدند و محمود اول را که مردی جنگ‌طلب و پرخاش‌گر بود، به جای وی نشانند.

در این میان، شاه تهماسب که از پیروزی‌های نادر، سخت به هیجان آمده بود، بر آن شد تا کار ناتمام وی را در ایروان، به پایان برد. از این‌رو، در بهار سال ۱۱۱۰ خ (۱۷۳۱ م) کار محاصره ایروان را پی گرفت.

اما عثمانی‌ها، برای کاستن از فشار بر روی ایروان، کرمانشاه را اشغال کرده و تا همدان، پیش تاختند. شاه تهماسب، ناچار دست از محاصره‌ی ایروان شست و متوجه همدان شد. اما در قریه‌ی کروجان در اطراف همدان، به سختی از عثمانی‌ها شکست خورد و با دادن تلفات بسیار، به اصفهان گریخت. بدین سان، آن‌چه را که نادر با کوشش‌های بسیار به دست آورده بود، یک ماهه از دست داد.

شاه تهماسب بعد از این شکست، صفی‌قلی خان شاملو را برای گفت‌وگوهای آشتی به بغداد فرستاد. برپایه‌ی قراردادی که میان وی با احمدپاشا در بغداد به امضا رسید، تفلیس، گنجه،

ایروان، نخجوان و شماخی به عثمانی‌ها واگذار شد و رود ارس، مرز دو کشور قرار گرفت (پیوست شماره ۶).

در برابر، عثمانی‌ها قول دادند که در اخراج روس‌ها از دربند و شیروان و گیلان، به شاه تهماسب یاری کنند و از ورود زائران ایرانی عتبات، جلوگیری به عمل نیاورند. هم‌چنین، دو کشور در اسلامبول و اصفهان، سفارت برقرار کنند. اما:

در مورد آزادی اسیران جنگی ایرانی، قرارداد مسکوت بود.

نادر از بستن قرارداد بغداد از سوی شاه تهماسب، سخت آزرده‌خاطر و خشمگین شد. از این رو، وی با گسیل نامه‌هایی به بیگلر بیگی‌ها، والی‌ها و حاکمان ایالات و ولایات، قرارداد بغداد را کان لم یکن اعلام کرد. هم‌زمان، وی صفی‌قلی خان شاملو (عاقده قرارداد بغداد) را به اسلامبول فرستاد تا باطل بودن قرارداد بغداد را از نظر دولت ایران، به آگاهی سلطان عثمانی برساند. نادر اخطار کرده بود که اگر دولت عثمانی سرزمین‌های مزبور را پس ندهد، باید آماده‌ی جنگ باشد.

نادر، با یک سپاه ۵۰ هزار نفره از خراسان روانه‌ی اصفهان شد و پس از ورود به پایتخت، روز ۱۴ شهریورماه ۱۱۱۱ (۴ سپتامبر ۱۷۳۲)، شاه تهماسب دوم را خلع کرد و پسر هشت ماهه‌ی وی را به نام عباس سوم، به پادشاهی برگزید و خود با عنوان «وکیل‌الدوله»، امور کشور را در دست گرفت. نخستین اقدام نادر، در مقام وکیل دولت ایران، گسیل احمدخان تفنگ‌چی‌باشی به دربار روسیه بود.

با مرگ پتر، در درازای پنج سال، سه تن در روسیه به سلطنت رسیدند. نخست، کاترین همسر پتر به مدت دو سال، سپس برادر وی به نام پتر دوم (۱۷۳۰ - ۱۷۲۷ م / ۱۱۰۹ - ۱۱۰۶ خ) و سرانجام تاج و تخت به «آنا»، برادرزاده‌ی پتر (۱۷۴۰ - ۱۷۳۰ م / ۱۱۱۹ - ۱۱۰۹ خ) رسید.

تفنگ‌چی‌باشی که حامل هدیه‌های گران بهای نادر برای تزارین بود، با گشاده‌رویی و مهربانی از سوی «آنا» پذیرفته شد. فرستاده‌ی نادر موظف بود که ضمن اعلام پادشاهی عباس سوم، از روس‌ها بخواهد که سرزمین‌های ایران را تخلیه کرده و از عبور تاتارها و... برای گذر از خاک روسیه برای حمله به ایران، جلوگیری کنند.

به نظر می‌رسد درخواست اخیر نادر، مانند درخواست پتر از شاه سلطان حسین و سپس محمود غلجایی در زمینه‌ی جلوگیری از تجاوز صحراگردان به کاروان‌های بازرگانان روس بود، تا بتواند محملی برای مداخله‌های آینده باشد. آنا، در نامه‌ی بسیار دوستانه‌ای به نادر، اعلام کرد:^۷

اشغال شهرهای کرانه‌ی دریای مازندران از سوی دولت روسیه، برای این بود که عثمانی‌ها نتوانند به این دریا دست یافته و در نتیجه، مزاحمت تازه‌ای برای هر دو کشور فراهم سازند .

جانشینان پتر دریافته بودند که با توجه به جبهه‌ی گسترده برابر عثمانی، توان درگیری با نیروی عظیمی را که در ایران سر بر آورده است، ندارند. از این رو، راه آشتی در پیش گرفتند. به دستور تزارین آن‌ها، ژنرال لوآشف فرمانده کل ارتش روس همراه با سفیری به نام بارون شافیرواف (chafirov) برای گفت‌وگو با نادر، به شهر مشهد گسیل شدند . برپایه‌ی این گفت‌وگوها، سرانجام روز اول بهمن ماه ۱۱۱۰ (۲۱ ژانویه ۱۷۳۲) عهدنامه‌ای میان دو دولت در شهر رشت بسته شد (پیوست شماره ۶) .

برپایه‌ی این عهدنامه که ژنرال شافیرواف و میرزا محمدابراهیم مستوفی آن را از سوی دولت‌های روسیه و ایران امضا کردند، حکومت روسیه، گیلان و سایر نواحی در کنار رود کور (کورا یا کورش) را تخلیه کرد و از مازندران و استرآباد که هرگز نتوانسته بود آن جاها را اشغال کند، چشم‌پوشی نمود. در این قرارداد، درباره‌ی سرزمین‌های دیگر ایران در آن سوی رود کور (کورش) که در تصرف روس‌ها قرار داشت آمده بود^۸:

... امپراتریس روسیه نمی‌خواهد این نواحی را جزو کشور خود کند ، بلکه قول می‌دهد، به محض این که رفع خطر شود... آن‌ها را در اختیار شاهنشاه ایران بگذارد...

در قرارداد رشت، بر ایرانی بودن سرزمین قفقاز تاکید شده بود^۹:

به محض این که اعلی حضرت شاه زمان امور را در دست گرفت، امپراتریس بزرگ روسیه، لشکریان خود را از این ولایات دیگر ایران که متعلق به ایران است، احضار خواهد کرد و...

برپایه‌ی قرارداد رشت، به بازرگانان دو کشور، حق بازرگانی آزاد در سرزمین دو طرف داده شد و بنا شد که دو دولت، سفیر مقیم در دربارهای یک‌دیگر داشته باشند .

به دنبال امضای قرارداد رشت ، نادر با خاطر آسوده از سوی روس‌ها، متوجه عثمانی شد. نادر در فروردین ماه ۱۱۱۲ (آوریل ۱۷۳۳) ، به جانب بغداد روان شد. احمدپاشا والی بغداد، پس از شکست از نیروهای ایران، به درون شهر پناه برد. محاصره‌ی بغداد به درازا کشید. در ماه سوم محاصره، سپاه نیرومند عثمانی به فرماندهی توپال عثمانی پاشا، صدراعظم پیشین آن کشور، به

یاری محاصره‌شدگان رسید. نادر، با شنیدن خبر نزدیک شدن نیروهای عثمانی، ۱۲ هزار نفر را مأمور ادامه‌ی محاصره بغداد کرد و با بقیه سپاهیان، برای رویارویی با ارتش عثمانی، به سوی کرکوک روان شد. روز ۲۷ تیرماه ۱۱۱۲ (۱۸ ژوئیه ۱۷۳۳)، نبرد آغاز شد. در آغاز، پیروزی با ایرانیان بود. ایرانی‌ها، سواره‌نظام عثمانی را درهم شکستند؛ اما پیاده نظام عثمانی، دست به پاتک زد. در این میان، دو بار اسب نادر تیر خورد و^{۱۰}

پرچم‌دار سپاه ایران، به تصور این که نادر کشته شده، فرار کرد و همین امر، جنگ را پس از هشت ساعت، به نفع ترکان خاتمه داد.

اما سه ماه بعد، دوباره نادر در کرکوک، ارتش عثمانی را مورد آفند قرار داد. نبرد دوم کرکوک، روز ۴ آبان ۱۱۱۲ (۲۶ اکتبر ۱۷۳۳)، رخ داد. در این نبرد، نادر ضربه خردکننده‌ای بر ارتش عثمانی وارد کرد. توپال عثمان پاشا، فرمانده سپاهیان عثمانی، کشته شد و سپاهیان او فراری شدند.

به دنبال پیروزی در کرکوک، نادر متوجه بغداد شد. اما با شنیدن خبر شورش فارس، به ناچار روز ۲۸ آذرماه ۱۱۱۲ (۱۹ دسامبر ۱۷۳۳)، با احمدپاشا به نمایندگی حکومت عثمانی، قراردادی بست. به موجب این عهدنامه، دولت عثمانی پذیرفت که ایالاتی از ایران را که در عرض ده سال گذشته، اشغال کرده بود، پس بدهد و مرز میان دو کشور، همان حدود تعیین شده در عهدنامه‌ی قصرشیرین (۱۰۱۸ خ / ۱۶۳۹ م) باشد.

نادر به دنبال خواباندن شورش فارس، رضاقلی‌خان شاملو را برای مبادله‌ی اسناد قرارداد بغداد، به اسلامبول فرستاد. اما سلطان محمود اول، از تصویب عهدنامه خودداری کرد و هم‌زمان یک سپاه نیرومند، مرکب از ۸۰ هزار سوار و پیاده و توپخانه‌ی پرتوان را به فرماندهی عبدالله پاشا کوپرولو حاکم قاهره، به قفقاز فرستاد. خبر عدم تأیید قرارداد از سوی سلطان عثمانی، گسیل سپاه به قفقاز، هم‌زمان با ورود گالیتسین سفیر دربار روسیه به اصفهان بود، نادر به سفیر روسیه گفت^{۱۱}:

از آن جایی که هنوز دولت متبوع وی دریند و باکو را در اشغال خود نگاه داشته، عثمانی‌ها از امضای قرارداد بغداد که برپایه‌ی آن می‌بایست سرزمین‌های اشغالی ایران در قفقاز را پس بدهند، خودداری کردند و کار روس‌ها، بهانه به دست عثمانی‌ها داده است.

نادر در تیرماه ۱۱۱۳ (ژوئن ۱۷۲۴)، روانه‌ی جنگ با عثمانی‌ها شد و سفیر دربار روسیه را نیز با خود به میدان جنگ برد، تا توان ارتش ایران را به رخ وی بکشد.

نادر روز ۳۰ مردادماه (۲۱ اوت) به رودخانه‌ی کورش (کور یا کورا) رسید و شماخی را آزاد کرد. به دنبال آزادی شماخی، وی به سفیر روسیه اخطار کرد که باید روس‌ها از دربند و باکو خارج شوند و یا اکنون که در قفقاز است، این سرزمین‌ها را به زور آزاد خواهد کرد.

هم‌زمان، تهمورث‌خان، والی کاخک به ارتش نادر پیوست و با شکست عثمانی‌ها، تفریس را آزاد کرد. نادر نیز، داغستان را آزاد کرده و گنجه را به محاصره در آورد. روس‌ها، برای نشان دادن حسن‌نیت و ابراز دوستی، توپ‌چیان خود را به یاری نادر فرستادند تا در آزادسازی گنجه از سلطه‌ی عثمانی، وی را یاری دهند. به دنبال آزادی گنجه، روس‌ها برپایه‌ی قراردادی که در این شهر بستند، پذیرفتند که از سرزمین‌های اشغالی در قفقاز بیرون روند.

بدین سان، برپایه‌ی این قرارداد که روز ۱۹ اسفند ماه ۱۱۱۳ (۱۰ مارس ۱۷۳۵) بسته شد، تهمانده‌ی پیروزی‌های پتر در قفقاز، به ایران بازگشت و وحدت قفقاز با دیگر سرزمین‌های ایران، دوباره بازسازی شد (پیوست شماره ۷).

گفتنی است که با امضای عهدنامه‌ی گنجه، روس‌ها به مدت ۵۰ سال، گرد تهاجم بر قفقاز و دست‌اندازی به سرزمین‌های ایران برنیامدند.

به دنبال رهایی گنجه از اشغال عثمانی و عهدنامه با روسیان به منظور تخلیه سرزمین‌های اشغالی، نادر متوجه نبرد با تورکان شد.

روز ۲۰ خرداد ماه ۱۱۱۴ (۱۰ ژوئن ۱۷۳۵) در نزدیکی‌های دژ قارص، ارتش ایران، سپاهیان عثمانی را مورد آفند قرار داد. تورک‌ها به سختی شکست خوردند و نادر، عازم آزادسازی ایروان شد. اما کارآگاهان خبر آوردند که عبدالله‌پاشا در پی تدارک یورش جدیدی است. از این رو، با ۱۸ هزار تن در آق‌تپه (دشت بغاوند واقع در باختر شهر ایروان) اردو زد و به انتظار وی نشست. ارتش عثمانی روز ۲۴ خردادماه (۱۴ ژوئن)، به دشت بغاوند رسید. فردای آن روز، نبرد آغاز شد. ارتش ایران، سپاه عثمانی را «خرد» کرد. در این نبرد، ۴۰ هزار عثمانی کشته شدند و باقیمانده‌ی سپاه تورکان، راه فرار را در پیش گرفتند. عبدالله‌پاشا نیز مانند توپال عثمان پاشا، جان خود را از دست داد. نادر، متوجه قارص و ارزروم شد و این مناطق را نیز از وجود عثمانی‌ها پاک کرد.

عثمانی‌ها، از ترس حرکت نادر به سوی آناتولی، از در آشتی برآمده و دژ ایروان را در مهرماه ۱۱۱۴ (اکتبر ۱۷۳۵)، تسلیم کردند و پیمان آشتی امضا کردند. (پیوست شماره ۸)

نادر پس از انجام این کار، تفلیس را آزاد کرد و به سلطه‌ی ۱۳ ساله‌ی روسیان و عثمانیان بر قفقاز پایان داد و سرزمین مزبور به دیگر سرزمین‌های ایران، پیوست. نادر برادر خود ابراهیم‌خان ظهیرالدوله را به بیگلربیگی قفقاز برگزید و از آن‌جا، روانه‌ی دشت مغان شد.

نادر نیک می‌دانست که کلید وحدت ایران در مرزهای خاوری، «قندهار» است. هم‌چنان که در مرزهای باختری، بغداد و میان‌رودان است.

از این‌رو، نادر برای بازسازی کامل دولت فراگیر ملی، می‌بایست قندهار را نیز که بر اثر فروپاشی دولت صفوی، به چنگ پادشاهی گورکانی هند افتاده بود، آزاد می‌کرد. از این‌رو، وی متوجه قندهار شد و با واکنش نشان دادن گورکانی‌ها، ناچار آنان را نیز درهم کوبید و دهلی را نیز گشود. از آن‌جا که این مساله در گفتار یکم همین دفتر به گستردگی بررسی شده است، دیگر نیازی به بازگو کردن نیست.

اما باید گفت که اشتباه فاجعه‌بار نادر، رها کردن دهلی و هندوستان بود. در حالی که هرگاه، فرزند خود را به گونه‌ی نایب‌السلطنه در دهلی، بر جای محمدشاه می‌نشانند، در آن صورت، با توجه به دیرینگی همبستگی‌های تباری میان ایرانیان و هندیان و نیز وجود وابستگی‌های فرهنگی بسیار و از جمله گسترش آیین اسلام در شبه جزیره و نیز رسمیت زبان فارسی، خیلی زود، امر یگانگی هر چه بیش‌تر میان ایران و هند، می‌توانست پای گیر شود. در آن صورت فرهنگ ایرانی و زبان فارسی، از نظر گستره‌ی سرزمینی و شمار مردمان (با توجه به تاثیر این فرهنگ و زبان در عثمانی و سرزمین‌های آسیای خاوری)، گسترده‌ترین فرهنگ و زبان آن روزگار و شاید این روزگار نیز می‌بود. افزون بر آن، راه نفوذ اروپائیان و استعمار اروپا در هندوستان و در نتیجه سرتاسر خاور زمین و آسیا، بریده می‌شد و...

به هر روی، نادر توانست در زمان کوتاهی، دولت فراگیر مرکزی را که در اثر ندانم‌کاری‌های شاه سلطان حسین از دست رفته بود، دوباره بازسازی کند و فلات ایران را به زیر یک پرچم در آورد.

پی‌نوشت‌های گفتار دوم

- ۱ - تاریخ روابط خارجی ایران ... - ر ۱۵۳
- ۲ - تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی - ر ۵۹۴
- ۳ - همان
- ۴ - همان
- ۵ - تاریخ روابط خارجی ایران ... - ر ۱۵۴
- ۶ - همان - ر ۱۵۵
- ۷ - همان - ر ۱۵۸
- ۸ - پیوست شماره ۴ ، (قرارداد رشت)
- ۹ - تاریخ روابط خارجی ایران ... - ر ۱۶۰
- ۱۰ - همان - ر ۱۶۱

گفتار سوم

آقا محمدخان

دوباره سازی دولت فراگیر ملی

با درگذشت کریم‌خان زند در دهم اسفند ماه ۱۱۵۷ خورشیدی (اول مارس ۱۷۷۹ میلادی) و آغاز زد و خورد میان مدعیان جانشینی وی، ایران دوباره دستخوش هرج و مرج شد. پس از پتر:^۱

تا هفتاد سال، دولت روسیه به خاک ایران تجاوز نکرد و رعبی که جنگ‌های نادر شاه در میان همسایگان ایران افکنده بود، مانع این کار شد.

اما پس از استحکام سلطنت کاترین^۲، دولت روسیه در پی بهره‌گیری از اوضاع درهم ریخته‌ی ایران، برای اجرای منشور (وصیت‌نامه‌ی) پتر برآمد. از این رو، در سال ۱۷۷۶ میلادی (۱۱۵۵ خورشیدی)، روس‌ها دست‌اندرکار ایجاد یک رشته استحکامات در کنار مرزهای ایران در شمال قفقاز شدند. پنج سال بعد، در سال ۱۱۶۰ خورشیدی (۱۷۸۱ میلادی)، یک دسته از ناوگان روس در بندر اشرف (به‌شهر) لنگر انداخته و از حاکم آن‌جا، اجازه‌ی برپایی مرکز بازرگانی گرفتند. روس‌ها به بهانه‌ی حفاظت از مرکز مزبور، دست‌اندرکار ایجاد دژ و استحکامات شدند.

باباخان (فتح‌علی شاه آینده) برادرزاده آقا محمدخان که منصب نایب‌الایاله‌ی مازندران را داشت، این مسأله را به آقا محمد خان گزارش کرد و هدف‌های توسعه‌طلبانه‌ی روس‌ها را که زیر پوشش بازرگانی پنهان شده بود، برشمرد. از این رو، به دستور آقا محمد خان به محمدآقا عمران‌لو مأموریت داده شد که بدون اقدام به جنگ و خون‌ریزی، به مسأله پایان دهد.

وی، روان‌نویج سرکرده‌ی روسیان و دیگر هم‌کاران وی را به میهمانی فراخواند و در آن‌جا همه‌ی آنان را دستگیر کرد و به باباخان تحویل داد.^۳

باباخان به روانویچ دستور داد که استحکامات نظامی را به دست خود خراب کند. آنان چنان کردند و بر کشتی‌های خود نشسته و خاک ایران را ترک کردند.^۴ تدبیر باباخان که از روس‌ها خواسته بود به دست خود تأسیسات نظامی را ویران کنند، هوشیارانه بود.^۴ زیرا اگر ایرانی‌ها به این امر مبادرت می‌ورزیدند:^۵

خطر جنگ وجود داشت. اما تخریب آن تأسیسات به دست خود روس‌ها، حکایت از آن داشت که آن‌ها خود نیز بر غیرقانونی بودن اعمالشان گواه بودند.

پس از این ناکامی، کاترین متوجه گرجستان یا «رگ حساس ایران» شد. در آن زمان، آراکلی خان (هراکلیوس دوم) حاکم ایالت گرجستان، در اندیشه جداسری بود. از این رو، روس‌ها با توجه به تمایلات آراکلی خان، در ۲۴ ژوئیه ۱۷۸۳ (۲۰ مرداد ماه ۱۱۶۲) یک قرارداد محرمانه با وی امضا کردند. بر پایه‌ی پیمان مزبور (پیمان گنور کیورسک)، ایالت گرجستان زیر حمایت نظامی - سیاسی روسیه قرار گرفت. روس‌ها نیز در برابر، متعهد شدند که از حاکم ایالت گرجستان که از این پس «تزار گرجستان» نامیده می‌شد، حمایت کرده و متصرفات حال و آینده وی را تضمین نمایند.^۶

حتا در این قرارداد، مناطقی مانند شکی و شیروان و پاره‌ای دیگر، جزو خاک گرجستان قلمداد و تأکید شد که باید به زور تصرف شده و ضمیمه‌ی گرجستان گردند.

در این قرارداد یک جانبه، حتا حق تعیین جانشین آراکلی خان به روس‌ها واگذار شد. آن‌ها نیز، پسر بزرگ وی را حاکم بعدی اعلام کردند. هم‌چنین، قرار شد که ارتباط دولت‌های دیگر با گرجستان (حتا ایران)، از راه دربار تزار روس باشد.

افشای پیمان مزبور و رسیدن پای روسیان به قفقاز، موجب نگرانی مردم ایران شد. اما بازماندگان کریم‌خان که هنوز کشور را در اختیار داشتند، نه تنها واکنشی نشان ندادند بلکه علی‌مراذخان زند به کاترین امپراتور روسیه پیشنهاد کرد که در مقابل دریافت کمک برای شکست رقیب خود، آقامحمدخان قاجار، حاضر است تمام سرزمین‌های آن سوی ارس را به روس‌ها واگذار کند:^۷

دولت روسیه از این پیشنهاد استقبال کرد و سرهنگ تاماروف (Tamarov) را، برای عقد قرارداد به ایران فرستاد. فرستاده‌ی روس، حتا تا شهر خوی هم آمد؛ اما بر اثر درگذشت ناگهانی علی‌مردان خان، گفت‌وگوها بریده شد.

انگلیس‌ها نیز از درگذشت کریم‌خان بهره جسته و در دوران پراشوب زد و خورد جانشینان وی بر سر حکومت، جزیره‌ی قشم را اشغال کرده و آن را پایگاه ناوگان خود در خلیج فارس قرار دادند. از سوی دیگر در پاییز سال ۱۱۶۶ خورشیدی (۱۷۸۷ میلادی)، کنسول انگلستان در بصره، هیأتی را به شیراز فرستاد. سرانجام پس از گفت‌وگوهایی، جعفرخان زند^۸ که به جای علی‌مرادخان نشست، در ۲۸ دی ماه ۱۱۶۶ (۱۸ ژانویه ۱۷۸۸) فرمانی صادر کرد که به موجب آن مقرر گردید که با شهروندان انگلیس در امور بازرگانی، نهایت مساعدت و همراهی به عمل آید و آنان از مالیات، عوارض، حق راهداری و مانند آن‌ها معاف باشند. در حالی که چند سال پیش، کارشکنی‌های انگلستان و قطع راه اروندرود به روی نیروهای کریم‌خان زند، مانع از آزادسازی بغداد شده بود.

انگلیس‌ها از فرمان مزبور، بهره‌برداری نامشروع کرده و بازرگانی خلیج فارس را منحصربه خود دانسته و بر دامنه‌ی نفوذ خود افزودند. از سوی دیگر مقارن همین احوال، انگلیس‌ها موفق شدند که سرزمین‌های وسیعی را در هند متصرف شده و دامنه‌ی مستعمرات خود را به مرزهای ایران (در قلمرو پاکستان و افغانستان امروزی) برسانند.

با توسعه‌ی نفوذ انگلستان در هندوستان، روابط ایران و انگلیس که تا آن زمان برپایه‌ی بازرگانی قرار داشت، دستخوش تغییر بنیادین شد. بدین سان، از آن تاریخ به بعد، انگلستان در کنار مرزهای ایران، حضور نظامی نیرومندی پیدا کرد و در این فرآیند، بازیگر اصلی سیاست این منطقه از جهان گردید.

در این اوضاع و احوال نابسامان که بار دیگر وحدت سرزمینی ایران از هم گسیخته بود، آقامحمدخان پس از استقرار^۹:

تصمیم گرفت وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران را تأمین کرده و به عمر حکومت‌های محلی گرجستان و خراسان خاتمه دهد.

از این رو، آقا محمدخان نامه‌ای به آراکلی‌خان نوشت و از او خواست:^{۱۰}

با ضمیمه کردن ایروان، قره‌باغ، شکی و شیروان، به قلمرو خود، تابعیت روسیه را رها کرده و مانند گذشته شهروند ایران باشد. اما او، این پیشنهاد را رد کرد.

در تیر ماه ۱۱۷۴ (ژوئیه ۱۷۹۵)، آقامحمدخان، فرمان داد تا فرماندهان سپاه، همراه با سپاهیان در اطراف تهران، اردو بزنند، در حالی که هیچ‌کس از مقصد او باخبر نبود. در اثر این فرمان، نزدیک به ۶۰ هزار تن گرد آمدند.

آقامحمدخان بار دیگر در فروردین ماه ۱۱۷۴ خورشیدی (آوریل ۱۷۹۵ م)، نامه‌ی دیگری به آراکلی‌خان نوشت و از وی خواست تا روابط خود را با روس‌ها قطع کند. ضمن این نامه، آقامحمدخان به خلاف‌کاری‌های گرگین‌خان (شهنواز خان دوم) در هشتاد سال پیش از آن در قندهار اشاره کرد که موجب آن همه زیان و فساد گردیده بود.^{۱۱} در پاسخ آراکلی‌خان نوشت:^{۱۲}

تنها کاترین را پادشاه متبوع خود می‌شناسد و خود را تابع دولت ایران نمی‌داند.

روز بیست و سوم اردی‌بهشت ماه ۱۱۴۸ (آوریل ۱۷۹۶) آقا محمد خان با کمابیش ۱۵ هزار نفر سپاهی، از تهران بیرون رفت. سپاهیان وی را تنها سواره نظام تشکیل می‌داد و توپ‌خانه‌ی سنگین نیز به همراه نداشت. وی از راه اردبیل و پل خدا آفرین، وارد سرزمین قفقاز شد. آقامحمدخان نیز بر این باور بود که «گرجستان» رگ حساس ایران است و نباید اجازه دهد که نوک‌نیشتر روس به این رگ برسد.

در این میان، در اثر نبود قدرت مرکزی، وضعیت قفقاز درهم ریخته بود. محمدخان حاکم ایروان، مانند ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر حاکم قره‌باغ برای در امان ماندن از گزند، خود را به عثمانی نزدیک کرده بودند.

آقامحمدخان، نخست خلیل‌خان را دعوت به تسلیم کرد. در آغاز خلیل‌خان مقاومت کرد اما بعد پیشنهاد کرد که فرزند خود را به رسم گروگان حضور بفرستد و خود در فرصتی دیگر تسلیم شود.^{۱۳} آقامحمدخان که توپ‌خانه سنگین همراه نداشت، پیشنهاد خلیل‌خان را پذیرفت و پس از سی و سه روز محاصره، به سوی گنجه حرکت کرد.

با آگاهی از آمدن پادشاه ایران به قفقاز، محمدخان حاکم ایروان، جوادخان زیدالدو قاجار، حاکم گنجه و شیخ‌علی‌خان قبه‌ای مراتب وفاداری خود را اعلام کردند و حسین قلی‌خان حاکم باکو هم، همیشه طرفدار و فرمان‌بردار دولت مرکزی ایران بود.^{۱۴}

آقامحمدخان برای بار آخر، از آراکلی‌خان خواست تسلیم شود، مثل گذشته خراج‌گذار ایران باشد و بپذیرد که گرجستان، جزو لاینفک خاک ایران می‌باشد. حتا وعده داد اگر تسلیم شود، مثل گذشته دوباره او را والی گرجستان خواهد کرد.

اما آراکلی به اعتماد و پشت گرمی روس‌ها، آخرین پیشنهاد آقامحمدخان را رد کرد و در اثر آفند ارتش ایران، در خرداد ماه ۱۱۷۴ (ژوئن ۱۷۹۵)، دروازه‌های تفلیس به روی نیروهای دولت مرکزی گشوده شد و...

آقامحمدخان پس از این پیروزی که توانسته بود کمابیش وحدت ایران زمین را دوباره بازسازی کند، در نوروز سال ۱۱۷۵ خورشیدی (۲۰ مارس ۱۷۹۶ میلادی) در تهران تاجگذاری کرد. وی، پس از تاج گذاری، متوجه خاوران شد و^{۱۵}:

به حکومت شاهرخ میرزا، آخرین بازمانده‌ی خاندان افشار بر خراسان نیز پایان

داد.

پس از درگذشت نادرشاه، در مناطق خاوری و شمال شرقی ایران، یعنی در سرزمین کنونی افغانستان و سرزمین‌های خوارزم و فرارود، برخی از حکمرانان جداسری می‌کردند. آقامحمدخان پس از پایان کار شاهرخ میرزا، به زمان خان درانی که در آن زمان، حاکم قندهار، کابل و غزنین بود اخطار کرد که شهر بلخ را زیر نظر مستقیم دولت مرکزی قرار دهد که وی بی‌درنگ این دستور را پذیرفت. سپس آقامحمدخان، از امیر بخارا خواست که چونان گذشته از حکومت مرکزی اطاعت کند. اما وی از این کار امتناع کرد.

از این رو، آقامحمدخان برای وادار کردن امیر بخارا به پیروی از دولت مرکزی، سپاه بزرگی تجهیز کرد و فرماندهی آن را به محمودولی خان قاجار والی خراسان واگذار کرد. درست در همین هنگام باخبر شد که روس‌ها به ایالات قفقاز تجاوز کرده و از رودخانه‌ی ارس نیز گذشته‌اند. در این راستا، وی کار لشگرکشی به امارت بخارا را به بعد واگذار کرد و به تهران بازگشت.

کاترین، فرمانفرمای روسیه، زنی بود توانمند و ستیزه‌جو که نامش لرزه بر اندام مردان نیرومند اروپا می‌انداخت. کاترین، در راستای استراتژی پتر، نوک نیشتر زهرآلود روسیه را متوجه شریان حیاتی ایران یعنی گرجستان و قفقاز کرد.

در سپتامبر ۱۷۹۶ (مهر ماه ۱۱۷۵)، کاترین، سپاه نیرومندی مرکب از ۳۰ هزار سواره و پیاده به فرماندهی ژنرال زوبوف (Valerien Zubov) به یاری نیروهای ژنرال گودوویچ (Goudovitch) که پیش‌تر به منطقه‌ی دربند قفقاز گسیل شده بود، اعزام داشت. در اثر این تراکم نیرو، روس‌ها توانستند دژهای «دربند»، «باکو» و «تالش» را تصرف کنند. بدین گونه، روس‌ها بر سرتاسر کرانه‌های باختری دریای مازندران دست یافتند. به دنبال این پیروزی، ژنرال زوبوف از رود ارس گذشت و قرارگاه زمستانی خود را در دشت مغان بر پا کرد. ستون دیگری از سپاهیان

روس که از بندر آستاراگان (حاج طرخان / هشترخان)، به حرکت درآمده بود، پس از تصرف شهر لنکران، بندر انزلی و شهر رشت را نشانه گرفت. شاید روس‌ها در پی آن بودند تا در فصل بهار، به سوی تهران حرکت کنند.

محاسبات روس‌ها را آقا محمد خان، یکی از بزرگ‌ترین مردان تاریخ ایران زمین در هم ریخت. بار نخست، پتر و جانشینانش در برابر نادر ناکام شده بودند. این بار کاترین و جانشینانش، برابر آقا محمد خان.

آقا محمدخان، به سرعت خود را به آذربایجان رساند. ژنرال زوبوف با آگاهی از نزدیک شدن سواره نظام ایران که فرماندهی آن را خود شاه به عهده داشت، به سرعت جا خالی کرد. به گونه‌ای که هنگام رسیدن آقا محمدخان به دشت مغان، هنوز آثار اردوی ژنرال زوبوف بر جا بود. روس‌ها، با شتاب بسیار همه‌ی سرزمین‌های اشغالی را تخلیه کرده و عقب نشستند. البته در این میان، درگذشت کاترین هم در فرار روس‌ها، بی‌تاثیر نبود.

چنان‌که اشاره شد، قراین نشان می‌دهند که هم نادر و هم آقا محمد خان، از نیات توسعه‌طلبانه‌ی روس‌ها که در «منشور پتر» خلاصه می‌شد، به خوبی آگاه بودند. آقا محمد خان، نیک دریافته بود که تنها نیروی تهدید کننده‌ی مستقیم ایران در این منطقه از جهان، امپراطوری روسیه است؛ زیرا با در هم کوبیده شدن ارتش عثمانی وسیله‌ی نادر، دیگر این همسایه، قدرت دست اندازی به سرزمین‌های ایران را نداشت. از این رو، برای در امان نگاه داشتن ایران از خطر تجاوز جدی، باید روسیه را در هم کوبید.

آقا محمد خان، برای رویارویی پایانی با روس‌ها و کشاندن جنگ به داخل روسیه، در قلعه‌ی شیشه که نیرومندترین دژ جنگی قفقاز و نزدیک‌ترین پایگاه به روسیه بود، مستقر شد و به تجهیز نیرو پرداخت.

او در پی آن بود که این بار نیز از شگرد موفق خود، یعنی غافل‌گیری بهره‌گیری. از این رو، با پنهان کاری کامل در پی تجهیز نیرو برای آفند به درون مرزهای روسیه بود. اما در یازدهم خرداد ماه ۱۱۷۶ خورشیدی (۳۱ مه ۱۷۹۷ میلادی)، هنگامی که در قلعه‌ی شیشه سرگرم تجهیز نیرو برای حمله به قلب روسیه بود، به قتل رسید. در آن شب شوم تاریخ ایران، خنجر خیانت پهلویش را درید. آن مرد بزرگ، دامن یکی از قاتلان را گرفت و فریاد برآورد:^{۱۶}

تو آقا محمد را نکشتی، تو ایران را کشتی

راستی را، آن‌ها آقا محمد را نکشتند بلکه همان سان که او گفت: ایران را کشتند. به دنبال کشته شدن آقا محمد خان قاجار:^{۱۷}

دوران تجزیه آغاز گردید و ایران پاره پاره شد. نخست، سرزمین قفقاز. سپس، افغانستان. آن‌گاه مکران و بلوچستان، خوارزم و فرارود و...

راستی را، پس از شاه اسماعیل و شاه عباس صفوی و نادر شاه افشار، آقا محمد خان قاجار، فرجامین فرمان‌روای ایرانی بود که از توان روانی، قدرت نظامی و شایستگی سازمان‌دهی لازم برای بازسازی و نگاه‌داری وحدت ایران‌زمین بهره‌مند بود. وی توانست با آگاهی کامل در جبهه‌های گوناگون، پیروزمندانه در راه منافع ملی ایران، پای به میدان نبرد نهد.

آقا محمدخان، ۵۲ سال پس از کشته شدن نادر در لشکرگاه فتح‌آباد (نزدیک خوشان قوچان)، در قلعه‌ی شیشه (شوش یا شوشی)، کشته شد. شگفت روزگار این که نادر در دشت مغان، در نزدیکی دژ شیشه (شوش یا شوشی)، تاج بر سر گذارده بود.

نادر به هنگام قتل (۳۰ خرداد ۱۱۲۶ / ۲۰ ژوئن ۱۷۴۷) شصت سال و چهار ماه و چند روز از زندگی‌اش می‌گذشت و آقا محمد خان، نزدیک شصت و سه سال داشت که کشته شد. سه روز پیش از آن که به شوش برسد، میان صادق خان گرجی پیش خدمت و خداداد نام فراش، بر سر پولی نزاعی در گرفت:^{۱۸}

صادق خان، چند روز پیش هم، بر مسند آقا محمد خان، آب ریخته و او را خشم‌ناک کرده [بود] و چون این دو با هم نزاع کردند [و] بانگشان برخاست، آقا محمد خان را بیش‌تر خشم گرفت و فرمان داد، هر دو را بکشند. صادق خان شقاقی که از سرکردگان معروف سپاه بود، شفاعت کرد. خان نپذیرفت و گفت: چون شب آدینه است، فردا آن‌ها را بکشند.

در همان شب که بیست و یکم ماه ذیحجه‌ی ۱۲۱۰ [۷ تیر ماه ۱۱۷۵ / ۲۷ ژوئن ۱۷۹۶] بود، دو تن از ایشان به بستر او نزدیک شدند و نزدیک بامداد، او را با دشنه کشتند.^{۱۹} ناصرالدین شاه در سفر عتبات، در نجف به زیارت آرامگاه آقا محمد خان رفت. می‌گویند، با پای به سنگ گور او کوفته و گفته بود:^{۲۰}

اگر آن شب، زبان خود را نگاه داشته بودی، چه می‌شد.

به دنبال کشته شدن آقا محمد خان، قاتلان: ^{۲۱}

صندوقچه‌ی جواهر و بازوبندهای مرصع و شمشیر گوهر آگین و دریای نور و تاج ماه را بر گرفته، به نزد صادق خان شقاقی شتافتند.

در دوران پادشاهی آقا محمد خان، در سرتاسر پهنه‌ی گسترده‌ی ایران زمین: ^{۲۲}

تجار، در کنف حمایت وی از آفات مصون بودند و در اواخر سلطنت [وی]، امور تجارت، از هر طرف روی به ترقی نهاد. اهالی ملک، به حکم نصف و قطاع الطریق، از بیم سیاست او، بر جاده‌ی صواب و نهج می‌رفتند و حمایت اهل زراعت و فلاحت را فقط نام وی، کفایت بود.

در عقوبت خطاکاران و سیاست مقصران، بر کسی ابقا نکردی. ضابط و عمال و اعیان مملکت و سپاهی و قطاع الطریق، هر کس از حد خود تجاوز نمودی، سزای خود دیدی ^{۲۳}

در [آن] روزگار، کشور بسیار امن شده بود و بر سرکشان، هیچ رحم نمی‌کرد ^{۲۴}

آقا محمدخان، وارث سلطنت ایرانی شد که گرفتار هرج و مرج بود و می‌دانست که فقط با دست قوی، نظم و امنیت در ایران قابل حصول است ... تلاش و پشتکاری که از طرف این مرد عجیب در سراسر دوره‌ی طولانی عملیات او ابراز شد، سزاوار ستایش و تمجید است و دلیل مال اندیشی و عقل او، از آن اشکار است که سلطنتی را که به جانشینی خود واگذار کرد، به جز چند ایالت دور دست که روسیه تصرف کرده بود و جزیره کوچکی در دریای خزر که به دست آن دولت افتاد، هنوز بی کم و کاست، در دست شهر یاران قاجار مانده است، ^{۲۵}

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت: ^{۲۶}

سرزمینی را که پریشان و گرفتار ملوک الطوائف و راهزنان مسلح و گردن‌کشان بود، امن کرد و جهانیان را از پیش رفت‌های خود، خیره ساخت.

حاج ابراهیم کلانتر، وزیر آقا محمد خان، می‌گفت: ^{۲۷}

آقا محمد خان، هیچ گاه نمی‌گذاشت اندیشه‌اش به شمشیر بکشد.

هم چنین نوشته‌اند :^{۲۸}

در معرکه‌ها ، تا کار به حیلت [عقل] از پیش رفتی ، به شمشیر و سیلت نجستی
آقا محمد خان ، همه‌ی امیدواریش در پادشاهی به سپاهیان بود . از این رو ، حتا در
موقعی که در جنگ نبود ، با ایشان نشست و برخاست می‌کرد یا به شکار می‌رفت و
پیوسته با آنان به زمین می‌نشست و هم خوراک می‌شد و همان جامه‌ی ساده‌ی ایشان
را می‌پوشید و تنها در روزهای عید ، جامه‌ی گران می‌پوشید .

نوشته‌اند روزی با سپاهیان بر زمین نشست و نان و دوغ می‌خورد :^{۲۹}

یکی از وزرای معتبر نزد او نشسته بود ، خواست مشارکت کند . آقا محمد خان
گفته بود . این غذای سپاهیان است و مثل تو میرزا ، باید پلو و حبوبات ، بخورد .

آقا محمدخان ، برخی رسوم و آداب که آن زمان شایع بود ، از میان برداشت . یکی آن که
هرگاه به تهران برمی‌گشت ، به مردم شهر اجازه نمی‌داد [نمی‌خواست] ، چنان که پیش از او
معمول بود ، از او پیش باز کنند و نیز دستور داد فتح نامه‌ها و فرمان‌های دولتی را با انشای مغلق
ننویسند...^{۳۰}

از سوی دیگر آقا محمد خان ، با وجودی که پای‌بند فرایض دینی بود :^{۳۱}

به علمای روحانی احترام می‌گذاشت ولی رابطه‌ی نزدیکی با آنان نداشت ... گنبد
مرقد امام حسین(ع) را در کربلا ، طلاپوش کرد و ضریح نقره اندودی برای نجف
اشرف ساخت . نسبت به پیروان ادیان دیگر ، سخت نمی‌گرفت و اجازه داد در تهران ،
مسیحیان برای خود کلیسا و یهودیان کنیسه بسازند و از آزار رساندن به زرتشتیان ،
جلوگیری نمود.

اما مهم آن که ، او فرجامین ایرانی بود که توانست دولت مرکزی و در این راستا ، یگانگی
فلات ایران ، و در حقیقت ، وحدت همه‌ی سرزمین‌های ایرانی نشین را باسازی و نگاه‌داری کند .
چنان که گفته شد ، پس از شاه اسماعیل و شاه عباس صفوی و نادر شاه افشار ، او مردی بود که
توان روانی و نیروی سازمان‌دهی برای لشگرکشی و نبرد در چند جبهه را برای پاسبانی و پاس
داشت منافع ملی ایران را دارا بود .

راستی را که اگر او برنخاسته بود ، ایران ، بدون دخالت بیگانگان ، موجودیتی چند پاره بود .

پی‌نوشت‌های گفتار سوم

- ۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران - ج ۱ - ر (رویه) ۸۸
- ۲- کاترین آکسیونا، معروف به کاترین بزرگ (۱۷۹۶-۱۷۶۲ میلادی / ۱۱۷۵ - ۱۱۴۱ خورشیدی)
- ۳- روضه الصفا ناصری - ج ۹ - ر ۱۷۲-۱۷۴
- ۴- همان
- ۵- روایت ایرانی جنگ‌های ایران و روس - ر ۲۳
- ۶- همان - ر ۱۷
- ۷- سیاست نظامی روسیه در ایران - ر ۲۷ (علی مراد خان در اسفند ماه ۱۱۶۰ خورشیدی (ژانویه ۱۷۸۱ میلادی) در اصفهان تاجگذاری کرد و در سال ۱۱۶۵ خورشیدی ۱۷۸۶ میلادی، در گذشت)
- ۸- جعفر خان زند (۱۱۶۸-۱۱۶۵ خورشیدی / ۱۷۸۹ - ۱۷۸۶ میلادی)
- ۹- تاریخ روابط خارجی ایران ... - ر ۱۹۸
- ۱۰- روایت ایرانی جنگ‌های ایران و روس - ر ۲۳
- ۱۱- گرگین خان (گئورگ یازدهم) از بزرگ‌زادگان گرجی بود که به آیین تشیع گرویده بود. وی از سوی شاه سلطان حسین صفوی به لقب شهنواز خان (دوم) ملقب و به ولایت قندهار منصوب گردید. وی با کارهای زشتی که مرتکب شد. بزرگان قندهار را به سرکشی واداشت که سرانجام با حمایت مالی و نظامی امپراطوری گورکانی هند، منجر به حرکت محمود غلجای به سوی اصفهان و ... گردید.
- ۱۲- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ویرایش دوم - ر ۷
- ۱۳- ناسخ التواریخ - ج ۱ - ر ۷۳
- ۱۴- روضه الصفا - ج ۹ - ر ۲۶۵
- ۱۵- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ر ۴
- ۱۶- همان - ر ۷ (کشندگان آقا محمد خان، عبارت بودند از: صادق گرجی، خداداد خان اصفهانی و عباس خان مازندانی)
- ۱۷- همان
- ۱۸- تاریخ نگارستان - ر ۴۵
- ۱۹- همان
- ۲۰- همان - ر ۴۴۸
- ۲۱- ناسخ التواریخ - ج ۱ - ر ۸۴
- ۲۲- ایران در دوره سلطنت قاجاریه - ر ۵۲
- ۲۳- همان - ر ۵۱

- ۲۴- تاریخ نگارستان - ر ۴۵۲
- ۲۵- تاریخ ایران دوره قاجاریه - ر ر ۱۰۳-۱۰۲
- ۲۶- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران ... ج-۱- ر ۵۴
- ۲۷- تاریخ نگارستان - ر ۴۴۸
- ۲۸- همان - ر ۴۵۲
- ۲۹- ایران در دوره سلطنت قاجار - ر ۵۲
- ۳۰- همان
- ۳۱- ایران در برخورد با استعمارگران - ر ۱۶۹

گفتار چهارم

نبردهای روسیه علیه ایران

بخش یکم - فتح علی شاه و تداوم دولت فراگیر در ایران

با کشته شدن آقامحمد خان در یازدهم خرداد ۱۱۷۶ (۳۱ مه ۱۷۹۷)، ناآرامی‌هایی در کشور روی داد. اما با دلیری خان باباخان ولیعهد آقامحمد خان، همراه با کاردانی صدراعظم ابراهیم خان کلانتر، خیلی زود کشور آرام گرفت.

چنانچه در درآمد این نوشتار گفته شد: با فروپاشی دولت صفویان در سال ۱۱۰۱ خ (۱۷۲۲م)، پیش از شکل‌گیری دولت قاجاریان، حکومت غلجاییان و دولت‌های فراگیر افشاریان و زندیان، پای‌گرفتند. اما با کشته شدن و یا درگذشت بنیان‌گذاران، کمابیش آن حکومت و دولت‌های فراگیر نیز فرو پاشیدند. در این میان، تنها ولیعهد بنیان‌گذار دولت قاجاریان توانست با کم‌ترین مشکل به تخت پادشاهی دست یابد. البته از یاد نبریم که ایران در آن زمان، هنوز از بلندی‌های کوه‌های قفقاز و دریای سیاه، تا خلیج فارس و از خوارزم و فرارود تا کرانه‌های رود «سند» را در برمی‌گرفت.

هنگامی که خبر کشته شدن آقا محمدخان در شیراز به خان باباخان رسید، بدون درنگ راهی تهران شد. آقا محمد خان، هنگام رفتن به قفقاز به میرزا محمد خان حکمران تهران دستور داده بود که اگر برای او پیش‌آمدی شد، دروازه‌های شهر را تنها به روی خان بابا خان بگشاید.^۱ با پخش خبر کشته شدن آقا محمد خان، محمدحسین خان قاجار کشیک‌چی‌باشی و میرزا اسدالله خان وزیر لشکر و میرزا رضا قلی منشی الممالک، به خوابگاه شاه رفتند. اما:^۲

آن قوت نداشتند که بدن شاه را از جایی به جایی نقل توانند کرد. ناچار بعضی از جواهر نفیسه که قاتلان به جای گذاشته بودند، برداشته و جماعتی از سران سپاه را با خود یار کرده و از راه نخجوان و مراغه، به جانب تهران شتاب گرفتند.

از سوی دیگر شاهزاده حسین قلی خان (برادر خان بابا خان) که در لشکرگاه بود، با چند تن از فرزندان، همراه با گروهی از بزرگان لشگری و کشوری که به آن‌ها پیوسته بودند، روی به تهران نهادند. از سوی دیگر، حاجی ابراهیم خان کلانتر:^۲

با فوجی از امرا و تفنگ‌چیان مازندرانی از شاهزادگان، به یک سو افتاده و از راه اردبیل و زنجان، طریق تهران برگرفتند و در حوالی زنجان به محمدحسین و میرزا رضاقلی پیوسته شدند.

هم‌چنین، حسین قلی خان و سلیمان خان با سپاه بسیار از راه تالش و رشت به تهران آمدند و در کنار باروی شهر، مستقر شدند.

در این میان، علی‌قلی خان برادر آقامحمد خان، چون از کشته شدن وی آگاه شد، با سپاهی که با خود داشت از ایروان بیرون شد و از راه خوی و مراغه و تبریز، خود را به تهران رساند. نوشته‌اند که او را سر آن بود که با دست‌یابی به تهران، به جای برادر نشیند. اما دروازه‌های بسته‌ی تهران، امید او را بر باد داد.

کشندگان آقامحمد خان، آن‌چه را که از چادر وی به غارت برده بودند، به صادق خان شقاقی که از بزرگان سپاه ایران بود و به گفته‌ای در کشتن آقا محمد خان نیز به گونه‌ای دخیل بود، سپردند.

وی از دژ شیشه بیرون آمد و با همراه کردن بخشی از سپاه، از ارس گذشت و با گرد آوردن افراد طایفه‌ی شقاقی که از سلدوز (نقده) و مراغه و تبریز، تا حدود اردبیل و مغان پراکنده بودند، روی به قزوین نهاد.^۴ صادق خان، پیش از رفتن به سوی قزوین، برادران خود را به حکمرانی بخش‌های گوناگون آذربایجان گماشت. اما مردم و بزرگان قزوین، دروازه‌ها را به روی او بستند و برابر او به نبرد برخاستند و:^۵

دست به انداختن تفنگ گشادند.

خان باباخان پس از رسیدن به تهران، حسین خان قولر آقاسی را، برای رویارویی با صادق خان شقاقی به قزوین فرستاد. در همین هنگام، محمدخان قاجار که از سوی آقامحمد خان،

دژبان دژ مشهد بود ، با شنیدن خبر کشته شدن شاهنشاه ، روی به تهران نهاد . با رسیدن لشگریان محمدولی خان به تهران ، خان باباخان ، خود با سپاهیان بسیار ، روانه‌ی قزوین شد و نیروهای صادق خان شقاقی را به سختی در هم کوبید . در خوی نیز برادران صادق خان از برادران کهتر حسین خان دنبلی ، به سختی شکست خوردند . از این رو صادق خان از کار خود پوزش خواست و بخشیده شد .

از سوی دیگر ، به دستور فتح‌علی شاه ، حسین‌قلی خان عزالدین‌لو قاجار ، مامور آوردن پیکر آقا محمد خان شد و فتح‌علی شاه روز ۶ شهریور ماه ۱۱۷۶ (۲۷ اوت ۱۷۹۷) ، وارد تهران شد و چند روز بعد ، پیکر آقا محمد خان به تهران رسید . پیکر آقا محمد خان را محمد علی خان قاجار ، میرزا موسی کاظم منجم‌باشی ، ملامصطفی قمشه‌ای و ابراهیم خان عزالدین‌لو قاجار ، برای خاک سپاری ، به نجف اشرف بردند .

خان باباخان ، روز نوروز سال ۱۱۷۷ (۲۱ مارس ۱۷۹۸) در تهران تاج‌گذاری کرد . هم‌زمان با تاج‌گذاری فتح‌علی شاه ، محمد خان پسر زکی خان زند ، بر دولت مرکزی شورید و از آن‌جا که همه‌ی بزرگان اصفهان برای شادباش تاج‌گذاری فتح‌علی شاه در تهران بودند ، بر اصفهان دست یافت . با رسیدن این خبر به تهران ، فتح‌علی شاه ، حسین‌قلی خان قاجار دولو ، محمدعلی خان داش‌لو ، الله‌وردی خان عزالدین‌لو و حسین خان قولر آقاسی را مامور سرکوب شورش محمدخان زند کرد . نیروهای محمد خان شکست خورد و خود وی نیز از میان رفت .

پس از تاج‌گذاری ، فتح‌علی شاه ، روانه‌ی چمن سلطانیه شد و پس از گرد آمدن نیرو در آن‌جا ، نیروهایی را برای سرکوب شورش جعفرقلی خان دنبلی و محمدقلی خان افشار که صادق خان شقاقی نیز به آنان پیوسته بود ، روانه‌ی آذربایجان کرد . در این میان صادق خان شقاقی از آن دو روی بر تافت و از کرده‌ی خود ، دوباره پوزش خواست و باز ، مورد بخشش قرار گرفت . دیگر سرکشان نیز شکست یافتند و فتح‌علی شاه پس از باز پس‌گیری دژ ارومیه ، به آن‌جا رفت و سپس از راه سلماس به خوی آمد .

در این‌جا ، خیر عسبان حسین‌قلی خان برادرش که حکمران فارس بود ، به وی رسید . از این رو ، رو به اصفهان آورد و با وجود میانجی‌گری «مادر» ، حسین‌قلی خان بر زیاده‌خواهی خود افزود و فتح‌علی شاه ، میرزا موسی منجم‌باشی را برای پند دادن وی فرستاد . حسین‌قلی خان ، از کرده پشیمان شد و برای پوزش‌خواهی به اردوی فتح‌علی شاه رفت . شاه او را بخشید و حکمرانی فارس را هم چنان به وی داد .

در همین سال ، جعفرقلی دنبلی که فراری بود با شنیدن خبر شورش حسین‌قلی خان ، با گردآوری نیرو ، شهر خوی را شهر بند کرد . فتح‌علی شاه با شنیدن این خبر ، ابراهیم‌خان قاجار دولو را به یاری حکمران خوی فرستاد . جعفرقلی خان بار دیگر شکست خورد و فتنه آرام گشت . در نوروز سال ۱۱۷۸ (۲۱ مارس ۱۷۹۹) ، فتح‌علی‌شاه ، عباس میرزا را با آن که بزرگ‌ترین پسر وی نبود ، به ولی‌عهدی برگزید . بدون هرگونه دودلی ، این‌گزینش در پیروی از خواست آقا محمدخان بود که به خان باباخان تاکید کرده بود که جانشین وی ، باید از سوی مادر نیز ، از خاندان قاجار باشد .

در آن هنگام ، عباس میرزا یازده ساله بود . از این‌رو سرپرستی ولی‌عهد ، به میرزا عیسی‌فراهانی (میرزای بزرگ) ، سپرده شد .

با توجه به این‌که در آن زمان تنها نیروی تهدیدکننده‌ی ایران ، امپراتوری روسیه بود ، حکومت آذربایجان به ولی‌عهد سپرده شد . از این‌رو ، ولی‌عهد همراه با میرزا عیسی‌فراهانی ، روانه‌ی تبریز گردید .

سپس فتح‌علی شاه ، روی به خراسان آورد و در آن‌جا ، فرزند جعفر خان نیشابوری ، با ریيسان شهر نیشابور به پیشباز آمدند و از آن‌جا که آماج فتح‌علی شاه آزاد سازی دژ مشهد بود ، قراولانی در آن‌جا گماشت .

اما از آن‌جا که فتح‌علی شاه ، راهی مشهد بود ، جعفر خان سربازان را به دژ راه نداد و در پی دشمنی برآمد . فتح‌علی شاه ، حاجی ابراهیم شیرازی (کلانتر) و میرزا شفیق وزیر را برای پندآموزی به دژ فرستاد . اما پند آنان ، کارگر نیفتاد . فتح‌علی شاه ، دستور شهربند دژ را داد . جعفر خان که تاب برابری نداشت ، به نیرنگ دست یازید و باز بر مخالفت ، پای فشرد .

سرانجام ، از آن‌جا که تاب برابری نداشت ، از در تسلیم درآمد . فتح‌علی شاه ، روی به مشهد آورد و نادر میرزا ، در دژ را بست و به نبرد روی آورد . اما پس از چند روز از در توبه در آمد و از فتح‌علی شاه درخواست کرد که دژ را به او واگذارد و...

در یک جمع‌بندی ، باید گفت که فتح‌علی شاه در پنج سال نخست پادشاهی ، بیش‌تر درگیر مبارزه با :^۶

مدعیان زند و افشار و چند تن از افراد خانواده‌ی خود بود و در باقی دوران سلطنتش هم [افزون بر نبرد با روسیان و عثمانی] تقریباً هر ساله با یاغیان مختلف در اطراف و اکناف کشور ، مبارزه داشت .

فتح‌علی‌شاه، کاری را که آقامحمدخان مجال آن را نیافت، به انجام برد. وی بخش‌های جدا مانده‌ی خراسان بزرگ و خوارزم و فرارود را به قلمرو دولت فراگیر ملی پیوند داد و:^۷

هرات و قندهار به اطاعت [دولت] ایران درآمدند. گرگین‌خان قیصر گرجستان و هم‌چنین، فرمان‌روایان گنجه و دربند و قبه معروض داشتند که مطیع شاه و وابسته به ایران اند.

فتح‌علی‌شاه، در اندیشه‌ی آن بود که با آزادسازی میان رودان، پهنه‌ی دولت مرکزی را به مرزهای راستین آن برساند که گرفتار یورش روسیان و از آن بدتر، نامردی و عهدشکنی فرانسویان و نیرنگ انگلیسیان شد. فتح‌علی‌شاه، در پیامی به ناپلئون، با توجه به این‌که عثمانی متحد فرانسه بود، خواستار مساعدت‌های «اعلی‌حضرت امپراتوری و پادشاهی»، در یاری به بازگردان سرزمین میان رودان به ایران شد. صدراعظم به «لابلان» که قرار بود پیام شاه را به ناپلئون برساند، یادآور می‌شود:^۸

ذات ملوکانه، به هیچ روی قصد ندارند برای اعاده‌ی سرزمینی که در گذشته جزئی از امپراتوری [شاهنشاهی] ایران بوده است، به قوه‌ی قهریه متوسل شوند. ولی همواره بر این اندیشه‌اند، تا مجد و عظمت دیرین ایران را با باز آوردن مناطقی که به سبب جنگ داخلی یا تهاجم خارجی از پیکرش جدا شده‌است، به حیطة‌ی قوانین آن، احیا فرمایند.

اما حتا هنگامی‌که بخش‌هایی از قفقاز از دست رفته بود، او دوبار برای آزادسازی میان رودان، گام برداشت. بار نخست، درگذشت شاهزاده دولت‌شاه بر اثر بیماری سل که بغداد را شهربند کرده بود و بار دوم همه‌گیر شدن بیماری وبا در میان رودان که شمار زیادی از افراد ارتش ایران را از پای درآورد، او را در این راه، ناکام کرد.

فتح‌علی‌شاه، به دنبال یورش وهابی‌ها به کربلا و نجف و قتل و غارت و به بردگی گرفتن مردم آن دو شهر، دستور سرکوب آنان را صادر کرد. به نظر می‌رسد که فتح‌علی‌شاه، می‌خواست با یک تیر دو نشان بزند. بدین‌گونه که بدون جنگ، نیروهای ایران وارد میان‌رودان کند و دیگر این‌که وهابی‌ها را سرکوب نماید.

اما از آن‌جا که حکومت عثمانی با ورود ارتش ایران به میان‌رودان موافقت نکرد، فتح‌علی‌شاه، از راه مسقط این کار را انجام داد. از این‌رو:^۹

شاهزاده حسین‌علی میرزا فرمان‌فرمای فارس، فوجی سپاه به سرداری صادق‌خان قاجار از راه مسقط برای این خدمت تعیین نمود و مقرر شد به اتفاق امام مسقط، مشغول این خدمت شود...

بعد از ورود سپاه... به سرحدات ولایات تصرفی... آتش حرب و قتال چندین بار از طرفین اشتعال یافته و در هر معرکه جمعی از طایفه‌ی وهابی مقتول گردید و چندین قلعه از قلاع متصرفی طایفه‌ی وهابیه، به حیطه‌ی تصرف دولت قاهره درآمد و چند تن از نام‌آوران آن طایفه، قتل و دستگیر گردیدند.

گران‌ت و اتسون، با آن‌که از سطر سطر نوشته‌هایش، بوی تحقیر ملت و مردم ایران به مشام می‌رسد و از پراکندن هیچ دروغی برای مخدوش کردن تاریخ ایران، خودداری نکرده است، درباره فتح‌علی‌شاه پیش از نبردهای قفقاز، می‌نویسد:^{۱۰}

حال، فتح‌علی‌شاه در اوج قدرت و ظفر بود. چون توانست تمام شورش‌های داخلی را از بین ببرد و برای حراست تمامیت قلمرو پادشاهی ایران، مرارت بسیار کشید و در نتیجه، مردم ایران... در سراسر سرزمین وسیع ایران، تابع فرمان او بودند. قیصر [حاکم] جوان گرجستان، با آن‌که سابقاً به تزار روس تسلیم شده بود، اینک شاه را سرور واقعی خود می‌شناخت... [از این‌رو] شاه... می‌توانست... مدعی لقب شاهنشاه باشد.

بخش دوم - توجیهات حقوقی تجاوز به ایران

درست با تاج‌گذاری فتح‌علی شاه، آراکلی خان حاکم گرجستان که دل و جان به روس‌ها سپرده و دم از جداسری می‌زد، درگذشت و پسرش به نام گرگین خان (گئورگی)، به جای او نشست. گرگین خان برخلاف پدر، خود را مانند اسلافش شهروند دولت ایران می‌دانست. از این‌رو، حاضر نشد که از تزار روسیه پیروی کند. او در نامه‌ای به فتح‌علی شاه نوشت: ^{۱۱}

خود را از چاکران و متعلقان دولت قوی شوکت ایران می‌داند و خویشتن را حاکمی
برای مرزبانی از کشور ایران در منطقه‌ی قفقاز به‌شمار می‌آورد و مترصد و منتظر
اجرای دستورات شاه ایران است.

گرگین خان اعلام کرد که پدرش به دلیل کهولت سن، دارای نقاط ضعف فراوان بود و حتا کشته شدن مردم تفلیس در دوره‌ی پدر را، به اقدام‌های نسنجیده او نسبت داد.

اما روس‌ها که از قتل آقامحمدخان دلیر شده بودند، دوباره آهنگ تسخیر گرجستان را کردند. تزار روس، ژنرال لازارف را به گرجستان فرستاد: ^{۱۲}

اما گرگین از خطر ارتش تزار در قلمرو خود ناراضی بود و مادرش «دده فال»
همسر آراکلی خان، آشکارا با ورود ارتش تزار به گرجستان، مخالفت می‌کرد و
هواخواه دولت ایران بود.

روسیان، با وجود اشغال گرجستان، گرگین خان را مانع استیلای کامل خود بر گرجستان می‌دانستند و احتمال می‌دادند که به‌ویژه زیر نفوذ مادر خود و یاری دولت ایران، برای چندمین بار، این سرزمین را از دست بدهند.

از این‌رو، گرگین خان و خانواده را به سن‌پترزبورگ تبعید کردند و وی در زندان روس‌ها، زیر شکنجه‌های توان‌فرسا، روز ۲۸ سپتامبر ۱۸۰۰ (۶ مهر ماه ۱۱۷۹)، با امضای سندی، از امارات گرجستان به سود تزار، چشم‌پوشی کرد. ^{۱۳} بدین سان، سلسله باگراتیون (Bagration) یا بغ‌رایتان که از دوران ساسانیان، از سوی دولت ایران، حکومت گرجستان را داشتند و در شاهنشاهی ایران، دارای مقام والا و شایسته‌ای بودند، منقرض شد.

روس‌ها در ضمن، سندهای مجعولی را به امضای وی رسانیدند که در صورت عدم ادای آن، تفلیس از آن روس‌ها می‌شد. بعدها همین اسناد مجعول را، روس‌ها مستند دعاوی ارضی نسبت به گرجستان قرار دادند و حتی پا را از آن هم فراتر گذاردند و همین ادعا را در مورد گنجه نیز مطرح کردند.

دولت‌های روسیه بر پایه‌ی اعلامیه‌ی پتر خطاب به مردم قفقاز و قراردادهای رشت و گنجه، به روشنی به تعلق سرزمین‌های قفقاز به ایران اقرار کرده بودند (به پیوست‌های مربوط به اعلامیه‌ی پتر خطاب به مردم قفقاز و نیز قراردادهای رشت و گنجه مراجعه فرمایید). از این رو، روسیان پس از اشغال گرجستان و دیگر سرزمین‌های ایران در قفقاز، در پی توجیه حقوقی مساله و به اصطلاح «دلیل تراشی» برآمدند.

پس از آن که روسیان توانستند روز ۲۸ سپتامبر ۱۸۰۰ (۶ مهرماه ۱۱۷۹)، زیر شکنجه‌های سخت، گرگین‌خان فرماندار گرجستان را مجبور به امضای سند واگذاری حکومت این سرزمین کنند^{۱۳}، در پی تراشیدن محمل حقوقی برای آن برآمدند. آن‌ها مدعی شدند که در پاسخ به استغاصه‌ی مردم، گرجستان را ضمیمه‌ی خاک امپراتوری روسیه کرده‌اند. از این رو، با گرفتن سند واگذاری گرجستان به روسیه زیر شکنجه، تزار روس ضمن اعلامیه‌ای عنوان کرد:^{۱۴}

... به منظور افزایش نیروی ملی خودمان و یا به ملاحظات نفع خصوصی و یا توسعه‌ی حدود بسیار وسیع امپراتوری خودمان نیست که بار زمامداری گرجستان را می‌پذیریم. عواطف بزرگواری، شرافت و انسانیت ما ایجاب کرده است که بار وظیفه‌ی مقدس اجتناب از مقاومت را در برابر فریاد مشقت‌باری که از سینه‌ی شما [مردم گرجستان] بلند است، بر دوش بگیریم و گرفتاری‌هایی را که دارید، بر طرف سازیم و در سرزمین گرجستان، حکومتی قوی و قابل اداره و تأمین عدالت، توأم با حقانیت و حمایت از جان و مال افراد و گسترش برکات قانون، بر همگان بگماریم ...

تسی‌تسی یانف نیز، پیش از آغاز عملیات جنگی علیه شهر گنجه، نامه‌ای به جوادخان زیادلو قاجار حاکم گنجه نوشت و با این استدلال نادرست و سست که چون گنجه، در گذشته تابع گرجستان بوده و از آن‌جا که گرجستان به تزار تعلق دارد، پس گنجه نیز، متعلق به امپراتور است. جوادخان گنجه‌ای، پاسخ نوشت (پیوست شماره‌ی ۹):

در این وقت کاغذی که فرستاده بودی رسید و نوشته بودی که در ایام طومار دده

فال، گنجه تابع گرجستان بود. این سخنان را هیچ کس نشنیده است. اما پدران ما که عباس‌قلی خان و سایرین باشند، در گرجستان حاکم بوده‌اند. هرگاه قبول نمایند، از مردان پیر اهل گرجستان تحقیق نمایید که عباس‌قلی خان، در گرجستان حاکم و والی بوده است یا نه و بالفعل مسجد و دکان او در گرجستان هست و خلعت و تعلیقه‌ی او هم در خانه‌ی اهل گرجستان هست و از ایام آراکلی خان و پدر ما، سرحد گنجه و گرجستان معلوم بود که از کجا تا کجاست ... هرگاه بگوییم که پدران ما در گرجستان والی بوده است ... به این سخن، گرجستان را کسی به ما نمی‌دهد.

با گرم شدن روابط روسیان با فرانسویان بر اثر اتحاد تزار روس با ناپلئون، روس‌ها ساز دیگری کوک کردند و به ناپلئون این گونه اظهار کردند که سرزمین‌های اشغالی در قفقاز را خریده‌اند.

البته در آن زمان و پیش از آن، خرید و فروش سرزمین میان روسیان و فرانسویان و دیگران در غرب، امر متداولی بود. به عنوان مثال: لویی چهاردهم، بندر دونکرک و ماردیک را از انگلیس‌ها خرید. شارل چهارم فرمان‌روای ماتو، ناچار شد شهر کازال را به لویی چهاردهم بفروشد. تزار روس در سال ۱۸۶۷م (۱۲۵۵خ) سرزمین آلاسکا را با پهنه‌ای برابر با ۱۵۱۹۰۰۰ کیلومترمربع، به ایالات متحده‌ی آمریکا فروخت. هم‌چنین، در سال ۱۸۰۳، دولت فرانسه، ایالت امروزی لوئیزیانا (Louisiana) را به همان دولت فروخت.

در برابر ادعای روسیان مبنی بر خرید گرجستان و گنجه و ...، عباس میرزا ولایت‌عهد، در نامه‌ای به ناپلئون در سال ۱۱۸۳ خ (۱۸۰۴ م / ۱۲۱۹ ق) در رد این ادعای روسیان، نوشت:^{۱۵}

... در این اوقات که کارگزاران آن [قوی] شوکت، رأیت عزیزت به ولایات روس افراشته و ایشان را از تعرض سرحدات ممالک ایران ممنوع داشته بودند جواب ایشان بوده است که ممالک گنجه و گرجستان را از اولاد آراکلی‌خان والی گرجستان و جوادخان حاکم گنجه خریده و بدان جهت معترض گردیده‌اند.

اولا این که معامله طایفه مزبوره، خلاف واقع و محض تهمت و مخالف رای و رویتست و برفرض وقوع، بر هر صاحب بصیرت به بدیهه عقل روشن و مبرهنست که مباحه ملک با مالکست، نه با زارع و دشتیان و اختیار گله، با صاحبست نه با شبان و قطع نظر ازین مراتب، هر بیعی را بهایی لازم و سزا و بر همه دور و نزدیک ظاهر و هویداست که بهایی که در ازای این معامله ادعایی به اولاد ارکلی‌خان و جوادخان رسیده همینست که گرگین خان پسر بزرگ‌تر ارکلی‌خان، از جام قهر ایشان شربت زهر چشیده و جوادخان حاکم گنجه از تیغ بیدادشان ساغر مرگ کشیده و بقیه اولاد ایشان برخی در ولایات روس محبوس و بعضی دیگر از خانه و وطن و محل و مسکن نومید و مایوس، معتکف این آستان شوکت مانوس‌اند.

اگر چه به عنایت‌الله و تاییده تیغ ستم سوز و خنجر برق‌افروز دلاوران فیروز در طی این دعوی، برهانی قاطع و آیتی ساطعست و عنقریب جواب ادعای باطل و افترای بی‌حاصل ایشان را خواهد داد اما تمنی آنست که کارفرمایان آن دولت به ملاحظه موانست جانبین، کیفیت این افترا و بطلان این ادعا را بر پیشکاران هر یک از سلاطین سکندر تمکین ممالک فرنگ که با امنای آن دولت رابطه دوستی و الفت داشته باشند، مشکوف دارند تا اولیای این حضرت در تلافی اعمال ایشان نزد فرمانفرمایان آفاق به جهت ستیزه‌جویی و نفاق و شکستن عهد و تجاوز از سنن اسلاف که مخالف سیر و سلوک دادگستری و منافی رسم و آیین شهریاران عدل‌پرورست، منسوب نگردیده [و] معلوم همگان آید که مبادرت به خلاف از طرف ایشان بوده است و هرگاه امنای آن دولت را ممکن شود که درین باب از کارگزاران شهریاران با فرهنگ ممالک فرنگ که با ایشان الفتی دارند، حجتی مسجل مهور، مبنی بر بطلان حجت ایشان صادر نموده ارسال نمایند، نهایت محبت و وداد و غایت یکرنگی و اتحاد خواهد بود ...

بدین‌سان، دولت ایران نه تنها در جبهه‌ی نظامی به دفاع از تمامیت ارضی این سرزمین برخاست، بلکه در جبهه‌های سیاسی نیز برابر ادعاهای نادرست روسیان که باب گفت‌وگو و رفت و آمد گسترده‌ای با اروپاییان داشتند، به دفاع لازم برخاست.

افزون بر نامه‌نگاری و روشن‌گری، سفیرانی نیز برای آگاه کردن سران کشورهای بزرگ اروپایی به آن قاره گسیل شد. اما به دلیل اتحاد آنان با روس‌ها در «اتحاد مقدس»، گوش شنوایی برای شنیدن سخنان به حق ملت ایران، پیدا نشد.

برای روشن‌گری فزون‌تر در مقدمه‌ی عهدنامه‌ی گنجه (۱۹ اسفند ۱۱۱۳/۱۰ مارس ۱۷۳۵)، آمده است:^{۱۶}

... بهترین راه در این زمینه [برای این که] به نزدیکان و دوران نشان دهد که دولت روسیه هرگز اراده نداشته است قسمتی از خاک ایران را در دست خود نگاه دارد... شهرهای باکو و دربند را با همه‌ی متعلقات و مضافات آن مانند سابق به دولت ایران مسترد دارد ... لهذا چنین مقرر شده است [که] شهر باکو با مضافات آن در ظرف دو هفته و شهر دربند و مضافات آن تا سرحد سابق، در ظرف دو ماه پس از انعقاد این عهدنامه و اگر فرصت اجازه دهد پیش از آن، از لشگریان تخلیه خواهد شد و داغستان و نواحی دیگر که جزو شمخال و اوسمی هستند، کمافی‌السابق در تحت تصرف دولت ایران خواهد بود.

^{۱۶} هم‌چنین در ماده ۸ عهدنامه‌ی رشت (۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ / اول بهمن ۱۱۱۰) آمده است:

واختان پادشاه گرجستان که تا کنون نسبت به امپراتوری بزرگ روسیه و شاه

ایران وفادار بوده و از دارایی خود محروم شده است، شاه ایران متعهد شده است هنگامی که گرجستان کما فی السابق در تحت حمایت ایران قرار بگیرد، کما فی السابق املاک و دارایی وی، به او باز گردد.

بدین سان، روس‌ها با روشنی اعلام می‌دارند که قفقاز بخشی از ایران است. از سوی دیگر، سرحد سابق، یعنی مرز پیشین میان ایران و روس که در آن سوی کوه‌های قفقاز قرار داشت و داغستان و اوسمی و چچن‌ستان و ... را در برمی‌گرفت، به رسمیت شناختند.

با انتشار سند مزبور، اسکندر خان برادر گرگین خان، اعلام کرد که سند مزبور به زور از برادرش گرفته شده و اعتبار ندارد. در این فرآیند، وی علیه سلطه روس‌ها به پا خاست. با گرفتن سند مزبور، پل اول تزار روس در ۱۸ ژانویه ۱۸۰۱ (۲۸ دی ۱۱۷۹)، کمی پیش از کشته شدن به دست درباریان، طی فرمانی، گرجستان را به گونه‌ی رسمی، جزو امپراتوری روسیه اعلام کرد.^{۱۸}

با کشته شدن پل اول در ۲۴ مارس ۱۸۰۱ (۴ فروردین ۱۱۸۰)، پسرش به نام آلكساندر اول، به تخت نشست. آلكساندر اول (۱۸۲۵ - ۱۸۰۱ میلادی / ۱۲۰۴ - ۱۱۸۰ خورشیدی) سیاست پرخاشگرانه‌تری را نسبت به ایران در پیش گرفت. وی مانند کاترین، به‌طور کامل از سیاست گسترش و توسعه ارضی پتر پیروی می‌کرد.^{۱۹}

در گام نخست، تزار آلكساندر نیروی مجهزی را به فرماندهی تسی‌تسی‌یانف روانه‌ی اشغال تفلیس نمود. نیروهای کمکی که از تهران به یاری اسکندر خان فرستاده شده بود، به موقع به آوردگاه نرسید و در نتیجه، ارتش کوچک اسکندر خان از روس‌ها شکست خورد و تفلیس دوباره به چنگ سپاهیان روس افتاد. به دنبال این پیروزی، تزار در ۱۲ سپتامبر ۱۸۰۱ (۲۱ شهریور ۱۱۸۰) طی فرمانی دوباره، گرجستان را به عنوان بخشی از خاک روسیه اعلام کرد.^{۲۰}

روسیان، پس از اشغال گرجستان، برای فریب مردم، ژنرال تسی‌تسی‌یانف را که گرجی‌تبار بود، به فرمانداری آن دیار منصوب کردند. تسی‌تسی‌یانف، همان کاری را کرد که کمابیش ۱۲۰ سال پس از آن، ژوزف استالین گرجی‌تبار در گرجستان کرد: هر دو به سهمگین‌ترین گونه، به قتل عام هم‌تباران خود پرداختند. روس‌ها پس از سلطه‌ی کامل بر گرجستان، چهره‌ی واقعی خود را نشان دادند:^{۲۱}

آن‌ها با شدت هر چه تمام‌تر دست به قتل و غارت مردم و نابودی سازمان‌های موجود گرجستان زدند. روس‌ها، حتا گفتگو به زبان گرجی را در ملاءعام در سرزمین مزبور قدغن کردند.

اما با وجود این همه جنایاتی که ثبت تاریخ است، تزار روس در مقدمه‌ی فرمان الحاق گرجستان می‌نویسد:^{۲۲}

... به منظور افزایش نیروی ملی خودمان و یا به ملاحظات نفع خصوصی و یا توسعه‌ی حدود بسیار وسیع امپراتوری خودمان نیست که بار زمامداری گرجستان را می‌پذیریم. عواطف بزرگواری، شرافت و انسانیت ما ایجاب کرده است که بار وظیفه‌ی مقدس اجتناب از مقاومت را در برابر فریاد مشقت‌باری که از سینه‌ی شما [مردم گرجستان] بلند است، بر دوش بگیریم و گرفتاری‌هایی را که دارید، بر طرف سازیم و در سرزمین گرجستان، حکومتی قوی و قابل اداره و تأمین عدالت، توأم با حقانیت و حمایت از جان و مال افراد و گسترش برکات قانون، بر همگان بگماریم...

این چنین بود که درد و رنج و کشتار و نفی بلد، به مدت ۱۹۱ سال تا فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ میلادی (۱۳۷۰ خورشیدی) بر مردم گرجستان تحمیل شد و امروز نیز پس از گذشت ۱۶ سال (۲۰۰۷ میلادی/۱۳۸۶ خ) از فروپاشی امپراتوری سرخ، هنوز زخم‌های مردم گرجستان بهبود نیافته و هنوز سرزمین‌شان دستخوش توطئه است.

بخش سوم - از آغاز تجاوز روسیان تا رخداد‌های دریای مازندران

آلکساندر اول، پس از درهم کوبیدن همه‌ی هسته‌های مقاومت در گرجستان، ژنرال تسی‌تسی‌یانف را به فرماندهی ارتش تزاری در قفقاز منصوب کرد و فرمان تهاجم به دیگر سرزمین‌های ایران در قفقاز صادر کرد. روس‌ها با سپاهی گران، قلب قفقاز، یعنی شهر گنجه را نشانه گرفتند و با یورش سپاهیان روس به شهر گنجه در ۳۰ آبان ۱۱۸۲ (۲۲ نوامبر ۱۸۰۳)، مرحله‌ی نخست جنگ‌های روس علیه ایران آغاز شد که ده سال به درازا کشید.

تسی‌تسی‌یانف، پیش از آغاز عملیات جنگی، نامه‌ای برای جوادخان فرستاد و او را به تسلیم فراخواند، جوادخان بیگ‌بیرگی گنجه در پاسخ نوشت: ^{۲۳}

شما دعوی خود را دیده‌اید و دعوی قزلباش را ندیده‌اید و نوشته بودی که آماده‌ی جنگ باشد... از آن روز تا به حال، در تدارک هستیم و حاضر و آماده بوده‌ایم. هرگاه دعوی کنی، دعوا خواهیم کرد ...

جواد خان زیادلوی قاجار، آخرین بیگ‌بیرگی گنجه بود که به فرمان دولت ایران، بر این خطه فرمان‌روایی داشت. زیادلوها، از صوفیان و صوفی‌زادگان سلسله‌ی صفویان بودند و نزدیک به سیصد سال، یعنی از آغاز کار صفویان تا استیلای روسیان بر قفقاز، پدر در پدر، بیگ‌بیرگی ایالت گنجه بودند.

مردم شهر با اتکا به نیروی محلی، مردانه از شهر دفاع کردند. جوادخان، بارها درخواست تسی‌تسی‌یانف را دایر بر تسلیم رد کرد و در آخر پیغام داد: ^{۲۴}

شما باید جسد مرا در پای دیوار قلعه پاره‌پاره کنید تا بتوانید داخل قلعه شوید.

سرانجام در این نبرد نابرابر، با وجود دلیری‌ها و پایداری‌های بسیار: ^{۲۵}

... جوادخان در اثر خیانت ارامنه و متفرق شدن نیروهای شمکور و شمس‌الدین‌لو، به قلعه‌ی شهر پناه برد و به امید رسیدن قوا از آذربایجان به وسیله‌ی عباس میرزا، تا آخرین قطره‌ی خون از قلعه مدافعه کرد. بنا به نوشته‌ی مآثر سلطانیه، نامه‌های او به دربار رسیدند و فتح‌علی‌شاه نیروهایی به امداد وی گسیل داشت، ولی به علت فصل شدید سرما (دی ماه) و دوری راه، قوای اعزامی نتوانستند به گنجه برسند، مگر سعید بیگ غلام‌چاپار که خود را به قلعه رسانیده بود.

قوای مهاجم، راه آب شهر را بستند و مردم و مدافعان را به مخاطره انداختند. در

شب سرد و تاریک آخرین روز رمضان ۱۲۱۸ [۲۲ دی ۱۱۸۲ / ۲۴ دسامبر ۱۸۰۳]، روس‌ها با شلیک توپ‌های عظیم از جانب دروازه‌های قراباغ و تفلیس، شهر را از غرب و شرق مورد حمله قرار داده تا سپیده‌دم زیر آتش گرفتند.

در بامداد روز عید فطر به شصت قدمی قلعه رسیدند. مردم شهر، نمدها و پارچه‌ها را به نفت آغشته و آتش می‌زدند و بر سر روس‌ها می‌ریختند. جنگ خونین تا ظهر ادامه پیدا کرد. بعدازظهر نیروهای ژنرال پورتیانکین در حمایت آتش توپخانه، نردبان به دیوارهای قلعه نهادند و سر برج حصار را گرفتند. ولی جوادخان و همراهانش دشمنان را از این برج‌ها بیرون راندند.

در حین جنگ، دو برج دیگر به اشغال روس‌ها در آمد و جوادخان هم مجروح شد. حسین قلی آقا پسر جوادخان به امداد پدر آمد ولی او فرزندش [حسین قلی آقا] را به دفاع از موضع دیگر فرستاد و خود با شمشیر آخته، سر توپ ایستاده و تا آخرین قطره‌ی خون دلیری و مدافعه کرد و سرانجام مردانه جان سپرد و فرزندش نیز شهید شد.

روس‌ها، روز دوم شوال ۱۲۱۸ [۲۴ دی ۱۱۸۲ / ۱۵ ژانویه ۱۸۰۴] قلعه گنجه را گرفتند و دروازه‌های شهر را به روی مردم بستند و جمله را قتل‌عام نموده و دارایی‌های شهر را به غارت بردند و مساجد را ویران کردند.

هنگامی که خبر شهادت جوادخان و حسین قلی آقا فرزندش به خانه رسید، از صدای شیون، دیگر غرش توپ‌ها و شمشال‌ها و تفنگ‌ها به گوش نمی‌رسید:^{۲۶} در میان آن غوغا و شیون، سرونازخان خانم بانوی خانه، فریاد زد:^{۲۶}

جوادخان کشته شد؛ اما ایران که نمرده است. همه جا را سنگر ببندید و آماده باشید تا به جوادخان پیوندیم. آن گاه گفت، شاه‌نامه را بیاورید تا تفالی بزنیم. امروز، روز رزم است و دیوان حافظ را جایی نیست. وقتی که کتاب را گشود، با بانگ رسا گفت، گوش کنید که چه فرمایش می‌کنند. می‌فرمایند:

همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

کتاب را بست و گفت: شنیدید، پس عمل کنید. خود وی از آغاز یورش روسیان، رخت رزم پوشیده بود و همیشه در کنار جوادخان به نبرد پرداخته بود. او، دوبار که جوادخان از دژ بیرون شد و خود را بر صف روسیان زد، درکنار شویش بود.

البته بسیاری از بانوان و دوشیزگان گنجه نیز با رخت جنگ در کنار همسران و پدران و برادران خود جنگیدند و به افتخار شهادت در راه ایران نائل آمدند. این رسم زنان و دوشیزگان این سرزمین بود که در کنار شوی یا برادرانشان، به میدان نبرد می‌رفتند. در نبردهای تبریز در دوران مشروطیت نیز، بسیاری از زنان و دوشیزگان تبریز در سنگرهای مجاهدان حضور داشتند و به شهادت نیز رسیدند.

آیا، به راستی از توفی که از شاه‌نامه زد، همان بیت آمد، یا او آن را از میان سطرهای کتاب خواند؟

بدین سان، جز دو تن، همه از زن و مرد، کودک و کهن سال در آن نبرد کشته شدند. آن دو تن که زنده ماندند، اوغورلی‌خان فرزند خردسال جوادخان بود که بانوی خانه وی را همراه یک تن از معتمدان به تبریز نزد نایب‌السلطنه فرستاد.

در فاجعه‌ی گنجه، هفت هزار نفر به شهادت رسیدند و هزده هزار نفر اسیر شدند که اکثرشان زنان بودند. پانصد نفر از اهالی شهر که بیش‌ترشان زنان و مردان مسن و اطفال خردسال بودند، به مسجد پناه بردند. به دستور تسی‌تسی یانف همه‌ی آن‌ها را در مسجد قتل عام کردند. به فرمان وی، مسجد جامع بزرگ شهر را به کلیسا تبدیل کردند و نام شهر را نیز به نام زن امپراتور روس، به «الیزابت پول» دگرگون ساختند. تسی‌تسی یانف، پس از یک‌سره کردن کار گنجه، ایروان را نشانه گرفت: ^{۲۷}

ایروان منطقه‌ی بسیار مهمی بود و کلید فتح ایران شناخته می‌شد.

دولت ایران، برابر گستاخی روس‌ها، به شدت واکنش نشان داد. فتح‌علی‌شاه با آگاهی از جریان سقوط گنجه، دستور تجهیز نیرو داد. نخستین گروه سربازان ایرانی، مرکب از ۲۰ هزار سوار و پیاده و ۱۶ آتشبار توپ، روز ۱۹ فروردین ۱۱۸۳ (۸ آوریل ۱۸۰۴/۲۷ ذی‌حجه ۱۲۱۸) به فرماندهی عباس‌میرزا ولی‌عهد، به سوی آذربایجان حرکت کرد. به دنبال آن، فتح‌علی‌شاه یک نیروی ۳۰ هزار نفری را به فرماندهی میرزا محمد شفیع مازندرانی صدراعظم، راهی قفقاز کرد. شاه هم برای نزدیک بودن به میدان نبرد، وارد چمن سلطانیه (نزدیک شهر زنجان کنونی) شد و لشکرگاه را در آن‌جا برقرار کرد: ^{۲۸}

فتح‌علی‌شاه، هر وقت جنگ با روسیه درمی‌گرفت، اگر تابستان بود با عده‌ای که می‌توانست تجهیز کند، به چمن سلطانیه می‌رفت و آن‌جا می‌ماند تا اگر در میدان

جنگ، نیاز به یاری باشد، از لشکریانی که همراه دارد، به یاری بفرستند.

به دنبال آغاز دشمنی از سوی روس‌ها، فتح‌علی شاه بر پایه‌ی قرارداد ژانویه ۱۸۰۱ (دی ۱۱۷۹)، از انگلیس‌ها خواست که به حمایت از ایران برخیزند. اما هم دولت بریتانیا و هم حکومت انگلیسی هند، هر دو با عنوان کردن این که در قرارداد، تضمین یاری از سوی انگلستان در صورت آفند نظامی روسیه، وجود ندارد، از این کار خودداری کردند. اما:^{۲۹}

واقعیت آن است ... آن چه موجب شد انگلستان به ایران جواب رد بدهد، تدارکات مربوط به سومین ائتلاف ضد فرانسه است.

عباس میرزا روز ۳ خرداد ۱۱۸۳/۲۴ مه ۱۸۰۴ (۱۴ صفر ۱۴۱۹) از تبریز عازم روباروی به ارتش امپراتور روس شد. به زودی بزرگان ایل قاجار و دیگر سرداران به اردوی فتح‌علی شاه وارد شدند. از این میان، می‌توان از سلیمان خان، مهدی‌قلی خان، علی خان قوانلو، رضاقلی خان، مهدی‌قلی خان دولو، پیرقلی خان شام بیاتی، نجف‌قلی خان سپان‌لو و الله‌وردی خان خزانه‌دار، نام برد.^{۳۰}

از سوی دیگر، آکساندر میرزا و تهمورث میرزا (فرزندان گرگین خان گرچی)، احمدخان مقدم بیگلریگی مراغه، اغورلوخان (فرزند جوادخان گنجه‌ای)، ابوالفتح خان جوانشیر (فرزند میرزا ابراهیم خلیل خان قره‌باغی) و عباس‌قلی خان حاکم نخجوان با سپاهیان خود، برای جنگ با روسیان به اردوی عباس میرزا پیوستند.^{۳۱}

با کمی تأخیر، نجف‌قلی خان گروسی، محمدخان خمسه‌ای، علی‌قلی خان شاهسون و شاهرخ‌خان کمره‌ای نیز با سربازان خود، وارد اردوی ولی عهد شدند.^{۳۲}

به زودی، عشایر بختیاری، فارس، کرمان و دیگر نقاط ایران، خود را به چمن سلطانیه رسانیدند و پاره‌ای از رؤسای ایلات و عشایر همراه با نیروهای خود، از پیش دستور یافته بودند که در کنار رود ارس، حاضر شوند. از این رو، آنان در آن‌جا اجتماع کرده بودند.^{۳۳}

از آن‌جا که ایرانیان پیش‌بینی می‌کردند که ممکن است عثمانی‌ها از نبرد روس‌ها علیه ایران سود جسته به قفقاز تجاوز کنند، فتح‌علی شاه، مهدی‌قلی خان قاجار دولو را با ۶ هزار سوار به سوی قارص روانه کرد که مانع یورش احتمالی ترکان عثمانی شود.^{۳۴}

اما وی در محل پنک (پلنیک) نزدیک ایروان با بدنه‌ی اصلی سپاهیان روس، مرکب از ۲۵ هزار پیاده، پنج تا شش هزار سوار و ۳۰ توپ به فرماندهی ژنرال تسی‌تسی‌یانف، برخورد کرد.

مهدی قلی خان، با ۷۰۰ سوار راه بر ارتش تسی تسی یانف بست و بقیه‌ی نیروها را فرمان داد تا به ارتش ولی عهد بپیوندند. سپس خود هم در پی ایشان به لشکر عباس میرزا پیوست.^{۳۵} نبرد پنیک (پلنیک)، یکی از حماسه‌های جنگ‌های تحمیلی روسیه علیه ایران است.

عباس میرزا، در نامه‌ای، از محمدخان ایروانی خواست تا فریفته‌ی روس‌ها نشده و گمان نبرد که در اثر خیانت به ایران، والی ایروان خواهد شد. در ضمن از او خواست تا رسیدن ارتش ایران، ایروان را از گزند روس‌ها در امان دارد. اما محمدخان، پاسخی به نامه‌ی ولی عهد نداد.

عباس میرزا برای این که ایروان به دست روس‌ها نیفتد، به سوی این شهر حرکت کرد و پس از استقرار در مواضع از پیش تعیین شده (شوره گل، اوچ کلیسا و سردارآباد)، بار دیگر از محمدخان خواست تا به اصل خود بازگردد و تیغ به روی هم‌میهنان خود نکشد. مردم شهر که از محمدخان روی برگردانده بودند، دسته‌دسته از شهر خارج شدند و در حدود عثمانی متفرق گردیدند.^{۳۶}

محمدخان، از بیم سقوط ایروان، به تسی تسی یانف پیام داد که اردوی خود را به اوچ کلیسا منتقل کند.^{۳۷} تسی تسی یانف نیز روز یکشنبه ۶ تیر ۱۱۸۳ (۲۷ ژوئن ۱۸۰۴) متوجه سه کلیسا شد. روس‌ها اندکی بعد از نیروهای ایرانی به پای دژ رسیدند و چون گمان می‌بردند که دژ خالی است، دست به محاصره زدند. اما با آتش سنگین نیروهای ایرانی روبرو شدند و با از دست دادن صدها سوار، راه فرار در پیش گرفتند.

عباس میرزا، حسین قلی خان شاهسون را به یاری مهدی قلی خان فرستاد تا در صورت یورش دوباره‌ی روس‌ها، بتواند پایداری کند. روس‌ها سرگرم سنگربندی بودند که سواران مهدی قلی خان بر آنان حمله بردند. مهدی قلی خان سواران خود را که مرکب از شاهسون، خواجه‌وند و عبدالملکی بودند، به پنج دسته تقسیم کرد و از پنج سو سربازان روس را مورد آفند قرار دادند. تسی تسی یانف نیز سربازان خود را به سه دسته تقسیم کرده بود و در میان هر دسته دو بیست گام فاصله قرار داده و توپ‌های خود را در این میان جای داده بود. اما روس‌ها خیلی زود شکست را پذیرفته و از صحنه‌ی نبرد گریختند و ایرانیان لشکرگاهشان را تاراج کردند و بسیاری از آنان اسیر و خلع سلاح شدند.^{۳۸}

خبر این پیروزی که به عباس میرزا رسید، فرماندهی اردو را به میرزا شفیع خان صدراعظم سپرد و با احمدخان مقدم، عازم سه کلیسا شد. روس‌ها به فرماندهی تسی تسی یانف، دوباره قلعه ایروان را نشانه گرفتند. عباس میرزا نیز مهدی قلی خان دولو و سلیمان خان قوان‌لو را مأمور نگاهبانی راه‌ها کرد و علی قلی خان شاهسون، نجف قلی خان گروسی و پیرقلی خان شام بیاتی را

به نگاهبانی از قلعه گماشت و خود با فرزندان گرگین خان، در برابر تسی‌تسی‌یانف وارد جنگ شد.^{۳۹}

هنگامی که روس‌ها در آستانه‌ی دست‌یابی به قلعه بودند، به دستور عباس میرزا، خواجه‌وند عبدالملکی با پانصد سوار، خود را به قلعه رساند. با وجود آتش‌باری سخت روس‌ها، خواجه‌وند و سوارانش وارد قلعه شدند و در نتیجه، سربازان روس، دسته‌دسته از میدان جنگ فرار کردند.^{۴۰} به دنبال این پیروزی، سواران شاهسون با یورش بر روس‌ها، انتظام آن‌ها را بر هم زده و گروهی را اسیر کردند. نبرد، تا تاریک شدن هوا ادامه داشت و با فرارسیدن شب، سربازان دو طرف به سنگرهای خود بازگشتند. جنگ سه روز با ناکامی روسیان و پیروزی ایرانیان پی‌گرفته شد. روز چهارم تسی‌تسی‌یانف به ناچار دست از نبرد کشید و عقب نشست.

محمدخان ایروانی، با دیدن نتیجه‌ی جنگ، از کرده‌ی خود پشیمان شد و علی‌نقی خان یکی از مشاورانش را محرمانه نزد صدراعظم فرستاد و از وی، درخواست شفاعت نزد شاه و نایب‌السلطنه را کرد. صدراعظم برای اطمینان از سخنان علی‌نقی خان، میرزا صادق وقایع‌نگار مروزی را همراه او، نزد محمدخان فرستاد تا از وی مدرک نوشتاری دال بر پشیمانی و اطاعت دوباره از دولت مرکزی به دست آورد.

محمدخان ایروانی، طی نامه‌ای درخواست بخشش کرد و حتا نوشت که تعدادی از روسیان در ایروان‌اند، آیا آن‌ها را دستگیر کند یا اجازه دهد که از شهر خارج شوند. به پیشنهاد صدراعظم، وی مورد عفو قرار گرفت و عفونامه به دست میرزاصدق وقایع‌نگار داده شد. در عفونامه قید شده بود که:^{۴۱}

روس‌ها، میهمان به حساب می‌آیند و رفتار ناشایست با آن‌ها، خلاف رسم جوان‌مردی است. از این رو، به آن‌ها اجازه داده شود که از شهر بیرون روند.

محمدخان، مراتب را به روسیان ابلاغ کرد و خود نیز تسلیم شد.

محمد خان ایروانی به نشانه‌ی تسلیم، فرزند بزرگ خود حسین‌قلی خان را همراه چند تن از رؤسای ایروان با هدیه‌هایی به اردوی ایران فرستاد و دستور داد که طبل و کوس پیروزی را در قلعه‌ی ایروان به صدا در آورند. در حالی که به نظر می‌رسید همه چیز به پایان رسیده است، ژنرال تسی‌تسی‌یانف که به تزار قول داده بود که به دنبال گنجه، کار ایروان را هم خواهد ساخت، از موقعیت بهره گرفت و نیمه‌شب روز بعد، قرارگاه ارتش ایران را در چمن فرخ بلاغ، مورد آفند قرار داد.

در این میان، پاره‌ای از سواران شمس‌الدین‌لو و قزاق که پیش‌تر از گرجستان به عباس‌میرزا پناهنده شده بودند، از عقب بنای غارت را گذاشتند. بدین‌سان، تسی‌تسی‌یانف بدون برخورد با مانع وارد شهر شد و مسجد شهر را لشکرگاه ساخت و دوباره قلعه‌ی ایروان را مورد آفند قرار داد که با مقاومت مردم و محمدخان، ناکام ماند.

عباس‌میرزا، در اثر یورش تسی‌تسی‌یانف و قتل و غارت پاره‌ای از سواران شمس‌الدین‌لو و قزاق تا محل «صد رگ» واپس نشست و از آن‌جا تفصیل ماجرا را به فتح‌علی‌شاه که در چمن سلطانیه اردو زده بود، نوشت. فتح‌علی‌شاه بدون درنگ، اسماعیل‌بیگ دامغانی را با گروهی از لشکریان خراسان روانه کرد و خود نیز در پی ایشان روانه شد. فتح‌علی‌شاه از رود ارس گذشت و در چند فرسنگی ایروان به لشکرگاه ولی‌عهد رسید.^{۴۲}

عباس‌میرزا با نیروهای اسماعیل‌بیگ دامغانی، به شهر حمله کرد و در برابر مسجد ایروان که مقر فرماندهی تسی‌تسی‌یانف بود، نبرد در گرفت و تا شام پی گرفته شد.

فردای آن روز محمدخان، حکمران ایروان به فتح‌علی‌شاه گزارش کرد که پاسبانان قلعه ارمنی‌ها هستند و می‌ترسم با هم‌دینان خود کنار آمده و قلعه را تسلیم کنند. فتح‌علی‌شاه، گروهی را روانه کرد تا پاسبانی قلعه را به عهده گیرند.

در این میان، تسی‌تسی‌یانف دوباره به فکر شبیخون افتاد اما حسن‌خان یوزباشی که طلایه‌دار لشکر ایران بود، از این امر آگاه شد و به فتح‌علی‌شاه گزارش کرد. بدین‌سان، ارتش ایران آماده‌ی نبرد شد. نزدیک سپیده‌دم، روس‌ها، آغاز به تعرض کردند. اما شکست خورده و پراکنده شدند و ایرانی‌ها مدتی آن‌ها را دنبال کردند و سرانجام به دستور فتح‌علی‌شاه، آن‌ها را محاصره کرده و راه خوراک را برایشان بستند.

به دنبال این عملیات و زد و خوردهای پراکنده، به فتح‌علی‌شاه آگاهی دادند که، روس‌ها آذوقه‌ای را که از گرجستان می‌آید، از راه پنبک (پلنیک) به لشکرگاه خود می‌فرستند. وی، پیرقلی‌خان را به دفع آنان فرستاد. با نزدیک شدن سربازان پیرقلی‌خان به پلنیک، تسی‌تسی‌یانف نیز گروهی را با چندین آتشبار توپ به یاری نیروهای خود در آن‌جا فرستاد. از این سو، فتح‌علی‌شاه نیز، علی‌قلی‌خان شاهسون را به کمک پیرقلی‌خان گسیل شد. بدین‌سان، پلنیک بدل به رزم‌گاه بزرگی شد. به دنبال نبردهای سخت، روس‌ها شکست خوردند و ۴ هزار تن کشته و اسیر دادند.

به دنبال این شکست، تسی‌تسی‌یانف که در همهی نبردها با ناکامی روبرو شده بود و با توجه به فرارسیدن زمستان، راه تفلیس را پیش گرفت. ایرانیان روس‌ها را دنبال کردند و جمعی از آنها را در راه بازگشت کشتند و گروهی را به اسارت درآوردند.

با عقب‌نشینی فرارگونه‌ی روس‌ها، از سوی فتح‌علی‌شاه، محمدخان ایروانی به حکومت ایروان و ابراهیم خلیل‌خان جوان شیر به اسارت قره‌باغ، منصوب شدند. حکمرانی نخجوان را به کلب‌علی‌خان داد و آن ناحیه را به ایل کنگرلو سپرد. وی همچنین به اسکندرمیرزا والی تفلیس دستور داد تا در قره‌باغ بماند.^{۴۳}

سپس، عباس‌میرزا را نیز با خود برداشت و راهی تهران گردید. فتح‌علی‌شاه، روز ۲۶ مهر ۱۱۸۳ / ۱۸ اکتبر ۱۸۰۴ پیروزمندانه وارد تهران شد.

این نبردها نشان داد که مردم منطقه، سخت به حکومت مرکزی وفادارند و خود را ایرانی می‌دانند. در این نبردها، فتح‌علی‌شاه، فرمان‌هایی برای مردم و بزرگان محلی برای نبرد با روس‌ها و دفع تجاوزگران فرستاد که با پاسخ مثبت آنها روبرو شد. (پیوست‌های شماره‌ی ۲۱ تا ۲۸)

در بهار سال ۱۱۸۲ خ / ۱۸۰۵ م، فتح‌علی‌شاه، میرزا عیسی قائم‌مقام فراهانی را که از مردان کاردان ایران بود، به وزارت و پیش‌کاری عباس‌میرزا برگزید و وی را با ۵۰ هزار سوار و پیاده، روانه‌ی آذربایجان کرد. عباس‌میرزا، روز ۱۵ اردی‌بهشت ۱۸۰۷ (۵ مه ۱۸۰۷)، رهسپار آذربایجان شد و فتح‌علی‌شاه نیز ده روز بعد (۲۵ اردی‌بهشت‌ماه) در پی او روان شد و در لشکرگاه سلطانیه فرود آمد.

فتح‌علی‌شاه، از آن بیم‌ناک بود که محمدخان سردار ایروان، بار دیگر گردن‌کشی کند. از این رو، وی اسماعیل‌خان دامغانی را با نیروی کافی، روانه‌ی ایروان کرد. در این راستا، فتح‌علی‌شاه به عباس‌میرزا دستور داد که نخست به قره‌باغ رفته و دژپناه آباد را آزاد کند. این خبر که به ابراهیم‌خلیل‌خان رسید، از ژنرال تسی‌تسی‌یانف که در گنجه مستقر بود یاری خواست. او نیز سربازان زیادی را به یاری حاکم قره‌باغ فرستاد. ابراهیم‌خلیل‌خان جوان شیر، سربازان قره‌باغ و روسیان را برای پاسبانی از پل خداآفرین گسیل داشت.

ابراهیم‌خلیل‌خان جوان شیر که در آرزوی حکمرانی مستقل بود، بارها برابر دولت مرکزی سرکشی آغاز کرد و گاه، همراه با عثمانی‌ها و گاه با روسیان، تیغ بر روی هم‌میهنان خود کشیده بود؛ اما همیشه، رأفت دولت ایران، مانع از آن شده بود که کار او را یک‌سره کنند.

چند سال پیش که آقامحمدخان قلعه شیشه را به محاصره گرفته بود، جوان شیر را در نامه‌ای، به اطاعت از دولت ایران فرا خواند و دستور داد، نامه را با این بیت، پایان برند:

ز منجنیق فلک، سنگ فتنه می بارد
تو زین بهانه، گریزی به قلعه‌ی شیشه

ابراهیم خلیل خان که به روسیان پشت گرم بود، در پاسخ آقامحمدخان نوشت:

گر نگهدار من آن است که من می دانم
شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد

اما، روسیان نتوانستند «شیشه» را از گزند «سنگ» در امان دارند. آقامحمدخان قلعه را گشود و جوان شیر از مهلکه گریخت و جان به در برد. وی در جنگ‌های روس علیه ایران، باز علیه مردم میهن خود با روسیان ساخت و پس از پیروزی‌های ایرانیان بر لشکریان روس، از در پوزش در آمد و به میانجی‌گری خواهرش که همسر فتح‌علی‌شاه بود، مورد بخشش قرار گرفت و در مقام خود ابقا شد.

فتح‌علی شاه که توسط همسر جوان شیر که خواهر سلیم‌خان شکی بود، از جزییات توطئه آگاه شده بود، اسماعیل خان دامغانی را مأمور دفع فتنه کرد. در نزدیکی پل خداآفرین، نیروهای تحت فرمان اسماعیل خان دامغانی، با نیروهای روس که از سوی سربازان جوان شیر همراهی می‌شدند، برخورد کردند. روسیان شکسته شدند و به جنگل پناه بردند. جوان شیر، گروه دیگری را روانه کرد. آن‌ها نیز درهم کوبیده شدند و فرمانده آنان محمدحسن خان، به قلعه شیشه پناه برد. در این میان، نیروهای عباس میرزا نایب‌السلطنه نیز که به میدان نبرد رسیده بودند، همراه با نیروهای اسماعیل خان، دژ پناه‌آباد را در محاصره گرفتند. محاصره‌شدگان که از کمبود خوراک رنج می‌بردند، در پی آن برآمدند که شب‌هنگام فرار کنند. اما نایب‌السلطنه آن‌ها را دنبال کرد و بسیاری کشته و گروهی نیز دستگیر شدند. با شنیدن خبر محاصره دژ پناه‌آباد، فتح‌علی‌شاه از چمن اوجان حرکت و در «تخت‌تاووس» (هشت فرسنگی دژ شیشه)، لشکرگاه ساخت.

چنان که گفته شد، در همه‌ی سالیان نبرد با روس‌ها، فتح‌علی شاه در آغاز بهار در چمن سلطانیه اردو می‌زد و بسته به اوضاع جبهه‌ها، اردو را به چمن اوجان در جنوب رود ارس می‌برد یا از رود ارس می‌گذشت و در تخت‌تاووس، استقرار می‌یافت.

فتح‌علی شاه، با فرستادن پیام‌برانی نزد حاکمان داغستان، شیروان و ایلات قزاق، از آن‌ها خواست که راه به دشمن ندهند و با فرستادن فرمان‌هایی، بزرگان و مردم قفقاز را به جنگ علیه روسیان برانگیخت. (پیوست‌های ۲۳ تا ۲۸)

در این میان، خبر رسید که تسی‌تسی‌یانف، نیروهای زیادی را همراه با توپخانه‌ی نیرومند، از گنجه به یاری محاصره‌شدگان دژ پناه‌آباد (شیشه) فرستاده که به «عسکران» رسیده‌اند. عباس‌میرزا، فرماندهی اردو را به الله‌وردی خان خزانهدار و مهدی‌قلی خان قوان‌لو سپرد و خود با اسماعیل خان دامغانی، پیرقلی خان شام بیاتی، علی‌خان قاجار قوان‌لو، صادق خان عزالدین لوی قاجار، همراه با سربازان فراهانی و کزازی، برای درهم کوبیدن روسیان حرکت کرد. نزدیکی عسکران، دو نیرو به هم رسیدند. در نبردی سخت که حتا در سیاهی شب نیز ادامه داشت، روسیان شکست خوردند و به گورستانی گریختند و در آن‌جا دست به سنگریندی زدند.

چون خبر به فتح‌علی‌شاه رسید، حسین‌قلی‌خان قاجار را با سربازان دامغانی و چند آتشبار توپ، به میدان نبرد فرستاد. روس‌ها با به‌جا‌گذاردن کشته‌های بسیار، از صحنه‌ی نبرد گریختند. ایرانیان آن‌ها را دنبال کردند و باز گروهی را از پای در آوردند و اسیر کردند.

در این میان، خبر رسید که تسی‌تسی‌یانف، با همه‌ی سپاهیان خود، برای نجات باقی‌مانده‌ی روسیان از گنجه بیرون آمده و در کنار رود «ترتر»، اردو زده است. عباس‌میرزا، اسماعیل خان دامغانی را برای بررسی وضع فرستاد. اسماعیل‌خان به ارتش روسیان برخورد و در نتیجه، جنگ سختی درگرفت. وی گروهی از روسیان را کشت و گروهی را نیز اسیر کرد و به اردوی عباس‌میرزا بازگشت. خبر این پیروزی، روز پنج‌شنبه ۲۱ خرداد ۱۱۸۴ (۱۱ ژوئن ۱۸۰۵) در تخت‌تاووس، به فتح‌علی‌شاه رسید.

محمدخان سردار ایروان نیز که بارها مورد بخشش قرار گرفته بود و در حکمرانی ایروان ابقا شده بود، باز به خیال «استقلال»، روی به روسیان آورد. در این میان خبر رسید که روسیان به دعوت وی از محال «شوره‌گل» (شوره کیل یا سرقلعه) گذشته و به روستای «تالین» فرود آمده‌اند تا مانع رسیدن نیروهای ایران به ایروان گردند. از این‌رو، فتح‌علی‌شاه، اسماعیل‌خان شام بیاتی قاجار حکمران خوی را برای کشف حقیقت و دفع فتنه به ایروان فرستاد و مهدی‌قلی‌خان قاجار را نیز از پس وی روانه کرد.

اسماعیل‌خان، به بهانه‌ی «گرمابه» وارد شهر و دژ ایروان شد. وی افسران خود را تک‌تک و دو به دو، به قلعه خواست و هنگامی که تعداد آن‌ها به حد لازم رسید، فرمان داد تا دژ را بگیرند. محمدخان، هنگامی به خود آمد که دیگر مجال دفاع نداشت. اسماعیل‌خان شام بیاتی، فتح‌علی‌شاه را از جریان باخبر کرد. او هم اشرف‌خان دماوندی را با نیروی کافی برای پاسبانی دژ

ایروان فرستاد. هم‌چنین شاه، اسماعیل خان دامغانی را به حکمرانی ایروان برگزید و اسماعیل خان شام بیانی نیز به خوی بازگشت.^{۴۴}

بخش چهارم - از رخدادهای دریای مازندران تا کشته شدن تسی تسی یانف

روس‌ها که در همه‌ی جبهه‌ها با ناکامی روبرو شده بودند، کوشیدند تا با گشودن جبهه‌ی جدیدی، از فشار ارتش ایران در قفقاز بکاهند.

از این رو، هم‌زمان با نبردهای قره‌باغ، نیروی دریایی روسیه، مرکب از ۱۲ ناو جنگی و چند ناو تدارکاتی، به فرماندهی ژنرال شفت (Scheft)، بندر انزلی را مورد آفند قرار داد.

خبر یورش روسیان به گیلان در چمن اوجان به فتح‌علی شاه رسید و او بدون درنگ، میرزا یوسف خان مازندرانی را با چریک‌های خمسه، به گیلان فرستاد.

روسیان، بدون برخورد با ایستادگی زیاد، انزلی را اشغال و غارت کردند. ژنرال شفت، پس از این پیروزی، شهر رشت را نشانه گرفت. میرزا موسی منجم‌باشی حکمران رشت، فرمان به بسیج و مقاومت داد. نیروهای حکمران رشت در پیربازار، سنگربندی کرده و آماده‌ی جنگ شدند. ژنرال شفت، از راه رودخانه، نیروهایش را برای تصرف رشت، روانه‌ی پیربازار کرد. در پیربازار، نیروهای منجم‌باشی، در انتظار رسیدن روس‌ها بودند. با توجه به پوشش گیاهی انبوه منطقه، روس‌ها نمی‌توانستند، سنگرها را ببینند. از سوی دیگر، به فرمان منجم‌باشی، بخشی از آب رودخانه را به سوی جاده برگرداندند و در نتیجه، جاده به صورت باتلاق در آمد. از این رو، هنگامی که نیروهای ژنرال شفت از کشتی‌ها پیاده شدند، پس از پیمودن مسافت کوتاهی، به گل نشستند. اسب‌ها و توپ‌ها، اسیر «گل» شدند و سربازان نیز در همان گام‌های نخست، چکمه‌های خود را در گل از دست دادند و زمین‌گیر شدند.

هنگامی که سربازان ژنرال شفت از رفتن بازماندند، سربازان حاکم گیلان، آتش به روی آنان گشودند و گروهی نیز، کشتی‌های تدارکاتی و قایق‌ها را هدف قرار دادند. نبرد، سه روز به درازا کشید. بیش‌تر روسیان، کشته، زخمی یا اسیر شدند و تجهیزات جنگی آنان در میدان نبرد بر جای ماند.^{۴۵}

در این میان، دریاسالار روس، تنها با شمار اندکی از روسیان از معرکه جان به در برد و با از دست دادن چند فروند ناو جنگی و تدارکاتی، راه فرار در پیش گرفت.^{۴۶} نیروهایی که فتح‌علی شاه زیر فرمان اشرف خان داموندی به یاری حکمران رشت فرستاده بود، زمانی به صحنه نبرد رسیدند که روسیان گریخته بودند.^{۴۷}

تسی‌تسی‌یانف که از شکست ژنرال شفت آگاه شده بود، درصدد برآمد تا نیروهای دیگری به بندر انزلی بفرستد. خود وی نیز از شهر گنجه بیرون آمد و کنار رود ترتر را لشکرگاه ساخت.

فتح‌علی شاه که در پی این فرصت بود، از لشکرگاه تخت‌تاووس بیرون آمد و در اسلاندوز، اردو را برپا کرد. فتح‌علی‌شاه به عباس‌میرزا دستور داد که گنجه را آزاد سازد و گروهی از شاهسون‌ها را به مقابله‌ی مستقیم تسی‌تسی‌یانف فرستاد. شاهسون‌ها در عملیاتی شگفت‌انگیز، شبانه به اردوی تسی‌تسی‌یانف حمله بردند و نیروهای او را فراری دادند. تسی‌تسی‌یانف نیز با وجود برتری نفرات و تجهیزات، به کوه‌های سپیددره گریخت.^{۴۸}

از سوی دیگر، اسماعیل‌خان دامغانی، به راحتی شهر گنجه (دل قفقاز) را آزاد کرد و قلعه‌ی شهر را که روس‌ها بدان پناه برده بودند، به محاصره در آورد.

با اشغال گنجه از سوی روسیان، تسی‌تسی‌یانف این شهر را ستاد نیروهای خود و لشکرگاه ساخته بود. سربازان اشغال‌گر در دوران اشغال، از هیچ جنایتی در گنجه فروگذار نکردند. آن‌ها به صورت سازمان‌یافته، شهر را می‌چاپیدند و مردم را مورد تجاوز قرار می‌دادند. از آن‌جا که مصرف سربازان اشغال‌گر بالا بود، مردم با کمبود خوراک روبرو بودند.^{۴۹}

فتح‌علی شاه از گرفتاری‌های مردم گنجه خبر داشت و از دست دادن آن شهر آباد را ناگوار و تحمل‌ناپذیر می‌دانست.

از این رو، فتح‌علی‌شاه از همان آغاز، در فکر رهایی گنجه و گرفتن انتقام خون جوادخان و مردم شهر بود. در این راستا، وی:^{۵۰}

برای نجات مردم درمانده در روزهای پایانی اردی‌بهشت ۱۱۸۳ / مه ۱۸۰۴ (اوایل سال ۱۲۱۹ ق) عباس‌میرزا را با یک ارتش ۳۰،۰۰۰ نفره، به قفقاز فرستاد. همدستی حاکم ایروان با روس‌ها و آمدن فاتح گنجه [تسی‌تسی‌یانف] به نخجوان و ایروان و جنگ با نیروهای ایران، مانع پیش‌روی عباس‌میرزا شد و یک سال طول کشید، تا این که در سال بعد، عباس‌میرزا تجهیز قوا نموده و عزم تسخیر گنجه کرد.

با رسیدن نیروهای دولت مرکزی به کنار شهر گنجه، مردمی که از جور و بی‌داد روسیان به جان آمده بودند و از گرسنگی رنج می‌بردند، "صغیر و کبیر و برنا و پیر ایشان"، از مرد و زن، سراسیمه و پریشان‌حال از شهر بیرون آمدند و خود را به اردو رساندند:^{۵۱}

شاهزاده‌ی جوان‌بخت، اهالی شهر را بر دواب اصطلیل و قاطرخانه و شترخانه‌ی سرکار وسعت مدار و اسب‌های سپاه، سوار و احوال و ائقال آن‌ها را بار کرده... روانه شمکور که در چهار فرسخی شهر گنجه واقع است، نمودند... چون محافظت پنج شش

هزار خانوار گنجه و عیال و اطفال ایشان در اردوی ظفرنشان، نهایت تعذر را داشت، لہذا... تمامی آن‌ها را مصحوف پیرقلی خان و محمدعلی خان قاجار فرموده که از راه حسن سو، روانه‌ی ایروان و از آن جا، مأمور تبریز فرمودند .

اما مردم رنج دیده گنجه که لگدکوب ستم روسیان شده بودند :^{۵۲}

سراسیمه و پریشان حال احوال و اثقالی که برگرفتن آن مقدر بود با خود برداشته به اردو پیوستند، نایب‌السلطنه در محافظت اموال و عیال و اطفال ایشان به مرتبه اہتمام می‌فرمودند که از خوف سیاست ملوکانه احدی از آحاد لشکر و امیری از امرای سپاہ ظفرپناه را قدرت و یارای آن نبود که دست به اسباب و مایحتاج آن‌ها رساند چه جای سیم و زر. از جمله کیسه مہوره که مشحون به دو ہزار اشرفی و از مال یکی از اہالی گنجه بود یکی از غلامان درگاہ با عز و جاہ جسته بود، بدون این‌کہ مہر کیسه تغییری یافته باشد با همان مہر و نشان آورده تسلیم صاحبش نمود. به علاوہ بعد از ورود ایشان بہ تبریز، خاقان معدلت‌گستر مبلغی خطیر از سیم و زر بہ صحبت ملاملک محمد قاضی عسکر در وجہ انعام ایشان ارسال فرمودند کہ از قرار فرمان شاهی آورده در تبریز بہ صغیر و کبیر ایشان تقسیم نمود.

در پیوند ژرف مردم گنجه با سرزمین ایران ، لازم است بدانیم کہ :^{۵۳}

از زمان شاه عباس اول تا این تاریخ، در عرض ۲۲۰ سال، این دومین بار بود کہ اہالی گنجه حکومت بی‌گانہ و فرمانبرداری از عثمانی و روس را نپذیرفتند و با تخلیہ و ترک شہر از انسان و دواب و اموال، روی بہ آذربایجان آورده، خدمت و تابعیت ایران را با درپردری و پریشانی با جان و دل پذیرفتند.

پس از آن کہ خیال عباس میرزا از جانب اہالی گنجه آسوده شد ، بہ سوی آخسکہ کہ قزاق‌نشین بود، رفت. اہالی کہ جور و ستم بسیار از روسیان دیده بودند، از عباس میرزا پذیرایی شایانی بہ عمل آوردند و درخواست کردند کہ مدتی در میان آنان بماند. وی خواست قزاق‌ها را برآورده کرد و سپس عازم ایروان شد .

از سوی دیگر، اسماعیل خان دامغانی کہ با ابوالفتح خان جوان شیر و عده‌ای از لشکریان بہ دنبال تسی‌تسی‌یانف بودند، با او روبرو شدند و روسیان شکست یافته و با دادن کشته و اسیر بسیار بہ کوهستان « سپید درہ » پناہ بردند.

اسماعیل خان، پیام این پیروزی را بہ فتح‌علی شاه رسانید و با توجہ بہ فصل سرما، فتح‌علی شاه بہ تہران بازگشت. پس از بازگشت فتح‌علی شاه بہ تہران، عباس میرزا نیز بہ تبریز رفت .

تسی‌تسی‌یانف که تا این زمان در میدان کارزار ناموفق بود و بیش‌تر ایام، پشت به نیروهای ایران داشت، بار دیگر به حيله و فریب روی آورد. از این رو، به بهانه‌ی میهمانی به قلعه شیشه رفت. ابراهیم خلیل‌خان که خود هم‌ی راه‌های فریب را نیک می‌شناخت، فریب وی را باور کرد و تسی‌تسی‌یانف را به قلعه راه داد. او نیز بدون زد و خورد، قلعه را تسخیر کرد و از آن‌جا به سوی گنجه روان شد.^{۵۴} وی بر آن بود، تا در غیاب فتح‌علی‌شاه و عباس‌میرزا، کار قفقاز را یک‌سره کند. از این رو، تسی‌تسی‌یانف به ژنرال شفت دستور داد که از کرانه‌های گیلان دور شده و شهر و قلعه‌ی باکو را مورد آفند قرار دهد.

اما دو تن از پیک‌های تسی‌تسی‌یانف که حامل نامه برای ژنرال شفت بودند، در چند فرسنگی باکو از سوی نوح بیگ فرزند سرخای خان لزگی (لگزی) که با تنی از سواران خود سرگرم شکار بود، دستگیر شدند. آنان دستگیرشدگان و نامه را نزد حسین‌قلی‌خان، حاکم باکو فرستادند.^{۵۵}

حسین‌قلی‌خان، مفاد نامه را به آگاهی شیخ‌علی‌خان، بیگلربیگی محال‌دریبد رسانید و او نیز نایب‌السلطنه را در جریان امر قرار داد. عباس‌میرزا، عسکرخان افشار را با ۱۲ هزار سپاهی به یاری حاکم باکو فرستاد.

ژنرال شفت، در برابر شهر موضع گرفت و جنگ را آغاز کرد. وی با پیاده کردن نیرو در خشکی، در پی اشغال بادکوبه بود که با نیروهای عسکرخان که تازه از راه رسیده بودند، روبرو شد. با شلیک توپ از قلعه و خشکی، یکی از ناوهای ژنرال شفت، آتش گرفت و غرق شد. در همین هنگام شیخ‌علی‌خان و نوح بیگ به قلعه‌ی باکو رسیدند. نبرد، سه روز به درازا کشید. سرانجام نیروهای ژنرال شفت درهم شکست^{۵۶} و به میان‌پشته‌ی ساری در تالش، پناه برد.^{۵۷}

از آن سو، تسی‌تسی‌یانف از گنجه، به سوی شیروان عزیمت کرد. مصطفی‌خان شیروانی، حرکت وی را به آگاهی ولی‌عهد رسانید. تسی‌تسی‌یانف، باز به حيله متوسل شد و به دروغ به او یادآور شد که تزار، لطف ویژه‌ای به خوانین شیروان و شمخال دارد و به ویژه سفارش‌های اکید دربار‌ی والی شیروان کرده است. حاکم شیروان نیز فریب این حيله را خورد و حتا همراه وی برای گرفتن انتقام شکست ژنرال شفت، عازم باکو شد.

هنگامی که خبر حرکت تسی‌تسی‌یانف به سوی شیروان به عباس‌میرزا رسید، وی پیرقلی‌خان قاجار را با عده‌ای به یاری مصطفی‌خان فرستاد؛ اما هنگامی که پیرقلی‌خان به کنار رود کوروش یا کر (۱۲ فرسنگی شیروان) رسید، از سازش حاکم شیروان با روسیان آگاه شد و بدون درنگ، عباس‌میرزا را از این رخداد آگاه کرد.

با رسیدن این خبر به تبریز، نایب‌السلطنه، حسین‌قلی‌خان دولو را با سپاهی بزرگ به باکو فرستاد و به دنبال آن، عسکرخان افشار را با هزار تن مأمور باکو کرد و هم‌زمان، احمدخان مقدم، حکمران تبریز و مراغه را با چند آتشبار توپ و سپاهی از سواره و پیاده، روانه‌ی باکو کرد.^{۵۸}

با رسیدن این خبر به تهران، فتح‌علی‌شاه، عده‌ای از ایل فندرسکی را به سوی باکو فرستاد. عباس‌میرزا با وجود زمستان سخت، خود نیز روز ۲۲ بهمن ۱۲۲۰ (۱۱ فوریه ۱۸۰۶ / ۲۲ ذی‌القعدة ۱۲۲۰) از تبریز بیرون رفت و از راه اردبیل، عازم میدان جنگ شد.^{۵۹} چون به اردبیل رسید، با خبر شد که عسکرخان افشار به باکو رسیده، حسین‌قلی‌خان قاجار، در کنار رود کر (کورش)، بر سر پل به پاسبانی ایستاده و پیرقلی‌خان و شیخ‌قلی‌خان هم در بیرون دژ باکو، لشکرگاه آراسته اند.^{۶۰}

آن سال، سرما بی‌داد می‌کرد. با این وجود، ایرانیان با پیمودن راه دراز، پیایی خود را به باکو رسانیدند. اما سپاه روسیان که می‌بایست بیش‌تر به سرما عادت داشته باشد، یک‌سره فلج شده بود. اسب‌ها در اثر شدت سرما، از حرکت بازمانده بودند و از این رو، توپ‌خانه‌ی روسیان، از کار افتاده بود.^{۶۱} تسی‌تسی‌یانف که درهای جنگ را به روی خود بسته دید، برای چندمین بار، در حيله را گشود. اما این بار کارگر نیفتاد.

تسی‌تسی‌یانف، به حسین‌قلی‌خان پیشنهاد صلح کرد و او را برای گفت‌وگوهای آشتی به بیرون قلعه‌ی باکو دعوت کرد. تسی‌تسی‌یانف، بر آن بود که به بهانه‌ی گفت‌وگو، حسین‌قلی‌خان را به خارج از قلعه بکشاند و او را غافل‌گیر کرده و به قتل برساند و بدین سان، بر بادکوبه دست یابد.

برپایه‌ی این نقشه‌ی، وی به جای گفت‌وگو از شرایط ترک مخاصمه، گردن‌کشی آغاز کرد و با حسین‌قلی‌خان تندگویی نمود. تسی‌تسی‌یانف بر آن بود که بر اثر ایجاد درگیری، همراهانش حسین‌قلی‌خان را به قتل رسانند. اما ابراهیم‌خان پسرعموی حسین‌قلی‌خان، به روس‌ها پیشدستی کرد و سوء قصدکنندگان را هدف قرار داد.

در این معرکه تسی‌تسی‌یانف جان باخت. به دستور حسین‌قلی‌خان، سر مردی که در خون‌ریزی شهره‌ی آفاق بود و ده‌ها هزار ایرانی را به قتل رسانده بود، به تهران فرستاده شد. این واقعه روز ۱۰ بهمن ماه ۱۱۸۴ (۳۰ ژانویه ۱۸۰۶)، رخ داد.^{۶۲}

با کشته شدن تسی‌تسی‌یانف، روسیان پا به فرار گذاشتند. مردم قفقاز، به انتقام خون شهیدان، همه جا راه را بر آنان بستند و تلفات سنگینی بر باقی‌مانده‌ی سپاهیان روس وارد کردند. این تلفات چنان سنگین بود که تنها اندکی از آنان توانستند خود را به قلمرو روسیه برسانند.^{۶۳}

بدین سان، پس از گذشت بیش از دو سال از آغاز یورش روسیان به شهر گنجه، با کشته شدن تسی‌تسی‌یانف و شکست ارتش تزاری، آرامش کوتاه و گذرایی در قفقاز ایجاد شد.^{۶۴}

فتح‌علی شاه، به عنوان نشانه‌ی پیروزی بر روسیان، سر تسی‌تسی‌یانف را برای حاکم خراسان فرستاد، تا از این راه:^{۶۵}

بیم و هراسی را که از روس‌ها و به‌ویژه تسی‌تسی‌یانف در قلب‌ها افتاده بود، زایل کند و افسانه‌ی شکست‌ناپذیری روس‌ها را، نقش بر آب سازد.

پی‌نوشت‌های گفتار چهارم

- ۱- از آن‌جا که حکمران تهران، پس از قتل آقامحمد خان، تنها دروازه‌های تهران را به‌روی خان بابا خان ولی‌عهد رسمی وی گشود، نویسنده بر این باور است که می‌بایست آقامحمد خان با توجه به دوران‌دیشی ذاتی خود، به وی دستور داده بود که دروازه‌های تهران را تنها به روی خان بابا خان بگشاید.
 - ۲- ناسخ‌التواریخ - ج ۱ - ۸۵ ر
 - ۳- همان - رر ۸۶ - ۸۵
 - ۴- مآثر سلطانیه - ر ۳۲
 - ۵- همان - ر ۳۳
 - ۶- ایران در برخورد با استعمارگران - ر ۱۷۶
 - ۷- همان
 - ۸- مرکز اسناد وزارت امور خارجه‌ی فرانسه - مکاتبات سیاسی درباره‌ی ایران - ج ۹ - سند شماره‌ی ۱۵۷
 - ۹- مآثر سلطانیه - ر ۱۹۵
 - ۱۰- تاریخ ایران در دوره قاجاریه - رر ۱۳۳-۱۳۴
 - ۱۱- روضه‌الصفاء - ج ۹ - ص ۲۹۵ / روایت ایرانی ... - ر ۲۹
 - ۱۲- تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران - ج ۱ - ر ۹۳
 - ۱۳- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ر ۹
 - ۱۴- تاریخ ایران دوره قاجاریه - ر ۱۳۹ (زیرنویس یک)
 - ۱۵- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران ... - ج ۱ - ر ۱۷۹-۱۷۸
 - ۱۶- پیوست شماره ۷ (عهدنامه گنجه)
 - ۱۷- پیوست شماره ۶ (عهدنامه‌ی رشت)
 - ۱۸- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران ... - ج ۱ - ر ۲۳۸
 - ۱۸- چکیده تاریخ تجزیه ایران - ر ۱۰
 - ۱۹ و ۲۰ - همان
 - ۲۱- همان - رر ۱۱-۱۰
 - ۲۲- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران - ج ۱ - ر ۲۴۰
 - ۲۳- پیوست شماره‌ی ۹ (نامه‌ی جوادخان گنجه‌ای به تسی‌تسی یانف)
- پس از شورش القاص میرزا فرمان‌روای شیروان (از فرزندان شاه تهماسب صفوی) و سرکوب و پناهنده شدن وی به عثمانی، در سال ۹۲۷ خ (۱۵۴۸ م)، شاه تهماسب، شاه‌وردی سلطان زیاد اوغلی قاجار را به حکومت گنجه برگزید. حکومت گنجه در این خاندان تا یورش روسیان به این شهر و شهادت جوادخان گنجه‌ای، پابرجا بود.
- در زمان شاه عباس که ترکان عثمانی بر قفقاز تاختند، محمدخان زیاداوغلو قاجار، فرمان‌روای گنجه بود:

به واسطه‌ی هجوم سیل آسای قشون عثمانی به گنجه در هفتم شوال ۹۹۶ هـ ق [۱۶ آبان ۱۹۲۸ / ۲۸ اکتبر ۱۵۴۹] محمدخان قاجار زیاداوغلو، در شهر گنجه و قرای و نواحی، هرچه ایل و اولوس و رعایا داشت، همگی را با اغنام و احشام و اموال و اسباب و ارزاق، به دواب و مواشی حمل کرده، به سوی کناره‌های رودخانه ارس رهسپار شدند و با تخلیه کامل شهر، چیزی برای دشمن نگذاشتند. بعد از ورود محمدخان قاجار به کرانه‌های ارس، ده‌ها هزار از قزلباشان قراباغ و عده زیادی از قشون تخماق‌خان به فرماندهی حاکم گنجه در تدارک حمله به عثمانیان متصرف گنجه بودند. این خبر چون به جعفرپاشا رسید، قوای عثمانی را سریعاً به‌جانب ارس فرستاد. محمدخان چون از یورش عثمانیان آگاهی یافت، با اهالی گنجه از کرانه ارس شتابان به‌سوی شهر ارسبار فرار کردند و در حین عبور از رودخانه، عده زیادی از آنان در آب غرق شدند. (دکتر فخرالدین کیرزی اوغلو، با بهره‌گیری از "تاریخ سلانسیکی" و کتاب خطی "گنجینه‌ی فتح گنجه" نوشته رحیم زاده ابراهیم هریمی / مطالعاتی درباره‌ی تاریخ ... آذربایجان - رر ۲۰۶ - ۲۰۵)

اما محمدخان زیاداوغلو قاجار، دست از نبرد با ترکان نشست و پی‌گیر برای آزادسازی شهر گنجه و راندن عثمانیان از قفقاز، اقدام می‌کرد:

در سال ۹۹۸ مهی [۹۶۹ خ / ۱۵۹۰ م] که شاه‌عباس با دولت عثمانی از در صلح در آمده بود، محمدخان زیاداوغلو قاجار و جمعی از امیران قراباغ، قلعه گنجه را محاصره کردند تا دست ترکان را از وطن موروثی خود کوتاه کنند. شاه‌عباس برای این که بهانه‌ای به دست دربار عثمانی ندهد نامه به ایشان نوشت و فرمان داد که دست از محاصره گنجه بدارند. و مخصوصاً گوشزد کرد که امروز، ناچار قراباغ را به ترکان می‌دهیم، ولی این ولایت از میان نخواهد رفت و به خواست خداوند باز روزی به آسانی به دست ما خواهد افتاد. (تاریخ زندگانی شاه‌عباس اول - ج ۱ - ۱۴۹)

شانزده سال پس از آن، پیش‌بینی شاه‌عباس درست از کار درآمد و ارتش ایران در صفر ۱۱۰۵، نیروهای عثمانی را در قفقاز درهم کوبید و محمدخان زیاداوغلو، دوباره حکم‌ران قراباغ و گنجه شد. نه سال بعد، محمدخان در نبرد با تهمورث خان والی کاخاک (گرجستان)، کشته شد و به‌فرمان دولت مرکزی فرزندش محمدقلی خان که هنوز خردسال بود، به جای پدر، نشست. پس از وی، برادرش مرتضی‌قلی‌خان زیاداوغلو قاجار به فرمان شاه صفی، حکومت گنجه را به عهده داشت. وی در سال ۱۰۴۲ خ (۱۶۶۴ م) درگذشت و مقام بیگلربیگی قراباغ و گنجه به برادرزاده‌اش، اوغورلوخان، سپرده شد.

اوغورلوخان، افزون بر مهربانی و مردم‌داری، ادیبی برجسته و شاعری توانا بود. دیوان او به زبان فارسی، چهارهزار و دویست بیت را در برمی‌گیرد. این دیوان در کتاب‌خانه آستان قدس، به شماره‌ی ثبت ۵۵۵، نگاه‌داری می‌شود. این دیوان که به خط نستعلیق محمدالمدعو معروف به آقاکشی گنجوی نوشته شده است، در سال ۱۱۷۶ خ (۱۷۹۷ م) به دستور نوه‌ی او، جوادخان زیاداوغلو قاجار، نسخه برداری شده است. وی در آغاز «زیادی» تخلص می‌کرد و سپس تخلص «مصاحب» را برگزید. پس از اوغورلوخان، شاهوردی‌خان بر کرسی بیگلربیگی قره‌باغ و گنجه نشست، تا این که حکم‌رانی به

جوادخان زیاداوغلو قاجار (گنجه‌ای) رسید .

پس از کشته شدن جوادخان، فرزند وی به نام اوغورلوخان، در تبریز به حضور ولیعهد و سپس در چمن سلطانیه به حضور فتح‌علی‌شاه رسید و در سرتاسر دوران نبرد با روسیان، در صحنه‌های جنگ حضوری فعال داشت. با آغاز آفند سراسری ارتش ایران در قفقاز، اوغورلوخان همراه محمد ولی‌خان افشار ارومی با دست‌خط روحانیون، به میان ایلات گنجه رفتند، تا آن‌ها را برای جنگ آماده کنند و در دوران جنگ، اوغورلوخان گنجه‌[ای]، چندین دفعه به تاخت حدود گنجه رفته چندی از سالدات طعمه شمشیر نموده ایل ایرماوی گنجه که از ایلات معتبر آن‌جا و بغایت متمول بودند بالکلیه کوچیده به طرف شرور و نخجوان آمدند . (مآثر سلطانیه - ر ۲۳۵)

به دنبال تحمیل عهدنامه‌ی ترکمان‌چای، اوغورلوخان از غم دوری گنجه، زود از پای درآمد. از فرزندش جوادخان در تاریخ نو در رویه‌ی ۲۰۴ یاد شده است. فرزند وی حاج رضا، تجارت پیشه کرد و حاج علی‌نقی در آستانه‌ی خیزش مشروطیت، به سیاست روی آورد. علی‌نقی گنجه‌ای در این خیزش نقش به‌سزایی داشت و از بنیان‌گذاران انجمن تبریز بود. او هم‌چنین در نبردهای تبریز برای بازگرداندن مشروطیت، نقش چشم‌گیری داشت. وی یک دوره نیز به نمایندگی مردم تبریز در مجلس شورای ملی برگزیده شد. (برای آگاهی بیش‌تر در این زمینه، نگاه کنید به: گزیده‌ی هفته‌نامه‌ی باباشمل - به کوشش دکتر هوشنگ طالع - انتشارات سمرقند - چاپ نخست - تهران ۱۳۸۴)

فرزندان وی نیز، پای در راه پدر نهادند. جوادگنجه‌ای چندین دور نماینده‌ی مجلس شورای ملی بود و افتخار نیابت ریاست کمیسیون ویژه‌ی نفت به ریاست دکتر محمد مصدق را داشت که سرانجام به ملی شدن صنایع نفت در سرتاسر کشور انجامید.

فرزند دیگر وی، رضا گنجه‌ای در سال ۱۳۲۲، هفته‌نامه‌ی باباشمل را منتشر کرد و با نفوذ زیادی که این هفته‌نامه در میان مردم داشت، توانست با دفاع از منافع ملی ایران، به ویژه در غائله‌ی آذربایجان، دین خود را به میهنش ادا کند و ...

۲۴- مطالعاتی درباره‌ی تاریخ، زبان و فرهنگ آذربایجان - ر ۲۰۷

۲۵- همان - ر ۲۰۸ - ۲۰۷

۲۶- از گفته‌های مادرم شادروان فهیمه گنجه‌ای (از نوادگان جواد خان گنجه‌ای) که او، خود از پدر و او نیز از پدر شنیده بود ... روس‌ها به دروغ، عنوان کردند که بانوی جوادخان را به اسارت گرفته بودند. هم‌چنان‌که عثمانی‌ها در نبرد چالدران به دروغ نوشتند که بانوی شاه اسماعیل را اسیر کرده‌اند. در حالی‌که در جنگ چالدران، ایرانی‌ها، کمابیش ۲۰۰۰ اسیر از ترکان می‌گیرند و ترکان، تنها یک اسیر از ایرانیان گرفتند.

۲۷- روایت ایرانی ... - ر ۳۹

۲۸- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران ... - ج ۱ - ر ۲۴۴

۲۹- همان

۳۰- روایت ایرانی ... - ر ۳۹

۳۱ و ۳۲ - همان

۳۳- تاریخ نظامی ایران - ج ۱ - ر ۶۹۵

۳۴- نسخ التواریخ - ج ۱ - ر ۱۲۶

- ۳۵- همان - ر ۱۲۸
- ۳۶- روایت ایرانی ... - ر ۴۰
- ۳۷- همان - رر ۴۱ - ۴۰
- ۳۸- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران ... - ج ۱ - ر ۲۴۳
- ۳۹- روایت ایرانی ... - ر ۴۱
- ۴۰- همان
- ۴۱- همان - ر ۴۲
- ۴۲- ناسخ التواریخ - ج ۱ - ر ۱۲۸
- ۴۳- گرچه تفلیس در اشغال روس‌ها بود اما از نظر دولت ایران والی تفلیس اسکندرخان بود
- ۴۴- ناسخ التواریخ - ج ۱ - ر ۱۳۶
- ۴۵- روایت ایرانی ... - ر ۵۰
- ۴۶- چکیده‌ی تاریخ تجزیه ایران - ر ۱۱
- ۴۷- روایت ایرانی ... - ر ۵۰
- ۴۸- همان
- ۴۹- مطالعاتی درباره تاریخ، زبان و فرهنگ آذربایجان - ر ۲۱۱
- ۵۰- همان
- ۵۱- مآثر سلطانیه - رر ۱۵۴-۱۵۵
- ۵۲- مآثر سلطانیه - ر ۱۵۶
- ۵۳- مطالعاتی درباره تاریخ، زبان و فرهنگ آذربایجان - ر ۲۱۲
- ۵۴- سرانجام روس‌ها، مردی را که به‌خاطر زیاده خواهی، بارها شمشیر به‌روی هم‌میهنش کشیده بود و فرمانبرداری آنان را پذیرفته بود، در خانه‌اش با شمشیر و کارد ریزریز کردند. سپس با سنگ دلی بسیار، دو همسر وی و همه‌ی فرزندان خردسالش را به‌قتل درآوردند.
- بدین‌سان، در اثر زیاده خواهی، خاندان جوانشیر نیز مانند خاندان گرگین، از محل حکمرانی خود که از زمان نادرشاه در اختیار آنان بود، آواره شدند ... و روس‌ها، به وعده‌های خود عمل نمودند و نشان دادند که هدف آن‌ها، نه استقلال خان‌نشین‌ها، بلکه جداکردن آن‌ها از ایران و ملحق کردن آن مناطق به روسیه است. (روایت ایرانی جنگ‌های ایران و روس - ر ۵۷)
- ۵۵- روایت ایرانی - ر ۵۱
- ۵۶- روضه‌الصفاء - ج ۹ - رر ۴۱۱ - ۴۰۹ / مآثر سلطانیه، رر ۱۶۰ - ۱۵۸
- ۵۷- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران - ج ۱ - ر ۲۴۹
- ۵۸- ناسخ التواریخ - ج ۱ - ر ۱۴۲
- ۵۹- همان
- ۶۰- همان
- ۶۱- روایت ایرانی ... - ر ۵۳
- ۶۲- چکیده تاریخ تجزیه ایران - ر ۱۱

- ۶۳- همان - رر ۱۲ - ۱۱
۶۴- از مغول تا عصر حاضر - ج ۲ - رر - ۳۵۹ - ۳۵۸
۶۵- تاریخ روابط خارجی ایران - ر ۲۰۸

گفتار پنجم

ایران در پی متحدان

تا پیش از اتحاد با اروپائیان، پیروزی قاطع در جبهه‌های نبرد از آن ایرانیان بود. شاه، دربار، دولت مردان، سرداران و ارتشیان ایران، از اعتماد به نفس بالا و احساس برتری بر دشمنان، برخوردار بودند. تا جایی که فتح‌علی‌شاه به خود اجازه می‌داد تا^۱:

خود را چون شاهین و روسیه را چون گنجشک، به ناپلئون معرفی نمود.

اما پس از عهد نامه با ناپلئون و سپس قراردادهای مجمل و مفصل با انگلیس‌ها، به گفته‌ی «سعدی»، دولت ایران «اسیر فرنگ شد» و سرانجام بر اثر نیرنگ انگلیس‌ها که در لباس دوست و متحد، کشور به شکست کشانده شد و با تحمیل قرارداد گلستان، فراگشت تجزیه‌ی ایران آغاز شد که هنوز هم، پی‌گیری می‌شود.

هم زمان با نشستن فتح‌علی شاه بر تخت شاهنشاهی ایران^۲، ناپلئون بوناپارت، دست‌اندر کار گشودن مصر بود. گرچه نیروی دریایی فرانسه در کناره‌های مصر، از سوی ناوگان انگلیس به فرماندهی دریا سالار نلسون، از میان رفت؛ اما لشگرکشی و ورود ناپلئون به سوریه، زنگ‌های خطر را در لندن به صدا درآورد. شایعه‌ی حرکت ناپلئون از راه ایران به سوی هندوستان، همه‌جا به گوش می‌رسید. ناپلئون در ۸ سپتامبر ۱۷۹۸ (۱۷ شهریور ۱۱۷۷) به هیات مدیره دولت انقلاب نوشت^۳:

فرانسه با تسلط بر مصر، در بلند مدت می‌تواند بر هند نیز مسلط شود. کابینه‌ی لندن به خوبی متوجه‌ی این موضوع هست. بر این اساس، من در این نکته که چنین حرکتی دستکم می‌تواند ضامن صلح عمومی باشد، شکی ندارم.

پس از آن که خبر فتح مصر از سوی ناپلئون به هندوستان رسید ، فرماندار کل هند لرد مورنینگتن (Mornington) در نامه‌ای به کمپانی هند شرقی در لندن نوشت :^۲

در این نکته ، هیچ شکی نمی‌توان کرد که فتح مصر با نقشه‌های دیرینه‌ی فرانسه بر ضد متصرفات انگلیس در هند ارتباط دارد ...

روز ۲۶ دسامبر ۱۷۹۱ (۵ دی ماه ۱۱۷۰) ، ناپلئون به سوئز رفت . شاید او در پی سلطه بر دریای سرخ بود . اما بیش‌تر به نظر می‌رسد که وی در پی آن بود که با نمایش توان‌مندی فرانسه ، خواست خیزش علیه سلطه انگلیس را در شاهزادگان و مه‌اراجه‌های هندی ، نیرو بخشد. وی پس از بازگشت به قاهره در نامه‌ای به « تیپو» ، سلطان ناحیه‌ی میسور در هند نوشت :^۳

شما می‌بایست تا کنون از ورود من در راس سپاهیانی بی‌شمار و شکست‌ناپذیر و لبریز از میل آزاد ساختن شما از یوغ انگلیس‌ها ، آگاه شده باشید ...
من حتی دوست دارم که شما چند تن ... را که مورد اعتماد شما باشند به سوئز یا قاهره‌ی بزرگ گسیل دارید ، تا من امکان گفت و گو و تبادل نظر با آن‌ها را ، پیدا کنم .

این نامه به دست انگلیس‌ها افتاد و بر ترس و نگرانی آن‌ها ، افزود . از این‌رو ، انگلیس‌ها بر آن شدند تا تیپوسلطان را براندازند .

از چندی پیش ، شماری از افسران و درجه‌داران فرانسوی در خدمت تیپوسلطان بودند و نیروهای نظامی وی را با شگرد جنگ‌های نوین و کاربرد جنگ‌افزارهای اروپایی ، آشنا می‌ساختند. روز ۱۱ فوریه ۱۷۹۹ (۲۴ بهمن ۱۱۷۷) ، انگلیس‌ها به سرزمین « میسور» یورش بردند و سرانجام پس از دو ماه پایداری سخت ، با کشته شدن تیپوسلطان در ۴ آوریل همان سال (۱۵ فروردین ۱۱۷۸) ، سرنیگاپاتام پای‌تخت میسور به چنگ انگلیس‌ها افتاد . هنوز انگلیس‌ها از خیزش تیپوسلطان آسوده نشده بودند که با یورش زمان‌شاه‌دورانی روبرو گردیدند. فرماندار کل بمبئی با توجه به حضور ناپلئون در مصر، براین باور بود :^۴

هیچ چیز او را از این‌که پس از جلب اتحاد ایران، به کمک زمان‌شاه بشتابد ، باز نخواهد داشت.

یک روز پیش از یورش انگلیس‌ها به تیپوسلطان (۱۰ فوریه ۱۷۹۹ / ۲۲ بهمن ۱۱۷۷) ، ناپلئون با سپاهی زبده از پیاده‌سوار، وارد سرزمین سوریه شد . اما ناپلئون در این لشکرکشی در

برابر دروازه‌های عکا، ناکام ماند و ناچار نیروهای خود را به مصر باز گرداند. بعدها، ناپلئون، بارها به نزدیکیان خود گفته بود:^۶

اگر «سن ژاک د آکر» [عکا] تصرف شده بود، ارتش فرانسه بی‌درنگ، به دمشق و حلب می‌شتافت و در چشم به هم‌زدنی، خود را به فرات می‌رساند. از آن پس، مسیحیان سوریه، دروزی‌ها و ارمنی‌ها، به آن ملحق می‌شدند. من می‌توانستم بر قسطنطنیه و هند دست بیاندازم، می‌توانستم چهره‌ی دنیا را دگرگون سازم.

فرماندار کل هند که سخت ترسیده بود، در صدد آن برآمد که به هر بهایی که شده، دوستی فتح‌علی شاه را جلب کند. از این‌رو، وی در سپتامبر ۱۷۹۸ (شهریور ماه ۱۱۷۷)، مهدی‌علی‌خان بهادر جنگ نماینده‌ی مقیم شرکت هند شرقی در بوشهر را به عنوان نماینده‌ی فوق‌العاده با اختیارات فراگیر، روانه‌ی تهران کرد. مهدی‌علی‌خان در سر راه خود از بمبئی به بوشهر، به مسقط رفت و با سلطان مسقط و عمان، پیمان دوستی بست. بر پایه‌ی این پیمان، سلطان اجازه نمی‌داد که فرانسویان در قلمرو حکومتش، مستقر شده و نمایندگی دایر کنند و در صورت پیش آمدن جنگ، میان انگلیس و دولت دیگری در دریای مکران (دریای عمان)، سلطان موظف بود که به انگلیس‌ها، یاری رساند. سپس مهدی‌علی‌خان بهادر جنگ، روانه‌ی تهران شد. وی ماموریت داشت تا فتح‌علی‌شاه را در صورت حرکت ناپلئون به سوی ایران، به پایداری برابر وی برانگیزد. در این باره فرماندار بمبئی که نماینده‌ی مقیم کمپانی هند شرقی در بوشهر، زیر نظر او قرار داشت، نوشت:^۷

من به میرزا مهدی‌علی‌خان که در حال حاضر، در دربار باباخان فتح‌علی شاه است، ماموریت داده‌ام که با صرف حداکثر تلاش، این شاهزاده را به اتخاذ تدابیری در جهت مقاومت در برابر ناپلئون در صورتی که او قصد رخنه به داخل این سرزمین‌ها یا نواحی هم‌جوار آن‌ها را داشته باشد، متقاعد سازد.

اما از نظر فرماندار کل هندوستان، فرستاده‌ی ایرانی فرماندار بمبئی:^۸

به رغم کوشش و علاقه‌ای که در کار نشان می‌دهد، از اعتبار و ابهت کافی، برای تحت تاثیر قرار دادن مقامات کشور زادگاه خود، برخوردار نیست.

بخش یکم - پیمان نافرجام ایران و انگلیس

سرانجام حکومت انگلیسی هند، کاپیتان جان ملکم (John Malcom) را نامزد سفارت در دربار ایران می‌کند. فرماندار کل هند، ماموریت ملکم را این‌گونه به وی ابلاغ می‌نماید:

هدف‌های اصلی این سفارت باید این باشد که از میزان قدرت و مقاصد زمان شاه و نیز از توانایی‌های باباخان [فتح‌علی شاه] در باز داشتن او از محقق ساختن تهدیدهای اخیرش در شمال هند، به گونه‌ای مطمئن آگاهی حاصل کند. این موضوع نیز حایز اهمیت است که دربار ایران، با قاطعیت و عزم راسخ، به اقدام در برابر زمان شاه و هم‌چنین، مقابله با فرانسویان، چنان چه آنان قصد رخنه به هند از طریق بخشی از سرزمین ایران داشته باشند، برانگیخته شود.

ملکم، در بهمن ماه ۱۱۷۷ (فوریه ۱۸۰۰)، وارد بوشهر شد. وی سه ماه، برای روشن شدن تشریفات دیدارش از تهران، در آنجا ماند و سرانجام در نیمه‌ی نخست آبان ماه ۱۱۷۸ به تهران رسید و روز ۲۵ آبان ماه (۱۶ نوامبر ۱۸۰۰)، به حضور فتح‌علی شاه بار یافت. هنگامی که ملکم به ایران رسید، انگلیس‌ها در اروپا منزوی شده بودند. اتحاد روس، اتریش و انگلیس، به دلیل شکست‌های سخت اتریش از فرانسه و نیز جدا شدن تزارپاول اول از انگلستان، از هم پاشیده بود. از آن رو، دوستی ایران برای انگلیس‌ها، بسیار گران‌قدر بود. هنگام ورود ملکم به پای‌تخت، فتح‌علی شاه توانسته بود به گردن‌کشی خان‌های خاور ایران پایان دهد و از سوی دیگر، ناپلئون نیز از مصر رفته بود. از این رو، ملکم صلاح دانست تا از جنبه‌ی سیاسی ماموریت خود بکاهد و بر مسایل بازرگانی، تأکید ورزد. او دیگر لازم ندید که ترس حکومت انگلیسی هند را از ناپلئون آشکار کند. اما فتح‌علی شاه که بدون هرگونه دلیلی از نیت واقعی فرستاده‌ی حکومت انگلیسی هند، آگاه بود، هنگام باریابی از وی پرسید:

آیا فرانسویان قدرت‌مند اند؟

[ملکم پاسخ داد]: البته که هستند. اگر قدرت نداشتند، چگونه می‌توانستند، دشمن انگلیس‌ها باشند.

با دریافت این پاسخ، فتح‌علی شاه به بزرگان ایران که در آیین حضور داشتند، گفت:

می‌بینید، بعضی می‌خواستند به ما چنین بقبولانند که فرانسه، کشوری ناتوان و بی‌مقدار است. ایلیچی با گفتن حقیقت، آن‌ها را چنان که هستند، معرفی کرد و در

عین حال، شان کشور خود را نیز، بالا برد.

فتح‌علی شاه و دربار ایران، وسیله‌ی «روسو» (Roussou) کمیسر روابط بازرگانی فرانسه در بغداد، در جریان پیروزی‌های فرانسویان بودند. اما با توجه به حضور روس‌ها در شمال که خطر بالقوه‌ای به شمار می‌رفت، ایران خواستار ارتباط نزدیک‌تر با انگلیس بود. در حالی که در همان زمان، انگلیس‌ها با روس در ائتلاف دوم، متحد بودند. با توجه به این مساله، فتح‌علی شاه به صدر اعظم دستور داد تا گفت‌وگوهای بازرگانی را با هیات انگلیسی آغاز کند.

در میان گفت‌وگوها، سفیر انگلیس درخواست واگذاری سه جزیره در خلیج فارس از جمله قشم و هنگام را کرد که با مخالفت دولت ایران روبرو گردید. گفت‌وگوها در دی‌ماه ۱۱۷۹ (ژانویه ۱۸۰۱) به پایان رسید و یک پیمان سیاسی و نیز یک پیمان بازرگانی، میان دو طرف بسته شد. بر پایه‌ی پیمان سیاسی، دولت ایران متعهد گردید که اجازه ندهد که خان‌های قندهار و...، به‌خاک هند تجاوز کنند. هم‌چنین در عهدنامه آمده بود که:^{۱۲}

چنان چه سپاهی از جانب فرانسه در صدد مستقر شدن در جزیره‌ها یا کرانه‌های ایران برآید، نیروی مشترک از سوی دو کشور امضاکننده برای نابود ساختن آن تشکیل خواهد شد. افزون بر آن، در عهدنامه تاکید به عمل آمده بود که هرگاه «یکی از دولت‌مردان بزرگ فرانسه»، به تحصیل اقامت‌گاه بر روی یکی از جزیره‌ها یا یکی از نقاط ساحلی ایران اظهار تمایل کند تا «به نشانه‌ی ایجاد تاسیسات یا سکونت‌گاه، پرچمی در آن جا برافرازد»، دولت ایران از اجابت چنین تقاضایی، خودداری خواهد کرد.

بدون هرگونه دودلی، مقصود از یکی از دولت‌مردان بزرگ فرانسه در این قرارداد، (any of the great men of the French nation)، نمی‌توانست کسی جز ناپلئون بوناپارت باشد. در این قرارداد، هیچ سخنی از همراهی انگلستان با ایران بر علیه تجاوز احتمالی روسیه نیست. گرچه در آن زمان، با به تخت نشستن پاول اول، ایرانیان کم‌تر از جانب روس‌ها احساس خطر می‌کردند؛ اما به هر حال، نبود اشاره به این مساله در این قرارداد، بسیار شگفت‌انگیز است.

هنگام بازگشت ملکم، دولت ایران، حاجی خلیل را به‌عنوان نماینده، به هندوستان گسیل داشت. حاجی خلیل خان، با تشریفات و احترامات زیاد از سوی حکومت انگلیسی هند مورد

استقبال و پذیرایی قرار گرفت؛ اما بر اثر درگیری میان همراهان وی و سپاهیان هندی که از نگاهبانان وی بودند، کشته شد:^{۱۳}

این خبر که به کلکته رسید، وحشتی فوق العاده در میان اولیای امور هندوستان تولید کرد. حکومت هندوستان، حالت عزا به خود گرفت و هر نمایی که لازم بود از خود نشان بدهند، دادند که ثابت کنند، حکومت هند تا چه اندازه از این پیش آمد ملول و افسرده‌اند.

مخصوصاً حکم شد از قلعه‌ی ویلیام به‌عنوان عزا، چندین تیرتوپ شلیک کنند، تمام جشن‌ها و میهمانی‌های دولتی موقوف گردید، تمام محل‌های نظامی حکومت هندوستان، این خبر اسفناک را از کلکته با خوف و وحشت دریافت نمودند. میزان ترس این مراکز از این واقعه، هیچ کم‌تر از ترس اولیای حکومت کلکته نبود. شهر بمبئی به‌طور کلی در عزا داری بود و به مدرس هم دستور داده شد، در آن‌جا نیز عزا دار باشند.

انگلیس‌ها، از آن وحشت داشتند که دوباره با کشته شدن سفیر ایران مانند دوره‌ی نادر شاه، داستان فتح دهلی تکرار شود.

ترس و وحشت، چنان برارکان حکومت انگلیسی هندوستان مستولی شده بود که:^{۱۴}

برای مدت زمانی، در دوایر حکومتی کلکته، موضوع دیگری نبود صحبت شود، جز قضیه‌ی قتل حاجی خلیل‌خان و این واقعه، تمام کارهای فرمان‌روا و مشاورین او را، فلج کرده بود.

در حقیقت این واقعه، فکورترین شخص و قوی‌ترین مرد را در دوایر حکومتی هندوستان، به وحشت انداخته بود.

حکومت انگلیسی هند، نماینده‌ی ویژه‌ای به دربار ایران، گسیل داشت و تاجر ژرف و پوزش خواهی ژرف خود را از این رخداد، به دولت اعلام کرد و با پرداخت خون‌بهای سنگین، به بازماندگان خلیل‌خان، کوشید تا از بی‌آمدهای ناخوش آیند این مسأله، جلوگیری کند. فرستاده‌ی حکومت کلکته مامور بود:^{۱۵}

کاغذ مخصوص فرمان فرمای هند را در این موضوع، به شاه تقدیم کند و آن‌چه در قوه دارد، به کار برد، تا یک توضیح کافی به پادشاه ایران در این پیش‌آمد اسفناک، داده شود.

پس از عادی شدن دوباره‌ی روابط، دولت ایران، محمد نبی‌خان برادر زن حاجی خلیل‌خان را به هندوستان گسیل داشت.

اما تا زمان رسیدن وی به هندوستان، روس‌ها با انگلیس‌ها دوباره هم پیمان شده بودند. از این رو، دیگر ایران اهمیت پیشین را برای انگلستان نداشت:^{۱۶}

در این سه سال اخیر، اوضاع سیاست به کلی عوض شده است. از انگلستان فرمان فرمای دیگری وارد شده و مامور اجرای سیاست‌های دیگری است. محمد نبی‌خان نماینده‌ی سیاسی ایران در اکتبر ۱۸۰۵ [مهر-آبان ۱۱۸۴]، وارد بمبئی شد. ورود او، با اعزاز و اگرام استقبال گردید، ولی مدت‌ها فرمان‌فرما او را نپذیرفت و معطل گذاشت تا این که پس از هفت ماه یعنی در ۲۸ آپریل ۱۸۰۶ [۱۸ اردی‌بهشت ۱۱۸۵]، او را به‌طور رسمی پذیرفت.

حکومت انگلیسی بمبئی، دیگر نمی‌خواست در موضوع‌های سیاسی با نماینده‌ی دولت ایران وارد گفت‌وگو شود و می‌کوشید تا گفت‌وگوها را بر روی مسایل اقتصادی متمرکز کند. با توجه به این اوضاع واحوال، محمد نبی‌خان که دیگر ماندن در کلکته را مفید نمی‌دانست، روز یازدهم دی ماه ۱۱۸۵ (یکم ژانویه ۱۷۰۷)، هندوستان را ترک گفت و به ایران بازگشت.

در این میان، تزار پاول اول که با انگلیس‌ها بر ضد ناپلئون هم‌پیمان بود، راه دوستی با ناپلئون را در پیش گرفت. تا جایی که گفته شد دو کشور، نقشه عملیات مشترک علیه انگلستان در هند را نیز کشیده بودند.

اما کشته شدن پاول اول در شب ۲۳ مارس ۱۸۰۱ (سوم فروردین ماه ۱۱۸۰)، به دست هواخواهان انگلیس در دربار روسیه، نقشه‌ی مشترک روس و فرانسه را بر باد داد و جانشین وی، روش سخت و تجاوزطلبانه‌ای را علیه ایران، در پیش گرفت.^{۱۷}

به همان اندازه که انگلیس‌ها از قتل تزار روس شاد شدند، فرانسویان پربشان گشتند. ناپلئون که از این رخداد سخت‌اندوهگین شده بود، دستور داد که این جمله را در دفتر ثبت رویدادها بنویسند:^{۱۸}

روشن ساختن راز این مرگ فاجعه‌بار، به عهده‌ی تاریخ است. این تاریخ است که باید بگوید، سود کدام سیاستی برانگیختن چنین فاجعه‌ای را اقتضا می‌کند.

به دنبال کشته شدن پاول اول، با وجود برقراری آشتی «آمین» (۲۷ مارس ۱۸۰۲ / ۷ فروردین ۱۱۸۱) میان فرانسه و انگلستان، فرانسوی‌ها بر این باور بودند که با توجه به نقش

انگلیس‌ها در قتل تزار و به تخت و تاج رساندن الکساندر اول ، اتحاد تازه‌ای میان دو کشور علیه فرانسه شکل خواهد گرفت .

از این‌رو ، ناپلئون که در آن هنگام کنسول اول فرانسه بود ، به فکر ایجاد رابطه با عثمانی و ایران برآمد . وی به سفیر تازه‌ی فرانسه در عثمانی دستور داد، تا آگاهی‌هایی درباره‌ی عثمانی گردآوری کند و:^{۱۹}

دامنه‌ی تحقیقات خود را تا ایران نیز گسترش دهد .

در اکتبر ۱۸۰۳ (مهر ماه ۱۱۸۲) ، تالیران وزیر امور خارجه فرانسه ، به آگاهی « روسو » کمیسر روابط بازرگانی فرانسه در بغداد^{۲۰} و کورانسه (Louis Alexander de Corancez) ، همتای او در حلب رساند که:^{۲۱}

... کنسول اول خواستار آن است که شما کار اصلی خود را صرف برانگیختن وسایلی کنید که بتواند موجبات رابطه میان او و ایران را فراهم سازد .

هم‌چنین از آنان خواسته می‌شود که گزارش کاملی درباره‌ی ایران ، نیروهای نظامی و نیز منش و روش فرمانروای این کشور آماده کرده و به پاریس گسیل دارند . از سوی دیگر ، تالیران از سفیر تازه‌ی فرانسه در اسلام‌بول می‌خواهد که اهمیت ماموریت خواسته شده را به کنسول‌های بازرگانی این کشور در بغداد و حلب یادآوری کند و خود وی نیز گزارش‌هایی درباره‌ی ایران آماده سازد و حتا به وی یادآوری می‌شود:^{۲۲}

کنسول اول خواستار آن است که شما پیام شادباشی به عنوان کسی که اختیارات اصلی را در آن‌جا [ایران] در دست دارد، بفرستید و راه را، برای انتصاب وزیر [مختار] می‌سازید که کنسول اول ممکن است مایل باشد به اصفهان [تهران] گسیل دارد ، هموار سازید.

در این میان ، به دنبال فروافتادن شهر گنجه به دست روس‌ها و آغاز نبردهای ده ساله میان ایران و روس ، فتح‌علی شاه بر پایه‌ی عهدنامه‌ی سال ۱۸۰۱ م / ۱۱۸۰ خ ، خواستار پشتیبانی انگلیس‌ها شد . اما لندن و کلکته ، هر دو از این کار سرباز زدند و عذر آوردند که در قرارداد مزبور به این مساله اشاره نشده است . البته باید دانست که در آن زمان ، انگلیس‌ها در پی ایجاد سومین ائتلاف بر ضد فرانسه در اروپا بودند که روسیه را نیز، در بر می‌گرفت.

بخش دوم - اتحاد شوم با فرانسه

به دنبال آغاز تجاوز گسترده‌ی ارتش تزاری به قفقاز، فتح‌علی‌شاه در آذر ماه ۱۱۸۲ (دسامبر ۱۸۰۳) برای سرکشی به منطقه و سامان‌دهی بهتر جنگ برابر روس‌ها، وارد ایروان شد. در ایروان، خلیفه‌ی کلیسای ایچمیادزین (سه کلیسا) که به تازگی از ملاقات با پاپ در واتیکان بازگشته بود، به حضور فتح‌علی‌شاه رسید.^{۲۳} وی، از پیروزی‌های درخشان ناپلئون، بسیار سخن راند و در این فرآیند، فتح‌علی‌شاه بر آن شد که با فرستادن نامه‌ای، خواستار روابط دوستانه‌ی دو کشور و نیز اتحاد میان ایران و فرانسه، علیه روسیه شود.

یک تن از ایرانیان ارمنی به نام اوسپ واسیلوویتز (Ossep vassilovitz) مامور شد که نامه‌ی فتح‌علی‌شاه را به اسلامبول برده و به دست سفیر فرانسه در آن کشور برساند. واسیلوویتز روز ۲۶ آذر ماه ۱۱۸۳ (۱۷ دسامبر ۱۸۰۴) به اسلامبول رسید و بدون درنگ، نامه را به "روفن" کاردار سفارت که زبان فارسی را خوب می‌دانست رساند و او را آگاه ساخت که شاه در نظر دارد به محض دریافت پاسخ‌نامه، به گونه‌ی رسمی سفیری به پاریس گسیل دارد.^{۲۴} واسیلوویتز، آگاهی‌های گران بهایی درباره‌ی ایران و شاه و دستگاه دولت در اختیار روفن می‌گذارد. او به روفن می‌گوید که شاه ایران:^{۲۵}

پادشاه‌زاده‌ای جنگ‌جو است که از قدرت عظیم برخوردار است و بی‌هیچ مانعی بر بخش اعظم ایران فرمان‌روایی دارد. اطاعت وی را بر خود واجب می‌دانند و او با همه‌ی هم‌سایگان، غیر از روس‌ها که به گرجستان دست انداخته‌اند ... مناسبات نیکو دارد. آخرین یورش روس‌ها دفع شده و از سپاه ۱۵ هزار نفری آن‌ها، بیش از ۲ هزار نفر بر جای نمانده است ...

فتح‌علی‌شاه، در این نامه که به عنوان «مدیران دولت فرانسه» نگاشته شده بود، به فرانسویان پیشنهاد می‌کند که از دو سو، روس‌ها را مورد یورش قرار دهند. در این نامه آمده بود که هم‌زمان با ایرانیان که می‌توانند با:^{۲۶}

سواره نظام هیبت‌انگیز وارد خاک روسیه شوند، خواهش شاه این است که پیاده نظام فرانسه نیز به تعداد انبوه ... به این کشور نفوذ کنند. چنان چه با انجام دادن عملیات هم‌آهنگ انتقام‌جویانه، در قلب‌های فاسد ساکنان روسیه، وحشت نابودی و مرگ ایجاد شود.

در دنباله‌ی گفت‌وگوها، حامل نامه‌ی فتح‌علی شاه به کاردار سفارت فرانسه می‌گوید که شاه ایران روی خوش به نمایندگان انگلیس نشان نداد، زیرا آن‌ها با روس‌ها پیوند و ارتباط دارند؛ اما وی با گشادروی، فرستادگان دولت فرانسه را به حضور خواهد پذیرفت. او همچنین خواهان خدمت چند افسر فرانسوی به ویژه از رسته‌ی توپخانه در ایران است. همچنین با اسیران روس که در بازداشت ایران به سر می‌برند، با مهربانی رفتار می‌شود.^{۲۷}

کاردار، بر گردان سخنان حامل نامه‌ی شاه ایران را در اختیار سفیر فرانسه قرار می‌دهد که در آستانه‌ی ترک اسلام‌بول بود. از آن جا که سلطان عثمانی، زیر فشار روس و انگلیس، از به رسمیت شناختن عنوان امپراتوری ناپلئون خودداری کرده بود، سفیر فرانسه تصمیم گرفت که به عنوان اعتراض، خاک عثمانی را ترک کند. سفیر فرانسه در بازگشت به پاریس، بدون درنگ نامه‌ی پراهمیت شاه ایران را به تالیران وزیر امور خارجه رساند.

هم‌زمان، فرستاده دیگری از سوی ایران به نام قاسم‌خان به حلب رفت و ضمن دیدار با «کورآنسه» کمیسر روابط بازرگانی فرانسه در آن شهر، نامه‌ی احمدخان، والی تبریز را به وی رساند. احمد خان در این نامه نوشته بود:^{۲۸}

وزیر دیوان، مقتضی تشخیص داده است که از راه ارتباط میان من و شما، دوستی پایدار میان امپراتور فرانسه و شاهنشاه ایران برقرار شود. در این صورت نهایت اشتیاق من این است که برادر کمیسر مساعی خود را به کوشش‌های من بپیوندد تا به اتفاق یکدیگر، بتوانیم میان دو امپراتور، دوستی صادقانه و زوال‌ناپذیر به وجود آوریم...

قاسم‌خان به کورآنسه می‌گوید که به باور وی بهترین وسیله‌ی نزدیکی دو کشور آن است که امپراتور فرانسه مانند انگلیس‌ها و دیگر قدرت‌های اروپا، یکی از رعایای خود را به عنوان سفیر به ایران گسیل دارد.^{۲۹}

با دریافت پیام فتح‌علی شاه، ناپلئون بر آن شد که برقراری رابطه با ایران را شتاب بخشد. البته در این میان خبر رسیده بود که به زودی روس و انگلیس، اتحاد تازه‌ای علیه فرانسه خواهند بست که پیش‌درآمد ائتلاف سوم خواهد بود.

ناپلئون، ژوبر (Pierre Amedee - Emilien - Probe Jaubert) را که در گذشته سرپرست مترجمان ارتش خاور بود، برای سفارت به نزد فتح‌علی شاه برگزید. وی در میانه‌ی ماه مارس ۱۸۰۵ (نخستین روزهای فروردین ۱۱۸۴)، از راه اسلام‌بول، روانه‌ی محل ماموریت خود شد.

نابلیتون در نامه‌ای به فتح‌علی شاه که ژوبر حامل آن بود، با ستایش از پیشینیان پادشاه ایران، با اشاره به نادر شاه نوشته بود:^{۳۰}

او به کسب قدرتی عظیم توفیق یافت، در قلب سرکشان وحشت آفرید و هیبت خود را به همسایگان نشان داد. بر دشمنان خویش پیروز شد و با شکوه‌مندی تمام فرمان راند. اما از آن تدبیر که هم به حال بیندیشد و هم به آینده عاری بود، فرزندانیش، نتوانستند بر جای او تکیه زنند ...

در باور من، چنین می‌نماید که تنها عموی تو، محمدشاه [آقا محمد خان] توانست به شیوه‌ی یک شه‌ریار بیندیشد و زندگی کند. او بخش اعظم ایران را به زیر نگین خود درآورد و سپس، به انتقال اقتدار حاکمه‌ای که در پرتو جهان‌گشایی خویش به کف آورده بود، به تو توفیق یافت ...

تو نیز بر همان شیوه خواهی رفت و از آن چه به عنوان سرمشق از وی به جا مانده است، گام فراتر خواهی نهاد. تو نیز چون او، توصیه‌های یک قوم تجارت پیشه [انگلیس‌ها] را که در هند، دست به کار معامله بر سر جان و اورنگ شه‌ریاران است، به هیچ خواهی گرفت و دلاوری قوم خود را، سد راه یورش‌هایی خواهی کرد که روسیه بدان دست یازید، و هر دم آن‌ها را در بخشی از امپراتوری تو که در همسایگی خان آن قرار دارد از سر می‌گیرد.

من یکی از خدمتگزارانم را که نزد من جایگاهی بلند دارد و از اعتماد کامل من برخوردار است، به سوی تو روانه می‌کنم. بر عهده‌ی اوست که احساسات مرا به تو ابراز کند و پیامی را که تو به او خواهی گفت، برای من باز آورد ...

هنگامی که مسیر این مرادوات مشخص شد، هیچ چیزی مانع از آن نخواهد شد که این مرادوات به جریانی پایدار تبدیل شود.

مردان مشرق زمین، از نبوغ و شجاعت بی‌بهره نیستند اما بی‌خبری از برخی فنون و به غفلت سپردن پاره‌ای مقررات که قدرت و تحرک سپاهیان را چند برابر می‌کند، سبب شده است که آن‌ها در میدان جنگ در برابر مردان شمال و مغرب زمین، در موقعیتی سخت فروتر قرار گیرند ...

تو مرا از هر چه خاطرت به آن تعلق دارد، آگاه خواهی ساخت و ما پیوندهای دوستی و داد و ستد را که در گذشته، میان امپراتوری‌های تو و من وجود داشت از سر خواهیم گرفت. ما یک دل و یک جهت، خواهیم کوشید تا ملت‌های خود را نیرومندتر، ثروتمندتر و سعادت‌مندتر کنیم ...

ژوبر دستور داشت که درباره‌ی « وضع ایران و به ویژه ارتش آن، گسترده‌ترین و دقیق‌ترین آگاهی‌های ممکن را به دست » آورد و ...^{۳۱}

از آن جا که نگرانی‌هایی وجود داشت که فرستاده‌ی فرانسه به ایران نرسد ، قرار شد که مامور دیگری به دنبال « ژوبر » به ایران گسیل شود . برای این کار سرگرد آکساندر رومیو (Alexandre Romieu) ، برگزیده شد . به وی دستور داده شده بود که :^{۳۳}

امپراتور میل دارند که شما پیش از ترک ایران ، گشتی در کناره‌های ارس بزنید و تا مرزهای روسیه ، پیش بروید . در این بازدید ، اطلاعاتی درباره‌ی رویدادهای گذشته ، چگونگی مناسبات همسایگی ، خطرهای ناشی از تجاوز خارجی ، احوال و تمایلات ساکنان نواحی مرزی و نقشه‌های بعدی روسیه در قبال ایران را تحصیل کنید ...
[در گفت‌وگوها] سعی شما مصروف براین خواهد بود که از حدود برخی مطالب کلی تجاوز نکنند . امپراتور آمادگی دارند که با این کشور وارد اتحاد شوند و به تامین نیازهای آن کمک کنند . اما این امر ، جز با حصول اطمینان از این که کارها بر مقتضای احتیاط و سنجیدگی برگزار خواهد شد ، امکان‌پذیر نخواهد بود
باید به ویژه به این نکته پی برد که چه نوعی کمکی با اطمینان می‌تواند داده شود که در آن دولت ، حس حق‌شناسی را برانگیزد ...

تالیان وزیر امور خارجه ، دومین نامه‌ی ناپلئون به فتح‌علی شاه را که روز ۲۹ مارس ۱۸۰۵ (۹ فروردین ۱۱۸۴) نوشته شده بود ، به « رومیو » می‌دهد . در این نامه ، ناپلئون نوشته بود :^{۳۳}

روس‌ها که از مناطق بی‌آب و علف در کشور خود ناخشنودند ، زیباترین نقاط امپراتوری عثمانی را پایمال تاخت و تاز خود کرده‌اند . انگلیس‌ها که در جزیره‌ای فرو افتاده‌اند که ارزش کوچک‌ترین ایالت امپراتوری ترا هم ندارد ، در حالی از مال‌اندوزی آن‌ها را به حرکت درآورده است ، در هند به مستقر ساختن قدرتی توفیق یافته‌اند که به گونه‌ی فزاینده ، ترس‌آورتر می‌شود . این دو ، کشورهایی هستند که باید مراقب آنان بود و از آن‌ها ، دوری کرد . نه به این سبب که نیرومنداند ، بلکه از این جهت که نیازمنداند و میلی بی‌اندازه به نیرومند شدن دارند ...

امروز ، یک سپاه ۲۵ هزار نفری و منضبط می‌تواند ایران را مورد تهاجم قرار دهد و شاید ، آن را به اختیار خود درآورد . اما هنگامی که شهروندان تو آموختند چگونه جنگ‌افزار بسازند ، هنگامی که سربازان تو آموختند که چگونه در مجموعه‌ای از حرکت‌های تند و منظم پراکنده شوند و بار دیگر ، به هم بیوندند ، وقتی آن‌ها دریافتند چگونه یک حمله‌ی نیرومند را به یاری آتش توپخانه‌ی متحرک ، پرتوان‌تر سازند و سرانجام ، هنگامی که مرزهای تو را دژهای پرشمار پاسداری کنند و کشتی‌های متعلق به ناوگان ایرانی بر روی آب‌های دریای مازندران به حرکت درآید ، تو صاحب یک امپراتوری تهاجم‌ناپذیر و شهروندانی شکست‌ناپذیر خواهی شد .
من همواره مشتاقم با تو ، مناسباتی سودمند داشته باشم . خواهش من از تو این

است که خدمتگزار مرا به نیکی بپذیری، من نیز، کسانی را که تو به دربار امپراتوری من گسیل داری، با حسن نیت پذیرا خواهم شد ...

ژوبر، روز ۲۷ مه ۱۸۰۵ (۶ خرداد ۱۱۸۴)، با پنهان کاری کامل از اسلامبول به سوی تهران روانه شد. او راه ارزروم را برای رسیدن به ایران در پیش گرفت. کمابیش هم‌زمان، «رومیو» دومین فرستاده‌ی ناپلئون وارد اسلامبول شد و از راه حلب، بغداد و بصره، روانه‌ی تهران گردید. سرگرد رومیو، روز ۲۴ شهریور ۱۱۸۴ (۱۵ سپتامبر ۱۸۰۵)، پس از آن که از سوقصد کنسول انگلیس در حلب جان به در برد، وارد تهران شد. وی پیش از باریابی به حضور فتح‌علی شاه، با میرزارضا قلی نوایی که در دوران آقا محمدخان با عنوان منشی‌الممالک، مسئولیت رابطه با کشورهای دیگر را عهده‌دار بود و در آن زمان با لقب وزیر ارتباطات، همان وظیفه را انجام می‌داد و نیز با میرزا محمد شفیع مازندرانی که او نیز منشی‌گری بنیان‌گذار دولت قاجاریان را به دوش می‌کشید و چندی پیش از آن به مقام صدارت رسیده بود، گفت‌وگو کرد.

سرگرد رومیو، روز هشتم مهر ماه ۱۱۸۴ (۳۰ سپتامبر ۱۸۰۵)، با تشریفات تمام به حضور فتح‌علی شاه، بار یافت. فتح‌علی شاه به فرستاده‌ی ناپلئون می‌گوید:^{۳۴}

هنگامی که فرمانروایان ایران و فرانسه، به یک دیگر دست اتحاد دهند، همه‌ی جهان نیز برابرشان مقاومت نمی‌تواند کرد. من سخت شایقم که با امپراتور شما متحد شوم. او تنها فرمانروای اروپاست که به قولش می‌توان اعتماد کرد. چون او، واقعا بزرگ است و دیگران، دروغ‌گویانی بیش نیستند.

رومیو در پاسخ می‌گوید که امپراتور نیز به همان اندازه، خواهان برپایی پیوندهای دوستی با شاه است و سفر وی و نیز آقای ژوبر که به دنبال وی از راه خواهد رسید، گواه درستی این گفتار است.

هنگامی که وزیر ارتباطات به این نتیجه رسید که فرستاده‌ی ناپلئون اختیاری برای بستن قرارداد اتحاد ندارد، با وجود پافشاری وی، از بازگو کردن نیازهای نظامی ایران خودداری می‌کند. با این همه:^{۳۵}

او با نبوغی که ویژه سیاست‌مداران شرقی در رساندن مقصود خود در لفافه است، می‌گوید هنگامی که فرانسه و ایران با هم پیمان اتحاد بستند، آن‌ها خواهند توانست به راحتی و بدون هیچ محظوری با یکدیگر به گفت‌وگو بنشینند.

فردای آن روز، فتح‌علی شاه دوباره رومیو را به حضور می‌پذیرد. شاه با پذیرش هدیه‌هایی که او به همراه آورده بود، از توان دریایی فرانسه و دیگر کشورهای بزرگ اروپا، پرسش می‌کند. همان شب، وزیر ارتباطات به وی آگاهی می‌دهد که دولت ایران، به زودی سفیر روانه‌ی فرانسه خواهد کرد. اما چند روز بعد (۲۰ مهر ۱۱۸۴ / ۱۲ اکتبر ۱۸۰۵)، رومیو در اثر بیماری درمی‌گذرد و جنازه‌ی وی را با تشریفات در شهر ری در کنار آرام‌گاه حضرت عبدالعظیم به خاک می‌سپارند. اما ژوبر، فرستاده‌ی دیگر ناپلئون بر اثر توطئه انگلیس‌ها، به اتهام جاسوسی در خاک عثمانی بازداشت شد و پس از ۴ ماه در اثر دخالت و اعتراض دولت ایران، از زندان آزاد گردید و سرانجام، روز ششم خرداد ۱۲۸۵ (۵ ژوئن ۱۸۰۶) به تهران رسید. ژوبر نامه‌ی دیگر ناپلئون را تقدیم فتح‌علی شاه کرد:^{۳۶}

فتح‌علی‌شاه، ژوبر را با لطف تمام پذیرفت و برای آن که عظمت واقعی ایران را به چشم او بکشد، دستور داد، تا تمام خزاین و جواهرات خود را جلوی سفیر ناپلئون بگسترانند.

شاه، ژوبر را مورد مهر ویژه قرار می‌دهد و با او پیرامون اروپا، تصرف ناپل و آستی میان فرانسه و عثمانی و تاثیر زیاد آن بر ایران، بزرگی ناپلئون و احساس دوستی نسبت به فرانسه سخن می‌گوید. او، ژوبر را نزدیک به یک ساعت نزد خود نگاه می‌دارد.

روز سوم تیر ماه ۱۱۸۵ (۲۴ ژوئن ۱۸۰۶)، فتح‌علی شاه، روانه‌ی چمن سلطانیه می‌شود. شاه دستور می‌دهد که ژوبر را نیز که بیمار شده بود، به همراه ببرند.

روز بیستم تیر ماه (۱۱ ژوئیه)، فتح‌علی شاه، اجازه بازگشت به ژوبر می‌دهد و فردای آن روز، وی سلطانیه را به سوی پاریس، ترک می‌کند. دولت ایران، همراه ژوبر، میرزا محمدرضا قزوینی را به سفارت نزد ناپلئون می‌فرستد. میرزا محمدرضا قزوینی مامور بود تا راه را برای اتحاد با فرانسه، هموار سازد.

سفر میرزا محمدرضا قزوینی، همزمان است با تصمیم قاطع فرانسویان در اتحاد با ایران که دلیل آن را باید در:^{۳۷}

سرخوردگی امپراتور فرانسه بعد از شکست تلاش جدیدش در آستی با انگلستان جست‌وجو کرد.

در این میان، روز پنجم ژوئن ۱۸۰۶ (۱۵ خرداد ۱۱۸۵) سفیر عثمانی در فرانسه اعلام کرد که سلطان سلیم سوم، ناپلئون را به عنوان امپراتور به رسمیت می‌شناسد. بدین سان، راه

نزدیکی میان عثمانی و فرانسه، هموار شد و اکنون ناپلئون می‌توانست سیاست « نگاه به خاور » را به مورد اجرا گذارد. او سیاست نگاه به خاور خود را این‌گونه بیان می‌کند:^{۲۸}

هدف سیاست [خاوری] من به گونه‌ی مستمر، تامین اتحاد سه گانه میان خود، باب عالی [دربار عثمانی] و ایران است که به گونه‌ی غیرمستقیم یا تلویحی در جهت رویارویی با روسیه باشد.

روز نهم اوت ۱۸۰۶ (۱۸ مرداد ۱۱۸۵)، پادشاه پروس، فرمان بسیج همگانی می‌دهد. پادشاه پروس، در نامه‌ای به تزار روس، خود را متعهد و موظف به یورش « برآشوبنده‌ی جهان »، می‌داند.^{۲۹} بدین‌سان، چهارمین هم‌گرایی برضد ناپلئون، شکل می‌گیرد. با توجه به این فراگشت، تالیران به سفیر فرانسه در اسلام‌بول نوشت:^{۳۰}

به مقامات ایران اعلام کنید که از هم اکنون، خود را متحد فرانسه بدانند و همه‌ی نیروی خود را بر ضد دشمن تجهیز کنند. جنگ در اروپا، نمی‌تواند برای زمان درازی ادامه داشته باشد. جنگ در آسیا نیز، اگر با تحرک و توان همانندی دنبال شود، به زودی متوقف خواهد شد. این جنگ، باید گرجستان و همه‌ی ایالات ساحلی دریای مازندران را که روسیه در آن‌ها رخنه کرده است، از سلطه‌ی آن کشور آزاد کند. فرانسه، ایران را نه در زمان جنگ و در روزهای صلح، به حال خود رها نخواهد کرد.

در این زمان، فرانسه سخت نیازمند اتحاد با ایران و نیز عثمانی بود، تا جبهه‌ی نیرومندتری برابر روسیه گشوده شود و عثمانی نیز در کنار ایران با روسیه وارد جنگ گردد. به باور فرانسویان:^{۳۱}

اگر جنگ با پروس ... چیزی بیش‌تر از یک گردش نظامی نبوده است اما کارزار با روسیه، متضمن یک سلسله مسایل جوی و مشکلات تدارکاتی است که « ارتش بزرگ» با آن‌ها دمخور نیست. جنگ بیش از آن حدی که امپراتور فرانسه پیش‌بینی کرده است، طولانی و دشوار خواهد بود.

فرانسویان که خود را برای نبرد با روسیه آماده می‌کردند، در پی آن بودند تا:^{۳۲}

در کارزاری که بر ضد روسیه در حال سازمان یافتن است، ترکیه باید جناح راست و ایران باید جناح متهاالیه راست ما را، تشکیل دهند.

در این میان، امپراتوری عثمانی که زمان درازی دودل بود، روز ۲۴ دسامبر ۱۸۰۶ (۳ دی ۱۱۸۵)، به روسیه اعلام جنگ داد.

ناپلئون، به امید توافق با روس‌ها، امضای عهدنامه با ایران را به عقب انداخت و شاید هم، به این نتیجه رسیده بود که در اثر امضای پیمان اتحاد با ایران و عثمانی، می‌تواند روس‌ها را زیر فشار قرار داده و آن دولت را به اتحاد با خود بکشاند، چیزی که فرانسویان، چند ماه پس از اتحاد با ایران و عثمانی، توانستند به دست آورند. ناپلئون در سوم مارس ۱۸۰۷ (۱۲ اسفند ۱۱۸۵)، به تالیران نوشت:^{۴۳}

آرامش در اروپا، تنها هنگامی پا بر جا می‌گردد که فرانسه و اتریش یا فرانسه و روسیه، با هم در یک جهت حرکت کنند.

از این رو، ناپلئون در راستای راهبرد خود، یعنی پی‌گیری نبرد با روس‌ها و نزدیک شدن به ایران و عثمانی تا این که بتواند روس‌ها را به اتحاد با خود بکشاند، نامه‌ی دیگری به فتح‌علی شاه نوشت. وی هم‌چنین، نامه‌ای برای عباس میرزا ولی‌عهد نیز گسیل داشت. ناپلئون در ۱۴ مارس ۱۸۰۷ (۲۳ اسفند ۱۱۸۵) به فتح‌علی شاه نوشت:^{۴۴}

نامه‌ی تو را دریافت داشتم. هر بار که خبری از موفقیت‌های تو به من می‌رسد، دلم از شادی لبریز می‌شود... من در جریان نبرد با روس‌ها، ۷۵ عراده توپ به غنیمت گرفتم. چنان شمار بزرگی از آن‌ها را به اسارت درآوردم و چنان تشویشی در کوشورشان افکندم که برای دفاع از پای‌تخت خود ناگزیر از بسیج عمومی شدند... بخشی از ارتش روسیه، به ویژه سواره نظامی که در مرزهای تو مستقر بود، احضار و در نبرد با من درگیر شده است. از این اوضاع و احوال اغتام فرصت کن... باید میان ما ارتباط مکرر برقرار باشد تا سیاست امپراتوری‌های خود را که سیاست واحدی بر ضد دشمنان مشترک ماست، با یکدیگر پیوسته و هم‌آهنگ کنیم.

این گونه ابراز علاقه به «سیاست واحد بر ضد دشمنان مشترک»، در حالی از سوی ناپلئون ابراز می‌شد که علاقه‌ی وی به ایران «بر مبنای ملاحظات تاکتیکی استوار [بود] و دارای طبیعتی گذرا»^{۴۵} بود.

در این میان، نامه‌ای از فتح‌علی شاه به ناپلئون می‌رسد و ناپلئون در پاسخ وی می‌نویسد:^{۴۶}

بسیاری از سپاهیان مستقر در منطقه‌ی دون (Don) که برای مقابله با تو بسیج شده بودند، به لهستان آمده‌اند. من شمار بزرگی از آنان را به اسارت درآورده‌ام. سلطان سلیم [امپراتور عثمانی] مایل است، با تو در صلح و صفا زندگی کند. پیوندها را مستحکم کنید... همه‌ی ارتباط انگلیس‌ها را با هند قطع کن... آن‌ها دوستان روسیه و دشمنان ما هستند.

سرانجام ، روز ۵ اردیبهشت ۱۱۸۶ (۲۶ آوریل ۱۸۰۷) میرزا محمدرضا خان ، وارد قصر فیکنن اشتاین شد . او را در همان کاخی جای دادند که امپراتور نیز در همان قصر به سر می برد . ناپلئون او را به حضور پذیرفت . و از وی دعوت کرد که پس فردای آن روز ، در آیین سان سپاهیانش حضور به هم رساند .

روز ۲۹ آوریل (۸ اردیبهشت) ، امپراتور او را در باغ کاخ به حضور می پذیرد و از وی پرسش های زیادی درباره ی ادبیات و یادمان های باستانی ایران به عمل می آورد که میرزا محمدرضا خان ، به شایستگی پاسخ می دهد . افزون بر آن ، وی به ناپلئون یادآور می شود که یادداشت هایی درباره نبرد پارت ها و رومیان به جای مانده است . ژوبر که به عنوان مترجم حضور دارد ، می گوید که این نوشته ها در کتابخانه ی سلطنتی فرانسه وجود دارد . ناپلئون دستور می دهد که آن ها را ترجمه کنند .

روز اول ماه مه ، ناپلئون سفیر ایران را به بازدید رزمایش گاردسوار خود ، با بهره گیری از ۳۰ آتشبار توپ سبک ، فرا می خواند . ناپلئون در پی آن بود که با نشان داد توان رزمی و انضباط ارتش خود ، بر میرزا محمدرضا قزوینی تاثیر گذارد . زیرا می دانست که او ، این مسایل را به تهران گزارش می کند .

گفت وگوهای اتحاد که با رسیدن نماینده ی ایران به فیکنن اشتاین آغاز شده بود ، روز ۴ مه ۱۸۰۷ (۱۳ اردیبهشت ۱۱۸۶) ، به پایان رسید و عهدنامه ی اتحاد از سوی نمایندگان دو طرف امضا شد .

بر پایه ی این عهدنامه ، فرانسه تمامیت ارضی ایران را تضمین کرد و گرجستان را به عنوان جزیی مشروع از خاک ایران ، به رسمیت شناخت . هم چنین این کشور ، متعهد شد که همه ی کوشش های خود را برای ناچار ساختن روسیه از تخلیه ی گرجستان و دیگر نقاط ایران ، به کار گیرد . مساله تخلیه ی گرجستان ، می بایست به گونه ی پی گیر ، مورد نظر سیاست فرانسه قرار داشته باشد و این کشور از کوشش در راه تحقق این هدف ، فروگذار نکند ...

در برابر ، ایران متعهد شده بود که همه ی ارتباط های سیاسی و بازرگانی خود را با انگلستان ببرد و بی درنگ به آن کشور اعلام جنگ بدهد ... کنسول های انگلیس را از خاک خود براند و ... قرار شد ، اسناد تصویب شده ی این عهدنامه ظرف ۴ ماه در تهران دست به دست شود (پیوست شماره ی ۱۰)

روز ۱۲ آوریل ۱۸۰۷ (۲۲ فروردین ۱۱۸۶) ، ناپلئون از میان نامزدهای سفارت ایران ، آجودان خود ، ژنرال کلود - متیوگاردان را برگزید . پدربزرگ وی نیز در دوران لویی چهاردهم ، کنسول فرانسه در ایران بود . وی در نامه ای به تالیران می نویسد :^{۴۷}

او این مأموریت را به منزله‌ی وظیفه‌ای که از سوی نیاکانش به وی رسیده است ، تلقی می‌کند و از شوق و علاقه برای انجام دادن آن ، آکنده است .

ژنرال گاردان را در این مأموریت یک هیات نظامی بلند پایه و مبلغان مذهبی ، همراهی می‌کردند. پاره‌ای از این افسران ، بعد از پایان مأموریت ناکام در ایران ، به سرعت ترقی کردند و به مقام‌های بالای لشگری و کشوری رسیدند .

چند روز پس از امضای عهدنامه‌ی فینکن اشتاین ، گاردان دستورالعمل سفارت خود را از تالیران دریافت کرد . بر پایه‌ی این دستورالعمل^{۴۸} :

ژنرال گاردان نباید این نکته را از نظر دور دارد که هدف ما برقراری اتحادی سه‌گانه میان فرانسه ، باب عالی و ایران و گشودن راهی به سوی هند ، و جلب مددکار و متحد برای خود در برابر روسیه است .

... ایرانیان باید به روس‌ها به منزله‌ی دشمنان طبیعی خود بنگرند. آن‌ها گرجستان را از بیکر ایران جدا کرده و بهترین ایالات آن را در معرض تهدید قرار داده‌اند . آن‌ها هنوز سلسله‌ی پادشاهی کنونی [قاجار] را به رسمیت نشناخته ، و از نخستین روزهایی که این دودمان به قدرت رسیده است با آن در جنگ و ستیز بوده‌اند . آقای ژنرال گاردان این ناخشنودی‌ها را همواره یادآوری خواهد کرد و آتش دشمنی ایرانیان را نسبت به روس‌ها گرم نگاه خواهد داشت .

او آن‌ها را به کوشش‌های بیشتر و در هم شکستن حلقه‌های بیشتر محاصره ترغیب خواهد کرد . او در پی انجام گرفتن عملیات نظامی ، همه‌ی راهنمایی‌هایی را که طبق تجربیات خود سودمند تشخیص می‌دهد در اختیار ایرانی‌ها خواهد گذاشت و سعی خواهد کرد که به شاهزاده عباس میرزا که فرماندهی ارتش ایران را به عهده دارد و صاحب اعتماد به نفس به نظر می‌رسد ، نزدیک شود . ایرانیان باید در مرزهای روسیه دست به یک رشته عملیات نیرومند انحرافی بزنند و از ضعف روس‌ها به سبب اعزام بخشی از نیروهایشان از قفقاز به اروپا سود جویند و در ایالاتی که آن‌ها با توسل به قوه‌ی قهریه یا به مدد تجربیات از ایران جدا ساخته‌اند رخنه کنند ...

آقای ژنرال گاردان تمامی سعی خود را بر این مصروف خواهد داشت که میان ایران و باب عالی هماهنگی ایجاد کند . این هماهنگی تا سرحد امکان باید در عملیاتی که از طرف این دو کشور در کرانه‌های دریای خزر و دریای سیاه جریان دارد صورت گیرد . هر دو امپراتوری دارای مصلحت واحدی هستند . تمامی سرزمین‌های جنوب روسیه به نحوی یکسان در معرض تهدید قرار دارد ، زیرا روسیه اراضی حاصلخیز و هوای معتدل جنوب را بر کویرها و یخزارهای خود ترجیح می‌دهد . اما برای ایران در این میان نفع دیگری وجود دارد که ویژه‌ی خود این کشور است و آن سد کردن راه نفوذ انگلستان در هند است .

ایران امروز میان روسیه و متصرفات انگلستان گرفتار شده است. هر چه این متصرفات در جهت مرزهای ایران بیشتر گسترش پیدا کند، این کشور باید از توسعه طلبی آینده‌ی انگلستان بیشتر نگران باشد. ایران در معرض این خطر قرار گرفته است که روزی مانند شمال هند، به صورت یک ایالت انگلیسی درآید. اگر این کشور امروز در صدد پیشگیری از چنین خطری برنیاید، به انگلستان آسیب نرساند و عملیات نظامی فرانسه را تسهیل نکند، با چنین خطری دست به گریبان خواهد بود.

از سوی دیگر، گاردان ماموریت داشت درباره‌ی نیرویی که ایران می‌تواند در اختیار یک سپاه ۲۰ هزار نفری فرانسوی برای حمله به هند، قرار دهد بررسی کند. به او هم چنین اجازه داده شده بود تا گفت و گوهایی را برای امضای یک پیمان بازرگانی بر پایه‌ی پیمان‌های پیشین، انجام دهد. بخش دیگر آموزه‌های گاردان، بر پایه‌ی پژوهش‌های بوم نگاری (جغرافیایی) و نقشه‌برداری از سوی هیات همراه وی و... قرار داشت.

ژنرال گاردان روز ۳۰ مه ۱۸۰۷ (۸ خرداد ۱۱۸۶)، با اجازه‌ی ناپلئون، به اتفاق همراهان و هم‌چنین میرزا محمدرضاخان قزوینی، فینکن اشتاین را به سوی ایران از راه اسلام‌بول ترک کرد.

در این میان، دولت فرانسه دبیر سفارت این کشور در اسلام‌بول را، روانه‌ی تهران کرد. لابلاش (De La Blanche) ماموریت داشت که ایرانیان را متقاعد کند تا در حالی که فرانسویان با روس‌ها در کرانه‌های رود «ویستول» در حال نبرد هستند، دست به یک رشته عملیات جنگی علیه آنان بزنند. وی در خرداد ۱۱۸۶ (ژوئن ۱۸۰۷)، به تهران رسید و به حضور فتح‌علی شاه بار یافت. لابلاش نامه‌ی ناپلئون را که در تاریخ ۱۷ ژانویه در شهر ورشو نوشته شده بود، تقدیم شاه کرد. ناپلئون در این نامه، از فتح‌علی شاه خواسته بود که روس‌ها را مورد آفند قرار دهد:^{۴۹}

پیروزی‌های من، آن‌ها را در حالتی تضعیف شده و روحیه باخته در برابر تو قرار می‌دهد... از آن‌ها، گرجستان و همه‌ی ایالاتی را که بخشی از سرزمین تو بود، پس بگیر و ...

از سوی دیگر، لابلاش وظیفه‌دار بود که شاه را به دشمنی و اعلان جنگ علیه انگلستان برانگیزد. اما ایرانیان، نمی‌خواستند پیش از آن که از حمایت فرانسه برابر روسیه مطمئن شوند، انگلیس‌ها را به دشمنی با خود بکشانند. از این‌رو پافشاری‌های لابلاش در این مورد، کارساز واقع نشد.

در این میان ، روس‌ها که توان نبرد در سه جبهه ، یعنی ایران ، عثمانی و فرانسه را نداشتند ، با فرستادن استپانف (Stipanov) به دربار ایران ، درخواست ترک مخاصمه کردند . روس‌ها ، آگاهی داده بودند که در برابر واگذاری گرجستان ، داغستان و بخش‌هایی از قفقاز ، آماده‌ی پذیرش قرارداد آشتی هستند . اما فتح‌علی شاه ، پیشنهاد روس‌ها را رد کرد و در پاسخ به درخواست دربار سن پترزبورگ ، بدون باقی‌گذارن جای اندک دودلی^{۵۰} :

قفقاز را جزء لاینفک ایران شمرد

البته در آن زمان ، ایرانیان نمی‌توانستند تصور کنند که اندکی پس از امضای قرارداد اتحاد با فرانسویان در فینکن اشتاین ، آن‌ها بدون در نظر گرفتن تعهداتی که در برابر ایران به دوش گرفته بودند ، با روس‌ها کنار خواهند آمد .

در حالی که لابلانش در تهران سرگرم گفت‌وگو با فتح‌علی شاه و دیگر بزرگان ایران درباره‌ی افزون‌سازی عملیات جنگی علیه روس‌ها و اعلام جنگ به انگلستان بود ، ناپلئون با روسیه کنار آمد . هنوز مرکب امضای قرارداد فینکن‌اشتاین خشک نشده بود که ناپلئون در تیلسیت ، با تزار روس ، صلح کرد .

روز ۱۴ ژوئن (۲۳ خرداد) روس‌ها ، به دنبال نبرد فریدلند (Friedland) با به جای گذاردن ۲۵ هزار کشته ، به سوی رودخانه « نیمن » ، پس نشستند . به دنبال گفت و گوهای آشتی ، روز ۷ ژوئیه ۱۸۰۷ (۱۵ تیرماه ۱۱۸۶) ، ناپلئون و تزار ، در تیلسیت قرارداد آشتی را دستینه کردند .^{۵۱} برخلاف تعهد فرانسه در ماده‌ی ۴ قرارداد فینکن‌اشتاین که « همه‌ی کوشش خود را به منظور وادار ساختن روسیه به تخلیه گرجستان و سرزمین‌های متعلق به ایران و نیز ، برای انعقاد عهدنامه‌ی آشتی میان دو کشور ، مصروف دارد » ، ناپلئون در پی آن بود که برتری خود را در اروپا نگاهبانی کند ، حتا به بهای آزاد گذاشتن دست روسیه در آسیا . از این‌رو ، تالیران روز ۲۶ اوت ۱۸۰۷ (۳ مرداد ۱۱۸۶) ، ژنرال گاردان را که در آن زمان در اسلام‌بول در راه ایران بود ، از پایان دشمنی میان فرانسه و روسیه و دگرگونی‌های سیاسی برآمده از آن در روابط فرانسه با ایران ، آگاه می‌کند . وی در این باره می‌نویسد :^{۵۲}

در تیلسیت ، هیچ موضوعی که با ایران در ارتباط باشد ، مطرح نشده است ... در هر حال ، فکر نمی‌کنم که فیصله‌ی اختلاف‌های این قدرت با ایران ، چندان دشوار باشد و روسیه نخواهد با کشورهایی که در شمار دوستان امپراتوراند ، از در صلح و سازش دریاید .

فرانسوی‌ها، این عهدشکنی و از آن مهم‌تر، پنهان‌کاری زشت خود را، این‌گونه توجیه کردند که:^{۵۳}

عهدنامه‌ی اتحاد ما با ایران، هنوز از طرف این کشور مورد تایید قرار نگرفته حتی به آگاهی [سران] آن‌هم نرسیده بود و بنابراین، ما نمی‌دانستیم که فتح علی شاه، چگونه برخوردی با آن خواهد داشت.

در حالی که سفیر ایران همراه ژنرال گاردان بود و فرانسویان، دولت ایران را از عهدشکنی خود آگاه نکردند:^{۵۴}

اگر ایران به موقع در جریان عهدنامه تیلزیت گذاشته شده بود، آیا باز هم از صلح با همسایه‌ی نیرومند خود روی برمی‌تافت؟ به احتمال بسیار، چنین نمی‌کرد.

کنار آمدن ناپلئون با تزار روس، حکومت عثمانی را نیز در موقعیت بسیار بدی قرار داد:^{۵۵}

ناپلئون در مصالحه تیلزیت، دولت عثمانی را بعد از آن که به یک جنگ بدبختانه [علیه روسیه] کشانیده بود، فدای فواید خود ساخت و عثمانیان از روی حق و انصاف، بدقولی پادشاه فرانسه را که به حمایت او [و جنگ علیه روسیه] برخاسته بودند، ملامت کردند.

روز ۲۸ تیرماه ۱۱۸۶ (۲۰ ژوئیه ۱۸۰۷)، لابلانش نامه‌ای از فتح‌علی شاه برای ناپلئون دریافت داشت که در آن اشاره‌ی سراسری در زمینه‌ی اعلان جنگ به انگلیس‌ها نشده بود، بلکه شاه به گونه‌ی کلی گفته بود که با دشمنان فرانسه، رابطه را بریده است. وی هم در این نامه یادآور شده بود:^{۵۶}

... در این سال، می‌بایست به گوش آن برادر مهربان رسیده باشد که دولت روسیه چندین بار اشخاصی را برای انجام دادن مذاکرات صلح و تعیین شرایط آن، نزد ما فرستاد. ولی ما آن‌ها را با این پاسخ فرستادیم که تا هنگامی که روس‌ها، خاک ایران را به طور کلی تخلیه نکرده و هم چنین موافقت برادر عزیز ما را به دست نیاورده و پیشنهادهایی برای تامین رضایت وی، به نحوی که ما انتظار داریم، ارائه نداده باشند، سخنی از صلح نمی‌توان به میان آورد... آن اعلی حضرت بدانند و آگاه باشند که ما با دشمنان امپراتور، قطع رابطه کرده‌ایم.

در حالی که کمابیش یک ماه پیش از آن، ناپلئون پیمان خود را با ایران نادیده گرفته بود و چنان که گفته شد، بدون این که به تعهدات خود درباره‌ی ایران در برابر روس‌ها اشاره‌ای کرده باشد، با تزار قرارداد صلح بسته بود. حتی تزار روس از قول ناپلئون به سفیر فرانسه در دربار سن‌پترزبورگ گفته بود:^{۵۷}

ماموریت این ژنرال [گاردان]، مربوط به زمان پیش از اتحاد من با شماست. با انعقاد این عهدنامه، همه چیز تغییر شکل داده است. این موضوع را خود امپراتور ناپلئون در تلبزیت به من گفت و بعد از آن نیز تکرار کرده است که هیچ اهمیتی برای این ماموریت قایل نیست.

چنانچه گفته شد، ژنرال گاردان، از پایان دشمنی میان فرانسه و روسیه، بادریافت تعلیمات تازه درباره‌ی ماموریتش در اسلامبول آگاه شد. در این نامه که روز ۲۶ اوت ۱۸۰۷ (۳ شهریور ماه ۱۱۸۶) از سوی تالیران به گاردان نوشته شده بود، وظیفه‌ی وی در برانگیختن ایران علیه منافع انگلستان، کوتاه شده بود:^{۵۸}

هدفی که شما باید قبل از هر چیز مدنظر داشته باشید، قطع هرگونه ارتباط میان ایران و انگلستان و دور کردن همه‌ی عوامل و کارگزاران انگلیسی از بنادر آن امپراتوری و ممانعت از هرگونه ارتباطی میان انگلستان و هند، نگاهداشتن ایران، در همان موضعی که برضد انگلستان اختیار کرده بود و تعقیب تمامی نکاتی که در تعلیمات قبلی شما قید شده بود ... همه‌ی بنادر اروپا بر روی انگلیسی‌ها بسته شده است، ایران نیز با بستن بنادر خود در واقع از روش و خواست همه‌ی قاره پیروی می‌کند ...

ناپلئون که وارد بازی چند جانبه‌ای شده بود، در پی آن بود که باوجود خیانت به ایرانیان، آنان را هنوز در کنار خود ببیند. این مساله در آموزه‌های سفیر تازه‌ی فرانسه در روسیه، به روشنی به چشم می‌خورد:^{۵۹}

... می‌توان به لشگرکشی به هند اندیشید. هر قدر این طرح، بیش‌تر در قلمرو وهم و خیال جلوه کند، جهدی که در راه تحقق آن صورت خواهد گرفت (و آن چه کار مهمی است که از عهده‌ی فرانسه و روسیه برنیاید؟) انگلیسی‌ها را بیشتر وحشت‌زده خواهد کرد. هراسی که این اقدام در هند انگلیسی‌ها خواهد افکند موجبات آسفتگی و سراسیمگی لندن را فراهم خواهد ساخت و بی‌شک، ۴۰ هزار سرباز فرانسوی که از ایران و از طریق قسطنطنیه اجازه‌ی عبور گرفته باشند، هنگامی که به ۴۰ هزار روس

که از راه قفقاز آمده‌اند ملحق شوند، برای ایجاد وحشت در آسیا و تحقق بخشیدن به پیروزی کفایت خواهند کرد. در محدوده‌ی چنین دید و نقشه‌ای است که امپراتور به سفیری که در ایران منصوب کرده بودند فرمان دادند که به سوی مقصد عزیمت کند.

در این میان، دولت ایران سفیری به پاریس گسیل می‌دارد. عسگرخان افشار که از پرآوازه‌ترین سرداران لشگری ایران بود، مامور رساندن هدیه‌های فتح‌علی شاه به ناپلئون و نیز نامه و هدیه‌های صدر اعظم ایران به تالیان بود. در این نامه میرزا شفیع، دوستی و وفای به عهد ایران را در برابر فرانسه مورد تأکید قرار می‌دهد و:^{۶۰}

تالیان را از رد پیشنهادهای اخیر صلحی که توسط روسیه به ایران داده شده است، آگاه می‌کند.

اما تا زمان گسیل عسگرخان به پاریس، شاه و دربار ایران، از اتحاد روس و فرانسه، ناآگاه‌اند. تنها در میانه‌های مهرماه ۱۱۸۶ (آغاز اکتبر ۱۸۰۷)، فتح‌علی شاه وسیله‌ی نامه‌ی سفیر فرانسه در اسلامبول، به‌گونه‌ی رسمی، از ریز رویدادهایی که به بستن قرارداد تیلسیت می‌انجامد، آگاه می‌گردد. گرچه چندی پیش از آن، دربار ایران وسیله‌ی نامه‌هایی که از سوی فیلد مارشال گودوویچ (Goudowitch) فرمانده نیروهای روسیه در قفقاز که به عنوان عباس میرزا و میرزای بزرگ نوشته شده بود، آگاهی‌هایی به‌دست آورده بودند. در این نامه‌ها، گودوویچ حقایق را دگرگون کرده بود و این‌گونه نشان داده بود که روس‌ها از موضع برتر، قرارداد را امضا کرده‌اند:^{۶۱}

هنگامی که دو دولت قوی شان روسیه و فرانسه، سرانجام بر توافق ترک مخاصمه صحه نهادند، اعلی‌حضرت ناپلئون امپراتور فرانسه، به قصد تعیین شرایط صلح، به اقامت‌گاه شرف‌اندوز امپراتور والجاه ولی‌نعمت من، سرآمد سلاطین روزگار ... رفتند و ...

گودوویچ در نامه‌ی خود به میرزای بزرگ نوشته بود:^{۶۲}

از رساندن این نکته به آگاهی آن جناب گریزی نیست که در عهدنامه‌ای که اخیراً میان دربارهای بلندپایه‌ی روسیه و فرانسه انعقاد یافت و نیز توافقی که بین ما و دربار عثمانی در مورد ترک مخاصمه حاصل شد، هیچ‌گونه اشاره‌ای به ایران به عمل نیامد...

آورنده‌ی این نامه‌ها استپانف (Stepanov) بود و مامور بود تا پیشنهادهای صلح روسیه را به آگاهی دولت ایران برساند.

اما فتح‌علی شاه، نمی‌توانست باور کند که متحد او «بوناپارت کبیر»، بدون آگاهی ایرانیان، دست به چنین کاری زده باشد. از این‌رو، به فرستاده‌ی فیلد مارشال گودوویچ پاسخ داده شد که ایران پیش از دریافت نظرهای اعلی‌حضرت امپراتور فرانسه، با روسیه وارد گفت‌وگو و موافقت برسر آشتی، نخواهد شد.

تنها در ۲۶ اکتبر ۱۸۰۷ (۴ آبان ۱۱۸۶) است که ناپلئون، در نامه‌ای ایران را از قرارداد صلح با روسیه آگاه می‌کند. این نامه، هم‌زمان با رسیدن ژنرال گاردان، به دست فتح‌علی شاه رسید. در این نامه، ناپلئون به فتح‌علی شاه نوشته بود:^{۶۳}

... از هنگامی که آن اعلی‌حضرت نامه‌ی مورخ ربیع‌الآخر خود را به من نوشتند، خداوند یار و مددکار سپاهیان من بوده است. پس از آن که برکناره‌های غربی «نیمن» دست یافتم، صلحی شرافتمندانه با روسیه منعقد ساختم، و آن قدرت و باب عالی نیز به مخاصمه‌های خود پایان دادند. من از این که سفیری از جانب ایران با اختیارات کامل و تعلیمات لازم در نزدیک خود نداشتم تا آن اعلی‌حضرت نیز بتوانند در عهدنامه‌ی صلح شرکت جویند متأسفم. اما من مراقب منافع شما هستم. در گفت‌وگوهای خود با امپراتور روسیه اطمینان حاصل کردم که وی قصد این که به زیان شما فتحی نصیب خود کند ندارد و چنان‌چه مایل باشید، من در زمینه‌ی انعقاد عهدنامه‌ی میان شما و آن شه‌ریار مداخله خواهیم کرد. در این حال، تنها برای ما یک دشمن باقی می‌ماند و آن انگلستان است. بیاوید تا بر ضد او با هم متحد شویم. بگذارید ما همواره دوستان و دشمنانی مشترک داشته باشیم...

ناپلئون در این نامه، برخلاف گفته‌های گودوویچ، ادعا کرده بود که در تیلسیت، منافع ایران را در نظر داشته و حتا پیشنهاد کرده بود که در صورت درخواست، آماده‌ی میانجی‌گری میان ایران و روسیه برای رسیدن به قرارداد صلح می‌باشد.

اما مفاد نامه، با واقعیت‌ها هم‌خوان نیست و روس‌ها که دیگر تهدیدی از سوی ناپلئون احساس نمی‌کنند، بر فزون‌خواهی خود، می‌افزایند. زیرا آنان برداشت دیگری از مساله دارند. ناپلئون هنگام بستن قرارداد تیلسیت، مساله‌ی ایران را به نفع متحد تازه‌اش روسیه، به‌دست فراموشی سپرده بود.

با رسیدن هیات ژنرال گاردان به خاک ایران، به لابلانش رخصت داده می‌شود که به اسلام‌بول باز گردد. او برای بدرد به حضور صدراعظم می‌رود. میرزا شفیق از وی می‌خواهد که پیام زبانی فتح‌علی شاه را به ناپلئون برساند. وی در این پیام، خواستار همراهی ناپلئون برای آزادسازی میان‌رودان از سلطه‌ی عثمانی‌ها می‌گردد.

بعدها، فتح‌علی شاه، دوبار برای آزادسازی بغداد به میان‌رودان نیرو فرستاد که یک بار بیماری «سل» و بار دوم، بیماری «وبا» او را در انجام این کار بزرگ، ناکام گذاشت. بار نخست، ارتش ایران به دنبال درگذشت شاهزاده دولت‌شاه بر اثر بیماری سل، دست از شهربند بغداد برداشت و بار دوم، گسترش بیماری وبا در میان‌رودان، بسیاری از افراد ارتش ایران را کشت و فتح‌علی شاه، به ناچار نیروهای ایران را از درون میان‌رودان، فراخواند. صدر اعظم به ناپلئون پیام داده بود که:^{۶۴}

ذات ملوکانه، به هیچ روی قصد ندارند برای اعاده‌ی سرزمینی که در گذشته جزئی از امپراتوری [شاهنشاهی] ایران بوده است، به قوه‌ی قهریه متوسل شوند. ولی همیشه بر این اندیشه‌اند تا مجد و عظمت دیرین ایران را با باز آوردن مناطقی که به سبب جنگ داخلی [شورش] یا تهاجم خارجی، از پیکرش جدا شده است، به حیطة‌ی قوانین آن احیا فرمایند.

لابلان، روز ۱۲ آوریل ۱۸۰۸ (۲۳ فروردین ماه ۱۱۸۷) وارد پاریس شد. اما نتوانست پیام را به ناپلئون برساند، زیرا در آن هنگام، ناپلئون دست اندرکار تعیین سلطنت اسپانیا بود. به لابلان گفته می‌شود که امپراتور در حال حاضر، وقتی برای پرداختن به امور ایران ندارد.^{۶۵}

گاردان و هیات همراه، روز ۲۲ آبان ماه ۱۱۸۶ (۱۳ نوامبر ۱۸۰۸) در تبریز به حضور عباس میرزا ولی‌عهد می‌رسند. در پایان باریابی، عباس میرزا یک شمشیر ممتاز به ژنرال گاردان و به اعضای هیات، کلاه زری دوزی هدیه می‌دهد. سرانجام، هیات سیاسی - نظامی فرانسه، روز ۱۲ آذر ماه ۱۱۸۶ (۴ دسامبر ۱۸۰۷)، به تهران می‌رسد. در یک فرسنگی شهر، از هیات پیشباز می‌شود. پسین همان روز، در حالی که چندین هزار سوار، آن‌ها را همراهی می‌کنند، گام به پای تخت ایران می‌گذارند. کمابیش همه‌ی مردم تهران، برای دیدن پرشکوه‌ترین مراسمی که شهر به خود دیده بود، به خیابان‌ها می‌آیند.

سه روز بعد (۱۵ آذر ماه / ۷ دسامبر)، وزیر مختار فرانسه و هیات همراه برای باریابی به حضور فتح‌علی شاه، روانه‌ی کاخ شاهی می‌شوند. فتح‌علی شاه پس از دریافت اعتبارنامه‌های ژنرال گاردان، ژنرال راه، به لقب «خان»، سرفراز می‌کند.

چند روز پس از آن، شاه وزیر مختار فرانسه و هیات همراه را در سرای ویژه‌ی خود، بار می‌دهد. این افتخار تا آن زمان، نصیب هیچ بیگانه‌ای نشده بود. پیش از باریابی، به دستور شاه،

صدراعظم نشان درجه‌ی یکم «خورشید» را به ژنرال گاردان و درجه‌ی دوی آن را به همراهانش، اعطا می‌کند.

در آیین باریابی، فتح‌علی شاه، پیمان فینکن اشتاین را مورد تصویب قرار داد و با بستن یک عهدنامه‌ی بازرگانی، موافقت کرد. هم‌چنین دستور داده می‌شود که آزادی مذهبی در شهرهایی که فرانسه در آن سرکنسول‌گری باز کند، رعایت شود. اما درباره‌ی خواسته‌ی ژنرال گاردان برای واگذاری جزیره‌ی خارک به فرانسویان، فتح‌علی شاه این خواسته را به اجرا شدن ماده‌ی ۴ عهدنامه‌ی فینکن اشتاین، یعنی بیرون رفتن روسیان از گرجستان و دیگر سرزمین‌های ایران در قفقاز، موکول کرد.

دولت ایران در مورد هیات سیاسی - نظامی دولت فرانسه، بسیار دست و دل‌بازی از خود نشان داد. به گونه‌ای که برادر ژنرال گاردان که دبیر اول هیات بود، تنها هزینه‌ی علیق اسب‌های هیات را، ماهی سه هزار فرانک، اعلام می‌کند که البته:^{۶۶}

آهو، گوسفند، مرغ، شراب و قهوه در این رقم به حساب نیامده است. من می‌توانم خرج سفره‌ی وزیر مختار و آقای روسو را [ماهانه] به شش هزار و چهارصد لیره برآورد کنم.

روز ۳۰ دی ماه ۱۱۸۶ (۲۱ ژانویه ۱۸۰۸)، قراردادی میان دولت ایران و وزیر مختار فرانسه در تهران درباره‌ی خرید ۲۰ هزار قبضه تفنگ به بهای هر قبضه ۳۰ فرانک، با آن کشور بسته شد. در قرارداد آمده بود که وجوه مربوط، بلافاصله با تحویل تفنگ‌ها در بندر بوشهر یا بندرهای دیگر ایران در خلیج فارس، پرداخت شود.

هفت روز پس از بستن قرارداد خرید تفنگ، فتح‌علی شاه عهدنامه‌ی بازرگانی میان ایران و فرانسه را توشیح کرد. فتح‌علی شاه، در فرمانی به نام ژنرال گاردان خان نویساند:^{۶۷}

عهدنامه‌ی مربوط به مناسبات بازرگانی نمایندگان و پیشه‌وران فرانسه در شاهنشاهی پهناور ایران براساس مبانی مورد شناسایی و قبول حضرات اشرف ... میرزا شفیق وزیر و حاجی محمدحسین خان مشرف مالیه مملکت ایران ... به شرف تصویب و تایید ذات شاهانه‌ی ... ما رسید.

این قرارداد، دارای ۲۳ ماده است و در یکی از مواد آن، معافیت ۳ ساله برای بازرگانان ایرانی و فرانسوی در نظر گرفته شده است.

گاردان ، در نخستین گزارش خود به وزارت امور خارجه‌ی فرانسه ، موفقیت‌های سیاسی خود را گزارش می‌کند . وی در این گزارش تاکید می‌کند که سیاست [راهبردی] شاه ایران بر پایه‌ی بازگشت گرجستان به پیکر ایران ، با پشتیبانی ناپلئون استوار است :^{۶۸}

در بهمن ماه ۱۱۸۶ (فوریه ۱۸۰۸) ، گاردان به آگاهی دولت ایران می‌رساند که بر پایه‌ی نامه‌ای که از پاریس دریافت کرده ، ناپلئون دستور داده که در گفت‌وگوهای که قرار است میان دولت‌های ایران و روس در تهران به عمل آید ، به عنوان میانجی شرکت کند . در برابر، ناپلئون از فتح‌علی شاه خواسته بود که همه رابطه‌های بازرگانی با انگلیس‌ها را ببرد و کارگزاران و عوامل آنان را از خاک ایران براند .

اما دولت ایران که احساس می‌کرد انتظاراتش از قرارداد فینکن‌اشتاین برآورده نشده است ، نمی‌خواست بی‌گدار به آب بزند و بی‌هوده ، دشمنی انگلیس‌ها را برانگیزد . در این میان، فتح‌علی شاه از بازگشت نبی‌خان سفیر ایران در پایان ماموریت خود در بمبئی ، بهره می‌گیرد و نزد فرانسویان چنین وانمود می‌کند که وی را از هندوستان ، در راستای خواست ناپلئون ، فرا خوانده است . حتا نادرست به آگاهی وزیر مختار فرانسه در تهران رسانیده شد انگلیس‌ها را از خاک ایران رانده‌اند ، در حالی که نمایندگی انگلیس در بندر بوشهر ، برجا بود .

سرانجام به دنبال اقدام‌های فرانسویان ، ترک مخاصمه‌ی میان ایران و روس به عمل آمد . دولت ایران خواستار آن بود که ترک مخاصمه دست کم یک سال به درازا بکشد ، تا شاید با فشار فرانسویان ، روس‌ها سرزمین‌های ایران در قفقاز را تخلیه کنند . روس‌ها نیز ، همین نگرانی را داشتند .

از این رو ، فیلد مارشال گودوویچ فرمانده ارتش روسیه در قفقاز ، پیاپی از ایرانیان می‌خواست تا با گسیل نماینده‌ای به تفلیس ، گفت‌وگوهای آشتی را آغاز کنند . در حالی که روس‌ها بر پیمان آشتی پای می‌فشردند ، ژنرال گاردان دولت ایران را از این کار برحذر داشت و یادآور شد :^{۶۹}

مصلحت کشور [ایران] چنین اقتضا دارد که منافع آن ، در حضور امپراتور [ناپلئون] ، مورد بحث قرار گیرد .

در حالی که این مساله ، فراتر از تعلیماتی بود که به وی داده شده بود و گاردان ، برای به اصطلاح نگاهداری وجهه‌ی فرانسه ، دانسته ایران را به سوی پرتگاه راند .

در دهم خرداد ماه ۱۱۷۸ (۳۱ ماه مه ۱۸۰۸)، بارون دو ورد (De Wrede) به نمایندگی از سوی فیلد مارشال گودوویچ، به تهران رسید. وی با صدر اعظم و نیز ژنرال گاردان، دیدار کرد و شرط‌های روسیه را برای صلح، با آنان در میان گذاشت. روس‌ها پیشنهاد کرده بودند که رودخانه‌های کر (کورا، کورش) و ارس، مرز میان دو کشور باشد. پذیرش این امر از سوی دولت ایران، به معنای چشم پوشیدن از گرجستان و داغستان و... بود.

دوباره گاردان، بدون داشتن اختیار لازم به فتح‌علی شاه پیشنهاد کرد که گفت‌وگوهای میان ایران و روسیه، توسط عسکرخان افشار سفیر ایران در پاریس و همتای روسی او کنت دوتولستوی (De Tolestoy) در پاریس و با میانجی‌گری امپراتور انجام گیرد. فتح‌علی شاه، از این پیشنهاد استقبال کرد و با توجه به این که در قرارداد فینکن‌اشتاین، ناپلئون به گردن گرفته بود که «همه‌ی مساعی خود را به منظور مجبور ساختن روس‌ها به تخلیه گرجستان به کار بندد... و این تخلیه را به طور مستمر، هدف سیاست و اقدام‌های مصرانه‌ی خود قرار دهد»، نامه‌ای به ناپلئون نوشت و میانجی‌گری او را در گفت‌وگوهای آشتی میان ایران و روس، خواستار شد.

از سوی دیگر، فتح‌علی شاه به صدر اعظم فرمان داد تا نامه‌هایی با درون مایه‌ی همسان، به امضاکنندگان قرارداد فینکن‌اشتاین، یعنی تالیران، کنت دو شامپانی و «اوگ ماره» بنویسد. وی در نامه‌ی خود به کنت دوشامپانی، نوشت:^{۷۰}

اکنون زمان آن فرا رسیده است که تعهدهایی که امپراتور در قبال کشور ما پذیرفته، به مرحله‌ی اجرا درآید.

هم زمان، صدر اعظم ایران، نامه‌ای به کنت رومیانتسف (Roumiantsev)، همتای روسی خود نگاشت و از وی خواست تا دولت روس، برای گفت‌وگوهای آشتی، به سفیر خود در پاریس، اختیار لازم را بدهد.

در این راستا، به دستور فتح‌علی شاه، تعلیمات لازم همراه با اختیارنامه‌ی تام، برای سفیر ایران در فرانسه که هنوز در راه رسیدن به دربار ناپلئون بود، گسیل شد. در تعلیمات به عسکرخان افشار، آمده بود:^{۷۱}

هرگونه شرایطی را که براساس نظرهای عمیق اعلی حضرت امپراتوری تعیین شده باشد [بپذیرد].

شاه ، دوبار با حضور صدراعظم ، بارون دو ورد ، را بار داد . فتح‌علی شاه به فرستاده‌ی روسیان گفت که هیاتی را برای تمدید آتش‌بس ، برای مدتی که گفت‌وگوهای آشتی در پاریس در جریان است ، به تفلیس گسیل خواهد داشت و برای این کار ، فتح‌علی خان نوری از دستیاران ولی‌عهد را به سرپرستی هیات ، برگزیده است .

اما برخلاف انتظار به حق ایرانیان ، ناپلئون به هیچ روی حاضر نبود که به تعهدات خود در برابر ایران که می‌توانست ناخوش‌آیند روس‌ها باشد ، پای‌بند بماند . از این‌رو ، وزیر امور خارجه‌ی فرانسه ، پس از دریافت نامه‌ی صدراعظم ایران ، در گزارشی نوشت:^{۷۲}

عهدنامه‌ی فیینکن اشتاین ، تعهدهای مثبتی را برای امپراتور به بار نیاورده است . این عهدنامه ، تمامیت ارضی قلمرو ایران را تضمین می‌کند ، در حالی که در همان زمان ، ایران گرجستان را از دست داده بود . اعلی‌حضرت ، گرجستان را به عنوان سرزمینی که به حق به ایران تعلق دارد می‌شناسد . امپراتور به عهده می‌گیرد که همه‌ی مساعی خود را برای وادار ساختن روسیه به تخلیه‌ی گرجستان و سرزمین ایران ، به کار بندد . اما از هنگام انعقاد عهدنامه‌ی صلح تیلزیت ، این تعهد ، چیزی بیش از اعمال میانجی‌گری نیست و هیچ ضمانتی را درباره‌ی تخلیه‌ی گرجستان ، شامل نمی‌شود .

بدین سان ، آشکارا فرانسویان همه‌ی تعهدات خود را درباره ایران ، به دست فراموشی سپردند و ایران را، تنها گذاردند .

به دنبال تصمیم‌های اولیه درباره صلح با روسیه ، از آن‌جا که هنوز حالت جنگی میان دو طرف برقرار بود ، فتح‌علی شاه در میانه‌های اردی‌بهشت ماه ، روانه‌ی چمن سلطانیه شد . شاه و درباریان و سربازانی که از تهران او را همراهی می‌کردند ، روز ۱۱ تیر ماه ۱۱۸۷ ، به چمن سلطانیه وارد شدند. در آن‌جا ، نیروهای زیادی مستقر شده بودند و نیروهایی هنوز در راه بودند . ورود فتح‌علی شاه به چمن سلطانیه در ساعت ۱۰ بامداد، با شلیک توپ اعلام شد و پس از آن ، آیین سان سپاه برگزار گردید:^{۷۳}

مراسم سان ، با حرکت چهار فیل طلایی رنگ و پر نقش و نگار آغاز می‌شود . دو فیل بزرگ‌تر ، هر کدام بر پشت خود ، غرفه‌ای مربع‌شکل را حمل می‌کنند. به دنبال آن‌ها ، دو لشکر با توپ‌خانه‌ی متحرک ، روان‌اند ... در فاصله‌ی ۵۰۰ پایی ، دو صف پیاده از خدمه‌ی ویژه شاه ، پیشاپیش وی در حرکت هستند . اعلی‌حضرت بر یک اسب خوش‌رفتار که [زین و یراق آن] از طلا و جواهر پوشیده شده است ، سوار است . او جامه‌ای گران بها و زینده بر تن دارد . آن چه بر روی این جامه ، چشم را خیره

می‌کند، زیبایی دو بازوبند شاهی است ... وزیر مختار امپراتور [فرانسه] ... ، همراه میرزا شفیق صدر اعظم و حاج محمد حسین خان ... از میان بزرگان دربار، افتخار همراهی شاه را دارند ، سواره در التزام رکاب اعلی‌حضرت هستند .
 پشت سر در فاصله ۲۰۰ پایی ، پنج شاهزاده [همراه با نیروهای تحت امر خود] حرکت می‌کنند ... آن‌ها به وصفی شایسته بر پشت اسب‌های خود جای گرفته‌اند و تجهیزاتشان کامل و بی‌نقص است ...
 صف سواران ، مسافتی حدود دو فرسنگ و نیم [۱۵ کیلومتر] را اشغال کرده است که میان دو سلسله جبال شکوهمند کشیده شده است.

عصر همان روز ، شاه در حضور صدراعظم ، ژنرال گاردان را بار می‌دهد . شاه به وزیر مختار فرانسه آگاهی می‌دهد که ایران و انگلیس در تدارک جنگ‌اند . بر پایه‌ی آگاهی‌های رسیده ، دولت انگلیس ، هژده ناو جنگی در خلیج فارس متمرکز کرده است .

بخش سوم - سفارت بی‌هوده‌ی ملکم

به دنبال آن که هرفردجونز، کنسول انگلستان در بغداد، نتوانست با برانگیختن وسایل گوناگون، از مسافرت « رومیو» و « ژوبر» به ایران جلوگیری کند، روانه‌ی لندن شد. وی در لندن از مقام‌های دولت انگلیس خواست، تا با وفا به تعهداتی که در برابر ایران به عهده گرفته‌اند، جلوی نفوذ فرانسه را سد کنند.^{۷۳}

گفته‌های وی موثر افتاد و دولت انگلیس تصمیم گرفت که نماینده‌ای به ایران گسیل دارد. کمپانی هند شرقی که در این زمینه دارای حق اظهار نظر بود، پیشنهاد کرد که گرچه بودجه‌ی این ماموریت از سوی کمپانی تامین می‌گردد اما شایسته‌تر آن است که فرستاده‌ی به دربار شاهنشاه ایران، عنوان نماینده‌ی رسمی دولت انگلستان را داشته باشد، تا از اهمیت بیش‌تر برخوردار گردد.^{۷۵}

در این میان، هرفردجونز که عنوان «سر» به‌وی داده شده بود، از راه سن‌پترزبورگ، راهی ایران گردید. هم‌زمان «لردمیتو»، رییس «شورای مہار هند» که به‌عنوان فرماندار کل هند منصوب شده بود، از لندن روانه‌ی هندوستان گردید و روز ۱۱ تیر ماه ۱۱۸۶ (۳ ژوئیه ۱۸۰۷)، وارد کلکته شد.

او از عهده‌نامه‌ی اتحاد میان ایران و فرانسه و حضور هیات ژنرال گاردان در ایران، سخت ترسیده بود. وی از آن بیم داشت که این امر، باعث خیزش دربار دهلی و مہاراجه‌های هند، علیه منافع نامشروع انگلستان گردد:^{۷۶}

فرانسه پس از برقراری روابط با این کشور، در جهت از بین بردن نفوذ ما، بر آن است که با شدت هر چه تمام‌تر، وسایل لازم را برای گسترش تحریکات خود به دربار شاهزادگان هندی برانگیزد.

فرماندار کل هند، از آن می‌ترسید که بر اثر آشتی میان فرانسه و روسیه، این دو دولت با جلب رضایت ایران از سوی ناپلئون، همراه با این کشور به هند لشکرکشی کنند. وی بر این باور بود که این کار:^{۷۷}

بیرون از حوزه‌ی نیرو و سرسختی و پایداری که از ویژگی‌های رهبر کنونی فرانسه است، نخواهد بود.

از آن‌جا که با گذشت چندین ماه، هرفردجونز به هند نرسیده بود، فرماندار کل هند، تصمیم گرفت که دوباره سرهنگ ملکم را به ایران گسیل دارد. او فرض را بر آن نهاده بود که هرگاه:^{۷۸}

هرفردجونز به تهران رسیده باشد، سرهنگ ملکم ... از ارائه‌ی اعتبارنامه‌های خود چشم‌پوشی خواهد کرد. در این صورت من اشکالی نمی‌بینم که او وظیفه‌ی نماینده‌ی سیاسی فرماندار کل را عهده‌دار شود ...

ملکم که به مناسبت برگزیده شدن به این مقام، به درجه‌ی سرتیپی رسیده بود، روز بیست و یکم اردی‌بهشت ماه ۱۱۸۷ (۱۱ مه ۱۸۰۸)، وارد بوشهر شد. در این میان فرماندار کل هند، برای تقویت موضع وی، بیش‌ترین نیرویی را که می‌توانست بسیج کند، به خلیج فارس گسیل می‌دارد.

پیش از ورود ملکم، صدراعظم، گاردان را احضار می‌کند و برای آگاهی از موضع وی در صورت رسیدن ملکم به ایران، از وی می‌پرسد:^{۷۹}

چنان که ملکم، تقاضای باریابی به حضور شاه را داشته باشد، چه پاسخی باید به وی داد؟ آیا باید با توجه به عنوان نمایندگی وی، این درخواست را پذیرفت و در عین حال ترتیبی داد که پیشنهادهای او پذیرفته نشود؟
با عنایت به این که پذیرفتن این فرستاده‌ی انگلیسی در دربار ایران، مغایر با عهدنامه‌ی فرانسه و ایران است، آیا نمی‌توان او را در مکانی دور از دربار فرود آورد تا پیشنهادهایش مورد مطالعه قرار گیرد؟ اگر دو راه حل نخست، قابل قبول نباشد، آیا باید ملکم در دورن کشتی خود باقی بماند؟

گاردان که می‌خواست به هر گونه که شده از زیر بار ماموریت ناخوش آیند خود، شانه خالی کند، در پاسخ می‌گوید:^{۸۰}

اگر ملکم از سوی مقامات دولت پذیرفته شود، او کشور را ترک خواهد کرد.

البته با توجه به اتحاد فرانسویان با روسیان، ایران برابر تصمیم سختی قرار داشت. اگرچه فتح‌علی شاه، سخت از انگلیس‌ها متنفر بود، اما با این وجود، او نمی‌خواست که دوستی فرانسویان را یک باره از دست بدهد. از این رو، شاه روز ۱۴ اردی‌بهشت ۱۱۸۷ (۴ مه ۱۸۰۸)، ژنرال گاردان را به حضور پذیرفت. شاه به گاردان می‌گوید:^{۸۱}

از آن چه ملکم در سفر دوباره‌ی خود به ایران می‌خواهد؛ آگاه نیست و در هر حال، به او بار نخواهد داد. . . وی [گاردان] را در جریان همه‌ی تصمیم‌های دربار قرار خواهد داد و در هر گونه اقدامی که از سوی دولت ایران انجام گیرد، مورد مشورت قرار خواهد گرفت.

در این باریابی، فتح‌علی‌شاه به گاردان آگاهی می‌دهد که به نیروهای کرانه‌ای ایران دستور داده شده است که برای رویارویی با آفند احتمالی انگلیس‌ها، به حالت آماده باش درآیند. در این دیدار ژنرال گاردان نیز کوشید تا از سوی ناپلئون به فتح‌علی‌شاه دل‌گرمی بدهد. گاردان به شاه می‌گوید که هنگام مرخصی از حضور امپراتور در اردوگاه فینکن‌اشتاین، امپراتور به من گفت:^{۸۲}

ژنرال، شما به درگاه برادرم، امپراتور ایران می‌روید. او را نسبت به دوستی من مطمئن سازید و در دربار او، به گونه‌ای رفتار کنید که بیان‌کننده‌ی علاقه‌مندی من به هر چیزی باشد که به او مربوط می‌شود. کسانی که شما را همراهی می‌کنند، باید به همین گونه که در خدمت من کوشا هستند، به خدمت او نیز، کمر ببندند ... پس از آن که در راه، از خبر امضای عهدنامه‌ی صلح میان فرانسه و روسیه آگاه شدم، فرمان اکید دریافت داشتم که اعلی‌حضرت را بدون هیچ گونه ابهامی از مقاصد آینده‌ی روسیه درباره‌ی ایران، آگاه سازم.

ملکم که هنوز اجازه‌ی حرکت از بوشهر را به‌دست نیاورده بود، برای به اصطلاح تحکیم موقعیت خود، به کار گزاران دولت ایران آگاهی داد که تنها در صورتی به تهران خواهد آمد که سفارت فرانسه در ایران برچیده شده باشد. وی هم‌چنین، وعده‌ی کمک‌های نظامی همانند فرانسویان را به دولت ایران می‌دهد.

در این میان، ملکم یکی از همراهان خود به نام «پاسلی» را برای به‌دست آوردن جواز عبور به تهران، به شیراز فرستاد. اما در آن‌جا کاری از پیش نبرد. به‌دستور ملکم، «پاسلی»، روانه‌ی تهران شد. اما فرستاده‌ی ملکم، اجازه نیافت که از قزوین، فراتر رود و به او گوش‌زد می‌شود که به فرمان شاه، ملکم باید با شاهزاده حسین‌علی میرزا فرمان‌روای فارس، به گفت‌وگو بنشیند.

ملکم پس از دریافت دستورشاه، به‌ناچار بوشهر را به‌سوی هندوستان، ترک می‌کند. وی در این‌باره، به لردمیتتو فرمان‌روای هند نوشت:^{۸۳}

من هرگز چنین اهانتی را به شخص خود و دولتی که نمایندگی آن را به عهده دارم، نخواهم پذیرفت که به فرانسه اجازه داده شود تا سفارتی نزد دربار [ایران] داشته باشد، ولی به سفیر انگلستان به مذاکره با حاکمی در سطح پایین تر حواله داده شود.

ملکم، از این که از سوی دربار ایران پذیرفته نمی شود، حق را به جانب ایران می دهد. در این باره، زندگی نامه نویس وی از زبان ملکم می نویسد:^{۸۴}

ما ایران را به حال خود رها کردیم. دست کم، نسبت به آن ها، بی تفاوت شدیم و یا حتا می توان گفت، عمداً رو به طرف دیگر کردیم که غارت گر شمالی به غارت ادامه دهد، حالا آمده ایم، می گوئیم، هر آن چه در سطح وسیع با فرانسوی ها دایر کرده اید، برهم زنید و به سوی ما آید. ایرانی ها، می پرسند، واقعا بر سر آن قرارداد اتحاد با انگلیس، چه آمد.

هنگام بازگشت ملکم، شاه در چمن سلطانیه بود. پس از پایان آیین سان و رژه، فتح علی شاه، گاردان را در حضور صدراعظم بار می دهد. در این دیدار، فتح علی شاه به گاردان می گوید که درهای هر گونه گفت و گو میان ایران و انگلستان، بسته شده است و دو کشور در تدارک جنگ اند. بر پایه ی آگاهی های رسیده از خلیج فارس:^{۸۵}

ناوگان انگلیس [در این دریا] مشتمل بر ۱۸ کشتی جنگی به اندازه های مختلف است.

چند روز پس از آن، فتح علی شاه، ژنرال گاردان را به حضور پذیرفت و به وی آگاهی داد که ملکم هنگام بیرون رفتن از ایران، تهدید کرده است که جزیره ی خارک را اشغال خواهد کرد و... هم چنین فتح علی شاه به گاردان می گوید که کارگزاران دولت، به ناوگان انگلیس ها اجازه نداده اند که از بندر بوشهر، آب برداشت کنند و در نتیجه، دو طرف یک دیگر را گلوله باران کرده اند. شاه، سپس افزوده بود:^{۸۶}

ایران از این پس با انگلستان در حالت جنگ به سر می برد. هر چند تعهدهای وی در قبال امپراتور ناپلئون، او را با مخاصمه با آن کشور ملزم نمی کند.

فتح علی شاه، پس از یادآوری این نکته، خواستار آن شد که دولت فرانسه:^{۸۷}

ماده ی ۴ عهده نامه ی فینکن اشتاین را به مورد اجرا بگذارد

در این میان، ژنرال گاردان که موقعیت هیات خود را از دست رفته می‌دید، پیاپی دولت مردان ایران را تهدید می‌کرد که در صورت پذیرفته شدن انگلیس‌ها، خاک ایران را ترک خواهد نمود.

درست در روزهایی که گاردان برای ترک محل ماموریت خود در تلاش بود و حتا همسر وی برای انجام این کار، دست به دامان شهبانو ژوزفین شده بود، عسکرخان افشار ارومی سفیر ایران، وارد پاریس می‌شود. او، روز ۱۶ ژوئیه ۱۸۰۸ (۲۵ تیر ماه ۱۱۸۷)، در کنار رود موزل (Moselle)، مورد استقبال قرار می‌گیرد. عسکرخان و هیات همراه که کمابیش ۶۰ تن بودند، روز ۲۰ ژوئیه (۲۹ تیر ماه)، با تشریفات کامل وارد شهر پاریس شدند. سرانجام روز ۴ سپتامبر (۲۵ شهریور)، سفیر ایران با تشریفات کامل در کاخ «سن کلو» (Saint Cloud) به حضور ناپلئون بار می‌یابد و هدیه‌های فتح‌علی‌شاه را پیش کش می‌کند.^{۸۸} در میان هدیه‌ها، یک اسب سفید با لگام مروارید نشان و دهنه و رکاب مزین به فیروزه و عقیق و نیز شمشیر نادرشاه افشار و تیمور لنگ، بیش از مرواریدهای بحرینی و ... چشم‌گیر بودند. هم چنین فتح‌علی‌شاه برای ناپلئون، ۲۳ اسب از همان نژاد سفید فرستاد که چندی بعد به فرانسه رسید. این اسب‌ها را، دوازده مهتر همراهی می‌کردند. ناپلئون از آن پس، در جنگ‌ها بر اسب هدیه شده از سوی فتح‌علی‌شاه سوار می‌شد.

عسگرخان در پاریس، مورد توجه طبقه‌ی حاکمه‌ی فرانسه قرار گرفته بود.^{۸۹} وی توانسته بود به خوبی خود را در دل فرانسویان جا کند. سفیر ایران در فرانسه، در عرصه‌ی دیپلماسی نیز سخت کوشا بود. وی:^{۹۰}

با پیروی از تعلیمات تازه‌ای که از تهران دریافت داشته بود، به طور مکرر، به دیدار کنت دوشامپانی می‌رفت و مصرانه از او مداخله‌ی دیپلماسی فرانسه در جنگ ایران و روسیه را خواستار می‌شد.

ناآگاهی ژنرال گاردان از روابط ناپلئون با تزار روس و آگاهی فیلد مارشال گودوویچ از این امر، وی را در گفت‌وگو با ایرانیان، گستاخ کرده بود. او تصمیم داشت که با بهره‌گیری از این موقعیت برتر، برای همیشه مساله‌ی گرجستان را به نفع روسیه حل کند و بخش‌های دیگری از سرزمین قفقاز را همراه آن، به کشورش ملحق کند.

اما تزار روس که نمی‌خواست روابطش بر سر مساله‌ی ایران با فرانسه تیره شود، روز ۱۲ اوت ۱۸۰۸ (۲۱ امرداد ۱۱۸۷)، سفیر فرانسه را در مسکو احضار کرد و به وی گوش‌زد نمود که

مرز روسیه با ایران ، باید رود ارس باشد .^{۹۱} تزار روس که برای نخستین بار ، از مطامع ارضی خود نسبت به ایران آشکارا سخن می‌گفت ، افزود :^{۹۲}

آن‌ها [ایرانی‌ها] ... می‌گویند که امپراتور ناپلئون تمامیت ارضی سرزمین‌شان را تضمین کرده است . حدود این سرزمین ، امروز همان است که هنگام بستن عهدنامه با شما هم ، وجود داشت . به زودی ، آن‌ها مدعی متصرفات مادها و ایرانیان باستان خواهند شد ... مسایل موجود میان من و ایران ... نباید مورد علاقه‌ی امپراتور باشد ... و مرز میان دو طرف ، همان خطی است که اکنون در اشغال سربازان من قرار دارد . صلح با این بها برقرار خواهد شد . اگر آن‌ها این شرایط را دوست ندارند ، می‌توانند بار دیگر ، جنگ را از سر گیرند .

روز بیست و هشتم امرداد ماه ۱۱۸۷ (۱۹ اوت ۱۸۰۸) ، گاردان به انگیزه‌ی سال‌روز زایش شاه ، به حضور پذیرفته می‌شود . شاه از وی می‌خواهد که به‌گونه‌ی رسمی متعهد شود که روس‌ها ، عملیات خصمانه‌ای برابر ایران ، به عمل نخواهند آورد و در برابر به او اعلام می‌دارد :^{۹۳}

امپراتور ناپلئون ، می‌تواند جزیره‌ی خارک را ... متعلق به خود بداند و چنان چه به مصلحت تشخیص دهد . سپاهبانی برای ... تشکیل پایگاه به آن جا ، گسیل دارد .

دو روز بعد ، ژنرال گاردان در نامه‌ای به صدراعظم ، می‌نویسد که :^{۹۴}

تا رسیدن پاسخ فرانسه ، روس‌ها دست به هیچ عمل خصمانه‌ای که بتواند در روابط دو امپراتوری اختلالی به وجود آید ، نخواهند زد ، به شرط آن که سپاهیان ایران از مبادرت به هر گونه اقدام خصمانه اجتناب ورزند . اعلی حضرت ، همه‌ی شرایط عهدنامه‌ای را که با امپراتور فرانسه و پادشاه ایتالیا بسته‌اند ، رعایت کنند و به جنگ با دشمنان دو امپراتوری ، ادامه دهند .

اما اگر ... سربازان زیر فرمان مارشال گودوویچ ، پیش از رسیدن پاسخ دربار فرانسه به اعلی حضرت ، جنگ با ایرانیان را از سرگیرند ، امضاکننده‌ی زیر متعهد می‌شود که وضع موجود را به آگاهی فرمان‌روای مخم خود برساند ، تا اعلی حضرت امپراتوری و پادشاهی ، با آگاهی از آن چه روی داده است ، خواستار پرداخت بی‌درنگ غرامت شوند .

در حالی که اگر ناپلئون سفیر کشور خود در ایران را در جریان واقعی مسایل قرار داده بود ، دربار ایران می‌توانست با واگذاری موقت گرجستان به روس‌ها ، به جنگ پایان دهد و با دست باز به اصلاح امور کشوری و لشگری برخاسته ، به مسایل شرق کشور ، سر و سامان لازم را بدهد و

با امن کردن هر چه بیش‌تر ایران، به بازرگانی، کشاورزی و صنعت رونق بیش‌تری بخشیده و کشور را از هر جهت، آماده‌ی باز پس‌گیری حقوق از دست‌رفته‌ی خود در قفقاز نماید.

چند روز پس از آن (۲ شهریور ۱۱۸۷ / ۲۴ اوت ۱۸۰۸)، صدراعظم متن پیام شاه به ناپلئون را در اختیار ژنرال گاردان قرار داد. لحن این پیام، نشان‌دهنده‌ی آن است که دربار ایران از حالت انفعالی و عدم تحرک فرانسه، رنجیده است. فتح‌علی‌شاه در این پیام تأکید می‌کند که ایران، تکالیف و مسئولیت‌های برآمده از پیمان فینکن‌اشتاین را به جا آورده است و می‌پرسد که چرا فرانسویان به مسئولیت‌های خود عمل نکرده‌اند. در پایان فتح‌علی‌شاه، تأکید می‌کند که از آن می‌ترسد:^{۹۵}

مخالفت‌ها و موانع، سد راه اجرای تعهدهایی شود که به گردن گرفته شده، یا از تأخیر و کمبود علاقه نسبت به وفای به عهدهایی که داده شده است، زیان‌هایی پدید آید.

بدین‌سان، دربار ایران می‌کوشید، تا با میان‌کشیدن ضمنی پای انگلیسی‌ها، فرانسویان را به اجرای تعهدهایشان وادار کند.

هم‌زمان، صدراعظم در فرجامین‌نامه‌ی خود به کنت دوشامپانی، همین روش را به کار می‌گیرد. وی پس از آگاهانندن وزیر امور خارجه‌ی فرانسه از ندادن اجازه به ملکم برای باریابی، می‌نویسد:^{۹۶}

اکنون هنگام آن فرا رسیده است که وزیران کابینه‌ی فرانسه، آن ماده از عهدنامه [فینکن‌اشتاین] را که به تخلیه‌ی خاک ایران از قوای روس مربوط است، به مرحله‌ی اجرا درآورند و صداقت و حسن نیت انکار ناپذیر خود را در حق ما، در امری که اعتبار و حیثیت هر دو دولت به آن وابسته است، به ثبوت برسانند.

اما در این میان (سپتامبر ۱۸۰۸ / شهریور ۱۱۸۷) فیلد مارشال گودوویچ، بر پایه‌ی دستورالعمل‌های پتروگرا، به عباس‌میرزا ولی‌عهد، ژنرال گاردان، وزیر آذربایجان و صدراعظم ایران، با روشنی اعلام می‌کند که امپراتور روسیه، نمی‌تواند میانجی‌گری دولت فرانسه را بپذیرد. صدراعظم با دریافت نامه‌ی گودوویچ، بدون درنگ ژنرال گاردان را به حضور می‌طلبد و از او می‌خواهد که گام‌های لازم را بر پایه‌ی ماده‌های ۲ و ۳ و ۴ عهدنامه‌ی فینکن‌اشتاین بردارد و

یادآور می‌شود که دولت ایران، با نپذیرفتن سرتیپ ملکم، به تعهدهای خود برابر عهدنامه، عمل کرده است.

ژنرال گاردان که در موقعیت بسیار سختی گیر کرده بود، به وی اطمینان می‌دهد که همه‌ی کوشش خود را به کار خواهد بست، تا گودوویچ را:^{۹۷}

از هر گونه اقدامی در راستای بریدن گفت‌وگوها که بی‌شک از نظر دربار متبوع وی سخت نامطبوع خواهد بود، باز دارد.

ژنرال گاردان، به دلیل دوری راه، از جو حاکم بر مناسبات فرانسه - روسیه در پاریس، بی‌خبر بود و از دگرگون شدن شتاب آلود سیاست ناپلئون پس از عهدنامه تیلستیت نسبت به روسیه، آگاهی نداشت. البته نباید از یاد ببریم که وزیر امور خارجه‌ی فرانسه در آخرین تعلیمات خود (۲۴ مه ۱۸۰۸ / ۳ خرداد ۱۱۸۷) به وی که پس از بستن قرارداد تیلستیت می‌باشد توصیه کرده بود که برای بهبود روابط ایران و روسیه، پا درمیانی کند.^{۹۸}

ژنرال گاردان در راستای بهبود روابط ایران و روسیه، روز ۲۰ مهر ماه ۱۱۸۷ (۱۲ اکتبر ۱۸۰۸)، «لاژار» دبیر سفارت را با پیامی برای گودوویچ، روانه‌ی تفلیس می‌کند. در این پیام آمده بود:^{۹۹}

وظیفه‌ی خود می‌دانم که به طور رسمی به شما اعلام کنم، نظر به این که ایران متحد ولی نعمت مفخم من ... است و تمامیت ارضی آن توسط اعلی حضرت امپراتوری پادشاهی تضمین شده است، من هر گونه حمله به سرزمین‌های این کشور را به عنوان اقدامی تحریک‌آمیز علیه دربار مفخم متبوع تلقی می‌کنم و من بر این باورم که آن جناب، از آن مایه از دوراندیشی برخوردار هستید که پیش از مبادرت به هر عملی علیه ایرانیان، منتظر خواهید ماند تا اعلی حضرت امپراتوری ... تصمیم خود را به آگاهی اعلی حضرت امپراتور همه‌ی ملل روس برساند و مسئولیت رویدادی را که به گونه‌ی غیر ضرور، به برانگیختن بگو مگوهای ناخوش آیند میان دو دربار مفخم فرانسه و روسیه بیانجامد، به عهده نخواهند گرفت.

به‌اشاره‌ی فتح‌علی‌شاه، وزیر امور خارجه‌ی ایران، نامه‌ای به کنت دوشامپانی، هم‌تای فرانسوی خود می‌نویسد. وی در این نامه یادآور می‌شود که هنوز پاسخ نامه‌های خود را دریافت نداشته است و پس از گذشت هشت ماه، هنوز آگاه نیست که آیا:^{۱۰۰}

اعلی حضرت امپراتوری و پادشاهی، پیشنهادهای دربار عالی جایگاه ما را که اختیاراتی وسیع در ید قدرت آن اعلی حضرت می‌گذارد، پذیرفته‌اند یا نه؟

در این نامه، وزیر امور خارجه با اشاره به گفت و گوهای میان ایران و روس در تفلیس، از انعطاف نشان ندادن روس‌ها، برابر حسن نیت ایرانی‌ها و نیز اقدامهای ژنرال گاردان، اظهار شگفتی می‌کند. وی با میان کشیدن مواد ۲ و ۳ و ۴ قرارداد فینکن اشتاین و تعهدات فرانسه در برابر ایران، نامه را این گونه پایان می‌برد: ^{۱۰۱}

ما از محبت و دوستی آن مقام والجاه متوقعیم که بی درنگ به این نامه و نامه‌های پیشین پاسخ گویند و با دادن جواب به هر یک از مندرجات نامه‌های فوق الذکر، ما را از تصمیم دربار فرانسه در زمینه‌ی وساطتی که از طرف اعلی‌حضرت [امپراتور] توسط این دولت جاوید مدت با واگذاری حداکثر اختیارات تقاضا شده و نیز، اجرای شرایط پیمان که قبلا میان دو امپراتور منعقد شده است، آگاه سازند.

اما فرانسوی‌ها، راه دیگری در پیش گرفته بودند و حتا حاضر نبودند که میانجی‌آشتی ایران و روس شوند، زیرا این کار به مذاق هم پیمان روس آنان خوش نمی‌آمد. وزیر امور خارجه‌ی فرانسه که از سوی سفیر این کشور در سن پترزبورگ از پیشنهاد میانجی‌گری ژنرال گاردان آگاه شده بود، به وی می‌نویسد: ^{۱۰۲}

سرپرستی گفت‌وگوها [صلح ایران و روسیه] از فاصله‌ای چنان دور، امری طبیعی نیست.

وی به ژنرال گاردان دستور می‌دهد که: ^{۱۰۳}

بدون گرفتار کردن فرانسه به دردهای مذاکراتی که شخصا مورد علاقه‌ی وی نیست و در صورت به بار نیامدن نتایج مطلوب دربار ایران، ممکن است مناسبات دوستی با این کشور را تضعیف کند، در نزدیک ساختن موضع دو قدرت مجاهدت کند.

بدین سان، فرانسویان و شخص ناپلئون در شرایط سخت، متحد خود ایران را تنها گذاشتند و به گونه‌ی علنی، دست روس‌ها را در ادامه‌ی تجاوز به ایران باز گذاردند و ...

به دنبال شکست ارتش فرانسه در نبردهای بر سر تخت و تاج اسپانیا در ژوئیه ۱۸۰۸ (تیر ماه ۱۱۸۷) و پدیدار شدن شیخ ائتلاف تازه میان قدرت‌های اروپایی علیه فرانسه، ناپلئون را ناچار از جلب رضایت بیش‌تر متحد خود روسیه، می‌کند. از این رو، روز ۲۴ اکتبر ۱۸۰۸ (۱۲ آبان ۱۱۸۷)، ناپلئون در ارفورت (Erfurt) آلمان با تزار روس، دیدار کرد.

چنان‌که گفته شد، شکست ارتش فرانسه در نبردهای بر سر تاج و تخت اسپانیا، از نیروهای اسپانیا - پرتغال - انگلیس، اتریشی‌ها را که در اوسترلیتز شکست سختی از وی خورده بودند، به تلافی آن شکست، سخت امیدوار کرده بود. از این رو، ناپلئون برای مهار اتریش و شیخ‌ائتلاف تازه علیه فرانسه، بیش از هر زمان دیگر، نیازمند دوستی تزار روس بود. ناپلئون، پیش از این دیدار، گفته بود که می‌خواهم:^{۱۰۴}

از آن جا، با دست باز برگردم و بتوانم، هر کاری می‌خواهم، در اسپانیا انجام دهم. من میل دارم، اطمینان حاصل کنم که اتریش، پریشان و مهار شده باقی خواهد ماند و نمی‌خواهم، خود را به صورتی دقیق، در جنوب مدیترانه درگیر سازم ...

از این رو، آشکار بود که وی با تزار روس، بر سر ایران معامله خواهد کرد. اما به سبب خوی دو رویی فرانسوی، هم‌چنان سفیر ایران در پاریس را امیدوار نگاه داشت. ناپلئون، پیش از رفتن به «ارفورت» از عسگر خان افشار سفیر ایران در فرانسه خواسته بود تا یادداشتی درباره‌ی سرزمین‌های تحت اشغال روسیه، برای وی آماده کند. ناپلئون حتا به وی گفته بود که:^{۱۰۵}

به مساله‌ی ایران، به همان شکلی که مطلوب شاه است، فیصله خواهد داد.

سفیر ایران، درخواست کرده بود که در این سفر امپراتور را همراهی کند؛ اما ناپلئون به وی گفته بود:^{۱۰۶}

سفر با عجله صورت می‌گیرد ... در بازگشت ... که به زودی انجام خواهد گرفت، پیک فوق‌العاده‌ای به تهران گسیل خواهد شد و توسط آن پیک، ترتیبات و توافقی‌هایی که به سود ایران با روسیه صورت گرفته است، اعلام خواهد شد.

در حالی که ناپلئون بر خلاف آن چه به عسکرخان افشار سفیر ایران در دربار فرانسه گفته بود، ایران را به روس‌ها، فروخته بود. او که در «تیلسیت»، روس‌ها را به سختی شکست داده بود، به منافع متحد خود ایران، پای‌بندی نشان نداد. از پیش روشن بود که در «ارفورت» که وی با سختی‌های بسیار روبرو بود، بر خلاف گفته‌اش به سفیر ایران، هرگز منافع ایران را پاس نخواهد داشت. به گفته‌ی فتح علی شاه به ژنرال گاردان:^{۱۰۷}

در تیلسیت، امپراتور می‌بایست از منافع ایران حراست می‌کرد. زیرا در آن جا، روسیه هر نوع شرطی را که از سوی فرانسه پیروزمند عنوان می‌شد، می‌پذیرفت و آن،

فرصتی واقعی بود که گامی به سود ایران، برداشته شود. بعد از آن، مسایل اسپانیا پیش آمد و امپراتور، با متمرکز ساختن تمامی توجه خود بر آن، ما را به فراموشی سپرد.

چنان که اشاره شد، ناپلئون که در مسایل اسپانیا به تنگنا افتاده بود، بر خلاف دروغ‌هایی که به سفیر ایران در دربار خود گفته بود، متحد خود ایران را در پای روس‌ها، قربانی کرد:^{۱۰۸}

امپراتور، هیچ گونه علاقه‌ای به ایران احساس نمی‌کند و به ژنرال گاردان هم، تعلیمی جز این که وسایل ارتباط میان روس‌ها و ایرانی‌ها را، در صورت تقاضای دو طرف، با هدف تحقق بخشیدن به صلح، تسهیل کند، داده نشده است. مصلحت مشترک [فرانسه و روسیه] چنین اقتضا می‌کند که ما ایران را از خود نرنجانیم. موضع خصومت آمیزی که ایران در برابر انگلستان اختیار کرده، به بازرگانی انگلیس‌ها، آسیب رسانده است و بهتر است به گفته‌ی امپراتور الکساندر، این موجودات تجارت پیشه که در راه ثروت اندوزی، لعنت جهانیان را به جان خریدند، درهای آن امپراتوری بزرگ [ایران] را هم چنان به روی انحصارات خود، بسته ببینند.

در این میان، روس‌ها که از مصالحه با ناپلئون در ارفورت، جری‌تر شده بودند، پس از آن که نتوانستند با تظاهر به گفت و گوهای آشتی، تجدید قوا کنند، ایروان را نشانه گرفتند. فیلد مارشال گودوویچ، در سرمای زمستان، عملیات جنگی را آغاز کرد. او می‌دانست که ایرانیان به اصرار گاردان، از تمرکز نیرو در قفقاز خودداری کرده‌اند تا به باور وی، موجب تحریک روس‌ها نشوند. از سوی دیگر، ایرانیان با تعهدنامه‌ای که ژنرال گاردان داده بود که تا زمانی که گفت‌وگوهای آشتی با روس‌ها در تفلیس در جریان است، روس‌ها اقدام به جنگ نخواهند کرد، نیروهای غیر موظف را به دلیل فصل زمستان مرخص کرده بودند.

روس‌ها، این‌گونه وانمود کردند که قصد اصلی آن‌ها، اشغال نخجوان است. از این رو، عباس میرزا به سوی نخجوان روان شد. در این میان، فرج‌الله خان افشار که در شهر زور (منطقه‌ی کنونی کردستان در قلمرو عراق) ماموریت داشت به عباس میرزا پیوست و پسر بزرگش امان‌الله خان، حاکم ایل خمسه نیز، به اردوی ولی عهد ملحق شد.

اما عباس میرزا، زود متوجه شد که روس‌ها، ایروان را نشانه گرفته‌اند. از این رو، نخست فتح‌علی شاه را آگاه کرد و هم‌زمان اسماعیل خان قاجار را به یاری حسین خان سردار، به ایروان گسیل داشت. اما پیش از رسیدن اسماعیل خان، گودوویچ، دژ ایروان را محاصره کرده بود. اسماعیل خان در بیرون قلعه لشکرگاه ساخت و حرکات روس‌ها را زیر نظر گرفت.

در این هنگامه، «لاژار» که از سوی ژنرال گاردان به تفلیس گسیل شده بود، در شهر خوی به اردوگاه ولیعهد وارد شد. لاژار به محض ورود به اردوگاه از سوی قائم مقام احضار گردید: ^{۱۰۹}

او [قائم مقام] با لحنی خشک، فرانسه را مسئول وضعی می‌داند که برای ایران پیش آمده است. وضعی که ادامه‌ی موفقیت آمیز جنگ را برای ایران، امکان ناپذیر ساخته است. زیرا با اطمینان‌هایی که از طرف ژنرال گاردان داده شده بود، ایران خود را برای جنگ آماده نکرده است.

به ویژه، قائم مقام از این که ژنرال گاردان به افسران فرانسوی در خدمت عباس میرزا دستور داده بود که در صورت بیرون رفتن ولیعهد از لشکرگاه خوی برای رویارویی با روس‌ها، اردو را ترک کنند، سخت خشمگین و شگفت‌زده شده بود. در دیدار با ولیعهد، وی ضمن ابراز نگرانی از سکوت فرانسه در برابر نامه‌هایی که تا کنون از تهران دریافت کرده‌اند، به «لاژار» می‌گوید: ^{۱۱۰}

اعلی حضرت امپراتور پادشاه، اکنون فرصتی به دست آورده است که نقشه‌های خود را در اروپا به صورت قطعی به مورد اجرا بگذارد و همین امر، سبب شده است تا او مناسباتی را که در آسیا با دربار ایران برقرار ساخته است، به غفلت بسپارد.

گرچه، از سرگرفتن عملیات جنگی از سوی روس‌ها، با وجود اطمینان نوشتاری ژنرال گاردان، برای ایرانیان بسیار تکان دهنده بود؛ اما دستور وی به افسران حاضر در اردوگاه ولیعهد به ترک خدمت، ضربه‌ی بسیار سنگینی بود. ژنرال گاردان در این مورد به روشنی می‌گوید: ^{۱۱۱}

در تاریخ ۱۲ اکتبر [۱۸۰۸ / ۲۰ مهر ۱۱۸۷] به صاحب منصبان فرانسوی که مامور خدمت شاهزاده عباس میرزا شده‌اند، امر دادم که در صورت بروز جنگ میان روسیه و ایران، به تهران بیایند.

در این میان، نبرد بر سر دژ ایروان، به سختی و گستردگی در جریان بود. عباس میرزا، فرج‌الله خان و امان‌الله خان افشار را نیز به دنبال اسماعیل خان، به یاری سردار ایروان فرستاد. عباس میرزا نیز از خوی خارج شد و «چورس» از توابع خوی را لشکرگاه ساخت و صادق خان عزالدین لوی افشار را به منطقه‌ی «شور» فرستاد تا در صورت لزوم، مانع نفوذ روس‌ها گردد. روس‌ها، فشار بر دژ ایروان را افزایش دادند و فیلد مارشال گودوویچ شبانه فرمان داد که از چهار سو، به قلعه یورش آوردند. سران مدافعین، یعنی حسین خان دماوندی و علی قلی خان

روس‌ها، فشار بر دژ ایروان را افزایش دادند و فیلد مارشال گودوویچ شبانه فرمان داد که از چهار سو، به قلعه یورش آوردند. سران مدافعین، یعنی حسین خان دماوندی و علی قلی خان فندرسکی، بر آن شدند که دشمن را به دام بکشند. از این رو، چراغ‌ها را خاموش کردند و دستور دادند تا همگان سکوت محض را رعایت نمایند، تا روس‌ها گمان کنند که مدافعان دژ فرار کرده‌اند. نیرنگ، کارگر افتاد. روسیان گمان کردند که «بیشه خالی است». از این رو، از خندق‌ها گذشتند و خود را پای دیوارهای دژ رسانیده و از نردبان‌ها بالا رفته و خود را به باروهای دژ رسانیدند.

روسیان، از باروها به درون دژ سرازیر شدند. زنان و مردانی که در کمین بودند، بر روی آنان نفت پاشیدند و گروهی دیگر، آنان را به آتش کشیدند. در این هنگام سپاهیان حاضر در قلعه، از کمین گاه‌ها برون آمده و بر روسیان تاختند. در این گیرو دار که چهار ساعت به درازا کشید، اسماعیل خان قاجار که در انتظار لحظه‌ی مناسب بود، روس‌ها را مورد آفند قرار داد. در این نبرد، روس‌ها بیش از ۵ هزار کشته و زخمی برجای گذاشتند.^{۱۱۲} کونف از فرماندهان برجسته سپاه گودوویچ کشته شد و خود وی نیز که زخمی شده بود، به گرجستان گریخت. بسیاری از روسیان امان خواستند و تسلیم شدند. اسیران، نزد نایب السلطنه فرستاده شدند. از سوی دیگر، امان‌الله خان افشار و علی‌خان قوان‌لو که مامور نخجوان شده بودند، روسیان را به سختی شکست داده و آن‌ها را فراری دادند.

روس‌ها، از قره‌باغ هم، پس نشستند و در این میان، شیخ علی خان قبه‌ای با یاری جنگ‌جویان لزگی (لگزی)، روسیان را از قبه بیرون راند.^{۱۱۳} در این زمستان، نیروهای محلی که از حمایت بخشی از ارتش ولی عهد برخوردار بودند، شکست سختی به ارتش منظم روسیه در قفقاز وارد کردند. در حالی که روس‌ها که، خیالشان از جانب فرانسه در اروپا راحت شده بود، توانسته بودند، قوای قابل توجهی را وارد جبهه‌های قفقاز کنند.

بخش چهارم - پایان اتحاد شوم با فرانسه

روز ۲۱ مهر ۱۱۸۷ (۱۳ اکتبر ۱۸۰۸)، هارفورد جونز و هیات همراه که از سوی دولت انگلیس به سفارت گسیل شده بود، به بندر بوشهر رسید و در انتظار اجازه‌ی دربار، برای حرکت به سوی تهران بود.

روز دوم آذر ۱۱۸۷ (۲۳ نوامبر ۱۸۰۸)، فتح علی شاه، ژنرال گاردان را احضار کرد. گاردان از روز ۲۸ شهریور ۱۱۸۷ (۱۹ سپتامبر)، به حضور شاه نرسیده بود. فتح‌علی شاه، «با خوش رویی» گاردان را می‌پذیرد. و به او می‌گوید: ^{۱۱۴}

مارشال گودوویچ، ایران و فرانسه را بازیچه‌ی دست خود کرده است. او برای از سر گرفتن جنگ، حتا منتظر پاسخ شما و ما نشده و مخاصمات را در فصلی بسیار نامساعد در حالی که ما به طور کامل به تضمین‌های شما، مطمئن و دل‌گرم بودیم، از نو آغاز کرده است.

شاه، به گاردان، گوش‌زد می‌کند: ^{۱۱۵}

اردویی را که ما در سلطانیه گرد آورده بودیم و می‌خواستیم آن‌ها را برای دفاع سرحدات پیش ولی‌عهد ... بفرستیم، چون شما به ما اطمینان دادید که روس‌ها، بدون جلب موافقت اعلی حضرت ناپلئون ممکن نیست دست به کار جنگ بزنند، مرخص کردیم ... عباس میرزا در این موقع، جز سپاهیان ایالت آذربایجان، قوای دیگری در دسترس ندارد.

«لاژار» را که شما برای ممانعت از حملات روس‌ها، نزد گودوویچ فرستاده‌اید، با این که ۳۶ روز است حرکت کرده، تازه به مقر اقامت رییس قوای دشمن رسیده و از نتیجه‌ی ماموریت امر، اثری ظاهر نشده ...

سپس، فتح‌علی شاه با لحن تلخی می‌افزاید: ^{۱۱۶}

ما از بیان حقیقت اوضاع به شما مضایقه نکردیم و از مشاهده‌ی احوال، چنین تصور می‌کنیم که فرانسه، نمی‌تواند به ما کمک و معاونتی بنماید.

هم‌چنین، شاه به وی می‌گوید: ^{۱۱۷}

گردان‌هایی که به دستگیری «وردیه» مهیا و منظم شده [بود] ... هنگامی که از همه موقع بیش‌تر به وجود این صاحب‌منصبان احتیاج داشته‌اند، شما آن‌ها را بی فرمانده گذاشتید و به جمیع صاحب‌منصبان فرانسوی امر دادید که دست از کار بکشند و با اردو، به میدان جنگ نروند ...

گاردان که در موقعیت بسیار ناخوش‌آیندی قرار داشت، به عرض فتح‌علی‌شاه می‌رساند که او نیز از این مسایل، بیش از حد متأثر متأسف است و گمان می‌کند که امور اسپانیا و پرتغال، امپراتور را از پرداختن به مسایل مشرق زمین، باز داشته است و می‌افزاید:^{۱۱۸}

اما وقتی که معظم‌له از رفتار عجیب روس‌ها آگاهی پیدا کنند، بی‌شک خواستار آن خواهند شد که بی‌درنگ، جبران خسارت شود و در آن هنگام مانند صاعقه‌ای بر سر دشمنان فرود خواهند آمد و آن‌ها را، نابود خواهند کرد.

در این هنگام، فتح‌علی‌شاه با لحن آکنده از اندوه و خشم و صدراعظم نیز به همین‌سان، فریاد زدند:^{۱۱۹}

چرا این صاعقه در مدت این ده ماه، وارد نیامد؟

سپس شاه افزود:^{۱۲۰}

علت چیست که روس‌ها به این سختی به ما حمله می‌کنند؟ لابد برای آن است که ما نخواستیم زیر قول خود بزنیم و از قبول وساطت برادر معظم خود، سربپیچیم. آیا هنوز بر این باوراید که روسیه با فرانسه متحد است، در صورتی که قلبا متمایل به انگلیس است و با آن دولت، دوستی دیرینه دارد.

روس‌ها و عثمانی‌ها که شما آن‌ها را دوستان وفادار خود می‌دانید ... ما را از اتحاد با فرانسه ملامت می‌کنند و به ما می‌گویند، آیا اتحاد بستن با دولتی که هرگز به قول خود وفا نمی‌کند و اگر هم بخواهد، از عهده‌ی آن بر نمی‌آید، به چه کار می‌آید؟

فتح‌علی‌شاه، برای این که رشته‌ی میان ایران و فرانسه را به کلی از هم نگسلد، بسیاری نیش را با اندکی نوش، می‌آمیزد و می‌افزاید:^{۱۲۱}

اما ما با وجود این تحریکات متوالی، باز دوستی و صفای حقیقی خود را نسبت به ناپلئون و فرانسه از دست نداده‌ایم ...

اگر ناپلئون، سراسر روسیه را برای کشیدن انتقام ما، در خون و آتش فرو بگیرد، باز نمی‌تواند از عهده‌ی رفع بدنامی که دامن‌گیر او شده، بر آید.

سپس فتح‌علی شاه، پیشنهادها و تهدیدهای انگلیس‌ها را مطرح می‌کند و به سفیر فرانسه می‌گوید:^{۱۲۲}

ما برای این که در برابر عالمیان، علاقه‌ی خود را نسبت به ملت شما و صداقت خود را در پیشنهادهای خویش به اثبات رسانیده باشیم، یکی از سفیران انگلیس را با وجود ... پیشنهادهای بی‌اندازه، با نهایت خفت باز گردانیدیم. معهذاً دولت مزبور، هنوز به ما فشار می‌آورد و عن‌قرب سفیر دیگری ... به حدود جنوب ممالک ما خواهد آمد ... دولت انگلیس قشون و توپ و تفنگ بسیار دارد و اگر ما، راه ورود او را به کشور خود سد نماییم؛ بر ما حمله خواهد آورد ...

[دولت انگلیس] می‌گوید که شما مدت‌هاست از فرانسه ۲۰ هزار قبضه تفنگ خریده‌اید و هنوز نرسیده، در صورتی که ما حاضریم، بیش‌تر از آن تفنگ به شما تسلیم کنیم و در ازاء هیچ مطالبه نماییم ... قشون انگلیس اگر از قبول اتحاد با آن کشور مخالفت کنید، به ایران حمله خواهد برد و برخلاف این صورت که در مقابل روس‌ها، به دفاع قیام نماید و گرجستان را به شما باز گرداند ... حال خود در باب گرفتاری مادر شمال و جنوب فکر کنید و دوری فرانسه را نیز در نظر بگیرید. آیا برای ما ممکن است که در شمال و جنوب، با روس‌ها و انگلیس‌ها، هر دو بجنگیم، جواب این مساله، به عهده‌ی شماست.

گاردان در پاسخ فتح‌علی شاه می‌گوید:^{۱۲۳}

چون من بنده‌ی وفادار ناپلئون و خدمت‌گزار جان نثار اعلی حضرت شاه هستم ... به جنگ با دو دولت، آن هم در دو انتهای مملکت رای نمی‌هم ولی به عرض می‌رساند که ... پیشنهادهای فریبنده‌ی انگلیس، جز ظاهر سازی، چیز دیگری نیست ...

سپس گاردان تهدید می‌کند که اگر پای سفیر انگلیس به خاک ایران برسد، وی ناچار از ترک ایران خواهد بود. فتح‌علی شاه که از این گفته سفیر فرانسه، سخت شگفت زده شده بود، به وی می‌گوید:^{۱۲۴}

عجب است، اگر دولت فرانسه در برگرداندن ایالات موروثی ایران، قدرت نداشته آیا با تبدیل دوستی به کینه‌ورزی، قصد و قدرت انتزاع آن‌ها را به این جرم که دولت دیگری ایالات مزبوری را به ما مسترد داشته، در خود خواهید دید ... شما هنوز به دربار ما وارد نشده، از ما خواستید که جمیع روابط خود را با انگلیس‌ها قطع کنیم، ما نیز چنین کردیم. با روسیه از در دوستی درآییم و با امضای متراکه‌ی جنگ و واگذاشتن اختیار خود به اعلی حضرت ناپلئون در عقد صلح قطعی تن

در دهیم ، پذیرفتیم و به علاوه ، ملکم سفیر انگلیس را نپذیرفته ، باز گردانیدیم و از داخل شدن قشون ایران در خاک عثمانی ، با وجود حرکات ناسزای پاشای بغداد ، خودداری نمودیم ... این وضع رفتار ما بود . حالا جای آن است که تهران را ترک بگویید؟

سپس ، فتح‌علی‌شاه به گاردان گوش زد می‌کند که در کشورهای اروپایی ، سفیران فرانسه و انگلیس مقیم‌اند و حتا در خاک عثمانی ، در بغداد و بصره نیز ، نمایندگان انگلیس حضور دارند ، گرچه عثمانی در صف متحدین فرانسه قرار دارد . اما وی ، همچنان اصرار می‌ورزد که در صورت آمدن سفیری از جانب دولت انگلیس ، « برای حفظ حیثیت پادشاه معظم خود» ، ناچار تهران را ترک خواهد کرد . فتح‌علی شاه برای جلوگیری از ترک سفیر فرانسه که باعث تقویت موقعیت انگلیس‌ها در گفت‌وگوهای اتحاد می‌شد ، به گاردان گفت :^{۱۲۵}

ما باز حاضریم که مدت زمان دیگری به لیت و لعل بگذرانیم و انگلیس‌ها را به بهانه‌های چند ، نگذاریم که وارد خاک ایران شوند .

گاردان با سپاس از حسن نظر اعلی‌حضرت ، در خواست شصت روز مهلت می‌کند که پذیرفته می‌شود . سفیر فرانسه در خواست می‌کند که پانزده روز به مهلت داده شده افزوده شود اما شاه موافقت نکرد و گفت : با رسیدن نخستین آگاهی از پاریس و نیز گزارش ماموریت «لاژار» ، اوضاع روشن خواهد شد و در آن صورت ، می‌توان مهلت را تمدید کرد . اما بر خلاف این گفت‌وگوها ، گاردان به دلیل ناکامی در ماموریت خود و نیز رها شدن از سوی دولت متبوع خود که باعث بی‌خبری کامل او از اوضاع بود ، دو روز بعد در نامه‌ای به صدراعظم نوشت :^{۱۲۶}

بدین وسیله اعلام می‌دارم که برای حفظ حیثیت فرمان روای مقمخ خود و ملت بزرگی که نمایندگی می‌کنم ، وظیفه‌ی خود می‌دانم که به محض اعطای اجازه‌ی ورود به انگلیس‌ها به این سرزمین ، همراه با تمامی اعضای سفارت ، دربار شما را ترک گویم .

ژنرال گاردان ، فردای آن روز ، در نامه‌ای به وزیر امور خارجه‌ی فرانسه که رونوشت نامه‌ی به صدراعظم را نیز پیوست کرده بود ، نوشت :^{۱۲۷}

لازم دانستم که فوراً به‌عرض عالی برسانم که من با وجود اصرارهای اعلی‌حضرت

و صدراعظم ، همین که از حرکت انگلیس‌ها به طرف اصفهان اطمینان حاصل کردم ،
دربار تهران را ترک خواهم گفت .

در این میان ، انگلیس‌ها برای پذیرفته شدن سفیرشان در ایران و کاستن از نفوذ فرانسه در
کشور ، محمدعلی‌خان پسر علی‌مراد خان زند را که در ایالت « دکن » عنوان نوایی داشت ، با
تشریفات زیاد به بمبئی می‌برند . انگلیس‌ها ، به دربار ایران هشدار داده بودند که :^{۱۲۸}

اگر اعلی‌حضرت ، ایشان [انگلیس‌ها] را نپذیرد ، به ایران حمله خواهند برد و
محمدعلی خان زند را بر تخت سلطنت خواهند نشاند .

روز پنجم آذر ۱۱۸۷ (۲۶ نوامبر ۱۸۰۸) ، شاه نامه‌ای به ناپلئون می‌نویسد . وی در این نامه ،
به ناپلئون یادآور می‌شود که :^{۱۲۹}

با اتکا به وعده‌ها و تضمین‌های سفیر فرانسه بود که ایران از تدارک دفاعی خود
باز داشته شد .

در این نامه ، فتح علی‌شاه از ناپلئون می‌خواهد که از راه دریا و زمین ، به یاری ایران بشتابد.
در این میان ، روس‌ها که در نبردهای ایروان به سختی شکست خورده و ناچار به مواضع
پیشین خود بازپس نشسته بودند ، دست به جنگ روانی زدند . فیلدمارشال گودوویچ به فلیکس
لاژار ، فرستاده‌ی ژنرال گاردان گفته بود :^{۱۳۰}

هر چند سربازان روس ، سرزمین‌های نزدیک آرپاچای ، ارس و کور [کورش] را
تخلیه کرده‌اند [اما] این نقاط را باید فتح شده دانست و آن‌ها را بخشی از متصرفات
امپراتور روس به شمار آورد که مرزهای طبیعی این امپراتوری را از جانب گرجستان
تشکیل می‌دهد ... ایروان ، سال آینده ، بار دیگر تحت محاصره قرار خواهد گرفت .

سفیر دولت ایران در پاریس نیز ، بسیار فعال بود و در هر فرصتی ، از کنت دوشامپانی وزیر
امور خارجه‌ی فرانسه ، می‌خواست که میانجی‌گفت‌وگوها صلح میان ایران و روسیه گردد و به
درخواست‌های پیاپی سفیر این کشور در تهران ، پاسخ مثبت بدهد . اما همه‌ی این کوشش‌ها ،
ناکام ماند و ناپلئون حاضر نبود که به تعهدات خود برابر ایران ، عمل کند .

سرانجام ، روز دوم دی ماه (۲۳ دسامبر) ، کریم خان که به عنوان میهمان دار هارفورد جونز برگزیده شده بود ، روانه‌ی شیراز گردید .

روز ۴ بهمن ۱۱۸۷ (۲۴ ژانویه ۱۸۰۹) ، درخواست گاردان برای شرفیابی پذیرفته می‌شود . در این دیدار ، ژنرال گاردان تقاضا می‌کند که بر پایه‌ی عهدنامه‌ی میان دو کشور ، هر فرد جونز از خاک ایران اخراج شود .

فتح‌علی شاه به گاردان می‌گوید که تعهدهای خود را برابر فرانسه فراموش نکرده است ؛ اما فرانسه نیز در برابر ایران دارای تعهداتی است که به آن‌ها عمل نشده است . سپس شاه به گاردان می‌گوید :^{۱۳۱}

از روی نهایت ناچاری به هارفورد جونز اجازه داده است به خاک ایران ، گام بگذارد . با تمام اکراهی که از این کار دارد ، باید اعتراف کند که بهانه‌ای برای وی در نپذیرفتن فرستاده‌ی آن ملت که آگاهانه مورد نفرت اوست ، نمانده است . در هر حال ، او انگلستان را به هیچ وجه ، دوست خود تلقی نکرده است و به ویژه هیچ گونه قصدی در برهم زدن اتحادی که وی را به فرانسه می‌پیوندد ، ندارد . اما ... باید از بروز جنگ در جنوب کشور خود اجتناب ورزد .

در این دیدار ، گاردان یادآور می‌شود که در صورت پذیرفته شدن سفیر انگلیس ، خاک ایران را ترک خواهد کرد . شاه که نمی‌خواست با بیرون رفتن سفیر فرانسه ، سفیر انگلیس در ایران بی‌رقیب بماند ، به وی می‌گوید :^{۱۳۲}

ایا عسگرخان [سفیر ایران در فرانسه] می‌تواند بدون کسب اجازه‌ی مرخصی از برادر مفخم ما ، خاک فرانسه را ترک کند ... ژنرال ، شرف فرانسه اقتضا می‌کند که شما در دربار ما ، باقی بمانید .

فتح‌علی شاه ، سپس به رفتار روس‌ها و سکوت فرانسویان اشاره می‌کند و یادآور می‌شود که بر پایه‌ی قرارداد فینکن اشتاین ، تمامیت ارضی ایران ، از سوی فرانسه تضمین شده است .^{۱۳۳} سپس وی می‌افزاید که در این اوضاع و احوال :^{۱۳۴}

ایران مجبور است نماینده‌ی ملتی را که بر تمامی خیانت‌کاری‌های آن آشناست ، بپذیرد . ژنرال ، ما ترجیح می‌دادیم ده نفر امثال گودوویچ به خاک ما گام می‌نهادند ، تا این که شاهد ورود ، «جونز» به قلمرو ایران باشیم .

سرانجام روز ۲۸ ژانویه ۱۸۰۹ (۵ بهمن ماه ۱۱۸۷)، پس از گذشت ماه‌ها از امضای قرار داد خرید ۲۰ هزار قبضه تفنگ، ناپلئون با فروش آن‌ها موافقت می‌کند. در حالی که بسیار دیر بود و فرانسه، امکان لازم برای تحویل آن‌ها را در جنوب ایران، در اختیار نداشت. دولت ایران که همه چیز را در اتحاد با فرانسه از دست رفته می‌دید، پیش از آن که گاردان تصمیم قطعی خود را برای ترک ایران اعلام کند، به سفیر خود در پاریس دستور داد که از ناپلئون درخواست کند که اجازه‌ی بازگشت به وی داده شود. پیرو درخواست عسگرخان برای بازگشت به ایران، وزیر امور خارجه‌ی فرانسه روز ۳۰ ژانویه ۱۸۰۹ (۱۰ بهمن ۱۱۸۷) وی را آگاه ساخت که:^{۱۳۵}

اعلی حضرت امپراتوری و پادشاهی از اظهار تمایل او به بازگشت به ایران، در پایان ماموریت خود در فرانسه، آگاهی یافته‌اند.

به دنبال آن، عسگرخان دوبار درخواست باریابی به حضور ناپلئون را کرد که سرانجام روز ۳۰ مارس ۱۸۰۹ (۱۰ فروردین ۱۱۸۸)، به حضور پذیرفته شد. در این باریابی، سفیر ایران در خواست‌های خود را در راستای روابط آینده‌ی دو کشور مطرح کرد. ناپلئون از وی خواست که در خواست‌های خود را به گونه‌ی نوشتاری به وزیر امور خارجه بدهد. سفیر ایران، روز اول آوریل، چنین کرد. وی از دولت فرانسه درخواست کرده بود:^{۱۳۶}

- ۱- صاحب منصبی را که به امور دو کشور آشنا باشد، به دربار ایران مامور کنید تا با مساعی خود، موجبات تحکیم روابط فی‌مابین را فراهم آورد ...
- ۲- به کارگران و هنرمندانی از اتباع اعلی حضرت در رشته‌های مختلف که این جانب پیشنهاد بردنشان را همراه خود به ایران دارد، جواز و گذرنامه مرحمت فرمایید ...

در این میان، دولت ایران بر این باور بود که:^{۱۳۷}

روسیه، نهانی با انگلیس‌ها روابط دوستانه دارد. ایرانی‌ها عهدنامه‌ی صلح تیلزیت را نا پایدار می‌دانند و بر این باورند که سن پترزبورگ که همواره با کابینه‌ی لندن پیوند نزدیک داشته است، نسبت به این عهدنامه، صمیمیتی ندارد. [این مسایل] ایرانی‌ها را از این‌که به طرز غیر محتاطانه خود را به بدبختی‌های زاینده از جنگی جدید با روس‌ها گرفتار سازد، باز می‌دارد.

در صورت جنگ مجدد، روس‌ها که این بار، رضایت فرانسه را هم جلب کرده‌اند، با شدت بیش‌تری، می‌توانند ایران را در معرض تهاجم قرار دهند.

روز ۱۹ بهمن ۱۱۸۷ (۸ فوریه ۱۸۰۹) گاردان آگاه شد که به زودی هارفوردجونز به تهران خواهد رسید. از این رو، وی در خواست باریابی به حضور فتح‌علی شاه را نمود تا شاه را از تصمیم خود برای ترک ایران، آگاه سازد. روز ۲۳ بهمن ۱۱۸۷ (۱۲ فوریه ۱۸۰۹)، شاه ژنرال گاردان را به حضور پذیرفت. شاه در این دیدار، تاسف خود را از بیرون رفتن ژنرال گاردان از ایران، بر زبان می‌راند. او از این که:^{۱۳۸}

نماینده‌ی قدرتی که از بسیاری جهات منفور جهانیان است، وارد کشور می‌شود،
تاسف خود را [ابراز می‌دارد].

هم‌چنین، فتح‌علی شاه در این دیدار:^{۱۳۹}

از این که فرانسه، در نیمه‌ی راه رهایش کرده یا دست‌کم به نامه‌های متعددی که
به عنوان امپراتور فرستاده و پاسخی دریافت نداشته، به تلخی شکایت می‌کند ...

شاه تاکید می‌کند که همین سکوت پی‌گیر:^{۱۴۰}

او را ناگزیر از دست زدن به اقداماتی [اجازه‌ی ورود به سفیر انگلیس] کرد که برای
شخص او دردناک است.

هم‌چنین فتح‌علی شاه، اظهار امیدواری کرد که وی خیلی زود:^{۱۴۱}

پس از دریافت خبرهای خوشی که این همه ما را در انتظار گذاشته است [به
ایران باز گردد].

فردای آن روز، گاردان تهران را به سوی قزوین ترک کرد ... در حالی که ناپختگی وی در
امر سیاست، ایران را در موقعیت بسیار سختی قرار داده بود. به گفته‌ی هارفوردجونز:^{۱۴۲}

این وضع، زاییده‌ی سخت‌گیری، دنانت طبع و رفتار تفرعن‌آمیز گاردان بود.

در یک جمع‌بندی درباره‌ی قرارداد فینکن‌اشتاین باید گفت:^{۱۴۲}

اتحاد با فرانسه، عمری کوتاه داشت ولی تبعاتش برای ایران سنگین و پایدار
بود.

انگلستان از آن پس دریافت که ایران در جوار هند، خطری بالقوه است که نباید
هرگز به آن، مجال مشکل‌آفرینی داد. این ذهنیت در تمام قرن نوزدهم، سر لوحه‌ی

انگلستان از آن پس دریافت که ایران در جوار هند، خطری بالقوه است که نباید هرگز به آن، مجال مشکل آفرینی داد. این ذهنیت در تمام قرن نوزدهم، سر لوحه‌ی برنامه‌ی کارگزاران سیاسی انگلیسی در منطقه قرار می‌گیرد و از این بابت، ایران صدمات و لطمات زیادی را متحمل می‌گردد.

بخش پنجم - اتحاد زیان بار با انگلیس

هارفورد جونز، تا رسیدن میهمان دار رسمی دولت ایران، در شیراز ماندگار شد. در این مدت، وی افزون بر فشارهای حکومت بمبئی^{۱۴۴}:

لحظه‌ای از فشارهای لرد مینتو [فرمان فرمای انگلیسی هندوستان] و بی‌اعتنایی‌های ملکم و همراهان وی برای بی‌اعتبار کردن ماموریتش، در امان نمی‌بود.

سرانجام روز چهارم بهمن ماه ۱۱۸۷ (۲۴ ژانویه ۱۸۰۹)، محمدزکی خان نوری با فرمان فتح علی‌شاه و نامه‌ای از سوی صدراعظم، به شیراز رسید. جونز، بدون درنگ از شیراز به راه افتاد و روز بیست و پنجم بهمن ماه (۱۴ فوریه)، به تهران رسید.

فتح علی شاه، در حالی که از ناجوان‌مردی و دورویی‌های فرانسویان، سخت به تنگ آمده بود، وی را به حضور پذیرفت. هارفورد جونز در این باریابی، هدیه‌های پادشاه انگلیس را پیشکش کرد.

با پایان گرفتن دیدارهای تشریفاتی، گفت‌وگوهای سیاسی میان دوطرف برای بستن قرارداد اتحاد آغاز شد. از سوی دولت ایران، صدراعظم میرزا شفیق مازندرانی، مامور گفت و گو با سفیر انگلیس بود.^{۱۴۵}

از آن‌جا که ایرانیان تجربه‌ی بدی از اتحاد با فرانسویان داشتند، گفت‌وگوها، خیلی به کندی پیش می‌رفت.

باتوجه به نفرتی که فتح‌علی شاه نسبت به انگلیس‌ها داشت، با کند کردن روند گفت و گوها، دربار ایران، به‌گونه‌ای در انتظار دریافت خبر خوب از پاریس بود. اما از سوی دیگر، دولت ایران ناچار بود که در برابر امپراتوری روسیه، هم‌پیمانی در جهان داشته باشد و از همه مهم‌تر، برای ارتش نوین ولی‌عهد، فرماندهانی، دست و پا کند:^{۱۴۶}

با این‌که میرزا شفیق صدر اعظم، مرد فهمیده و با اطلاع، از دنیای آن‌روز اروپا به خوبی آگاه بود، باز درمیان مذاکرات جدی که گرم مباحثه‌ی مواد و شرایط معاهده بودیم، رو می‌کرد به سفیر و از او خواهش می‌کرد تا تاریخ عالم را از بدو خلقت بیان نماید، یا این‌که رو می‌کرد به من [جیمز موریه] و سنوال می‌نمود که آیا من عیال برده ام یا نه؟ و بعضی سنوالات عجیب و غریب دیگر می‌نمود که هیچ مربوط به موضوع نبود.

سرانجام، هنگامی که با همه‌ی وقت کشی‌ها، قرارداد آماده شد، ایرانی‌ها کوشیدند تا آن‌جا که ممکن است، روند کار را طولانی تر کنند: ^{۱۴۷}

بالاخره پس از آن که در مواد و شرایط، توافق نظر حاصل شد، درباره تقدم تاریخ هجری و میلادی، یک بحث طولانی به عمل آمد که کدام یک از دو تاریخ، مقدم باشد.

سرانجام، به دنبال چهار هفته گفت‌وگو، روز ۲۱ اسفند ۱۱۸۷ (۱۲ مارس ۱۸۰۹) قرارداد «مقدماتی مودت و اتحاد» (Preliminary Treaty of Friendship and Alliance) در هشت ماده، مورد توافق قرار گرفت. این قرارداد به نام «قرارداد مجمل» خوانده می‌شود. در ماده‌ی یک قرارداد مجمل، آمده بود که دو طرف با بستن یک قرارداد مفصل مودت و اتحاد که در آینده مورد توافق قرار خواهد گرفت، مفاد این قرارداد را تکمیل می نمایند. (پیوست شماره‌ی ۱۲) هم‌چنین برپایه‌ی این پیمان، دولت ایران پذیرفت که به سپاهیان هیچ کشوری، اجازه‌ی گذر از خاک ایران، به سوی هندوستان را ندهد، در برابر: ^{۱۴۸}

دولت انگلستان متعهد شد که اتحاد همیشگی با ایران داشته و در صورت حمله‌ی یکی از کشورهای اروپایی به ایران، کمک‌های لازم نظامی را در اختیار ایران قرار دهد.

هم‌چنین، دولت انگلستان، حاکمیت ایران را برخلیج فارس به رسمیت شناخت و تعهد کرد: ^{۱۴۹}

هرگاه دولت ایران لازم بداند، ناوگان جنگی خود را در اختیار دولت ایران قرار دهد و کشتی‌های مزبور، تنها از نقاطی که ایران اجازه می‌دهد، حق عبور خواهند داشت ...

از آن سوی، ملکم پس از رسیدن به بمبئی، به حکومت هند پیشنهاد کرد که برای به راه آوردن دولت ایران، باید به زور دست یازید و پاره‌ای از کرانه‌ها و جزیره‌های ایران را اشغال کرد. فرمان‌روای انگلیسی هند هم با این اندیشه هم داستان شد. اما در همین زمان، خبر رسیدن هارفورد جونز به ایران و شرح موفقیت‌های او، به هند رسید.

در این میان، حکومت انگلیسی هند، از هیچ‌گونه کارشکنی برای جلوگیری از موفقیت سفارت هارفورد جونز خودداری نکرد. فرمان‌روای انگلیسی هند، حواله‌های سفیر دولت انگلیس در ایران را، نپذیرفت و پول برای او نفرستاد. هم‌چنین، وی: ^{۱۵۰}

احکام خیلی تند و سخت به او نوشت و او را تهدید کرد که از ایران خارج شود.

چون خبر نکول حواله‌های سفیر دولت انگلیس به تهران رسید، سفیر و دیگر اندامان سفارت، سخت بی‌اعتبار شدند. اما برخلاف انتظار حکومت بمبئی به گفته‌ی منشی هارفورد جونز:^{۱۵۱}

مساعدت و مهربانی‌های شاه و رجال دربار ایران... اسباب تسلی خاطر همه‌ی ما گردید.

در این میان، برخلاف دروغ پراکنی‌های ملکم و بیش‌تر نویسندگان انگلیسی درباره‌ی پیش‌رفت کار هارفورد جونز، در اثر رشوه، با وجودی که سفیر انگلیس در اثر پرداخت نشدن حواله هایش از سوی حکومت بمبئی «آه در بساط نداشت»، فتح‌علی‌شاه و در نتیجه دیگر دولت مردان ایران، به وی مهربانی کردند و از او حمایت به عمل آوردند:^{۱۵۲}

در تاریخ ۱۳ آوریل ۱۸۰۹ [۲۴ فروردین ۱۱۸۸] مکتوبی از فرمان‌فرمای کل هندوستان رسید که فوق العاده، ما [سفیر انگلیس و همراهان] را متوحش نمود... این مکتوب، سفیر فوق العاده‌ی پادشاه انگلستان را گرفتار زحمت و عذاب روحی شدید نمود. از این عذاب روحی، فقط بواسطه‌ی محبت و مهربانی و مساعدت شاه ایران و دربار ایران، ممکن بود خلاص شد و بس...

پادشاه ایران، علاوه بر مهربانی و همراهی با سفیر پادشاه انگلستان، حتا حاضر شد، او را در پناه خود محافظت کند و مشمول عواطف و مراحم خود گرداند. وزرا و درباریان شاه نیز، به ملاحظه‌ی علاقه‌ی شاه نسبت به سفیر، در مساعدت و همراهی با شخص سفیر مضایقه نمودند. در تمام مدت این گرفتاری و این پیش‌آمد غیر منتظره، رفتار و عملیات و مناسبات آن‌ها، خیلی گرم و صادقانه بود... سفیر پادشاه انگلستان با گرفتاری‌هایی که در این موقع در میان یک ملت غریب و خارجی داشت، تمام محاسن قلوب پاک و منزّه هم‌وطنان و برادران ملی خود را، در میان ایرانی‌ها، مشاهده می نمود و این یگانه تسلی خاطر او بود.

در نامه‌ای که موریه از آن نام می‌برد، فرماندار کل هندوستان به هارفورد جونز نوشته بود که مایل نیست که وی از راه آشتی و دوستی با ایران وارد گفت و گو شود، بلکه میل دارد که به زور نیروی نظامی، دولت ایران را به راه آورد. از این رو، به وی تکلیف کرده بود که گفت‌وگوها را بریده و از ایران بیرون رود. اما هارفورد جونز، به تهدیدهای او بی‌اعتنا بود و خود را فرستاده‌ی دربار لندن می دانست.

از آن‌جا که حکومت انگلیسی هند نتوانست با تهدید و اعمال فشارهای مالی، هارفورد جونز را به راه آورد، دوباره ملکم را در سال ۱۸۱۰م (۱۱۸۹خ)، به عنوان سفیر صلح و دوستی، روانه‌ی دربار ایران کرد.

این بار، حکومت انگلیسی هند در پی آن بود که نماینده‌ی هندوستان، به مراتب عالی‌تر و با شکوه‌تر از فرستاده‌ی دربار لندن، جلوه کند. دشمنی ملکم با هاردفورد جونز که با وی به‌گونه‌ی فرستاده‌ی یک کشور دشمن رفتار می‌کرد، از سویی مایه‌ی شگفتی دولت‌مردان ایران شده بود و از سوی دیگر، دست‌مایه‌ی تمسخر شده بود: ^{۱۵۳}

حرکات آن‌ها (ملکم و هاردفورد جونز)، اسباب تمسخر و استهزا، شده بود.

در حالی که دست‌وبال هاردفورد جونز، بر اثر نکول حواله‌هایش از سوی حکومت هند، سخت بسته بود و در برابر ملکم، با دست‌ودل بازی از خزانه‌ی غارت مردم هند، پول خرج می‌کرد، پس از ناکامی در ماموریت خود، در کمال بی‌آبرویی و گستاخی ادعا کرد که موفقیت‌های هاردفورد جونز، تنها در اثر رشوه بود. ^{۱۵۴} او در ادامه‌ی دروغ‌پردازی‌های خود، می‌افزاید: ^{۱۵۵}

در آن اوقات، بدون رشوه، غیرممکن بود که موفقیت حاصل شود. حل تمام قضایای سیاسی در ایران، فقط به وسیله‌ی طلا قطع و فصل می‌شود. هرگاه یکی از عمال فرانسه باید اخراج شود، قیمت عزل او، درست مثل تعیین قیمت یک اسب خریداری است ...

متأسفانه، پاره‌ای از تاریخ‌نگاران نیز، بدون دقت و کندوکاو لازم، این گفتارها را راست پنداشته و گه گاه نیز، با «روغن داغ» بیش‌تر، آن‌را نقل کرده اند. هر گاه، فرض را بر پایه‌ی درستی گفته‌های این «استعمار مرد» بگذاریم، باید پرسید که چگونه بود که هاردفورد جونز، بی‌پول، در کار خود موفق شد و ملکم با آن‌همه پول و ریخت و پاش زیاد، برای دومین بار نیز، از ایران رانده شد؟

اگر گفته‌های ملکم می‌توانست درباره‌ی اخراج عمال فرانسه، کوچک‌ترین پایه‌ای داشته باشد، چگونه بود که هنگام حضور هیات گاردان در ایران، به او حتا اجازه خارج شدن از بندر بوشهر، داده نشد و آن‌گونه، خوار و سرافکننده به هندوستان بازگشت؟!

البته نکته قابل توجه که از چشم بسیاری از تاریخ‌نگاران بدور مانده، مساله‌ی مال‌اندوزی و دزدی سفیران، از خزانه‌ای بود که دولت متبوعشان به‌عنوان امانت بدانان سپرده بود. آنان برای مال‌اندوزی و به‌دست آوردن نام و شهرت بیش‌تر در پناه پول و دارایی و گذراندن زندگی راحت همراه با تجمل پس از بازنشستگی یا برکناری، به مساله‌ی پرداخت رشوه برای پیش‌برد کارها، اشاره کرده اند. درحالی که مورد هاردفورد جونز و نیز خود ملکم، خلاف آن‌را نشان می‌دهد.

سفیران انگلیسی از ملکم گرفته تا گوراوولی و... از گونه‌ای تفرغن مستعمراتی با درجه‌های گوناگون برخوردار بودند. در این میان هارفورد جونز، به دلیل آن که از دولت‌مردان شاغل در هند نبود، رفتاری به نسبت متوازن‌تر داشت. گرچه او هم، هرگز به گونه‌ی رسمی از مهربانی‌ها و حمایت‌هایی که فتح‌علی‌شاه و به پیروی وی، دولت‌مردان ایران از وی برابر تحریک‌های ملکم و تهدیدهای حکومت بمبئی به عمل آورد، سخنی بر زبان نراند و تنها دیگران اند که این مسایل را، منعکس کرده اند.

اما ملکم و گوراوولی که تربیت یافته‌ی مکتب ضد انسانی بمبئی بودند، از هیچ کاری و از هیچ گفته‌ای برای ناتوان کردن ایران و تهمت به دولت‌مردان و مردم شریف ایران، خودداری نکردند.

آنان برای توجیه دزدی‌های خود، کوشش کردند تا با شایعه پراکنی و نوشتارهای ناراست، برای دولت‌های متبوع خود، حساب سازی کنند. در حالی که فساد ملکم، زبان زد مردم کوچه و بازار بود. در باره‌ی فساد مالی او، شایع بود که:^{۱۵۶}

ملکم نماینده‌ی یک کمپانی تجاری بسیار متمول است و آنچه که نماینده‌ی آن در ایران خرج کند، از تمام آن مخارج، ده یک [ده در صد]، عاید خود او خواهد گردید.

هاردفورد جونز، حتا پس از دستینه شدن قرارداد مجمل از سوی ایران، سخت زیر فشار ملکم و حکومت انگلیسی هند قرار گرفته بود و به باور آنان:^{۱۵۷}

هاردفورد جونز، مقام حکومت هندوستان را در انظار درباریان ایران، تنزل داده بود.

از این‌رو، سفیر انگلیس در تهران، منشی خود جیمز موریه را برای تعیین تکلیف، روانه‌ی لندن کرد. هم‌زمان، دولت ایران نیز میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی را به‌عنوان سفیر، روانه‌ی دربار انگلستان کرد.^{۱۵۸} از آن‌جا که وی در راه مسافرت زمینی از کشورهای عثمانی، اتریش و فرانسه می‌گذشت:^{۱۵۹}

نامه‌ی دوستی ختامه، به سلطان محمودخان خواندگار روم با هدایا، مقرر کرد. و هم چنین به ایمپراطور دولت نمسا [اتریش] و لویی هیجدهم ایمپراطور فرانسه، تحف و هدایا، مرسول شد و به‌جهت پادشاه والajah انگلیس که مقصد اصلی بود، دوازده راس اسب تازی نژاد و یک قبضه شمشیر مرصع خراسانی و شال‌های کشمیری و مرواریدهای عدنی و جعبه‌ای از طلای مینا و بشقابی از یشم مصور به صورت بی‌مثال شاهنشاه ... مرسول شد.

[وی] محب‌علی خان خلیج را که در سال گذشته به اسلام‌بول رفته بود، در اوج کلیسا، ملاقات کرد. میرزا عبدالحسین‌خان... که به سفارت نمسه [اتریش] مامور شده بود... در آن جا گذاشته، خود به انگلتره رفت.

سرانجام روز ۲۵ نوامبر ۱۸۰۹ (۴ آذر ۱۱۸۸) میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی وارد بندر پلیموت (plymouth) در انگلستان می‌شود. دولت انگلیس، سرگوراوزلی (Sir Gore Ouseley) را به میهمان‌داری میرزا ابوالحسن‌خان برمی‌گزیند. میرزا ابوالحسن‌خان با همراهان، روانه‌ی لندن می‌شوند:^{۱۶۰}

ورود سفیری از سوی شاه ایران به لندن، هیجان زیادی در دربار انگلیس و در سطح اجتماع بر می‌انگیزد. این واقعه‌ی نادری در [تاریخ] دیپلماسی انگلیس... به شمار می‌رفت.

انگلیس‌ها، به دلیل عهدشکنی فرانسویان، توانسته بودند، با ایران پیمان اتحاد ببندند. از آن جا که به دنبال این عهدنامه:^{۱۶۱}

زمینه برای گسترش روابط با ایران آماده می‌نمود، پس اقتضا داشت از نماینده‌ی شاه، به نحوی شایسته پذیرایی کرد که خشنودی شخص وی و دولت متبوعش، فراهم آید.

سفیر ایران در انگلیس، مورد توجه محافل اشرافی لندن قرار گرفت و به ویژه، بانوان سرشناس آن روز لندن، با وی روابطی برقرار کردند که رفته رفته، زبان زد ویژگیان و همگان شد. با توجه به این ویژگی‌ها، انگلیس‌ها از نظر اجتماعی و سلامت سیاسی، او را مورد آفند قرار دادند و کوشیدند در قالب نوشته‌های خاطرات و یادداشت‌های سفر و... شخصیت وی و بسیاری از رجال ایران را، لکه دار کنند.

متأسفانه، مترجمین این گونه آثار و نیز پاره‌ای از تاریخ‌نگاران و پژوهندگان این دوره، بدون هرگونه نقد و بررسی، این گونه نوشته‌ها را مورد تأیید و تأکید قرار داده و حتا بر پایه‌ی این نوشته‌ها که از اندکی راست با انبوهی دروغ انباشته است، سیاهه‌ی «حقوق بگیران انگلیس» را در ایران، فراهم آوردند و...^{۱۶۲}

پس از امضای قرارداد مجمل، فتح‌علی‌شاه روانه‌ی چمن سلطانیه شد و در بهار سال ۱۱۸۸ خورشیدی (۱۸۰۹م)، در آن جا لشکرگاه ساخت. هارفورد جونز نیز در اردو حاضر بود. سپس اردو

از سلطانیه، به چمن اوجان برده می‌شود. نیروی زیادی در اردو، گرد آمده بود. فتح‌علی‌شاه، به‌دنبال شکست سختی که به روس‌ها در نبرد ایروان وارد کرده بود، در پی آن بود که با انباشت نیرو، روس‌ها را از قفقاز براند. شاه از قشون سان می‌بیند. وی: ^{۱۶۳}

از تعداد نفرات، ساز و برگ جنگی و از نظم و انضباط حاکم بر افراد توپخانه و سواره، اظهار مسرت می‌کند.

به‌دنبال پایان سان و رژه، شاه نیروهای زیر فرمان خود را "شکست‌ناپذیر" می‌خواند، هم‌زمان، شاه آگاه می‌شود که ژنرال تورموسوف، در یک فرسنگی تفلیس اردو زده و نیروهایی را به قره‌باغ گسیل داشته است. با این آگاهی، شاه گروهی را برای تقویت نیروهای مستقر در شوره گل و پنبک فرستاد و نیروهایی را نیز مامور گنجه کرد.

چنان‌که گفته شد، ایرانیان در پی آن بودند که با انباشت نیرو، کار جنگ را یک‌سره کنند. از این‌رو محمدعلی میرزا دولت‌شاه، با نیروهای زیر فرماندهی‌اش، روسیان را، در نواحی تفلیس و ایروان، مورد آفند قرار داد. روس‌ها در نزدیکی ایروان، با به‌جای گذاردن شمار زیادی کشته و اسیر، از میدان نبرد گریختند. به دستور دولت‌شاه، ایل بزچلو به سوی شوش کوچانیده شد. ^{۱۶۴} از سوی دیگر، عباس میرزا با نیروهای تحت فرمان خود به سوی گنجه رفت. روسیان با نزدیک شدن ایرانیان به کوه‌های اطراف گنجه فرار کردند. ولی‌عهد، امیرخان دولوی قاجار را مامور دنبال کردن روسیان کرد. امیرخان، با به‌دست آوردن غنایم جنگی بسیار از روس‌ها، آنان را به سوی گرجستان فراری داد. عباس میرزا، پس از این پیروزی‌ها به ایروان رفت و به دولت‌شاه، پیوست.

در همین گیرودار، مصطفی‌خان تالشی، به‌هوای فرمان‌روایی به استقلال، در ارتباط با روسیان، در تالش و لنکران، سر به شورش برداشت.

فتح‌علی‌شاه، با شنیدن این خبر، بدون درنگ فرج‌الله خان افشار پوستچی باشی را مامور خوابانیدن فتنه کرد و از آن‌جا که مصطفی‌خان با شاهسون‌ها وصلت کرده بود، برای حضور در منطقه‌ی شاهسون‌ها، به سراب رفت و آن‌جا را لشکرگاه ساخت.

مصطفی‌خان که از آمدن نیروهای دولت مرکزی آگاه شد، پیک‌ها فرستاد و روسیان را به یاری خواست. اما مصطفی‌خان در جنگ تاب نیاورد و با تنی چند از همراهان، از معرکه گریخت.

سربازان مصطفی‌خان با فرار فرمانده خود، تسلیم شدند. سربازان روسی نیز که به یاری مصطفی‌خان آمده بودند، گروهی کشته و بقیه اسیر شدند.

خان تالش به دژ لنکران پناه برد. اما فرج‌الله‌خان افشار، دست از وی برنداشت. مصطفی‌خان که یارای پایداری نداشت، نیمه شب از دژ گریخت و نیروهای دولت مرکزی، دژ لنکران را بر گرفتند. با رسیدن خبر پیروزی به لشکرگاه عباس میرزا، وی برای یکسره کردن کار خان یاغی تالش، محمد خان هزاره‌ای را به پشتیبانی نیروهای افشار فرستاد.

بدین‌سان، عرصه برگردن‌کشان تنگ‌تر شد و خان تالش درخواست کرد که به حضور عباس میرزا رسیده و تقاضای بخشش کند. اما به وی گفته شد که نخست، جنگ افزار را به زمین گذارده و تسلیم شود. سرانجام، وی ضمن نامه‌ای از حضور عباس میرزا تقاضای بخشش کرد. عباس میرزا، قائم مقام را مامور کرد که از وی دیدار کرده و از او تعهد گرفته شود که دیگر دست به چنین کارهایی نزند و «رعیت صدیق دولت» باشد. با این تعهد سپاری، به‌دستور میرزای بزرگ، از وی رفع محاصره شد و در ایروان به حضور نایب‌السلطنه رسید.

در درازای جنگ، همیشه در نیمه‌ی اول سال پیروزی با ایرانیان بود، زیرا شاه با اردو، در نزدیکی میدان جنگ بود. زمانی که شاه، با فرا رسیدن زمستان، برای رسیدگی دقیق‌تر به امور کشور به پای‌تخت بازمی‌گشت، روس‌ها از نبود او سود می‌بردند و با آفند بر ارتش ولی عهد، پیروزی‌هایی به‌دست می‌آوردند.

کوتاه سخن، روس‌ها هرگز با حضور فتح‌علی‌شاه در نزدیکی میدان جنگ، نتوانستند حتی یک پیروزی زودگذر و کوچک به‌دست آورند.

بخش ششم - دو اتحاد بد فرجام با عثمانی

دژ سلیمانیه بر پایه‌ی عهدنامه‌ای که نادرشاه افشار در سال ۱۱۲۵ خ / ۱۷۴۶ م ، با دولت عثمانی بست ، در خاک ایران باقی ماند . دژ سلیمانیه را ابراهیم‌پاشا ، حاکم شهر زور در باختر آن شهر ساخت و گروهی از کردان ایل بابان را به آن جا کوچانید . حاکمان شهرهای سلیمانیه و « زور » ، با موافقت دربار تهران از سوی پاشای بغداد ، گماشته می‌شدند . البته ، گاهی بر سر گزینش حاکم سلیمانیه و شهر زور ، میان ماموران ایران در غرب و پاشای بغداد ، اختلاف نظرهایی ، پیش می‌آمد .

بعد از ابراهیم ، حکومت سلیمانیه و شهر زور به برادرش عبدالرحمن رسید . اما پاشای بغداد با این کار مخالفت کرد و در سال ۱۱۸۴ خ (۱۸۰۵ م) ، او را با نیروی نظامی از شهر زور راند . عبدالرحمن در سنج ، به امان‌الله‌خان اردلان والی کردستان شکایت برد . امان‌الله‌خان با اجازه‌ی فتح‌علی شاه ، بر آن شد تا دوباره عبدالرحمن را بر کرسی حکومت شهر زور ، بنشانند .

با وجودی که پاشای بغداد با فرستادن نماینده‌ای به حضور فتح‌علی شاه در چمن سلطانیه ، از در پوزش درآمد اما در عمل با سرپیچی از دستور شاه ، خالد پاشا را به حکمرانی شهر زور ، گماشت .

این کار ، بر شاه بسیار گران آمد و به دستور وی ، امان‌الله‌خان اردلان ، خالد پاشا را از آن جا راند و عبدالرحمن را در مقام خود پایدار ساخت . همین امر ، باعث رشته‌ی جنگ‌هایی میان دو کشور شد . این در حالی بود که ایران در جبهه‌ی قفقاز ، گرفتار روسیان بود .

فتح‌علی شاه که امکان یورش عثمانی را در نظر داشت ، پسر دوم خود محمدعلی میرزا دولت‌شاه را همراه با گروهی از سرداران کارآمد و ارتش کافی ، به باختران گسیل داشت . هم‌چنین حکومت غرب ایران را از آذربایجان تا بصره ، به وی واگذارد . هنوز دولت‌شاه به مقرر حکمرانی خود در کرمانشاه نرسیده بود که علی‌پاشا حاکم بغداد با ۳۰ هزار سپاهی ، تا شهر زهاب پیش آمده بود و برادرزاده‌ی خود سلیمان‌پاشا را با ۱۵ هزار سپاهی ، مامور تصرف شهر زور کرده بود . عبدالرحمن حاکم ایرانی شهر زور که تاب برابری نداشت ، دوباره به سنج روی آورد .

علی‌پاشا که با پایداری سختی روبه‌رو نشده بود ، تا « پاتاق » ، پیش راند و در کنار رود سیروان (از شاخه‌های گاماس آب) ، فرود آمد . به دستور دولت‌شاه ، نوروزخان میربار که از سوی عباس‌میرزا به کردستان گسیل شده بود ، آفند به سپاه عثمانی را آغاز کرد .

وی نیروهای فتاح پاشا سردار عثمانی را در زهاب به سختی در هم کوبید و بسیاری از آن‌ها را به بند کشید. فتاح پاشا که با نیروهای اندکی از معرکه جان به در برده بود، خود را به حاکم بغداد رسانید.

علی پاشا، برای آن که موضع جنگی بهتری داشته باشد، نیروهای خود را از کنار رودخانه‌ی سیروان، به دشت مریوان برد. از سوی دیگر، فتح‌علی شاه برای این که بخت پیروزی نیروهای ایران را در نبرد با عثمانی افزایش داده باشد، سه تن از سران سپاه را به یاری دولت‌شاه فرستاد. سرانجام با تدارک دو طرف، نبرد سختی در دشت مریوان در گرفت که با پیروزی درخشان نیروهای ایران، پایان یافت. در این نبرد، سه هزار تن از ترکان کشته شدند و زنده‌ها، راه فرار در پیش گرفتند. بسیاری اسیر شدند که در میان آنان، سلیمان پاشا نیز به چشم می‌خورد.

علی پاشا، پس از این شکست سخت، دوباره از در پوزش درآمد و شیخ جعفر لحتساوی را برای بخشوده شدن گناهانش به تهران گسیل داشت. در تهران، شیخ لحتساوی، زبان به پوزش خواهی از سوی پاشای بغداد گشود و در خواست کرد که شاه، سلیمان پاشا را ببخشد.

فتح علی شاه که در این هنگامه، خواستار ادامه‌ی نبرد با ترکان عثمانی نبود، سلیمان پاشا را بخشید و فرمان حکومت بین‌النهرین (میان رودان) به نام وی نویساند و عبدالرحمن پاشا را نیز به حکومت شهر زور، برگماشت. سپس فتح‌علی شاه، برای بار دوم میرزا صادق‌خان وقایع‌نگار را به سفارت دربار عثمانی، گسیل داشت.

به دنبال قرارداد تیلسیت، دولت عثمانی نیز که به پشت‌گرمی فرانسویان در دسامبر ۱۸۰۶ (آذرماه ۱۱۸۵) به دولت روسیه اعلام جنگ داده بود، در وضعی بدتر از ایران قرار داشت. از این‌رو، عثمانی‌ها رو به ایرانیان آوردند. برپایه‌ی گفت و گوهای به‌عمل آمده، قرار شد که دو کشور، هم‌زمان ارتش روسیه را در قفقاز مورد آفند قرار دهند.

عباس میرزا و یوسف پاشا، هر یک در راس یک نیروی ۲۰ هزار نفری به‌سوی دشت «آرپاجای»، حرکت کردند تا هم‌زمان به نیروهای روسیه در گرجستان حمله کنند؛ اما ژنرال گودوویچ پیش دستی کرد و شکست سختی به عثمانی‌ها وارد کرد. هنگامی که عباس میرزا به محل دیدار با یوسف پاشا رسید، خیلی دیر شده بود و ناچار به ایروان بازگشت.

به‌دنبال این شکست، حکومت عثمانی بدون این که نظر متفق خود یعنی ایران را استفسار کند، در ششم سپتامبر ۱۸۰۷ (۱۴ شهریور ۱۱۸۶)، پیمان متراکه‌ی جنگ با روسیه را امضا کرد.

در این میان، علی پاشا درگذشت و سلیمان پاشا که فرمان حکومت میان‌رودان را از فتح‌علی شاه داشت، به جای وی نشست. در همان سال، سلطان سلیم سوم (۱۱۸۶ - ۱۱۶۷ خ / ۱۸۰۷ - ۱۷۸۹ م)، درگذشت و سلطان مصطفی چهارم (۱۱۸۷ - ۱۱۸۶ خ / ۱۸۰۸ - ۱۸۰۷ م)

به تخت سلطنت عثمانی نشست. وی با حکومت سلیمان پاشا بر بغداد موافقت کرد و فتح‌علی شاه نیز آقا‌شیخ ابراهیم، شیخ الاسلام خوی را برای شادباش سلطنت وی، روانه‌ی اسلام‌بول کرد.

بدین‌سان، با دست برداشتن حکومت عثمانی از تحریک در مرزهای دو کشور، آرامش به منطقه بازگشت.

در سال ۱۸۱۰م (۱۱۸۹خ)، ارتش روسیه، با وجودی که در جبهه‌ی لهستان سخت درگیر نبود، با ناپلئون بود؛ اما در جبهه‌ی دانوب، توانست شکست سختی به عثمانی وارد کند. از این رو، دولت عثمانی در فروردین ماه ۱۱۹۰ (آوریل ۱۸۱۱)، عبدالوهاب پاشا را همراه با یک هیات بلند پایه، برای بستن قرارداد اتحاد علیه روس‌ها، به تهران گسیل داشت. بر پایه‌ی گفت‌وگوهای تهران، دو کشور موافقت کردند که در اوایل خرداد (ژوئیه) همان سال، هم‌زمان نیروهای روسیه مستقر در گرجستان را مورد آفند قرار دهند. هم‌چنین، قرار شد:^{۱۶۵}

حاکم شهر زور همیشه از طرف دربار ایران تعیین شود و ولایت بغداد نیز به شخصی که مسالمت‌جو و مورد اعتماد دولتیین باشد تفویض گردد و حکام عثمانی در کربلا و نجف، از آزار زوار ایرانی خود داری کنند و هر دو دولت در ابراز دشمنی با روسیه پافشاری نمایند و هر یک از دو دولت که با روسیه عهدنامه‌ی صلح برقرار سازد، منافع طرف دیگر را نیز در آن عهد نامه منظور نماید.

اما انگلیس‌ها که در آن زمان با روس‌ها علیه ناپلئون هم‌پیمان شده بودند، در پی آن بودند که با برقراری آشتی میان ایران و عثمانی با روسیه، این کشور بتواند، همه‌ی نیروی خود را علیه فرانسویان تجهیز کند.

از این‌رو، به احتمال زیاد، انگلیس‌ها با نفوذ زیاد و عوامل پرشماری که در دربار عثمانی داشتند، روس‌ها را از آفند ترک‌ها آگاه کردند که در اثر وارد آمدن شکست به ارتش عثمانی، آن‌ها صلح با روسیه را بپذیرند.

برپایه‌ی این گمانه‌زنی، به موجب توافق میان ایران و عثمانی، هنوز ارتش این کشور از قرارگاه خود حرکت نکرده بود که برابر حمله‌ی شدید روس‌ها، از بیم حملات ناپلئون، پیشنهاد صلح کردند. در این فرآیند، با پادرمیانی و ابتکار عمل انگلیس‌ها، دولت عثمانی بدون توجه به پیمانی که با ایران داشت، روز ۲۸ مه ۱۸۱۲ (۷ خرداد ۱۱۹۱)، پیمان صلح با روسیه را در شهر بخارست امضا کرد.^{۱۶۶}

در تیر ماه ۱۱۹۱ (ژوئن ۱۸۱۲)، عبدالله پاشا که بدون موافقت دربار ایران از سوی سلطان عثمانی به حکومت بغداد برگزیده شده بود، به شهر زور یورش برد و عبدالرحمن پاشا را از آن جا راند.

حاکم بغداد، برای توجیه کار ناشایست خود، اسماعیل آقا حاکم اربیل را به دربار تهران فرستاد و عنوان کرد که چون وجود عبدالرحمن پاشا، همیشه مایه‌ی اختلاف میان دو دولت است، به منظور صلاح ایران و عثمانی، شایسته است که حکومت این شهر، به شخص دیگری واگذار شود.

از گستاخی حاکم بغداد، فتح‌علی شاه در خشم شد. اما خشم بیش‌تر وی، از آن جا بود که عثمانی‌ها بر اثر شکست در عملیات مشترک با ایران علیه روسیه، برخلاف پیمان میان دو کشور و بدون آگاهی دولت ایران و نیز نادیده گرفتن منافع ایران، پیمان صلح با روس‌ها بستند. از این‌رو، فتح‌علی شاه، به محمدعلی میرزا دولت‌شاه فرمان داد که با نیروی نظامی، عبدالرحمن پاشا را در حکومت شهر زور، پا بر جا دارد.

دولت‌شاه، نخست مهدی خان کلهر را به بغداد گسیل داشت تا عبدالله پاشا حاکم بغداد را بدون جنگ و درگیری، وادار به پذیرش خواسته‌ی فتح‌علی شاه، نماید. اما حاکم بغداد از سررور، فرستاده‌ی دولت‌شاه را نپذیرفت. از این‌رو، سپاهیان ایران، بغداد را نشانه گرفتند. نیروهای ایرانی، در سه ستون (قراتیه، قزل رباط و زهاب)، به سوی بغداد به حرکت درآمدند. ایرانیان، سپاهیان ترک را در کردند، زهاب و حوالی اربیل در هم کوبیدند و در نتیجه، راه بغداد به روی آنان گشوده شد:^{۱۶۷}

عبدالله پاشا بار دیگر به خدعه متوسل شد ... وی شیخ محمدجعفر نجفی از علمای شیعه ساکن نجف را به شفاعت نزد دولت‌شاه فرستاد و چنان وانمود کرد که از اول با پیشنهاد شاهزاده موافق بوده است و جنگ بین دو ملت مسلمان، هرگز صلاح نیست.

ایرانیان که باتوجه به مسایل قفقاز، جنگ با عثمانی را به صلاح نمی‌دانستند، با پوزش خواهی حاکم بغداد، نیروهای خود را از دور و بر بغداد، کنار کشیدند و به این وسیله، شهر از محاصره، رهایی یافت. بدین‌سان، به دنبال نشان دادن ضرب شست از سوی دولت‌شاه، چندی آرامش در این منطقه برقرار شد.

در این میان ، عبدالله پاشا حاکم بغداد ، به دست اسعد فرزند سلیمان پاشا کشته شد . اسعد پاشا در سال ۱۱۹۲ خ / ۱۸۱۳ م با حکم دربار ایران که از سوی نماینده‌ی فتح‌علی شاه که به بغداد گسیل شده بود ، به حکومت این شهر منصوب شد .

هم زمان جلال‌الدین پاشا ، به عنوان سفیر فوق العاده‌ی باب عالی به تهران آمد و بر سر حل اختلاف‌های مرزی با مقام‌های دربار ایران گفت و گو کرد . سرانجام ، فتح‌علی شاه ، میرزا رضا قزوینی را همراه با جلال‌الدین پاشا به اسلامبول فرستاد . در آن جا ، ترکان همه‌ی پیشنهادهای ایرانیان را درباره‌ی حکومت سلیمانیه و شهر زور و بغداد و مسایل مربوط به زایران ایرانی ، پذیرفتند و سفیر ایران در میانه‌های آذرماه ۱۱۹۳ (آغاز دسامبر ۱۸۱۴) به تهران بازگشت .

پی‌نوشت‌های گفتار پنجم

- ۱- ایران در برخورد با استعمارگران ... - ر ۱۷۷
- ۲- مکاتبات ناپلئون اول - IV - نامه ی ۳۰۷۶
- ۳- ایندیا اوفیس L / PS / 5 / 23 / ناپلئون و ایران - ر ۵۸
- ۴- مکاتبات ناپلئون اول - V - نامه ی شماره ی ۳۹۰۱
- ۵- ناپلئون و ایران - ص ۶۰
- ۶- لاس کازه - یاد بود نامه‌ی سنت هلن - پاریس ۱۹۸۳ - ر ۴۷۶ / ناپلئون و ایران - ر ۶۴
- ۷- ایندیا اوفیس L / PS / 5 / 321 - ر ۱۹۳
- ۸- ناپلئون و ایران - ر ۶۵
- ۹- ایندیا اوفیس L / PS / 5 / 23 - ر ۲۶۵
- ۱۰- جان ملکم - طرح‌هایی از ایران - لندن ۱۸۲۸ - I - ر ۱۵۳ / ناپلئون و ایران - رر ۶۸-۶۹
- ۱۱- همان
- 12- Kay, op .cit ; vol, PP 254 -255
- ۱۳- روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۱ - ر ۳۴
- ۱۴- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس - ج ۱ - ر ۳۵ /
- ۱۵- همان
- ۱۶- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱ - ر ۳۵
- ۱۷- بریده شدن روابط سیاسی میان لندن و سن پترزبورگ، به زیان زمین داران بزرگ روس که گندم به انگلستان می فروختند، تمام شده بود. افزون بر آن، خوی تند امپراتور، بسیاری از نزدیکان وی را رنجانده بود و آن‌ها را به فکر بر کناری وی و به پادشاهی برداشتن پسرش انداخته بود. کنت پانین (paninc) سفیر پیشین روسیه در برلین، ولی‌عهد را رفته رفته آماده پذیرش این کار کرد. اما باید دانست که مغز متفکر توطئه کنت پالن (palen) بود که توانست هم‌کاری بسیاری از بزرگان روسیه، از جمله افسران ارشد گادر سلطنتی را نیز جلب کند.
- در شب ۲۳ مارس ۱۸۰۱، توطئه گران وارد اتاق امپراتور شدند و اعلامیه‌ی کناره گیری از سلطنت را جلوی او گذاردند. اما او امضا نکرد و توطئه‌گران با تزار گلاویز شدند. یکی از عاملان توطئه، ضربه‌ای به تزار زد و دیگری او را با شال گردن خفه کرد. بامداد روز بعد، الکساندر اول، امپراتور روسیه شد.
- ۱۸- ناپلئون و ایران - ر ۷۴
- ۱۹- مرکز اسناد وزارت امور خارجه فرانسه - مکاتبات سیاسی درباره‌ی عثمانی - ج ۲۰۵ - سند شماره‌ی ۷۱
- ۲۰- ژان فرانسوا روسو پسر ژاک روسو ساعت ساز که با هیات فرانسوی در دوران شاه سلطان حسین به اصفهان آمده و در آن‌جا ماندگار شد. ژان فرانسوا نیز در اصفهان به دنیا آمد و همه‌ی جوانی را در این شهر گذراند. در نتیجه، زبان فارسی را نیک می‌دانست. او در سال ۱۷۵۶م (۱۱۳۵خ) به‌عنوان نماینده‌ی کمپانی هند شرقی فرانسه، در بصره برگزیده شد. اما هرگز زادگاه خود را فراموش نکرد و بارها به ایران سفر کرد و دربار ایران، او را می‌شناخت.
- ۲۱- مرکز اسناد وزارت امور خارجه‌ی فرانسه - مکاتبات سیاسی درباره‌ی ایران - ج ۸ - سند شماره‌ی ۵۹

۲۲- ناپلئون و ایران - ر ۷۷

۲۳- ایرانیان ارمنی و به ویژه، اسقف کلیسای ایچمیادزین (سه کلیسا)، همیشه در دولت ایران، جایگاه بسیار بلندی داشتند. ابراهیم کرتاسی (Abrahm Kertatsi) اسقف کلیسای ایچمیادزین، پس از برگزیده شدن تهماسب قلی میرزا به شاهنشاهی ایران، شمشیر شاهنشاهی را در دشت مغان، به دست خود به کمر نادر شاه افشار بست.

۲۴- مرکز اسناد وزارت امور خارجه‌ی فرانسه - مکاتبات سیاسی درباره‌ی ایران - ج ۸ - سند شماره‌ی ۴۶

۲۵- همان - سند شماره‌ی ۱۶۰

۲۶- همان - مکاتبات سیاسی درباره‌ی عثمانی - ج ۲۰۹ - سند شماره‌ی ۵۱

۲۷- ناپلئون و ایران - ر ۸۲

۲۸- مرکز اسناد امور خارجه‌ی فرانسه - مکاتبات سیاسی درباره‌ی ایران - جلد ۸ - سند شماره‌ی ۹۰

۲۹- همان - سند شماره‌ی ۲۴

۳۰- همان - سند شماره‌ی ۸۳

در سال ۱۶۲۶ م (۱۰۰۵ خ / ۰۳۵ ق)، لویی سیزدهم، "دزهی دو کورمزین" (Deshayes de Courmesin) را مأمور بررسی منافع بازرگانی فرانسه به شرق نمود. وی برای بستن قرارداد بازرگانی به ایران آمد و گروهی از کشیشان فرانسویسکن را با خود به اصفهان آورد. شاه عباس بزرگ، برای نشان دادن دوستی با فرانسه، آن‌ها را زیر حمایت خود قرار داد.

در دوران لویی چهاردهم، وی در سال ۱۶۷۱ م (۱۰۵۰ خ / ۱۰۸۲ م هجری)، فرستاده‌ای به نام لایونشره (La yonchored) به حضور شاه سلیمان صفوی فرستاد. این شخص توانست یک نوشته‌ی رسمی در حمایت شاه از بازرگانی فرانسوی به دست آورد.

در سال ۱۷۰۸ م (۱۰۸۷ خ / ۱۱۲۰ م هجری)، کنسول فرانسه در دمشق به نام "میشل" توانست سفارش نامه‌ای به همان مضمون از شاه سلطان حسین در راستای حمایت از بازرگان فرانسوی به دست آورد. با توجه به دست اندازی‌ها و ترک‌تازی‌های امام مسقط در خلیج فارس و غارت کالاهای بازرگانان ایرانی و دیگران و قتل و به بردگی کشاندن سرنشینان کشتی‌ها، شاه سلطان حسین، محمدرضا بیگ سردار ایروان را به دربار فرانسه فرستاد، تا از دولت فرانسه تعدادی کشتی جنگی گرفته و به نا امنی‌های خلیج فارس پایان دهد. البته شاه سلطان حسین، نخست از هلندی‌ها و انگلیس‌ها تقاضای کشتی جنگی کرده بود که پاسخ مساعد نداده بودند.

البته بهانه‌ی ظاهری سفارت محمدرضابیک، بستن قرارداد بازرگانی برپایه‌ی معاهده‌ی ۱۷۰۸ م بود. با وجودی که سفیر دولت ایران در ۱۹ فوریه ۱۷۱۵ (۱۰۹۴ خ / ۱۱۲۸ م هجری) به دربار فرانسه معرفی شده بود، در ۱۳ اوت سال بعد قرارداد بازرگانی میان دو دولت امضا شد؛ اما لویی چهاردهم از گسیل کردن کشتی‌های جنگی، خودداری کرد. محمدرضا بیگ در هژدهم اوت ۱۷۱۱ (۲۷ امرداد ۱۰۹۵) از بندر لوهاور، روانه‌ی ایران شد. شاه سلطان حسین که منظور اصلی‌اش برآورده نشده بود، از امضای قرارداد خودداری کرد.

دولت فرانسه در سال ۱۷۲۰ م (۱۰۹۹ خ / ۱۱۳۲ م هجری) "آنژه دو گاردان" (Ange de Gardane) را به‌عنوان وزیر مختار به ایران فرستاد. وی سرانجام، در سال ۱۱۰۱ خ (۱۷۲۲ م / ۱۲۳۴ م هجری) توانست قرارداد را به امضای شاه سلطان حسین برساند. پس از وی، یک وقفه‌ی دراز مدت در ارتباط میان دو کشور ایجاد شد

امضای شاه سلطان حسین برساند. پس از وی، یک وقفه‌ی دراز مدت در ارتباط میان دو کشور ایجاد شد تا این‌که ناپلئون در سال ۱۸۰۵م (۱۸۴۱خ) "ژوبر" (Amdecey Jaubert) و "رومیو" (Romieu) را به تهران فرستاد.

- ۳۱- همان - سند شماره‌ی ۸۶
 ۳۲- همان - سند شماره‌ی ۹۴
 ۳۳- همان - سند شماره‌ی ۹۳
 ۳۴- همان - سند شماره‌ی ۱۶۳
 ۳۵- همان
 ۳۶- ماموریت ژنرال گاردان - رر ۱۹ - ۱۸
 ۳۷- ناپلئون و ایران - ر ۱۳۲
 ۳۸- مرکز اسناد وزارت امور خارجه‌ی فرانسه - مکاتبات سیاسی درباره‌ی عثمانی - ج ۲۱۲ - سند شماره‌ی ۴۳
 ۳۹- ناپلئون و ایران - ر ۱۳۵
 ۴۰- مرکز اسناد وزارت امور خارجه‌ی فرانسه - مکاتبات سیاسی درباره‌ی عثمانی - ج ۲۱۲ - سند شماره‌ی ۱۳۰
 ۴۱- ناپلئون و ایران - ر ۱۳۷
 ۴۲- مرکز اسناد وزارت امور خارجه‌ی فرانسه - مکاتبات سیاسی درباره‌ی عثمانی - ج ۲۱۲ - ر ۲۴۷
 ۴۳- مکاتبات ناپلئون اول - XIV - نامه‌ی شماره‌ی ۱۱۹۷۷
 ۴۴- همان - نامه‌ی شماره‌ی ۱۲۰۲۵
 ۴۵- ناپلئون و ایران - ر ۱۴۵
 ۴۶- مکاتبات ناپلئون اول - XV - نامه‌ی شماره‌ی ۱۲۲۷۸
 ۴۷- همان - XIV - نامه‌ی شماره‌ی ۱۲۳۵۴
 در نامه‌ی دیگری، ناپلئون در این باره می‌نویسد:
 بعدها، بدان‌دیشان شایع خواهند کرد که گاردان به قصد یافتن گنجی که پدربزرگش پیش از فرار از ایران... در آن جا خاک کرده است، به رفتن ایران، علاقمند بوده است. (خاطرات کنستان پیشخدمت ارشد امپراتور - جلد ۶ - لادوکا، پاریس ۱۸۳۰ / ناپلئون و ایران - ص ۱۴۹).
 این گفتار ناپلئون، نیازمند پژوهش جداگانه‌ای است.
 ۴۸- هانری دوئرن - نامه‌های منتشر شده‌ی اعضای هیات گاردان در ایران (۱۸۰۷-۱۸۰۹) - نشریه انجمن تاریخ نگاری مستعمره‌های فرانسه - ج ۱۶ - پاریس ۱۹۲۳ - رر ۲۸۲-۲۴۹ / ناپلئون و ایران - رر ۶۳-۶۲ / ماموریت ژنرال گاردان - رر ۵۱-۴۸ (با اختلاف‌هایی در ترجمه)
 ۴۹- مرکز اسناد وزارت امور خارجه‌ی فرانسه - مکاتبات سیاسی درباره‌ی ایران ج ۹ - سند شماره‌ی ۵۷
 ۵۰- روایت ایرانی جنگ‌های ایران و روس - ر ۶۲
 ۵۱- ناپلئون، الکساندر اول تزار روس و لویی‌پادشاه پروس، در دیدار در شهر تیسلیت به جنگ‌های میان خود (۱۹۰۷-۱۹۰۶) پایان دادند و در این میان پیمان آشتی میان فرانسه و روسیه (۷ ژوئیه ۱۵/۱۸۰۷ تیر ۱۱۸۶) و میان فرانسه و پروس روز نهم ژانویه/۱۷ تیر همان سال بسته شد. (برگرفته از: Dcr Neue Brockhaus - S. 235 - B5)

پس از پایان جنگ جهانی دوم، تیلسیت همراه با پروس شرقی از آلمان جدا کرده شد و به اتحاد شوروی پیوند داده شد.

۵۳ و ۵۴ - اسناد وزارت امور خارجهی فرانسه - مکاتبات سیاسی دربارهی ایران - ج ۹ - سند شمارهی ۱۳۲
۵۴ - ناپلئون و ایران - ر ۱۷۱

۵۵ - تاریخ امپراتوری عثمانی - ج ۵ - ر ۳۴۶۸

۵۶ - مرکز اسناد وزارت امور خارجهی فرانسه - مکاتبات سیاسی دربارهی ایران - ج ۹ - سند شمارهی ۱۲۸

۵۷ - اسناد خصوصی ژنرال دوکولنکور (سفیر فرانسه در پترزبورگ) / ناپلئون و ایران - ص ۲۰۵

۵۸ - مرکز اسناد وزارت امور خارجهی فرانسه - مکاتبات سیاسی دربارهی ایران - ج ۹ - سند شمارهی ۱۳۲

۵۹ - اسناد خصوصی ژنرال دوکولنکور / ناپلئون و ایران - ر ۱۷۰

۶۰ - مرکز اسناد وزارت امور خارجهی فرانسه - مکاتبات سیاسی دربارهی ایران - ج ۹ - سند شمارهی ۱۵۴

۶۱ - همان - سند شمارهی ۱۴۸

۶۲ - همان - سند شمارهی ۱۴۹

۶۳ - همان - سند شمارهی ۱۵۷

۶۴ - همان - مکاتبات سیاسی دربارهی عثمانی / ناپلئون و ایران - ر ۱۷۶

۶۵ - ناپلئون و ایران - ر ۱۷۶

۶۶ - مرکز اسناد وزارت امور خارجهی فرانسه - مکاتبات سیاسی دربارهی ایران - جلد ۹ - سند شمارهی ۱۶۴

رقم هزینهی سفره‌ی وزیر مختار فرانسه با توجه به بهای هر قبضه تفنگ که قرار بود فرانسویان به بهای ۳۰ فرانک تحویل یکی از بندرهای جنوب ایران بفرشند، در آن زمان هر تومان برابر بود با ۲۰ فرانک

۶۷ - مرکز اسناد وزارت امور خارجهی فرانسه - مکاتبات سیاسی دربارهی ایران - ج ۹ - سند شمارهی ۱۷۱

۶۸ - همان - سند شمارهی ۴۷

۶۹ - همان - ج ۱۰ - سند شمارهی یک

۷۰ - همان - سند شمارهی ۳۹

۷۱ - همان - سند شمارهی ۳۲

۷۲ - همان - سند شمارهی ۳۸

۷۳ - ژورنال دولامپیر [روزنامه امپراتوری] شمارهی ۴ - سپتامبر ۱۸۰۸

۷۴ - هر فور دجونز بریجز - اسناد کنتریج / ناپلئون و ایران - ر ۱۹۲

۷۵ - لرد میتنو در هند - زندگی و نامه‌های گیلبرت الیوت ... از سال ۱۸۰۷ تا ۱۸۱۴ - لندن ۱۸۸۰ / ناپلئون و

ایران - ر ۱۹۳-۱۹۲

۷۶ - همان - ر ۵۱

۷۷ - همان - ر ۱۰۱

۷۸ - همان - ر ۱۰۹

۷۹ - مرکز اسناد وزارت امور خارجهی فرانسه - مکاتبات سیاسی دربارهی ایران - جلد ۱۰ - سند شمارهی ۱۴

۸۰ - همان

۸۱- همان - سند شماره‌ی ۱۳

۸۲- همان

۸۳- ناپلئون و ایران - ر ۱۹۸

سرگوراوزلی... - ر ۶۶ / 419 - 416 . pp. Kay. Op. cit ; vol 2

۸۵- ناپلئون و ایران - ص ۲۰۶

۸۶- مرکز اسناد وزارت امور خارجه‌ی فرانسه - مکاتبات سیاسی درباره‌ی ایران جلد ۱۰ - سند شماره‌ی ۸۷۷

۸۷- همان

۸۸- براریبی سفیر ایران در فرانسه به حضور ناپلئون ، روز یکشنبه ۴ سپتامبر (۱۳ شهریور ۱۱۸۷) در قصر سن کلو (Saint Claud) ، انجام گرفت.

در ساعت ده صبح، رئیس کل تشریفات به همراه یکی از روسا و یک دستیار تشریفات ، با شش کالسکه درباری که هرکدام به شش اسب بسته شده بود و پنجاه سوار آن را همراهی می‌کنند، برای هدایت سفیر به قصر سن کلو از راه فرا می‌رسند. کالسکه نخستین حامل هدایا است؛ در کالسکه دوم ، دبیر اول سفارت، کارمند تشریفات و مترجم سفارت جای گرفته‌اند ؛ کالسکه بعدی توسط عالی‌جناب سفیر، رئیس کل تشریفات، رئیس تشریفات و مترجم امپراتور اشغال شده است. دوبرادر زاده‌ی سفیر و دیگر صاحب منصبان سفارت بر کالسکه‌های متعلق به عالی جناب سفیر که به دنبال کالسکه‌های امپراتور حرکت می‌کنند سوارند. عالی‌جناب با تشریفات مرسوم به تالار تاج‌گذاری که امپراتور در معیت شاهزادگان، وزیران، مقامات بلند پایه، صاحب منصبان درباری و اعضای سنا و شورای دولت در آن حضور دارند، هدایت می‌شود. عالی‌جناب شاهزاده ویس - گراندالکتور که مسئولیت صدارت عظمی را به عهده دارد، سفیر را معرفی می‌کند. او پس از سه تعظیم غرا، به ایراد نطقی به زبان فارسی می‌پردازد که بی‌درنگ توسط مترجم امپراتور ترجمه می‌شود. سفیر سپس به نام شاهزاده ولی عهد ایران سخنانی ایراد می‌کند. (Le Moniteur Universel شماره ۵ سپتامبر ۱۸۰۸ / شهریور - مهر ۱۱۸۷)

در پایان براریبی ، سفیر با سه تعظیم دیگر خارج می‌شود و به تالار [Mars] پای می‌گذارد، در آنجا ایرانی‌ها هدایا را بر روی طبق آورده‌اند. هنگامی که امپراتور برای حضور در مراسم مذهبی خارج می‌شود، سفیر بر سر راه او هدایا را تقدیم می‌کند. در میان این هدایا به چندین پارچه کشمیر، تعداد زیادی مروارید سفته در اندازه‌های گوناگون، یک لگام اسب مزین به مروارید با دهان بند، قطعات فیروزه و زمرد و عقیق سوریه، سرانجام شمشیر تیمور لنگ و شمشیر طهماسب قلی‌خان [نادر شاه افشار] می‌توان اشاره کرد. شمشیر نخستین به مروارید و سنگ‌های قیمتی مزین است، ولی دومی را بسیار ساده ساخته‌اند. هردو سلاح به تیغه‌ی هندی که بسیار ظریف و نازک است مجهز است و بر روی آن‌ها اشکال تزئینی به سبک شرقی با آب طلا نقش شده است.

(شماره ۵ . Journal de L' Ampire - سپتامبر ۱۸۰۸)

عالی جناب به همان ترتیبی که هنگام آمدنش رعایت شد، به اقامت‌گاه خود هدایت می‌شود.

نشان عالی خورشید از سوی فتح‌علی‌شاه، به تالیران و اوگ ماره (امضا کننده‌ی پیمان فیکن اشتاین از سوی فرانسه) اعطا شده بود. بدین سان:

فتح‌علی‌شاه، خواسته بود که پیش از ورود سفیر خود، دو شخصیتی را که بیش از هر کس دیگر در نزدیکی فرانسه و ایران، سهیم بودند، به عنایات خویش مفتخر کند. (ناپلئون و ایران - ۲۱۳)

۸۹- عسکرخان پیش از آن‌که اعتبارنامه‌های رسمی خود را تقدیم ناپلئون کند، جامعه‌ی پاریس را شیفته و مسحور خویش می‌سازد. هنوز دو هفته از ورودش به پایتخت فرانسه نگذشته است که روزنامه‌ی ژورنال دو لامپیر Journal de l'Empire با لحنی ستایش‌آمیز از وی یاد می‌کند:

... کسانی که به او معرفی می‌شوند از توجهات ظریفانه‌ی او به خود می‌بالند. عالی‌جناب توجه دارد که اروپاییان را روی صندلی راحت بنشانند. نامشان را می‌پرسد، از حالشان جویا می‌شود، به زینت‌الاتشان با نظر دقت می‌نگرد و به آن‌ها امکان می‌دهد که نفاست خنجر جواهرنشان را بیازمایند، به آنها گلاب تعارف می‌کند و، کوتاه سخن آنکه، با رفتار مردمی خود لقبی را که به عنوان « فرانسویان آسیا » به ایرانیان داده شده است توجیه می‌کند. (ژورنال دو لامپیر - شماره‌ی ۴ - اوت ۱۸۰۸)

در تاریخ ۱۵ ماه اوت، به مناسبت زادروز ناپلئون، اقامتگاه خود را به شیوه‌ی کاملاً آسیایی که تأثیری سخت خیره کننده دارد چراغانی می‌کند. در این چراغانی، شمار حروفی که عبارت « اعلیحضرت و امپراتور » از آن‌ها ترکیب یافته است به گونه‌ای هنرمندانه با نخستین حرف اسم ناپلئون درهم آمیخته جلوه می‌کند. او در همان شب، آتش‌بازی زیبایی نیز در اقامتگاه خود به راه می‌اندازد. این جشن شبانه، با سرودهای جنگی که توسط نوازندگان و موسیقی‌دانان سفارت ایران اجرا می‌شود پایان می‌یابد. (همان - ۱۸ اوت - ۱۸۰۸)

در روز ۲۳ ژوئیه، عسکرخان از تالارهای مختلف « موزه‌ی ناپلئون » [موزه‌ی لوور کنونی] دیدن می‌کند. از او توسط مدیر موزه، پذیرایی می‌شود. با دیدن تابلوهای گوناگونی که در تالار « آپولون » آویخته شده است، وی نظره‌ای ظریفانه‌ای سرشار از درک روحی ابراز می‌کند. هنگامی که خود را در برابر تصویری از ولینعمت خود امپراتور ایران می‌یابد، سخت تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در پایان دیدار از تابلوهای تالار اندکی می‌آساید و درخواست می‌کند که برایش پیچی [چقی] بیاورند. او جمعی از زنان را که کنجکاو، آن‌ها را به سوی این منظره کشیده است دعوت می‌کند که بر صندلی‌ها جای‌گیرند و توسط ژوبر که نقش مترجم را به عهده گرفته است، این بانوان را با تعارف‌هایی بسیار ستایش‌آمیز می‌نوازد. هنگام خروج از موزه، در حالی که جمعیتی بزرگ پشت‌سر وی در حرکت است، از باغ توپلری دیدن می‌کند. زمان چندان درازی نمی‌گذرد که طبقه‌ی ممتاز پای‌تخت فرانسه، حتا دربار این کشور، سفیر ایران را در آغوش خود می‌پذیرند. (همان - ۲۳ اوت - ۱۸۰۸)

کونستان (Constant) پیش‌خدمت ویژه‌ی ناپلئون درباره‌ی او می‌نویسد:

در رفتار او که به‌ویژه در برابر باتوان سرشار از نزاکت و راحتی طبیعی بود، چیزی از آداب‌دانی فرانسوی دیده می‌شد... او طبعی سخت ملایم داشت و به غایت مهربان و گشاده‌رو بود. این مهربانی نسبت به کسانی که به دیدارش می‌رفتند بیش‌تر بروز می‌یافت. به خانم‌ها عطر گل‌سرخ و به مردان تنباکو، عطر، و پیپ [چپق] هدیه می‌داد... عسکرخان بر جامعه‌ی پاریس، در مقایسه با سفیر ترکیه، تأثیر بیش‌تری می‌گذاشت؛ سخاوتمندی بیش‌تری داشت. او با سهولت بیش‌تری خود را با آداب و عادات فرانسوی وفق می‌داد.»

(لویی‌کونستان وری معروف به کنستان: خاطرات کنستان، پیش‌خدمت مقدم امپراتور، درباره‌ی زندگی خصوصی ناپلئون، خانواده و دربار او (۶جلد) - لادوکا - پاریس ۱۸۳۰ / ناپلئون و ایران - ر ۲۱۴)

۹۰- ناپلئون و ایران - ر ۲۱۵

۹۱- اسناد خصوصی ژنرال دوکولنکور / ناپلئون و ایران - ر ۲۲۰

۹۲- همان / همان - رر ۲۲۱-۲۲۰

۹۳- مرکز اسناد وزارت امور خارجه‌ی فرانسه - مکاتبات سیاسی درباره‌ی ایران - ج ۱۰ - سند شماره‌ی ۱۷۱

۹۴- همان - سند شماره‌ی ۱۷۵

۹۵- همان - سند شماره‌ی ۱۷۸

۹۶- همان - سند شماره‌ی ۱۲۰

۹۷- همان - سند شماره‌ی ۱۵۸

۹۸- همان

۹۹- همان - سند شماره‌ی ۱۶۲

۱۰۰- همان - سند شماره‌ی ۱۷۱

۱۰۱- همان

۱۰۲- همان - سند شماره‌ی ۱۷۸

۱۰۳- همان

۱۰۴- ژان تولار - ناپلئون - پاریس ۱۹۷۷ - ر ۲۴۳ / ناپلئون و ایران - ر ۲۵۵

اسپانیایی‌ها علیه پادشاه خود شارل چهارم که مردی خوش‌گذران و فاسد بود، بر پاخواستند و او را از پادشاهی برکنار کردند و پسرش فردیناند هفتم را به پادشاهی برگزیدند. ناپلئون از این رخداد بهره جست و به اسپانیا نیرو فرستاد و در دوم ماه آوریل ۱۸۰۸ (۱۳ فروردین ۱۱۸۷) هر دو را از سلطنت برکنار کرد و برادرش ژوزف بناپارت را به پادشاهی اسپانیا برگماشت.

این امر باعث شورش‌های گسترده‌ای در اسپانیا شد. به‌دنبال آن اتحادی میان اسپانیا، پرتغال و انگلیس علیه ناپلئون شکل گرفت. در این نبردها بود که برای نخستین بار، انگلیس‌ها توانستند در پاره‌ای از میدان‌های نبرد، بر فرانسویان پیروز شوند. دفاع سرسختانه‌ی مردم اسپانیا از استقلال خود، به دیگر مردمان نیز دل داد که برابر ناپلئون بپاخیزند.

۱۰۵- مرکز اسناد وزارت امور خارجه‌ی فرانسه - مکاتبات سیاسی درباره‌ی ایران - ج ۱۱ - سند شماره‌ی ۳۱

۱۰۶- همان

۱۰۷- ناپلئون و ایران - ر ۲۶۳

۱۰۸- اسناد خصوصی ژنرال دوکولنکور / ناپلئون و ایران - ر ۲۵۱-۲۵۰

- ۱۰۹- مرکز اسناد وزارت امور خارجه‌ی فرانسه - مکاتبات سیاسی درباره‌ی ایران - ج ۱۰ - سند شماره‌ی ۲۰۰
۱۱۰- همان
- ۱۱۱- ماموریت ژنرال گاردان در ایران - ر ۱۲۱
- ۱۱۲- یک‌صد و پنجاه سند تاریخی - رر ۱۱۷-۱۱۴
- ۱۱۳- ناسخ‌التواریخ - ج ۱ - ر ۱۸۰
- ۱۱۴- ناپلئون و ایران - ر ۲۳۳
- ۱۱۵- ماموریت ژنرال گاردان در ایران - ر ۱۳۴
- ۱۱۶- همان - ر ۱۳۵
- ۱۱۷- همان - رر ۱۳۵-۱۳۴
- ۱۱۸- ناپلئون و ایران - ر ۲۳۴
- ۱۱۹- ماموریت ژنرال گاردان در ایران - ر ۱۳۵
- ۱۲۰- همان - ر ۱۳۶
- ۱۲۱- همان
- ۱۲۲- همان - رر ۱۳۶-۱۳۷
- ۱۲۳- همان - ر ۱۳۷
- ۱۲۴- همان - ر ۱۳۸
- ۱۲۵- همان - ر ۱۴۰
- ۱۲۶- بایگانی اسناد وزارت امور خارجه‌ی فرانسه - مکاتبات سیاسی درباره‌ی ایران - ج ۱۰ - سند شماره‌ی ۲۱۰
۱۲۷- ماموریت ژنرال گاردان در ایران - ر ۱۴۴
۱۲۸- همان
- ۱۲۹- بایگانی اسناد وزارت امور خارجه‌ی فرانسه - مکاتبات سیاسی درباره‌ی ایران - ج ۱۰ - سند شماره‌ی ۲۱۶
۱۳۰- همان - سند شماره‌ی ۱۷۵
- ۱۳۱- همان - ج ۱۱ - سند شماره‌ی ۱۳
- ۱۳۲، ۱۳۳ و ۱۳۴ - همان
- ۱۳۵- همان - سند شماره‌ی ۱۹
- ۱۳۶- همان - سند شماره‌ی ۲۲
- ۱۳۷- همان
- ۱۳۸- همان - سند شماره‌ی ۳۱
- ۱۳۹ و ۱۴۰ - همان
- ۱۴۱- ناپلئون و ایران - ر ۲۶۵
- ۱۴۲- سرهارفورد جونز بریج/ ناپلئون و ایران - ر ۲۷۱
- ۱۴۳- موریه به دیدن تخت جمشید رفت و تعدادی از آثار تخت جمشید را، وی و همراهان او با تیشه کنده و به انگلستان فرستادند.
- ۱۴۴- سرگور اوزلی... - ر ۷۲

- ۱۴۵- پس از برکناری حاج ابراهیم کلانتر، میرزا شفیع مازندرانی از ۲۱۵ تا ۲۳۴ق (۱۱۷۹ تا ۱۱۹۸ خ/ ۱۸۰۰ تا ۱۸۱۹م)، سمت صدرات عظمی را عهده‌دار بود. گفته می‌شود هنگامی که آقا محمدخان در اطراف شهر بارفروش (بابل کنونی) به گردآوری قوا مشغول بود، شب هنگام به خانه حاجی خان جان، حاکم قریه بندپی فرود آمد. در آن خانه، قرارداد مودت میان حاکم بندپی و آقامحمدخان به امضا رسید. این قرارداد توسط میرزا شفیع به رشته تحریر در آمد و سیاق نوشتار میرزا شفیع مورد پسند آقامحمدخان قرار گرفته و خواستار آشنایی با نویسنده قرارداد می‌شود. میرزا شفیع را که روحانی ده و از نزدیکان حاکم قریه بندپی بود، نزد آقامحمدخان می‌آورند و چون آقامحمدخان در ابتدای تحکیم قدرت خود نیاز به نامه و نامه نگاری داشت، از حاکم بندپی تقاضا می‌نماید تا میرزا شفیع مدت چند ماه در خدمت وی باشد. این خواسته آقا محمدخان مورد اجابت قرار می‌گیرد و ترقی میرزا شفیع از آن لحظه آغاز می‌شود. وی تا آخر عمر یعنی ۱۲۳۴ق (۱۱۹۸ خ/ ۱۸۱۹م) در دستگاه فتح‌علی‌شاه، به خدمت‌گذاری مشغول بوده است. (صدر اعظم‌های سلسله قاجاریه - پرویز افشاری - انتشارات وزارت امور خارجه - چاپ دوم - تهران ۱۳۷۶)
- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۱ - ر ۷۱ / 200 / P. 146- Morier, op. cit ;
- ۱۴۷- همان - ر ۲۰۲ / همان
- ۱۴۸- پیوست شماره‌ی ۱۳
- ۱۴۹- چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران - ر ۱۳
- ۱۵۰- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۱ - ر ۸۱
- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۱ - ر ۸۱ / P. 220 - Morier, op. cit ; 151-
- همان - ر ۸۱-۸۲ / Ibid 152-
- ۱۵۳- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۱ - ر ۸۳ (جان ویلیام کی، در جلد نخست کتاب خود، به گستردگی در رویه‌های ۴۰ تا ۸۵، به این مساله پرداخته است).
- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۱ - ر ۷۳ (زیرنویس ۱) / P. 73, Vol. 1, Kay, op. Cit ; 154-
- همان / همان ۱۵۵-
- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ر ۸۳ / P. 160 - Watson, op. cit ; 156-
- در بررسی، جای‌جای تاریخ و به‌ویژه در رخ داده‌های سده‌ی نوزدهم به بعد که پای استعمار و استعمار مردان اروپایی به کشور ما گشوده شد، باید در نوشته‌های بیگانگان درباره‌ی ایران، بسیاز باریک شد و بسیار ناراست را از اندکی راست، تمیز داد.
- ۱۵۷- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱ - ر ۸۲
- ۱۵۸- وی برادر زاده‌ی میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی، صدراعظم آقامحمدخان و فتح‌علی‌شاه بود که مورد خشم فتح‌علی‌شاه قرار گرفت و کشته شد. هیات نمایندگی فوق‌العاده‌ی ایران، افزون بر ابراهیم خان، هفت تن دیگر را دربر می‌گرفت.
- ابوالحسن خان در کتاب "حیرت‌نامه" (به کوشش حسن مرسل و ند - موسسه‌ی رسا - تهران ۱۳۶۴) و جیمز موریه نیز کتاب خود را با نام "مسافرت در ایران، ارمنستان و آسیای کوچک تا اسلام‌بول"
- (A Journy through Persia, Armenia and Asia Minor to Constantinopole, in the year 1808 and 1809, London 1812)
- در همین زمینه نگاشته است. جلد نخست مربوط به رفتن به انگلستان و جلد دوم، درباره‌ی بازگشت از

انگلستان می‌باشد.

جیمز موریه، پس از بازنشستگی، کتابی با عنوان حاجی‌بابای اصفهانی نوشت که در آن کوشید، میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی را مورد هجو قرار دهد.

میرزا ابوالحسن‌خان، در سال ۱۱۹۲ خ (۱۸۱۳ م) به عنوان سفیر فوق‌العاده ایران به پترزبورگ گسیل شد تا نسخه‌های عهدنامه گلستان را مبادله کند. میرزا ابوالحسن‌خان، سال بعد برای بار دوم مامور سفارت لندن شد و در سال ۱۱۹۸ خ (۱۸۱۹ م) به تهران بازگشت.

در سال ۱۲۰۳ خ (۱۸۳۴ م)، فتح‌علی‌شاه وی را به عنوان وزیر خارجه منصوب کرد و تا سال ۱۲۱۳ خ (۱۸۳۴ م) که فتح‌علی‌شاه درگذشت، در این مقام باقی ماند. در سال ۱۲۱۷ خ (۱۸۳۸ م)، میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی، بار دیگر به مقام وزارت امور خارجه رسید و تا سال ۱۲۲۴ خ (۱۸۴۵ م) که درگذشت، در این سمت باقی بود.

میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی، در سفارت خود به انگلستان، دارای پرچم و پرده‌ای بود که همه‌جا پیشاپیش او حرکت داده می‌شد. بر روی پرچم ایران، ۵ بیت شعر نوشته شده بود که بیت سوم آن، چنین بود:

ایران کنام شیران، خورشید شاه ایران
زانست شیر و خورشید، نقش درفش دارا

۱۵۹- روضه‌الصفای ناصری / تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران... - ج ۲ - ۹۹

۱۶۰- سرگوراولی - ر ۹۱

۱۶۱- همان

۱۶۲- چنان‌که گفته شد، بعدها این شخص کتابی نوشت به نام "حاجی بابای اصفهانی" و اعمال و رفتار میرزا ابوالحسن را در درازای سفر و نیز در طول اقامت در لندن، مورد تمسخر قرار داد. متأسفانه این کتاب نیز به مانند دیگر نوشته‌های انگلیسی‌ها که از دید ویژه‌ای نوشته شده و در آن با به‌کار گرفتن اصل هدف، وسیله را توجیه می‌کند، کوشش به‌عمل آمده، رجال ایرانی را که مانع گسترش نفوذ بریتانیا بودند و یا با آن‌ها همکاری نمی‌کردند، لجن‌مال کنند، وقایع تاریخی را در راستای منافع خود جعل کنند و... اما مساله این‌جاست که مترجمین این آثار و گروه بسیاری از تاریخ نگاران و نیز روشن‌فکران ایرانی، بدون این‌که نوشته‌های آنان را تجزیه و تحلیل کرده و مبانی داوری آن‌ها را به نقد بکشند و وقایع ذکر شده را از دیدگاه دیگری نیز مورد بررسی قرار دهند، همه‌ی آن نوشته‌ها را درست پنداشتند و بدون ابراز هیچ تردید و دودلی آن‌ها را به‌عنوان "واقعیت و حقیقت" نقل کرده و پراکنده‌اند.

برای این‌که بدانیم چرا میرزا ابوالحسن‌خان (ایلچی کبیر)، این همه مورد نفرت و کینه‌ی انگلیسی‌ها بود، تنها کافی است به این نکته توجه کنیم که فرستاده ایران "با بانوان عالی مقام و صاحب‌نام و عنوان پایتخت بریتانیا" دارای روابط ویژه بوده است. جیمز فریزر (James Fraizer) در باره‌ی او می‌نویسد:

در میان رجال عالی رتبه درباری، کسی بی‌شان‌تر و نامحترم‌تر از میرزا ابوالحسن‌خان وجود ندارد... درست است که ظاهری حق به جانب دارد و آن خنده‌هایی که هرگز از لبانش دور نمی‌شود او را در نظر شخصی که از باطنش بی‌خبر است، مردی خوش مشرب نشان می‌دهد.

ولی تمام این افسون‌ها که در معاشرت به کار می‌برد، تنها در مورد کسانی است که تصمیم دارد آن‌ها اغفال و نسبت به خود معتقد کند...

نمی‌شود فهمید که چطور شد که این شخص با این عادات و خصوصیتی که داشت تا این اندازه در اروپا و مخصوصاً در انگلستان شهرت یافت و این همه مردم را مقتون و شیفته‌ی خود ساخت، زیرا در کشور خودش به عقیده‌ی تمام آن‌هایی که او را دیده‌اند، یک صفت خوب و قابل ستایش در وجودش پیدا نمی‌شود. مکالمات او همیشه ممکن است طوری خشن و اشمناز آور باشد که برای جنس لطیف [بانوان و دوشیزگان] اروپایی، گفت و گو کردن یا تماس گرفتن با او خطرناک گردد. لاقلاً این نکته مسلم است که این مرد، محبت‌ها و نزاکت‌هایی را که در انگلستان نسبت به وی ابراز شده بود، به بدترین وجهی که قابل تصور است جبران کرد.

(برگرفته از: حقوق بگیران انگلیس در ایران - اسماعیل رایین - چاپ انتشارات جاویدان - ۴۰).

وی در ادامه‌ی سخن می‌افزاید:

گرچه ابوالحسن‌خان در گذشته برای مدت زیادی مقرری کلانی از خزانه‌ی انگلستان دریافت می‌کرد و تصور می‌کنم هنوز هم دریافت می‌دارد و صندوق اثاثیه‌اش موقع بازگشت به ایران از تحفه‌ها و اشیای گران‌بها که انگلیس‌ها بدو داده بودند پر بود، مع الوصف اکنون که پایش به ایران رسیده است سر هر فرصتی که پیش بیاید، با منافع کشور ما مخالفت می‌ورزد و نام انگلیسی‌ها را با تحقیر و تمسخر پیش هم‌وطنانش می‌برد... (همان - ۴۱)

راستی را، چگونه است که یک متهم به حقوق‌بگیری از سوی انگلیس، در هر فرصتی که دست می‌دهد، با منافع انگلیس مخالفت می‌کند و نام انگلیس‌ها را با تحقیر و تمسخر نزد هموطنانش، می‌برد؟!

اما در این که وی چگونه "حقوق‌بگیر" انگلیس شده، منبع‌های تاریخی باهم، به هیچ‌وجه هم‌خوانی ندارد. بر پایه‌ی نوشته‌هایی، او می‌بایست هنگام اقامت در هندوستان در رده‌ی حقوق‌بگیران درآمد داشته باشد و پاره‌ای از نوشته‌ها، این مسأله را به بعدها، نسبت می‌دهد و پاره‌ای آن را به توصیه‌ی گوراوزلی در لندن می‌دانند، البته بدون دلیل و مدرک؟!

جالب این جاست که نویسنده‌ی کتاب "سرگوراوزلی" (طراح عهدنامه‌ی گلستان و اولین سفیر انگلیس در دربار ایران) که پژوهش گسترده‌ای درباره‌ی این شخص به عمل آورده، با چنین مدرکی از سوی "اوزلی" روبرو نشده است. او، این مسأله را با استناد به کتاب میرزا ابولحسن‌خان ایلیچی، نوشته‌ی اسماعیل رایین (تهران ۱۳۵۷ - ۶۶ - ۶۱)، در کتاب خود آورده است.

اما انگیزه‌ی نوشته‌های جیمز فریزر و جیمز موریه آن بود که وی توانسته بود، دل بسیاری از بانوان تراز اول دربار بریتانیا را برآید و خود وی نیز در سفرنامه‌اش (حیرت‌السفرا)، شرحی درباره‌ی عشق و علاقه‌ی میان وی و دختر «لورد کاستلری» نگاشته است. در این باره نیز جیمز فریزر می‌نویسد:

هنگامی که به انگلستان آمد، تعدادی سال‌های زیرفت و طاقه‌های ترمه، با خود آورده بود که حالا در ایران پیوسته تفاخر می‌کند و می‌گوید که با هدیه کردن آن‌ها به زنان متشخص و درجه اول انگلستان، از وصال آن‌ها بهره‌مند گردیده است. از این هم پا فراتر می‌گذارد و شریفه‌های انگلیسی را که بنا به ادعای خودش با آن‌ها، سروسر عاشقانه داشته است - دوشس‌ها و کنتس‌ها و جز آنان - همه را آشکارا با اسم و رسم، عنوان می‌کند.

افزون بر آن، شمار کثیری از زنان‌های غیراشرافی انگلستان را که با آن‌ها آشنا بوده است، نام می‌برد و نامه‌هایی را که این خانم‌ها برایش نوشته‌اند پیش هم‌وطنانش می‌خواند... [اما] طومار عصمت هم‌وطنان لطیف ما در انگلستان بدیختانه آن چنان منزّه نیست که این گونه اتهامات را خودبه‌خود نقض کند. (همان ص ۴۲-۴۱)

نیز این مرد، عکس مینیاتور یک بانوی انگلیسی را - که متاسفم بگویم از بانوان بسیار محترم و والاتبار انگلستان است - در محافل انس و عشرت خود، به هر محرم و نامحرمی نشان می‌دهد که سهل است، نام او را هم فاش می‌سازد. این مینیاتور را حتی به فتح‌علی‌شاه هم نشان داده و مدعی شده است که صاحب‌هی والا تبار آن از مترس [معشوقه] های وی در انگلستان بوده است... (همان ر ۴۲)

163- Jones, op. cit; P.267

۱۶۴- ایل بزچلو، پس از کوچ به ایروان قره پایاق نامیده شدند و چندین سال در آن‌جا به‌سر بردند. سپس به دستور دولت، به سلماس کوچ کردند و از آن‌جا به سل‌دوز رفتند. سل‌دوز از سال ۱۱۹۱ خ (۱۸۱۲ م) ، نشیمن‌گاه ایل قره پایاخ می‌باشد.

۱۶۵- ایران در دوره سلطنت قاجاریه - ر ۱۱۵

۱۶۶- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ر ۱۳

۱۶۷- ایران در دوره سلطنت قاجاریه - ر ۱۱۶

گفتار ششم

پایان بد فرجام « اتحاد »

تجزیه‌ی بخش‌هایی از قفقاز

میرزا ابوالحسن‌خان، پس از پایان دیدارهای تشریفاتی، خواسته‌های دولت متبوع خود را به گونه‌ی نوشتاری، به آگاهی مارکیزولسلی وزیر امور خارجه‌ی انگلیس رسانید. کوتاه شده‌ی خواسته‌های دولت ایران را می‌توان، این‌گونه جمع‌بندی کرد:^۱

- ۱- در صورت صلح با روسیه، قراری دهید که روسیه، خاک ایران را ترک کند و ولایت‌های متصرفی را پس بدهد.
- ۲- در دعوای باروسیه، به سپاه شما، حداقل تا ۲۰ هزار نفر نیاز است و دویست هزار تومان هم، موجب قشون، بایستی در نظر گرفته شود.
- ۳- به توپچی و اهل حرفه و اسباب و ابزار قشون، نیاز داریم.
- ۴- اعزام ایلچی که به صورت دائم در ایران اقامت کند و کارکنان هندوستان [کمپانی هند شرقی] نیز سخن ایلچی را، مقرون صلاح دانند.

چنان که گفته شد، ایرانیان می‌پنداشتند که با ایجاد تعهدهای مالی برای انگلیس‌ها که به زردوستی شهره شده بودند، آن‌ها خود را در جنگ انباز خواهند دانست و در آموزش سپاهیان، کوشاتر خواهند بود. درحالی‌که آن‌ها برای رهاشدن از قید پرداخت پول، در پی آن بودند که جنگ را هرچه زودتر، حتا به بهای زیان ایران، به پایان برند.

البته باید توجه داشت که تعهد انگلیس‌ها در برابر هزینه‌های سالانه دولت ایران برای جنگ، بسیار اندک و ناچیز بود. در پایین‌ترین برآورد، هزینه‌های مستقیم سالانه‌ی جنگ برای کشور، شش میلیون تومان (دوازده کرور) یا برابر یک صد و بیست میلیون فرانک بوده است.^۲

کمابیش، سه‌ماه پس از دریافت دیدگاه‌های دولت ایران، وزارت امور خارجه‌ی انگلیس به میرزا ابوالحسن‌خان پاسخ داد. در این میان، انگلیس‌ها:^۳

خودشان را مطلقاً درگیر مسالهی مخاصمات ایران و روس نکردند، ولی درسایر موارد، عکس‌العمل‌ها به‌طور کلی، مثبت بود.

میرزا ابوالحسن‌خان، با بسیاری از دولت‌مردان انگلیس به‌گفت‌وگو می‌نشیند و به محافل بزرگان کشور، راه می‌یابد.

در این میان، قرارداد مجمل، مورد تصویب دولت انگلیس قرار می‌گیرد و برای این‌که از پیش‌آمدن مشکل‌های پیشین از سوی حکومت هند درباره‌ی پرداخت هزینه‌ها جلوگیری گردد، مقرر می‌شود که این پرداخت‌ها، از سوی خزانه‌داری پرداخت شود.

بدین‌سان، میرزا ابوالحسن‌خان، پس از یک اقامت نه ماهه در لندن، با دست‌آوردی قابل قبول، آماده‌ی بازگشت می‌گردد.

میرزا ابوالحسن‌خان همراه میهمان‌دارش «اوزلی» که به درجه‌ی سفارت دربار تهران رسیده بود، روز ۱۸ ژوئیه ۱۸۱۰ (۲۷ تیرماه ۱۱۸۹)، بندر پلیموث (Plymouth) را به‌سوی بمبئی، ترک می‌کنند.

درهیات انگلیسی، جیمز موریه نیز به‌عنوان دبیر سفارت، قرارداد داشت. از آن‌جاکه در گفت‌وگوهای لندن، میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی از سوی دولت متبوع خود، خواستار حضور سفیر مقیم در تهران شده بود، برای نخستین بار، «اوزلی» به‌عنوان سفیر مقیم، عازم تهران گردید.

افزون بر هیات سیاسی، دو افسر انگلیسی (سرگرد داری که سپس به تاد داری نامیده شد و سرگرد استون)، همراه با چند درجه‌دار نیز، راهی تهران بودند.

کشتی میرزا ابوالحسن‌خان و اوزلی بر اثر توفان، چندبار از راه خود به بی‌راه می‌رود و حتا از کرانه‌های آمریکای جنوبی سر بر می‌آورد و سرانجام در آغازین روزهای سال ۱۸۱۱م (زمستان ۱۱۸۹خ)، پس از هفت ماه سفر بر روی دریا، به بندر بمبئی می‌رسد. سپس، دو هیات روانه‌ی ایران می‌شوند و روز چهارده اسفندماه ۱۱۸۹ (۵ مارس ۱۸۱۱)، به بندر بوشهر می‌رسند.

هیات، چند روزی را در شیراز گذرانند و دوباره جیمز موریه، به تخت‌جمشید و پاسارگاد، دست‌برد زد و به‌دستور او، آثار تخت‌جمشید و پاسارگاد را با تیشه خرد کردند و به لندن گسیل شدند.^۴

سرانجام، هیات انگلیسی روز هفدهم آبان‌ماه ۱۱۹۰ (۹ نوامبر ۱۸۱۱)، وارد تهران شد. در تهران، شاه سفیر انگلیس را غیر رسمی به‌حضور پذیرفت. سپس چند روز بعد، فتح‌علی‌شاه، سفیر انگلیس را به‌گونه‌ی رسمی، بار داد.^۵

شاه یک پارچه جواهر بود که در اولین برخورد بیننده را مبهوت می‌ساخت، جزئیات لباسش عبارت از تاجی بود که مختص تاج شاهی بوده‌است. این تاج را دانه‌های متراکم الماس، مروارید، یاقوت و زمرد تشکیل می‌داد و چنان استادانه در کنار هم چیده شده بود که تالو نور آن‌ها مجموعه‌ای از زیباترین رنگ‌ها را منعکس می‌ساخت. چندین عدد پرمشکی شبیه پر حواصیل در میان جقه‌های درخشان این تاج واقعی شاهنشاهی قرارداد است که انتهای خمیده هر کدام به مرواریدهای گلابی شکل بسیار درشت ختم می‌شد.

جامه زربفت شاه تقریباً از جواهراتی از نوع جواهرات تاج پوشیده بود و از روی شان‌هایش دو رشته مروارید می‌گذشت که شاید بیشترین تعداد مروارید جهان بود. لباسش را از آن جهت جامه می‌نامم که از گردن تا انتهای کمرچپ وی را فرا می‌گرفت و قامتش را هم چون مقامش زیبا و باشکوه جلوه‌گر می‌ساخت، این جامه در انتهای کمر مانند لباس معمول ایرانی به بافته‌ی گشادی منتهی می‌شد که از همان اشیاء گران‌بها تشکیل شده بود.

ولی هیچ چیز از لحاظ شکوه و جلال به پایه بازوبند پهنی که به بازوهایش بسته بود و کمربندی که به کمر داشت نمی‌رسید، زیرا این‌ها در مقابل اشعه‌ی آفتاب چون آتش زبانه می‌کشیدند و وقتی نام‌هایی را که از این همه جلا و درخشندگی گرفته شده می‌شنویم از دیدن یک چنین اثری در شگفت نخواهیم شد. بازوبند راستش را کوه‌نور و بازوبند چپش را دریای نور می‌نامند.

تخت سلطنتی از مرمر سفید خالص بود که چند پله از زمین بالاتر بود و با شال‌ها و یا پارچه‌های زر مفروش بود، شاه به رسم کشور خویش به آن جلوس می‌کرد. در پشت شاه‌مخده بزرگی بود که روی آن رشته‌های مروارید دوخته شده بود. قسمتی که تخت شاهی در آن واقع شده از جلو باز بود در پشت آن دو ستون خمیده مرمر سفید قرارداد است که رگ‌هایی از طلا در آن‌ها به کار برده‌اند. قسمت داخلی به کنده‌کاری‌ها و تذهیب و نقاشی‌های ... و آئینه‌تزیین شده بود، آئینه‌ها و سایر تزئینات درهم آمیخته بود و همه از سقف تا کف تالار را منور و درخشان می‌کرد. گلدان‌های گل و ظرف‌های گلاب در اطراف چیده شده بود.

ماه‌ها بر سر مواد قرارداد مفصل میان نمایندگان دو طرف، گفت‌وگو و بحث بود. به گونه‌ای که^۶:

تمام مدت زمستان را مشغول مباحثه و مذاکره مواد و شرایط عهدنامه بودند.

سرانجام، هم‌زمان باشکست عثمانی از روس، روز بیست و سوم اسفندماه ۱۱۹۰ (چهاردهم مارس ۱۸۱۲)، قرارداد میان دولت ایران و بریتانیا به امضا رسید که به قرارداد مفصل مشهور شد. این قرارداد، مکمل قرارداد مجمل به شمار می‌رفت. (پیوست شماره ۱۲)

ایرانی‌ها در قرارداد مجمل و نیز در قرارداد مفصل، در پی آن بودند که با ایجاد تعهد مالی بیش‌تر برای انگلیس‌ها در صورت جنگ میان ایران و "طوایف اهل فرنگ"، آن‌ها را به قرارداد پای‌بند نمایند. درحالی‌که این تمهید نیز مؤثر واقع نشد و انگلیس‌ها، چنان‌که روششان بود و هست، آن‌جا که منافعشان ایجاب می‌کرد، پای‌بندی به عهد و پیمان را از یاد بردند.

برپایه‌ی این قرارداد، دولت انگلستان متعهد شد که هرگاه دولت ثالثی به ایران حمله کند، جنگ‌افزار، مهمات و کمک نظامی در اختیار ایران قرار دهد و همچنین کمک مالی خود را در دوران جنگ، به‌سالی دویست هزار تومان افزایش دهد.

در اجرای مفاد قرارداد مزبور، دولت انگلستان متعهد شد که مبلغ ششصد هزار تومان بابت کمک‌های مالی سه‌سال گذشته را پرداخت نموده و افزون بر آن ۳۰ هزار قبضه تفنگ و ۲۰ آتشبار توپ به دولت ایران بدهد. همچنین دولت مزبور، تعداد سی افسر و مستشار نظامی برای تعلیم ارتش ایران، گسیل داشت.

به‌دنبال امضای پیمان، شاه، نشان شیروخورشید را که در پایه‌ای از الماس جاسازی شده بود، به گوراوزلی، مرحمت می‌کند.

پس از امضای قرارداد، گوراوزلی، فرمان آن‌را به تبریز برد تا به امضای عباس‌میرزا رسانیده شده و مهر و موم گردد. سپس اوزلی، سند را به وسیله‌ی برادرش «ویلیام» که منشی وی نیز به‌شمار می‌رفت، به لندن گسیل داشت.

در درازای جنگ هرگاه روس‌ها در جبهه‌ی اروپا زیر فشار قرار می‌گرفتند، چنان‌چه در جای خود بدان‌ها اشاره شد و یا به‌راستی، هنگامی که در میدان نبرد نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند، در آشتی را می‌کوبیدند. اما هرگز روس‌ها خواهان آشتی نبودند، بلکه بافزون‌خواهی و یاوه‌گویی، در پی به‌دست آوردن زمان، برای آغاز دوباره‌ی جنگ بودند. البته در این میان، فرانسویان و انگلیسی‌یان که در ظاهر متفق ایران بودند، متحد آنان به‌شمار می‌رفتند.

نخستین بار، در بیست و پنجم بهمن ماه ۱۱۸۶ (۱۴ فوریه ۱۸۰۶)، یعنی سه‌سال پس از آغاز جنگ از سوی روس‌ها، مارشال ایستیفانوف (Istifanov)، به تهران آمد و گفت‌وگوهایی را در زمینه‌ی آشتی به‌عمل آورد. در این زمان، فرانسویان در ژرفای خاک روسیه در حال پیش‌روی بودند و روس‌ها می‌خواستند خود را از جبهه‌ی قفقاز، در امان نگاه‌دارند. این گفت‌وگوها، به‌دلیل زیاد خواهی روس‌ها، به‌جایی نرسید. شرط ایران برای صلح، بیرون رفتن روس‌ها، از قفقاز بود.

سپس در سال ۱۸۸۷خ (۱۸۰۸م)، دوباره روس‌ها دم از آشتی زدند و در نتیجه، فیلد مارشال گودوویچ (Gudovich) فرمانده نیروهای ارتش روسیه در قفقاز، مامور این کار شد. وی^۷:

شرحی از سرخاکساری برای میرزاشفیع صدراعظم ایران نوشت و از طریق او، نامه‌اش را برای شاه فرستاد. او از شاه خواست تا دست از جنگ بردارد و سفیری را برای انجام تشریفات صلح به‌دربار روسیه روانه کند. [وی] نامه‌ای هم به ژنرال گاردان نوشت و او را نیز واسطه‌ی صلح قرارداد.

اما این گفت‌وگوها نیز به دلیل زیاده‌خواهی روس‌ها، راه به‌جایی نبرد. بر اثر شکست‌های پیاپی، فیلدمارشال گودوویچ از فرماندهی نیروهای ارتش روسیه در قفقاز برکنار شد و ژنرال تورموسوف (Tormossov)، جای‌گزین وی گردید. از آن‌جا که او هم کاری از پیش نبرد و با همه گیرشدن قیام‌های مردمی و تدارکات ارتش ایران، روس‌ها در موقعیت نامناسبی قرار داشتند، تزار ژنرال تورموسوف را برکنار کرد و ژنرال نیکلاس رتیسچف (Nicolas Retischev) را جانشین وی کرد. این درحالی بود که رفته‌رفته، میان روسیان و فرانسویان، شکاف ایجاد شده بود و دو کشور، از یکدیگر دور می‌شدند.

در سال ۱۸۰۹ میلادی (۱۱۸۸خ)، نامه‌ای از یک ژنرال روس به ژنرال اتریشی، به چنگ فرانسویان افتاد. در این نامه، ژنرال روسی، اتریش را به‌پایداری برابر ناپلئون تشویق کرده بود و وعده‌ی کمک نظامی زود هنگام روس‌ها را داده بود. روس‌ها، با این‌که در ظاهر متحد فرانسه به‌شمار می‌رفتند؛ اما دست‌اندرکار دسته‌بندی تازه‌ای علیه ناپلئون بودند.

آن‌ها سرانجام در سال ۱۸۱۰م (۱۱۸۹خ) مخالفت پنهان خود را آشکار کردند و بندرهای خود را به‌روی انگلیس‌ها گشودند. می‌گویند در این زمان، مردم انگلیس از فزونی ادویه و کالاهای مستعمراتی، به تنگی نفس دچار شده بودند و از کمی نان، به‌جان آمده بودند.

سرانجام، با آشکارشدن خطر یورش نظامی فرانسه به روسیه، این کشور با انگلیس‌ها، قرارداد اتحاد بست. اوزلی در راه تبریز آگاه شد که دولت انگلیس با روس‌ها علیه ناپلئون، هم‌پیمان شده‌است. هم‌چنین وی آگاهی یافت که یک سرهنگ روسی به‌نام فری‌گنگ (Freygang)، از سوی ژنرال رتیسچف برای گفت‌وگو با وی درباره‌ی آشتی، به تبریز رسیده‌است.

هم‌زمان، ناپلئون روسیه را مورد آفندگسترده‌ی نظامی قرارداد و مسکو را نشان گرفت. بدین سان، اولویت نخست انگلیس‌ها نیز مانند روس‌ها در این منطقه، پایان دادن به جنگ‌های قفقاز بود تا ارتش تزار بتواند به‌طور کامل، به جبهه‌ی اروپا منتقل گردد. از سوی دیگر^۸:

علاوه بر پایان گرفتن مخاصمات، پرداخت مبلغ دویست هزار تومان کمک مالی سالانه‌ی بریتانیا به ایران نیز، متوقف می‌گردید.

از این رو، هنگامی که اوزلی از اتحاد روس و انگلیس آگاه شد، به گفته‌ی خودش، می‌بایست^۹:

دوستان و روس‌های متفق خوب خود را حتا در این نقطه‌ی دور افتاده یاری دهیم.

باتوجه به این مساله، بی‌درنگ به خدمت همه‌ی افسران و درجه داران انگلیسی در ارتش ایران پایان داد و آن‌ها را از هرگونه عملیات جنگی علیه روس‌ها، باز داشت. وی در این راستا:^{۱۰}

خوش‌خدمتی را کامل می‌کند و این تصمیم را توسط سرگرد دارسی، بدون فوت وقت، به اطلاع فرماندهان روس در منطقه‌ی قفقاز می‌رساند.

در همین زمینه، دکتر کورمیک پزشک ویژه‌ی عباس میرزا، در گزارشی به ملکم در هندوستان، نوشت:^{۱۱}

از آن‌جا که سؤ تفاهمات، دشمنی و بددماغی زیادی میان میرزای بزرگ و سرگور وجود دارد، اوزلی انتظار فرصتی را می‌کشد که افسران انگلیسی را از میدان [جنگ]، بیرون کند. در تمامی مکاتباتش با روس‌ها و به‌ویژه با ژنرال [رتیسچف] که به اردوی ما می‌آمدند، خودستایی کرده، و لاف می‌زند که کمک افسران انگلیسی را به [ارتش] عباس میرزا، تنها بر پایه‌ی یک گزارش تایید نشده، که صلح [میان روسیه و انگلستان] برقرار شده، قطع نموده‌است.

او با علاقه‌ی زیاد در حضور روس‌ها، به میرزای بزرگ و ایرانیان، ناسزا می‌گفت و اطمینان می‌داد که از آن پس، هیچ فرد انگلیسی در میدان [جنگ]، به ایران یاری نخواهد کرد.

به دنبال « فری گنگ»، سرگرد پوپوف (popov) نیز برای گفت‌وگوهای آتش‌بس و دیدار با اوزلی، به تبریز آمد.

اوزلی و همراهان، روز بیست‌ونهم خردادماه (۱۹ ژوئن)، به تبریز رسیدند و فردای آن روز، به حضور عباس میرزا، باریافتند. پس از باریابی تشریفاتی، بارها اوزلی به حضور عباس میرزا رسید. ژنرال رتیسچف، از اوزلی به گونه‌ی نوشتاری خواسته بود که میانجی گفت‌وگوهای آشتی گردد.^{۱۲} در این زمان، دولت روسیه، بخشی از ارتش خود را در جبهه‌ی قفقاز متمرکز کرد. از سوی دیگر:^{۱۳}

ایران، مقدمات یک جنگ بزرگ را فراهم می‌کرد که سرنوشت [سرزمین] قفقاز، درگرو آن بود.

هم‌زمان، سرتاسر قفقاز را، خیزش‌های مردمی فراگرفته بود و حتا روس‌ها در گرجستان نیز در امان نبودند. از سوی دیگر، درهمه‌ی این سالان، ایرانیان در جبهه‌های نبرد، خوب درخشیده بودند، از این‌رو، آن‌ها پس از نه سال جنگ فرسایشی، می‌خواستند خود را از زیر بار مناقشه با ایران، نجات دهند. از این‌رو:^{۱۴}

در حقیقت ژنرال رتیسچف، برای همین موضوع انتخاب شده بود.

در این زمان، گرجستان بر اثر خیزش‌های مردمی، بسیار نا آرام بود و ایرانیان در جبهه‌های نبرد، دست بالا داشتند. از این‌رو، ولی‌عهد برپایه‌ی دستورات شاه، تنها در صورت بیرون رفتن کامل روسیان از قفقاز، آماده‌ی گفت‌وگوهای صلح بود. سرانجام بر اثر پافشاری‌های اوزلی، ولی‌عهد موافقت کرد که رابرت گوردون از اعضای سفارت، همراه با افسر روس به تفلیس رفته و از شرط‌های پایانی روس‌ها برای گفت‌وگوهای آشتی، آگاه شود.

گزارش‌ها از تفلیس، نشان می‌داد که ژنرال روس برای گفت‌وگوهای آشتی دارای اختیار همه جانبه نیست. وی خواهان یک آتش‌بس فوری بود و اعلام می‌داشت که برای گفت‌وگوهای آشتی، حاضراست در مرز با ولی‌عهد، دیدار کند.^{۱۵}

روس‌ها که سخت در تنگنا قرار گرفته بودند، در پی آن بودند که با بهره‌گیری از پشتیبانی پنهان انگلیس‌ها، با اعلام آتش‌بس و تثبیت مناطق اشغالی، گفت‌وگوهای آشتی را آغاز کنند، چیزی که ایرانی‌ها، حاضر به پذیرش آن نبودند.

در این‌جا نیز، انگلیس‌ها در لباس متحد ایران، به یاری روسیه دشمن ایران برخاستند. با توجه به تجربه‌ی به شکست کشاندن عثمانی که آن دولت به ناچار، تن به پذیرش صلح داد. «گوراوولی» سفیر انگلیس در تهران که نتوانست فتح‌علی‌شاه و دولت‌مردان ایران را حاضر به صلح با روسیه در برابر واگذاری بخشی از سرزمین‌های قفقاز به روس‌ها کند، به همان توطئه‌ی ناجوانمردانه، دست یازید.

روس‌ها در درازای ده سال نبرد، نه تنها نتوانسته بودند پیروزی چشم‌گیری در قفقاز به دست آورند، بلکه با وجود خیانت انگلیس‌ها و فرانسویان در اتحاد با ایران، ضربه‌های سختی نیز از ارتش ایران خورده بودند.

شکست در نبرد پیربازار و انزلی، به دنبال آن شکست در نبرد بر سر بادکوبه و کشته‌شدن تسی‌تسی‌یانف، شکست سنگین در نبرد برسر ایروان، آزادسازی گنجه از سوی ارتش ایران درگیر و دار جنگ و... کارنامه‌ی ضعیفی برای ارتش امپراتوری روسیه بود که اروپا را به وحشت و ترس انداخته بود.

در این میان، با ارتباطی که میان اوزلی و فرماندهان روسی وجود داشت، ژنرال رتیسچف دوباره اعلام آمادگی برای انجام گفت‌وگوهای آشتی با ولی‌عهد کرد.

از این‌رو، اوزلی روز شانزدهم شهریورماه (۲ سپتامبر) به لشکرگاه ولی‌عهد در آق‌تپه رفت و دو هفته پس از آن (۳۱ شهریور/۲۲ سپتامبر)، ژنرال رتیسچف نیز، وارد اردوی ولی‌عهد شد.

روس‌ها پیشنهاد کردند که دو طرف، نمایندگانی برای آغاز گفت‌وگوهای آشتی، تعیین کنند. از سوی ایران میرزای بزرگ و از سوی روس‌ها، ژنرال آکوردوف (Akordov)، برای این کار معرفی شدند. همایش میان نمایندگان ایران و روس، در اسلان‌دوز در کنار رودارس، برگزار شد؛ اما بدون نتیجه، پایان گرفت.

این گفت‌وگوها، کمابیش سه‌ماه با میانجی‌گری اوزلی، به‌درازا کشید. روس‌ها، حاضر به پس دادن سرزمین‌های اشغالی نبودند و ایرانیان نیز بدون بازگشت همه‌ی سرزمین‌های قفقاز، آماده‌ی دستینه کردن پیمان آشتی نبودند.

پس از به بن‌بست رسیدن گفت‌وگوهای اسلان‌دوز، اوزلی در میانه‌های مهرماه (نیمه‌های اکتبر)، از راه اردبیل، روانه‌ی تهران شد. درحالی‌که خنجر خیانت را بر پشت ایرانیان فرو کرده بود.

پس از آن‌که انگلیس‌ها توانستند، ارتش عثمانی را در نبرد علیه روس‌ها، به شکست کشانده و صلح میان آن‌ها برقرار کنند، برپایه‌ی همان الگو دست‌اندرکار آماده کردن مقدمات آشتی میان ایران و روسیه شدند:^{۱۶}

دولت انگلیس می‌خواست بین ایران و روسیه اگر موقتا هم باشد تا تعیین تکلیف دولت فرانسه، صلح برقرار بماند. زیرا در غیر این صورت روسیه نمی‌توانست تمام توجه خود را معطوف اروپا کند.

«گوراوولی»، سفیر دولت بریتانیا در تهران، ایران را برای پذیرش صلح با روسیه، زیر فشار قرارداد و:^{۱۷}

حتا، دولت بریتانیا برای ترغیب فتح‌علی‌شاه به صلح، وعده‌داد که به وساطت گوراوولی، دولت روسیه ایالت ازدست رفته را پس خواهد داد.

فتح علی شاه پیشنهاد بریتانیا درباره‌ی صلح را نپذیرفت. وی به سفیر بریتانیا گفت در صورتی که آن دولت می‌خواهد پس از انعقاد قرارداد صلح وساطت کرده و سرزمین‌های اشغالی را به ایران بازگرداند، چرا در موقع تنظیم قرارداد، مساعی خود را در راستای تخلیه‌ی سرزمین‌های قفقاز از سوی روس‌ها به‌کار نمی‌برد.

به‌دنبال آمدن هیات گاردان به ایران، مشکل بزرگی گریبان‌گیر ارتش ایران شد. عباس میرزا ولی‌عهد با شتاب بسیار بر آن شد که سامان ارتش زیر فرمان خود را در یک فراگشت کوتاه‌مدت، به‌شیوه‌ی ارتش‌های نوین اروپایی، بازسازی کند. چیزی که در کوتاه‌مدت، امکان آن نبود و از همه مهم‌تر این که ارتش ولی‌عهد، نیازمند فرماندهان بیگانه شد و چنان که دیدیم، هنگام ترک افسران و درجه‌داران فرانسوی به دستور ژنرال گاردان سفیر فرانسه، سپاهسانی که با این روش آموزش دیده بودند، ناکارآمد شدند. همین مساله، بعدها نیز تکرار شد و با ترک افسران و درجه‌داران انگلیسی به دستور گوراوولی سفیر انگلیس که در آن زمان شمار آنان به ۵۰ نفر رسیده بود، ارتش ولی‌عهد در میدان نبرد، به‌سختی تارومار شد، در حالی که در بیش‌تر سالان نبردهای ۱۰ ساله با روس‌ها، ارتش ایران پیروزمند بود.

سره‌روردجونز سفیر انگلیس در دربار ایران که در تابستان سال ۱۱۸۹ خ (۱۸۱۰ م)، در چمن اوجان در لشکرگاه فتح‌علی‌شاه حضور داشت، بر این باور است که ارتش ایران بهتر است در مواضع پدافندی مستقر گردد و دست به آفند نزند. او تشریح می‌کند:^{۱۸}

اگر عملیات تعرض ازسوی آن‌قسمت از افراد قشون انجام‌گیرد که تحت نظام اروپایی تعلیم و آموزش جنگی دیده‌اند، خطرات و تبعات آن به یقین دوچندان خواهد بود ...

[او می‌افزاید] چنان‌چه مخیر بود که میان نیروی عباس‌میرزا و نیروی محمدعلی‌میرزا، یکی را انتخاب کند ترجیح می‌داد درپناه قوای غیرمنظم محمدعلی میرزا به‌مصاف روس‌ها در قره‌باغ برود ...

انگلیس‌ها تنها راه پذیرش صلح از سوی ایران، همراه با از دست دادن بخش‌هایی از قفقاز را در وارد آمدن یک شکست سنگین بر ارتش ایران در نبرد با روس‌ها می‌دانستند. اما ارتش روسیه، توان وارد آوردن این شکست بر ارتش ایران را نداشت. از این‌رو، انگلیس‌ها می‌بایست، ایران را به شکست می‌کشاندند، هم‌چنان که عثمانی را به شکست کشانده بودند.

این برنامه را سفیر انگلیس در ایران، چنان با رازپوشی به انجام برد که حتا سروان کریستی (Capitain Christie) و ستوان لیندسی (Lieutenant Lindsay) که از دوران سفارت ملکم، به ارتش ایران پیوسته بودند و برخلاف دستور «اوزلی»، ترک خدمت نکردند، بویی نبردند. چون سفارت انگلیس به‌عنوان متحد ایران، به‌طور کامل ضد ایرانی و لبریز از دوستی به روس‌ها بود. رابرت گوردون، یکی از اعضای سفارت در تهران، در نامه‌ای به برادرش لرد «ابردین» در لندن نوشته بود:^{۱۹}

آیا این سیاستی عاقلانه است که ما اسلحه در اختیار این مسلمانان وحشی قرار بدهیم و حتا برای آن‌ها، علیه برادران مسیحی خود، بجنگیم.

برای شناخت ژرف‌تر باورهای حاکم بر سفارت انگلیس که جامه‌ی متحد ایران را در بر کرده بود، باید به عقاید جیمز موریه که در آن زمان منشی سفارت بود و سپس، خود به مقام سفارت برگزیده‌شد، توجه دقیق نمود:^{۲۰}

اگر کسی، جلد دوم سفرنامه‌ی موریه را که خود یکی از بازی‌گران رول [نقش‌های مهم سیاست اولیه انگلیس در ایران بوده را مطالعه کند، خواهد دید چه اندازه نظرهای بد و عقاید سو نسبت به ایران داشته.

در اسلان‌دوز، ارتش ولی‌عهد که تنها دو افسر انگلیسی را در خدمت داشت، مورد شبیخون روس‌ها قرار گرفت. در حالی که با توجه به گفت‌وگوهای به‌عمل آمده‌ی صلح، احتمال از سرگیری جنگ نمی‌رفت. بر اثر این شبیخون، ارتش ولی‌عهد از هم گسیخت. عباس میرزا که در مقام فرماندهی سخت به هراس افتاده بود و به درستی دست‌وپای خود را گم کرده بود، بی‌هوده، این سو و آن سو می‌رفت و توان تصمیم‌گیری را از دست داده بود:^{۲۱}

تقریباً چهارونیم صبح اول نوامبر بود که به سروان کریستی [از سوی عباس میرزا] اجازه داده می‌شود که، افراد تحت فرماندهی‌اش را، در هر موضعی که صلاح می‌داند،

مستقر کند و به ستوان لیندسی هم دستور داده می‌شود، توپخانه را به پایین تپه منتقل کند که بر اثر این نقل و انتقال ۱۱ توپ از مجموع ۱۳ توپ عراقی، داخل حفره‌های اطراف فرو می‌رود و بی‌اثر رها می‌گردند ...

در این گیرودار، بر اثر نبود فرماندهی، گروهی از سربازان ایرانی که بالای تپه بودند، به‌روی دیگر سربازان خودی که در پایین تپه پایداری می‌کردند، آتش گشودند ...
در این نبرد، ارتش نوین ولی عهد به کلی فروپاشید، توپخانه‌ی آن از دست رفت و عباس میرزا با باقی‌مانده‌ی افراد، بدون پایداری لازم، به‌سوی تبریز عقب نشست.^{۲۲}
چنان‌که گفته‌شد، بر اثر بیرون شدن افسران انگلیسی به‌دستور «گوراوولی» از سپاه ولی عهد، این سپاه، کارایی خود را به‌ویژه در بخش توپخانه از دست داد. توپ‌چیان تازه کار سپاه ولی عهد:^{۲۳}

از عهده‌ی توپ‌افکنی بر نمی‌آمدند و در نتیجه، بیش تر گلوله‌ها، به‌خطا می‌رفت و ...

سپس، روس‌ها رو به سوی لنکران آوردند. اما در آن‌جا، با پایداری سخت مردم، به فرماندهی احمدخان کاشانی، روبرو گردیدند. در نبرد لنکران، سپاه ولی عهد شرکت نداشت و بار جنگ را مردم شهر به دوش کشیدند، در این نبرد شماری از روس‌ها که مسلمان شده بودند و از آن‌ها، به نام «ینگی مسلمان» یاد می‌شد، در کنار مردم لنکران، به دفاع برخاستند.

شب بیست و سوم دی‌ماه ۱۹۱۱ (۱۳ ژانویه ۱۸۱۳/عاشورای ۱۲۲۸)، روس‌ها دژ لنکران را مورد آفتد قرار دادند. ساکنان دژ با دلیری بسیار جنگیدند و سرانجام، روس‌ها قلعه را گرفتند:^{۲۴}

کلیه‌ی ساکنان قلعه، به‌دست روس‌ها کشته شدند. آن‌ها حتی به طفل شیرخواره هم رحم نکردند و آن‌ها را در گهواره‌هایشان از دم تیغ بی‌داد گذراندند. زن‌های کهن سال در کنار کودکان، قتل عام شدند و سراسر قلعه را، خون فراگرفت.

بارسیدن خورشکست ارتش ولی عهد در اسلان دوز، فتح‌علی شاه باوجود در پیش بودن زمستان، فرمان آمادگی سپاه را برای نبرد، صادر کرد و محمود میرزا والی خراسان را احضار کرد و خود روانه‌ی چمن‌اوجان گردید:^{۲۵}

[محمود میرزا] با ۱۸ هزار سوار و پیاده، عازم جبهه‌های جنگ شد. در بین راه قزوین، اردوی ۱۲ هزار نفری اسماعیل‌خان شام‌بیاتی و ذوالفقارخان دامغانی، به او پیوستند. علی‌مردان‌خان افغان، محمدتقی میرزا، امیرخان هزاره‌ای و یوسف خان سپهدار هم با ۱۲ هزار نفر که عمدتاً بختیاری بودند، به‌این اردو ملحق شدند.

سواران خواجه‌وند به فرماندهی محمود میرزا که سه‌هزار تن بودند، نیز به آن‌ها پیوستند. فرج‌الله‌خان افشار، امان‌الله‌خان کزازی، محمدعلی‌خان قوان‌لو، رضاعلی‌خان ساوه‌ای و محمدحسن‌خان دولو با ۱۸ هزار تن، به اردو... پیوستند.

این نیرو که در درازای دو ماه گرد آمده بودند، در اردوی شاه در چمن‌اوجان، حاضر شدند. در حالی که همه چیز برای بازپس‌گیری موقعیت‌های ازدست‌رفته آماده شده بود، خبر آوردند که ترک‌مانان به سر کردگی خواجه یوسف کاشغری دست به شورش زده‌اند. باشنیدن این خبر، شاه به تهران بازگشت و نیرو به دفع ترک‌مانان گسیل داشت.

در بهار سال بعد (۱۱۹۲ خ/ ۱۸۱۳ م)، فتح‌علی‌شاه روانه‌ی چمن سلطانیه شد و از آن‌جا به چمن اوجان رفت تا نبرد بزرگی که تدارک دیده شده بود، آغاز کند. اما:^{۲۶}

در اوایل ماه جون ۱۸۱۳ [میان‌های خرداد ۱۱۹۲]، از گرجستان برخی اخبار رسید که وزیر مختار [اوزلی]، ناچار بود فوری با شاهنشاه ایران ملاقات کند.
بنابراین... روز ۳۱ [۳۰] همان ماه [۱۰ تیرماه]، در سلطانیه به اردوی شاه پیوست...
در هر حال قرار این‌طور شد... وزیر مختار انگلیس هم عازم تبریز باشد، چون که از آن‌جا، بهتری می‌توانست با گرجستان مراد داشته باشد.

در سال ۱۸۱۳ م (۱۱۹۲ خ)، انگلیس‌ها توانستند تا همه‌ی حکومت‌های اروپا را علیه ناپلئون، متحد کنند. ناپلئون نیز بر اثر جنگ‌های بر سر تاج و تخت اسپانیا، زیان‌های سخت مادی و معنوی را متحمل شده بود. از این رو، انگلیس‌ها در پی آن بودند که میان ایران و روس، حتا اگر برای زمان کوتاهی هم که شده، آشتی برقرار کنند، تاروسیان بتوانند همه‌ی نیروهای خود را به جبهه‌ی اروپا گسیل دارند، از این رو:^{۲۷}

با این‌که دولت ایران، داشت خود را برای جنگ با روس‌ها، آماده می‌نمود و یک قوای معتدب‌ه‌ی تهیه می‌دید، انگلیس‌ها میان‌افتاده، باب مذاکرات صلح را باز نمودند.

نکته‌ی تاریک تاریخ در این‌جاست که با وجود حضور بیش از ۵۰ هزار نفر سواره و پیاده و توپخانه در چمن اوجان و...، فتح‌علی‌شاه و ولی‌عهد و دیگر دولت‌مردان و سرداران، چرا گفت‌وگوهای آشتی را بدون پیش شرط‌های لازم پذیرفتند:^{۲۸}

بالاخره قرار شد، نمایندگان مختار دو دولت در محل معینی ملاقات نموده، شرایط صلح را پیشنهاد نمایند.

ایرانی‌ها، زیر بار خواسته‌های جاه طلبانه‌ی روس‌ها نرفتند. در این میان، دوباره گوراوزلی، دست به خیانت بزرگ‌تری زد. او، در حالی که می‌دانست ایرانی‌ها با نیروی کافی آماده‌ی نبرد هستند، عنوان کرد که دولت انگلیس به‌عنوان متحد شما، خواهان این آشتی است. شما این آشتی را بپذیرید، دولت متبوع من، سرزمین‌های ازدست رفته‌ی قفقاز را به شما باز خواهدگرداند. او چندین بار این مساله را عنوان کرد و سرانجام گفته‌های خود را، نوشتار کرد و تسلیم دولت‌مردان ایرانی نمود. سخنان نمایندگان ایران به جانشینان وی (جیمزوری و هنری آلس)، این مساله را روشن می‌کند:^{۲۹}

مارا در سال گذشته، هیچ رأیی به مصالحه با روسیه نبود، بلکه در جنگ، اصرار زیاد داشتیم. ایلچی شما مایل به مصالحه و واسطه‌ی صلح و مصر [بر] ترک جنگ شد و سخن او این بود که:

دولت انگلتره، خواهان این صلح می‌باشد و این صلح را، برای دولت ایران افاقه می‌داند. شما مجعلا این صلح را قبول کنید و در قید قرار و مدار استرداد ولایات [قفقاز] با سردار روسیه در عهدنامه‌ی مجمل نباشید و خاطر جمع دارید که مقصود اصلی و شرط کلی مصالحه که استرداد ولایات [قفقاز] است، به توسط دولت انگلتره به عمل خواهدآمد. کاغذهای او همه برایین معنا شاهد است ...

سخن ایلچی بزرگ هم به حکم اختیارنامه پادشاه فلک جاه و مراسلات وزرای بزرگ، با سخن دولت تفاوتی ندارد، ماقبول مصالحه مجمله مشروطه کردیم. خاطر جمعی و اطمینان ما به آن دولت بوده و گرنه به چنین صلح بی‌سرانجام، اقبال و اقدام نمی‌نمودیم.

بدین‌سان ایرانیان سند قرارداد گلستان را که حکم سندی موقت داشت، به اعتبار گفتار و نوشتار سفیر انگلیس یا به گفته‌ی بهتر، گفتار و نوشتار دولت انگلیس، روز بیستم مهرماه ۱۱۹۲ (۱۳ اکتبر ۱۸۱۳)، دستینه کردند و....

از سوی دیگر، سند دیگری به امضای گوراوزلی، به این مساله اشاره دارد:^{۳۰}

بعد از رسیدن دولت ایلچی دولت ایران به پایتخت دولت روسیه، بعضی از ولایات قره‌باغ و شروان و شکی و بادکوبه و غیره، یا از سعی ایلچی مشارالیه و یا کوشش دولت انگلیس... به دولت عالی‌هی ایران، مسترد خواهد گردید و آن وقت، عهدنامه‌ی مفصله بسته خواهد شد.

در یک جمع‌بندی باید گفت:^{۳۱}

در حقیقت شکست ایران ... در میدان نبرد اتفاق نیفتاد، بلکه این سیاست‌های رایج میان روسیه، انگلیس و فرانسه بود که باعث تحمیل شکست بر ایران شد.

پی نوشت‌های گفتار ششم

- ۱- تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس... - ج ۱- ر ۴۲۹
 ۲- در دوران جنگ‌های روسیه علیه ایران یک تومان برابر با بیست فرانک فرانسه بوده است در آن صورت:

دویست هزار تومانی که انگلیسی‌ها در هرسال در موقع جنگ به ایران وعده کرده بودند، چهار میلیون فرانک آن روز می شد. در آن زمان، حدوسط خرج یک تن از مردم متوسط در اروپا، ماهانه معادل یکصد و پنجاه فرانک و تقریباً سالی دو هزار فرانک بوده است. ناچار چهار میلیون فرانک در سال تنها زندگی دو هزار تن را تامین کرده است. [در حالی که] حداقل سپاهیان ایران در جنگ‌های با روسیه، سی هزار تن بوده است. (تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران... - ج ۲- ص ۲۰)

البته باید توجه داشت که هزینه های سرانه‌ی لشکرکشی و جنگ با توجه به ترابری، هزینه‌های جنگ‌افزار و مهمات و هزینه‌ها خوراک و تیمار اسب، برای سواره و توپخانه و ... بسیار بالاتر از هزینه های زندگی عادی یک فرد است. افزون بر آن، پادشاه از خزانه‌ی کشور حقوق و دستمزد بالایی در قالب "پاداش" برای افسران و درجه داران انگلیسی در نظر گرفته بود.

برای این که نتوانسته باشیم، برآوردی از هزینه ی سالانه‌ی نظامی ایران، به دست بدهیم، فرض می‌کنیم که هر ساله (به جز سپاهیان ولی عهد که از خزانه‌ی آذربایجان تغذیه می‌شدند) ۳۰ هزار سپاهی (که البته شمار آنان در بیش تر سالان نبرد، از آن فزون تر بود)، در لشکرگاه فتح‌علی شاه در سلطانیه گردمی‌آمدند. البته از نظر دور نداریم که با توجه به دگرگونی‌های جبهه‌های نبرد، فتح‌علی شاه، اردو را از چمن سلطانیه به چمن اوجان و از آنجا به تخت‌تاووس در آن سوی ارس، جابه‌جا می‌کرد. اردو، به روش معمولی نه ماه به دارازا می‌کشید و بارسیدن زمستان، شاه به تهران بازمی‌گشت.

حال هرگاه هزینه‌ی هر سپاهی از سوار و پیاده و توپخانه (همراه با ترابری و هزینه‌های اتفاقی) که با توجه به میزان قوتی که برای جنگ لازم داشتند و می‌بایست از خورد و خوراک بهتری بهره‌مند باشند، کمابیش سالانه برابر با ۱۰۰ تومان (یا ۲۰۰۰ فرانک فرانسه) در نظر بگیریم، جمع هزینه‌ها در هر سال برای ۳۰ هزار نفر، بالغ بر سه میلیون تومان، یا ۶۰ میلیون فرانک بوده است. هرگاه هزینه‌ی ارتش ولی عهد را یک سوم این رقم در نظر آوریم و با توجه به از دست دادن نفرت، اسب، جنگ‌افزار و مهمات و نیز جای‌گزین کردن آن‌ها، بدون افزایش شمار آنان، هزینه‌های مستقیم جنگ برای ایران، سالانه دستکم شش میلیون تومان (دوازده کرور)، یا برابر با یک صد و بیست میلیون فرانک بوده است. البته در این رقم، جبران زیان مردمان براهنپور و غارت روس‌ها، خرابی‌ها، ازدست دادن فرآورده‌های کشاورزی و دامی و... به حساب نیامده است که خود، دستکم سربه‌نیمی از این مبلغ می‌زند. در این برآورد، هزینه‌های ارتش شاهزاده محمدعلی دولتشاه والی کردستان و کرمانشاه (عراقین) که در بیش تر صحنه‌های نبرد حضور داشت و پیروزمندانه علیه عثمانی نیز وارد نبرد شد، به حساب نیامده است.

براین پایه، می‌توان هزینه، زیان و عدم النفع کشور را در درازای سیزده سال نبرد روسیان علیه ایران (بدون در نظر گرفتن زیان‌های انسانی)، کمابیش ۱۸۰ میلیون تومان یا سه میلیارد و شصت میلیون فرانک برآورد کرد. برای شناخت پول ایران در آن دوران و ارزش آن، باید توجه داشت که:

در آغاز این تاریخ که پول ایران... در قفقاز رواج داشته‌است، سکه‌ی طلای یک تومانی و پنج قرانی (نیم تومانی) و ربع تومانی، معمول بوده‌است. سکه‌ی یک تومانی، بیست و هشت نخود [۵/۴۶ گرم] طلا داشته‌است، یعنی یک مثقال و شانزدهم [کسری] مثقال و بیست فرانک ارزش آن بوده‌است... یک تومان را به هشت ریال تقسیم می‌کردند و... تقسیمات پول ایران تا پایان دوره‌ی قاجاریه برقرار بوده، به این معنی که ۴ سکه‌ی طلا رواج داشت. سکه‌ی دو تومانی که به آن "پنج هزاری زر" می‌گفتند و سکه‌ی ربع تومان که به آن "دو هزاری زر" می‌گفتند.

در سال‌های پایانی پادشاهی فتح‌علی‌شاه، یک تومان را به جای هشت، به ده ریال بخش کردند. در این زمان، هنگامی که عنوان صاحب قران را برنام فتح‌علی‌شاه افزودند، سکه‌ی یک ریالی را "صاحب قران"، گفتند که رفته رفته، نزد مردم کوچه بازار به "قران" تبدیل شد. در همان زمان‌ها، سکه نقره‌ای به ارزش نیم ریال در پناه‌آباد (قفقاز)، به بازار آمد که آن را "پناه‌آبادی" می‌گفتند و رفته رفته، در زبان مردم کوچه‌ویازار "پناه‌آباد" شد. هر ریال، به هزار دینار بخش می‌شد و یک هزارم دینار را "شاهی" می‌نامیدند و دو شاهی را "صد دینار" (صنار) می‌گفتند. سکه‌های کوچک نقره، به ارزش پنج شاهی (یک چهارم قران) نیز در جریان بود که روی آن واژه‌ی "ربعی" ضرب شده بود. سکه‌های کوچک‌تر نقره سه شاهی ارزش داشت که آن را "شاهی سفید" می‌نامیدند. به عادت دوران صفویه، "عباسی" نیز رواج داشت. یک عباسی برابر بود با چهار شاهی.

۳- سرگوراولی - ر ۹۲

4-Morier, op.cit ; vol.2, pp. 68-92

۵- تاریخ ایران، دوره‌ی قاجاریه- ر ۱۳۶ (برگرفته از: سفرنامه‌ی ر. کریپورتز)

۶- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس... - ر ۹۶

۷- سیاست‌های استعماری روسیه تزاری، انگلستان و رانسه در ایران - ر ۵۶ / روایت ایرانی ... - ر ۶۴

۸- گوراولی - ر ۱۶۴

9 -Akin, op.cit; p.141 / ۱۶۵ - ر گوراولی

۱۰- گوراولی - ر ۱۶۵

11-Kay, op.cit; vol.2, p.624

12- Morier, op . cit ; vol. 2, pp. 216-217

۱۳- روایت ایرانی ... - ر ۸۹

۱۴- همان - ر ۹۰-۸۹

۱۵- همان - ر ۹۰

۱۶- چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران - ویرایش دوم - ر ۲۸

۱۷- همان

۱۸- گوراولی - ر ۸۰

19- Wright,op.cit; p.53

۲۰- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس.. - ر ۱۲۰

۲۱- سرگوراولی- ر ۱۷۲

۲۲- دراین نبرد، سروان کریستی نیز جان باخت و به نوشته‌ی دکتر کرومیک پزشک ولی‌عهد، روس‌ها وی را

- به طرز فجیعی ، مثله کرده بودند .
- ۲۳- تاریخ روضه‌الصفاء - ج ۹- رر ۴۸۷-۷۸۲ (درباره‌ی جنگ اسلان‌دوز)
- ۲۴- روایت ایرانی ... - ر ۹۶
- ۲۵- همان - ر ۹۷
- ۲۶- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱- ر ۱۲۳
- ۲۸ و ۲۷- همان - ر ۱۲۴
- ۲۹- ضمیمه عهدنامه‌ی ۱۲۹۹- صورت احتجاجیست که با عالی جاهان مستر هنری آلس و مستر موریه ، ایلچیان و دولت انگلیس واقع شده‌است - حجت دوم - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران - ج ۲- رر ۲۷-۲۹ و نیز ، منبع‌های زیاد دیگر ، با یک متن و یک انشا (پیوست شماره‌ی ۱۴)
- ۳۰- اصل سند در کالج تازه ادینبورگ، نگاه‌داری می‌شود (62 (Pers) .OR (New College Edinburg) هم چنین ، نگاه کنید به پیوست شماره‌ی ۱۶ سواد دست‌خط ایلچی روس ...
- ۳۱- روایت ایرانی - ر ۷۶

پیوست شماره‌ی ۱۵

عهدنامه‌ی گلستان

اعلیحضرت قضا قدرت، خورشید رایت، پادشاه جم جاه و امپراتوری عالی دستگاه ممالک بالاستقلال کل ممالک ایمپریه روسیه و اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت پادشاه اعظم سلیمان جاه ممالک بالاستحقاق ممالک شاهانه ایران به ملاحظه کمال مهربانی و اشفاق علیتین که در ماده اهالی ورعایای متعلقین دارند رفع و دفع عداوت و دشمنی که برعکس رأی شوکت‌آرای ایشان است طالب و به استقرار مراتب مصالحه میمونه و دوستی‌جواریت سابقه مؤکده را در بین‌الطرفین راغب می‌باشند به احسن‌الوجه رأی‌علیتین قرار گرفته و در انجام این امور نیک و مصوبه از طرف اعلیحضرت قدرقدرت پادشاه اعظم ممالک روسیه به عالیجاه معلی جایگاه جنرال لیوتنان سهپسالار روسیه و مدیر عساکر ساکنین جوانب قفقازیه و گرجستان و ناظم امور و مصالح شهریه ولایات غروزیا و گرجستان و قفقازیه و حاجی ترخان و کارهای تمامی ثغور و سرحدات این حدودات و سامان، امر فرمای عساکرسفاین بحر خزر صاحب حمایل الکساندر نویسکی و حمایل مرتبه اولین آنای مرتبه‌دار رابع عسکریه مقتدره حضرت گیورکی صاحب نشان و شمشیرطل المرقوم به جهت رشادت و بهادری نیکولای ریتشچوف اختیار کلی اعطاشده و اعلیحضرت قدر قدرت والا رتبت پادشاه اعظم مالک کل ممالک ایران هم عالیجاه، معلی جایگاه ایلچی بزرگ دولت ایران که مأمور دولتین روس و انگلیس بوده‌اند عمده‌الامراء والاعیان مقرب درگاه ذیشان و محرم اسرار نهان و مشیر اکثر امور دولت علیه ایران و از خانواده دودمان وزارت و از امرای واقفان حضور در مرتبه دوم آن، صاحب شوکت عطایای خاص پادشاهی خود از خنجر و شمشیر و کارد مرصع و استعمال ملبوس ترمه و اسب مرصع یراق‌میرزا ابوالحسن خان را در این کارمختار بالکل نموده‌اند حال در معسکرروسیه رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه ولایت قراباغ، ملاقات و جمعیت نموده‌اند، بعد از ابراز و مبادله مستمسک مأموریت و اختیار کلی خود به یکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق به مصالح مبارکه به نام نامی پادشاهان عظام قرار و به موجب اختیار نامجات طرفین قیود و فصول و شروط مرقومه را الی‌الابد مقبول و منصوب و استمرار می‌داریم.

فصل اول - بعد از این امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا حال در دولتین روسیه و ایران بود به موجب این عهدنامه الی‌الابد مقطوع و متروک و مراتب مصالحه اکیده و دوستی و وفاق شدید فیما بین اعلیحضرت قضا قدرت پادشاه اعظم امپراطور روسیه و اعلیحضرت خورشید رایت، پادشاه داراشوکت ممالک ایران و وراث و ولی‌عهدان عظام، میانه دولتین علیتین ایشان پایدار و سلوک خواهد بود.

فصل دوم - چون پیش‌تر به موجب اظهار و گفتگوی طرفین قبول و رضا در میان دولتین شده است که مراتب مصالحه در بنای اسطاطسکو او پرزندیم باشد یعنی طرفین در هر موضوع حالی که الی قرارداد مصالحه بوده است از آن برقرار باقی و تمامی اولکای ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر یک از دولتین بوده، کماکان در ضبط اختیار ایشان بماند. لهذا در بین دولتین علیتین روسیه و ایران به موجب خط مرقومه ذیل ثغور و سرحدات مستقر و تعیین گردیده است از ابتدای اراضی آدینه بازار به خط مستقیم از راه صحرای مغان تا به معبر یدی بلوک رود ارس و از بالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کپنک چای به پشت کوه مقری و از آن جا خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسی از سنور گنجه جمع و متصل گردیده بعد از آن حدود مزبور که ولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس‌الدین لورا تا مکان ایشک میدان مشخص و منفصل می‌سازد و از ایشک میدان تا بالای سر کوه‌های طرف راست و رودخانه‌های حمزه چمن و از سر کوه‌های پنبک الی گوشه محال شوره‌گل از بالای کوه برفدار آلداگوز گذشته از سر حد محال شوره گل و میانه حدود قریه سدره به رودخانه آرپه چای ملحق و متصل شده معلوم و مشخص می‌گردد و چون ولایات خوانین نشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست به دست افتاده به جهت زیاده صدق و راستی حدود ولایات طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلحنامه از پادشاهان عظام معتمدان و مهندسان مأموره که به موجب قبول و وفاق یکدیگر و معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه‌ها و دریاچه و امکانه، و مزارع طرفین تفصیلاً تحریر و تمیز و تشخیص می‌سازند آن را نیز معلوم و تعیین ساخته آن چه در حال تحریر این صلحنامه در دست و در تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده آن وقت خط حدود ولایت طالش نیز در بنای اسطاطسکو او پرزندیم مستقر و معین ساخته هر یک از طرفین آن چه در تصرف دارد بر سر آن باقی خواهد ماند و همچنین در سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان و مهندسان مأموره طرفین هر یک موافق اسطاطسکو او پرزندیم رضا خواهند داد.

فصل سوم - اعلیحضرت قدر قدرت، پادشاه اعظم کل ممالک ایران به جهت ثبوت دوستی و وفاقی که به اعلیحضرت خورشید مرتبت امپراطور کل ممالک روسیه دارند به این صلحنامه به عوض خود و ولیعهدان عظام تخت‌شاهانه ایران و ولایات قراباغ و گنجه که الان موسوم به یلی سابط پول است و اولکای خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و بادکوبه هر جا از ولایات طالش را با خاکی که الان در تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره‌گل و آچوق‌باشی و گروزیه و منگریل و آبخاز و تمامی اولکا و اراضی که در میانه قفقاز و سرحدات معینه الحالیه بود و نیز آنچه از اراضی و اهالی قفقاز الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق به ممالک ایمپریه روسیه می‌دانند.

فصل چهارم - اعلیحضرت خورشید رایت امپراطور والاشوکت ممالک روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود نسبت به اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالک ایران و به جهت اثبات این معنی بنابر همجواریت طالب و راغب است که در ممالک شاهانه ایران رایت استقلال و اختیار پادشاهی رادر بنای اکیده مشاهده و ملاحظه نمایند، لهذا از خود و از عوض ولیعهدان عظام اقرار می‌نمایند که هر یک از فرزندان عظام ایشان که به ولیعهدی دولت ایران تعیین می‌گردد هرگاه محتاج به اعانت یا امدادی از دولت علیه روسیه باشند مضایقت نمایند تا از خارج کسی نتواند دخل و تصرف در مملکت ایران نماید و به اعانت و امداد دولت روس دولت ایران مستقر و مستحکم گردد و اگر در سر امور داخله مملکت ایران فیما بین شاهزادگان مناقشتی روی نماید دولت علیه روس را در آن میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید.

فصل پنجم - کشتی‌های دولت روسیه که برای معاملات بر روی دریای خزر تردد می‌نمایند به دستور سابق ماذون خواهند بود که به سواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت به آنها بشود و کشتی‌های جانب ایران هم به دستورالعمل سابق ماذون خواهند بود که برای معامله روانه ساحل روسیه شوند به همین نحو در هنگام شکست و طوفان از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان معمول گردد و در خصوص کشتی‌های عسکریه جنگی روسیه به طریقی که در زمان دوستی و یا در هر وقت کشتی‌های جنگی دولت روسیه با علم و بیرق در بحر خزر بوده‌اند حال نیز محض دوستی اجازه داده می‌شود که به دستور سابق معمول گردد و احدی از دولت‌های دیگر سوای دولت روس کشتی‌های جنگی در دریای خزر نداشته باشند.

فصل ششم - تمام اسرائی که در جنگ‌ها گرفته شده‌اند یا این که از اهالی طرفین اسیر شده از کریستیان و یا هر مذهب دیگر باشند الی وعده سه ماهه هلالی بعد از تصدیق و خط گذاردن در این عهدنامه از طرفین مرخص و ردگردیده و هر یک از جانبین خرج و مایحتاج به اسرای مزبور داده و به قراکلیسا رسانند و وکلای سرحدات طرفین به موجب نشر اعلامی که در خصوص فرستادن آن‌ها به جای معین به یکدیگر می‌نمایند، اسرای جانبین را باز یافت خواهند کرد و اذن به کسانی که به رضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند و آنان که سبب تقصیر و یا خواهش خود از مملکتین فرار نموده‌اند داده شود که به وطن اصلی خود مراجعت نمایند و هر کس از هر قومی چه اسیر و چه فراری که نخواسته باشد بیاید کسی را با او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت به فراریان عطا خواهد شد.

فصل هفتم - علاوه از اقرار و اظهار مزبوره بالا رأی اعلیحضرت کیوان رفعت امپراطور اعظم روسیه و اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالک ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأموردار السلطنه جانبین می‌شوند بر وفق لیاقت رتبه و امور کلیه مرجوعه ایشان را حاصل و پرداخت و سجل نمایند و به دستور سابق وکلای که از دولتین به خصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین تعیین و تمکین گردیده زیاده از ده نفر عمه نخواهد داشت و ایشان با اعزاز شایسته مورد مراعات گردیده به احوال ایشان هیچ گونه زحمت نرسیده بل زحمتی که به رعایای طرفین عاید گردد به موجب عرض و اظهار وکلای رعایای مزبور رضای ستمدیدگان جانبین داده شود.

فصل هشتم - در باب آمد و شد قوافل و ارباب معاملات در میان ممالک دولتین علیتین اذن داده می‌شود که هر کس از اهالی، تجار به خصوص به ثبوت این که دوست رعایا و ارباب معاملات متعلق به دولت علیه روسیه یا تجار متعلق به دولت بهیه ایران می‌باشند و از دولت خود یا از سر حد داران تذکره و یا کاغذ راه در دست داشته باشند از طریق بحر و بر به جانب ممالک این دو دولت بدون تشویش آیند و هر کس هر قدر خواهد ساکن و متوقف گشته به امور معامله و تجارت اشتغال نمایند و زمان مراجعه آن‌ها به اوطان خود از دولتین مانع ایشان نشوند آن چه مال و تنخواه از امکان ممالک روسیه که وارد به ممالک ایران می‌شوند ماذون خواهند بود که اگر با تنخواه و اموال خودشان به جانب ممالک پادشاهانه دیگر هم‌چنین از طرف دولت علیه روسیه نیز درباره اهالی تجارت دولت ایران که از خاک ممالک روسیه به جانب سایر ممالک پادشاهان که دوست روسیه باشند می‌روند معمول خواهد شد وقتی که یکی از رعایای دولت روسیه در زمان

توقف و تجارت در مملکت ایران فوت شد و املاک و اموال او در ایران بماند چون مایعرف او از مال رعایای متعلقه به دولت است. لهذا می‌باید اموال مفوت به موجب قبض الواصل شرعی رد و تسلیم ورثه مفوت گردد و دیگر اذن خواهند داد که املاک مفوت را اقوام او بفروشند چنان که این معنی در میان ممالک روسیه و نیز در ممالک پادشاهان دیگر دستور و عادت بوده متعلق به هر که باشد مضایقه نمی‌نمایند.

فصل نهم - باج و گمرکی اموال تجار طرف دولت بهیه روسیه که به بنادر و بلاد ایران می‌آورند از یک تومان مبلغ پانصد دینار در یک بلده گرفته از آن جا با اموال مذکور به هر ولایت ایران که بروند چیزی مطالبه نگردد و هم‌چنین از اموالی که از ممالک ایران بیرون بیاورند آن قدر زیاده به عنوان خرج و توجیه و اختراعات چیزی از تجار روسیه با شر و شلتاق مطالبه نشود. به همین نحو در یک بلده باج و گمرک تجار ایران که به بنادر بلاد ممالک روسیه می‌برند و یا بیرون بیاورند به دستور گرفته اختلافی به هیچ وجه نداشته باشد.

فصل دهم - بعد از نقل اموال تجار به بنادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی به بلاد سرحدات طرفین اذن و اختیار به تجار و ارباب معاملات طرفین داده شده که اموال و تنخواه خودشان را فروخته و اموال دیگر خریده و یا معاوضه کرده دیگر از اعضای گمرک از مستأجرین طرفین اذن و دستوری نخواستند باشند زیرا که بر ذمه اعضای گمرک و مستأجرین لازم است که ملاحظه نمایند که تا معطلی و تأخیر در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیابد باج خزانه را از بایع یا از مبیع یا از مشتری هر نوع با هم سازش می‌نمایند حاصل و بازیافت دارند.

فصل یازدهم - بعد از تصدیق و خط گذاردن در این شرط نامچه بوکلای مختار دولتین علیتین بلا تأخیر به اطراف جانبین اعلام و اخبار و امر اکید به خصوص بالمره ترک قطع امور عداوت و دشمنی به هر جا ارسال خواهد کرد این شروط نامه الحاله که به خصوص استدامت مصالحه دائمی طرفین مستقر و دو قطعه مشروحه باترجمان خط فارسی مرقوم و محرر و از وکلای مختار مأمورین دولتین مزبوره تصدیق و با خط و مهر مختوم گردید و مبادله با یکدیگر شده است می‌بایست از طرف اعلیحضرت خورشید رتبت پادشاه اعظم امپراطور اکرم مالک کل ممالک روسیه و از جانب اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه و الاجاه ممالک ایران به امضای خط شریف ایشان تصدیق گردد و چون این صلحنامه مشروحه مصدوقه می‌باید از هر دو دولت پایدار بوکلای مختار برسد لهذا از دولتین در مدت سه ماه هلالی وصول گردد.

تحریرا فی معسکر روسیه رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه به ولایت قره‌باغ به تاریخ بیست و نهم ماه شوال ۱۲۲۸ هجریه و تاریخ دوازدهم ماه اوکدمبر سنه ۱۸۱۳ [۲ آبان ۱۱۹۲ خورشیدی برابر با ۲۴ اکتبر ۱۸۱۳ میلادی]

(برای آگاهی از پهنه‌ی سرزمین‌های جدا شد. از ایران در اثر تجزیه‌ی قفقاز، نگاه کنید به :
پیوست شماره‌ی بیست)
برگرفته از : تزارها و تزارها - رر ۵۲ - ۴۸

گفتار هفتم

فلاش سیاسی در راه بازگشت سرزمین‌های اشغالی

اوزلی، برای امضای قرارداد، بی‌تابی می‌کرد و در پی آن بود تا با دستینه شدن آن، بتواند ایران را ترک کند: ^۱

قرارداد گلستان ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ [۲۰ مهرماه ۱۱۹۲] ضربه‌ای تلخ برای ایرانی‌ها بود که مجبور شدند، تقریباً تمامی اراضی شمال رود ارس را از دست بدهند... ایرانی‌ها، اوزلی را برای این تحقیر، مورد نکوهش قرار می‌دهند و متهم است که در «شتاب» برای پایان دادن به مخاصمات، منافع انگلیس را بر منافع ایران، مقدم داشت.

هارفورد جونز، در برآوردی درست از عمل کرد «گوراوزلی»، در این زمینه می‌نویسد: ^۲

اوزلی، ایران را کت بسته، تحویل روس‌ها داد.

آن‌چه شگفت به نظر می‌رسد، این است که ایرانی‌ها، سخت به صداقت اوزلی بدگمان بودند و با وجود این، چگونه بود که وی را میانجی آشتی قرار دادند، در حالی که اگر قرار صلح بود، بدون حضور اوزلی آن همه زبان بر ایران وارد نمی‌شد. اوزلی می‌گوید که ایرانیان درباره‌ی عمل کرد انگلیس‌ها: ^۳

تقریباً مطمئن بودند که به‌کارگیری صداقت جنبه‌ی موقت دارد و صرفاً نقشه‌ای است برای فریفتن.

او که شاید از زمان پای گزاردن به سرزمین ایران، حتا یک واژه‌ی راست از دهانش خارج نشد و نسبت به مردمانی که به او احترام گذاشتند و با او به مهربانی رفتار کردند، کینه توزید و خیانت کرد، برای فریفتن مردمان و تاریخ، این چنین معرفی می‌شود:^۴

پلیدی‌ها، ریا و تزویر و دروغ که از خصایص بسیاری از ایرانیان است، برای سفیر زنده بود و با خو و خصلتش بی‌گانه... نمی‌توانست از احساس اکراه شرم‌آور و آشفستگی که مدلول ایجاد ارتباط اجباری با چنین افرادی بود، در امان باشد... درک صداقت، برایشان اصولاً ممکن نبود...

متأسفانه، از آن‌جا که چیز زیادی از اسناد دربار ایران در این دوره به‌جای نمانده است (یا اگر هست مانند اسناد بسیار دیگر برای همگان در دسترس نیست) و سفیر انگلیس نیز به عمد، بسیاری از مسایل را در یادداشت‌های روزانه‌ی خود، انعکاس نداده است، تنها از راه حدس و گمان و احتمال‌های ممکن، شاید به‌توان به بخشی از حقیقت و واقعیت، پی برد.

آیا گوراوزلی، شاه را در صورت عدم پذیرش دستینه کردن قرار داد گلستان، به یورش نظامی از سوی حکومت انگلیسی هند و درگیر شدن ایران در دو جبهه، تهدید کرده بود؟ آیا وی تهدید کرده بود که در آن صورت، امکان شرکت عثمانی در این جنگ‌ها و گشایش هم‌زمان، سه جبهه‌ی نظامی برابر ایران، وجود خواهد داشت؟

درباره‌ی احتمال یورش نظامی حکومت انگلیسی هند به ایران، زندگی‌نامه نویس اوزلی به نکته‌ای اشاره می‌کند که شاید، راهگشا باشد:^۵

پس از تحقیقات دریافتم، عقیده‌ی عمومی در آن زمان این بود که من [گوراوزلی] قصد فرار به روسیه دارم و یا حمله‌ای طبق توصیه‌ی من از جانب هند علیه ایران، تحت بررسی است...

از سوی دیگر، این که عثمانی‌ها، دوبار با ایران علیه روسیه هم‌گام شدند و هر دوبار با وجود تعهد بر این که بدون آگاهی ایران با روس صلح نکنند، این کار را کردند و حتا بر سر مساله‌ی کردستان، ایران را به جنگ کشاندند و سپس در میان فاصله‌ی قراردادهای گلستان و ترکمان‌چای، دوبار ایران را به جنگ واداشتند، شاید بتواند، دلایلی به‌دست دهد...

به دنبال دستینه‌شدن قرارداد گلستان، گوراوزلی امورسفارت را به جیمز موریه سپرد و برای بازگشت به لندن، روز دوم اردی‌بهشت ماه ۱۱۹۳ (۲۲ آوریل ۱۸۱۴)، راه روسیه را در پیش گرفت:^۶

[سفیر] فوراً به اروپا باز نمی‌گردد، به سوی روسیه رو می‌کند، جایی که امپراتور الکساندر از او دعوت نموده بود؛ جایی که حضورش برای انجام مذاکرات و ارائه توضیحات بیش‌تر از سوی حکومت انگلیس، مفید به‌نظر می‌آمد.

اوزلی که در کمال ناجوان‌مردی در لباس دوست، ایران را به‌دام تجزیه‌کشانده بود، در کمال بی‌مهری نسبت به سرزمینی که سه سال را در آن گذرانده بود، می‌نویسد:^۷

کسی که مدتی در جایی اقامت می‌گزیند... باید چیزی شبیه احساس تاسف بر او چیره شود، خصوصاً آن که شاه و رجال امپراتوری، کمال عنایت و توجه رامبذول داشته باشند. با این وجود، باید اعتراف کنم به جای تاسف، احساس شادی می‌کنم که این دوازده میل را از تهران دور شدم... به یاد دارم هنگام ترک «لاکه نو» و «کلکته»، با وجود آن که انگلستان و تازگی آن را، پس از دوری شانزده ساله در ذهن داشتم، بی‌نهایت متأثر بودم.

البته، جز این‌هم نمی‌شد انتظار داشت. هنگامی که پس از گذشت سال‌ها، نقاب از چهره‌ی کریه او برداشته می‌شود، زشتی و پستی او و حکومت متبوعش در رابطه با ایران، آشکار می‌گردد. منظور اصلی دولت انگلیس از گسیل سفیر به ایران و کشمکش میان لندن و حکومت هند بر سر سفارت ایران، از آن رو بود که به گفته «گور اوزلی»:^۸

هدف اصلی هر سفارتی در ایران، حفظ امپراتوری انگلیس در شرق می‌باشد.

با توجه به این هدف، آن‌ها در لباس دوست و متحد، در پی ناتوان کردن ایران برمی‌آیند، زیرا دولت انگلیس و فرستادگان او بر این باور بودند که:^۹

حضور ایرانی ضعیف در جوار هند، در جهت تأمین مصالح انگلیس، مهره‌ای مثبت به‌شمار می‌آید.

بدون دودلی، بارسنگین خیانت و جنایت بر وجدان به‌خواب رفته‌ی اوزلی، سنگینی می‌کرد. از این‌رو، وی هنگامی که به سرحد تازه‌ی ایران در قفقاز رسید که نتیجه‌ی سیاه‌کاری و تباہ‌کاری‌های او و حکومت متبوعش بود، چونان جنایت‌کاری که از صحنه‌ی جرم به دورتر و دورتر می‌گریزد، نوشت [اکنون]:^{۱۰}

این احساس را دارم که دیگر از «پرشیا» به‌طور کامل آزاد شده‌ام.

اوزلی و همراهان ، با پیشباز گرم و احترام‌های نظامی ، وارد تفلیس شدند و روس‌ها از وی با دست و دل‌بازی ، پذیرایی کردند. به افتخارش مراسم سان و رژه برپا شد. در پایان این آیین ، ژنرال رتیسچف ، از خدمات اوزلی به روسیه ، سخن گفت و به یگان‌های نظامی رژه دهنده دستور داد که به افتخارش « هورا » بکشند و...

اوزلی ، افزون بر این که مامور بود تا با خیانت و غدر ، ایران را به دام تجزیه‌ی بکشاند، دستور داشت تا کتاب‌های نفیس خطی را در ایران خریداری کرده و به انگلستان بفرستد.^{۱۱}

بدون هیچ تردید ، چنین دستوری به فرستاده‌ی سیاسی یک کشور ، بسیار شگفت‌انگیز است و بر این پایه ، به‌طور حتم ، دیگر سفیران انگلیس هم ملزم به رعایت دستور العمل‌هایی در این زمینه (شاید با گستردگی بیش تر) بودند (پیوست شماره‌ی ۳۱) .

دستورعمل پادشاه انگلیس ، اوزلی را ملزم به بررسی آثار تاریخی ایران نیز می‌کرد، از این رو اعضای سفارت ، دست به غارت آثار باستانی ایران می‌گشایند و در این راه ، چنان که اشاره شد ، با « تیشه » آثار باستانی ایران را خرد می‌کنند و به غارت می‌برند .

رابرت گوردون از اعضای سفارت ، با بهره‌گیری از « سیاست تیشه » به اشیای باستانی زیادی دست می‌یابد. او در نامه‌ای به برادرش « لردابردین » در لندن می‌نویسد که بر آن است که این اشیای را به انگلستان بفرستد . ویلیام اوزلی ، هم افزون بر کتاب‌های نفیس و اشیای قدیمی ، چند تکه از ستون‌ها و سرستون‌های تخت جمشید را ، با خود به انگلستان می‌برد. البته جیمز موریه که پس از اوزلی به‌جای او می‌نشیند، سر کرده‌ی غارت‌گران و تیشه‌به‌دستان بود .

هنگام اقامت هیات گوراوزلی در تفلیس ، باران تندی می‌بارد و سیل روان می‌شود و در نتیجه ، بسیاری از آن کتاب‌های نفیس و اشیای غارتی را آب می‌برد و...

اوزلی از تفلیس ، روانه‌ی سن پترزبورگ می‌گردد تا مزد دست خود را از تزار روس که با کاربرد جنگ‌افزار نتوانسته بود پیروزی را در میدان‌های نبرد به‌دست آورد ، دریافت کند .

بر پایه‌ی تعهد نوشتاری اوزلی ، به‌عنوان پیش شرط بستن قرارداد صلح ، می‌بایست وی با امپراتور روس گفت و گو می‌کرد ، تا ضمن برگرداندن بخش‌های قابل ملاحظه‌ای از سرزمین‌های اشغالی ، زمینه‌ی بستن پیمان‌آشتی پایدار ، فراهم شود .

از این رو ، فتح‌علی‌شاه ، میرزا ابوالحسن شیرازی را با هدیه‌هایی که به نیم کرور تومان می‌رسید ، روانه‌ی پترزبورگ کرد .

سرانجام اوزلی روز اول شهریور ۱۱۹۳ (۲۳ اوت ۱۸۱۴) به سن پترزبورگ رسید و پنج روز پس از آن، از سوی تزار به حضور پذیرفته شد. در این باریابی، تزار به اوزلی می‌گوید: ^{۱۲}

فوق‌العاده خوشحالم با شخصی آشنا می‌شوم که در برقراری صلح با ایران خدمات عمده‌ای برای من انجام داده، صلحی که هر جنبه‌ی آن در حد اعلا سودمند و افتخار آمیز است و مورد قبول کامل من می‌باشد. غیر ممکن است بتوانم احساس خود را نسبت به جنابعالی بیان دارم.

اوزلی در پاسخ می‌گوید: ^{۱۳}

اعلی حضرت، این خدمت مختصر من بود و این در اثر اطاعت از اوامر دولت پادشاهی انگلستان می‌باشد که به من دستور داده شده بود...

رد و بدل شدن این جمله‌ها، میان تزار روس و سفیر انگلیس در ایران، با صراحت هر چه بیشتر، نقش خائنانی اوزلی را در تحمیل قرارداد گلستان به دولت ایران، آشکار می‌کند. اوزلی در دیدار با تزار، با بهانه‌ی این که وی عازم وین است و میرزا ابوالحسن خان سفیر ایران نیز هنوز در راه است، هیچ سخنی از تعهدات نوشتاری که برابر دربار ایران به عهده گرفته بود، بر زبان نیاورد: ^{۱۴}

چون انتظار داشتیم اعلیحضرت در پترزبورگ حضور داشته باشند و سفیر ایران هم تقریباً در همان زمان وارد می‌شد، رنج سفری طولانی و پرخطر را به این امید بر خود هموار کردم که شاید در پترزبورگ هم برای هدف صلح مفید واقع شوم؛ اما از آن جا که امپراتور جهت شرکت در کنگره عازم وین هستند و سفیر ایران هم هنوز وارد پترزبورگ نشده، احساس می‌کنم تمام نیت خیر خواهانه‌ام نقش بر آب است، چه بایستی پس از توقیف کوتاه رهسپار انگلستان شوم...

با رسیدن خبر شکست ناپلئون و تبعید وی به جزیره‌ی الب، وی در نامه‌ای به وزارت امور خارجه‌ی انگلیس نوشته بود: ^{۱۵}

چون با تبعید ناپلئون به جزیره‌ی الب، سرحدات هندوستان تأمین گردیده است و خطری متوجه آن جاها نیست، بهتر است ایران در همان حال توحش و بربریت باقی بماند.

سرانجام میرزا ابوالحسن‌خان در روز دهم آوریل ۱۸۱۵ به پترزبورگ رسید. اوزلی پس از رسیدن سفیر ایران، برای این که از زیر بار تعهدهای نوشتاری خود شانه خالی کند، به بهانه‌ی این که امیدی به بازگشت زود هنگام تزار وجود ندارد، راهی انگلستان شد.

تزار، پس از بازگشت به روسیه، سفیر ایران را به حضور پذیرفت. میرزا ابوالحسن‌خان، هدیه‌ها و پیام‌های شاه و ولی عهد را تقدیم کرد. در این دیدار، تزار به دلیل بازگشت ناپلئون از جزیره‌ی الب و آماده شدن برای جنگ، زبانی قول داد که حاضر است تا بخشی از سرزمین اشغالی را پس بدهد.^{۱۷}

اما پس از شکست ناپلئون در واترلو و پایان گرفتن کار او، تزار موضع آشتی ناپذیری در پیش گرفت و حتا، «زیر قولش زد» و از هرگونه کاستن از مناطق اشغالی روسیه خودداری کرد. سرانجام، در سفارت نافرجم میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی به سن پترزبورگ، روس‌ها به وی آگاهی دادند، ژنرال الکساندریرمولوف که به‌عنوان فرمان‌روای قفقاز برگزیده شده است، به تهران خواهد آمد، تا مسایل میان دو دولت بر سر مرزهای قفقاز را حل کند:^{۱۸}

درچمن سلطانیه، به عرض حضور رسید که میرزا ابوالحسن‌خان از پادشاه روس، رخصت انصراف یافت. الکساندریرمولوف را سردار عساکر روسیه و صاحب اختیار گرجستان ساخته و از عقب او به سفارت ایران، مأمور ساخت...
نواب نایب السلطنه، عسگرخان افشار را که پیش از این، سفیر دولت فرانسه شده بود... به مهمان داری او تعیین فرمود... جماعت سواره و پیاده و توپ چیان نظام و افواج سرباز و مجاهدین، از حوالی قریه سهلان تا در دولت خانه‌ی نایب السلطنه، با نود هزار [پانزده هزار] سرباز و بیست پنج هزار سوار و از مجاهدین بیست هزار پیاده، مجموع شصت هزار کس و چهل عراده توپ باز داشته... قریب چهل هزار کس از غریب و بومی و اهل تبریز از اصناف و غیره، به تماشا حاضر و به ورود ایلچی ناظر و این همه مردم و اصناف و خلائق به ترتیبی و آیینی صف کشیده بودند که نه جنبشی از ایشان پدیدار بود و نه صدایی آشکار. همه چون نقش دیوار، صف کشیده و گوش بر فرمان ایستاده و ایلچی را با احترام تمام داخل منزل او نمودند...

یرمولوف، حامل هدیه‌های برگزیده‌ی امپراتور روس بود، تا از دیدگاه روسیان:^{۱۹}

شوکت و جلال فوق العاده‌ی امپراتور روس را در نظر فتح علی شاه و درباریان او، جلوه دهد.

روس‌ها بر این باور بودند که پس از آن که با حمایت پنهان انگلیس، توانسته‌اند ضرب شستی به ایران نشان دهند، اینک با نمایش جلال و شوکت دربار روس، ایرانیان را به سوی اتحاد با روسیه بکشاند.

یرمولوف، خواستار اتحاد ایران با روسیه علیه عثمانی شد. از آن جا که ایرانیان به سختی از روسیان متنفر بودند و آموخته بودند که به عهد و وفای دولت‌های اروپایی نباید اعتماد کرد و دیگر این که ایران نمی‌خواست روابط با عثمانی بر سر این مساله تیره شود، آن را نپذیرفت. هم‌چنین یرمولوف، خواستار آن شد که ارتش روسیه از راه استرآباد و خراسان، برای سرکوب خان خیوه که زیان‌هایی به بازرگانان روس رسانیده بود، گذر کنند. از آن جا که دولت ایران، خیوه را در قلمرو دولت مرکزی می‌دانست، این درخواست را رد کرد. هم‌چنین، درخواست دیگر او درباره‌ی برقراری کنسول‌گری در شهر رشت، مورد موافقت قرار نگرفت. سرانجام، یرمولوف درخواست کرد که شاهنشاه ایران رخصت دهند تا افسران روس، ارتش ایران را تعلیم دهند که با آن هم، موافقت نشد. در برابر یرمولوف نیز با خواسته‌های ارضی دربار ایران موافقت نکرد:^{۲۰}

ژنرال یرمولوف... رویه‌ی سختی در پیش گرفت و حاضر به استرداد یک وجب از زمینی که قوای روس از ایران گرفته بود، نشد.

بدین‌سان، سفارت یرمولوف که قرار بود محدود به گفت‌وگو درباره‌ی بازگرداندن بخش‌هایی از قفقاز باشد، بر اثر پیش کشیدن مساله‌های فرعی از سوی روس‌ها و نیز عدم نرمش لازم از سوی آن‌ها، به نتیجه نرسید.

به‌دنبال بازگشت یرمولوف، دولت ایران محب‌علی‌خان ساوجی (ساوه‌ای) را به اسلام‌بول گسیل داشت تا باب عالی را، در جریان پیشنهاد روس‌ها و عدم پذیرش دربار ایران قرار دهد. محب‌علی‌خان مامور بود به سلطان عثمانی پیشنهاد کند که در صورت تجاوز دولت روس به هر یک از دو کشور، به اتفاق علیه روس، وارد جنگ شوند.

اما سلطان عثمانی، گرفتار شورش گسترده‌ی «ینی چری» بود و در نتیجه، نتوانست پیشنهاد دولت ایران را، مورد بررسی قرار دهد.

در سال ۱۸۱۸م (۱۱۹۷خ)، همایش اکس‌لاشاپل (Ex La Chapel) در راستای کنگره‌ی وین، بر پا گردید. دولت ایران، میرزا ابوالحسن‌خان را برای پی‌گیری قول داده شده از سوی «گور اوزلی» برای باز گرداندن پاره‌ای از سرزمین‌های اشغالی از سوی روسیان، به لندن گسیل داشت.

هم‌چنین، سفیر ایران مأمور بود که در راه سفر به لندن، به حضور امپراتور اتریش و پادشاه فرانسه رفته و با برشمردن جنایت روسیه، حقانیت ایران را به اثبات برساند:^{۲۳}

در این سال، حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی برای سفارت انگلیس رفت و هدایا به صحبت او برای امپراتور نمسه [اتریش] و لویی هیجدهم پادشاه فرانسه و به جهت پادشاه انگلستان ارسال نمودند.

ایرانیان با توجه به رفتار و گفتار یرمولوف، به این نتیجه رسیده بودند که روسیان نه تنها آمادگی ندارند تا بخش‌هایی از سرزمین‌های اشغالی را، به ایران برگردانند، بلکه روسیان در پی آن هستند تا دگرباره، کار را به جنگ بکشانند. از این رو، میرزا ابوالحسن خان مأمور بود تا:^{۲۲}

پادشاه انگلیس را که صلح دولت ایران و روس به توسط کارداران او بود، آگاه سازد که الکساندر یرمولوف فرستاده‌ی امپراتور را، دگرگون یافتیم و از اطوار او، چنان تفرس کردیم که دیری برنگذرد که عهد بشکند و اوراق عهدنامه را درنوردد و رقم مصالحت را به دست مسامحت محو سازد و دیگر باره به مقاتلت و مبارزت اندازد ...

اما قدرت‌های بزرگ اروپا، در اتحاد مقدس با روسیه متحد بودند و در نتیجه:^{۲۴}

گوشی برای شنیدن «سخن حق» وجود نداشت.

در روزهای پایانی همایش، وزیر امور خارجه‌ی انگلیس در گفت‌وگو با تزار روس، از وی درخواست کرد که خواسته‌های ایران، به گونه‌ی مساعد مورد توجه قرار گیرد و برای فرار از زیر بار مسئولیتی که گوراوولی برای دولت انگلیس ایجاد کرده بود، از تزار خواسته بود:^{۲۵}

چنان‌چه تصمیم امپراتور در عدم استرداد اراضی به ایران قطعیت دارد، بهتر است این مطلب در بدو ورود، به فرستاده‌ی شاه گفته شود، تا امیدی واهی به خود راه ندهد.

وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، سفیر این کشور در روسیه را در جریان گفت‌وگوهای خود با تزار قرارداد و از او خواست تا وی را از تصمیم فرمان‌روای روس، آگاه کند. اما مسالهی مهم این‌جاست که وی درنامه‌ی خود به سفیر انگلیس در پترزبورگ، یادآور شده بود که:^{۲۶}

دخالت بریتانیا در این مورد، نباید از حد میانجی، فراتر رود و مطلب، بیش از آن دنبال نشود.

سرانجام تزار، وسیله‌ی وزیر امور خارجه‌ی خود به سفیر انگلیس در سن پترزبورگ، آگاهی داد که:^{۲۷}

ملاحظات نظامی و سایر ملاحظات اصولی دیگر، هیچ گونه جرح و تعدیل را در سرحدات ایران و روسیه، تجویز نمی‌کند.

روز بیست و نهم اردی‌بهشت ماه ۱۱۹۸ (۲۰ می ۱۸۱۹)، ابوالحسن‌خان وارد لندن شد و وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، وی را از تصمیم تزار آگاه کرد. با این وجود، فرستاده‌ی ایران، به کوشش‌های خود ادامه داد و چند بار دیگر با وی در این باره گفت‌وگو کرد و مساله‌ی تعهد نوشتاری «گور اوزلی» را به وی یاد آور شد؛ اما در هر دیدار، وزیر امور خارجه‌ی انگلیس به وی یادآور شد که:^{۲۸}

روسیه قدرتی است بزرگ و مصلحت اقتضا می‌کند، ایران راه مدارا و سازش [با آن حکومت را در] پیش گیرد.

انگلیس‌ها، نه تنها در زمینه‌ی تعهد نوشتاری که سفیر آن‌ها به دربار ایران داده بود، اقدامی به عمل نیاوردند، بلکه بر پایه‌ی روابطی که با روس‌ها داشتند، خواهان آن بودند که این مساله، هر چه زودتر پایان گیرد:^{۲۹}

محتوای مکاتبات کاستلری [وزیر امور خارجه‌ی انگلیس] با سفیر در پترزبورگ، حکایت از آن دارد که وی از حضور میرزا ابوالحسن‌خان در [سال] ۱۸۱۹ در لندن به‌منظور پی‌گیری مذاکرات، به‌وضوح ناخرسند می‌نمود و مایل بود وی، هر چه زودتر لندن را ترک کند تا غائله‌ی تعدیل سرحدات، خاتمه پذیرد.

با توجه به جو حاکم بر دستگاه دیپلماسی انگلیس، میرزا ابوالحسن‌خان، پس از کمابیش یک سال، لندن را به‌سوی تهران ترک کرد. انگلیس‌ها برای این‌که باعث ناراحتی روس‌ها نشوند، حتا بدرقه‌ی لازم را از او به عمل نیاوردند.

در راستای سیاست «حضور ایرانی ضعیف در جوار هند»، انگلیس‌ها که میانجی قرارداد گلستان بودند، به‌گونه‌ی نا آشکار از تعیین مرزهای تازه‌ی دو کشور در منطقه‌ی تالش، جلوگیری کردند، تا استخوان در لای زخم، در راستای ناتوان‌تر کردن بیش‌تر ایران، باقی بماند.^{۳۰}

در دسامبر ۱۸۱۷ (آذرماه ۱۱۹۶)، مارشال یرمولوف، مازارویچ را برای برطرف کردن اختلاف‌های مرزی دو کشور، به تهران گسیل داشت. با رسیدن مازارویچ، گفت و گوهای حل اختلاف آغاز شد و این بار نیز به دلیل زیاده‌خواهی‌های روس‌ها، راه به جایی برده نشد. به دنبال آن، ولی‌عهد یک تن از منشی‌های خود به نام میرزامسعود را، به تفلیس گسیل داشت و از یرمولوف خواست، تا نقطه‌های مرزی مورد اختلاف را به گونه‌ی دوستانه به ایران برگرداند. اما وی حتا روی خوش به فرستاده‌ی ولی‌عهد نشان نداد. به دنبال بازگشت میرزامسعود، نامه نگاری زیادی میان ولی‌عهد و یرمولوف به عمل آمد که به نتیجه نرسید. از سوی دیگر، ژنرال یرمولوف که با سیاست خشن خود، باعث نا آرامی‌های زیادی در قفقاز شده بود و از سوی دیگر در پذیراندن نظرات خود نیز به دولت ایران، با ناکامی روبرو شده بود، با گزارش‌های دروغ و پراکندن شایعه‌های نادرست، بیش از پیش، دشمنی دربار روسیه را علیه ایران برانگیخت، تاجایی که:^{۳۱}

در شانزدهم ژانویه ۱۸۱۸ (۲۶ دی ماه ۱۱۹۶)، تزار روس بیانیه‌ای خطاب به مردم قفقاز صادر کرد و اعلام داشت که عهدنامه‌ی گلستان، امنیت مرزهای امپراطوری را در این منطقه تامین نموده و یک پیمان قطعی به شمار می‌رود.

در حالی که عهدنامه‌ی گلستان، یک عهدنامه‌ی قطعی نبود و قرار بود که سفیر انگلستان به نمایندگی آن کشور، با دولت روسیه بر سر برگرداندن شماری از ولایت‌ها، ایالات‌ها و الکا‌های قفقاز، گفت و گو کرده و سرانجام پس از موافقت دولت ایران با آن، عهدنامه پایانی تنظیم شود.^{۳۲}

پی‌نوشت‌های گفتار هفتم

1-wright,op.cit ; p.15

۲- دو سال آخر ... - ر ۱۱ / سرگور اوزلی - ر ۲۳۷ (زیرنویس انگلیسی)

A letter on the present state of British Interest and Affairs In persia, By H. Jones Brydces, London 1838,P.52

3-Reynolds,op.cit ; p.ciii

4-Ibid

5-Ibid, pp.c-ci

6-Ibid, p.ci

7-Ibid, p.ciii

8-wright,op.cit;p.19

9-webster,charles.The Foreign policy of Castlereah, 1812-1815 , London 1950,Vol .1.p.90

10-Reynolds, op.cit ; p.cx

۱۱- سرگور اوزلی - ۲۳۱

۱۲- همان - ر ۲۱۵

13-Reynolds,op.cit;p.cvcix-cc

۱۴- تزارها و تزارها - ر ۱۹ (برای آگاهی بیش تر از آن چه در این دیدار گذشت ، نگاه کنید به : تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱ - ر ۱۴۰-۱۳۹)

15-Reynolds, op.cit ; p.cci

16-FO 60/7 24Dec.1812

۱۷- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران ویرایش دوم - ر ۲۲

۱۸- تاریخ منتظم ناصری ، جزو وقایع سال ۱۳۲۳ [مهری]

از تسی‌تسی‌یانف خون ریزتر، ژنرال پتروویچ یرمولوف بود . به دنبال شکست ایرانیان در دوره‌ی نخست نبردهای روسیه علیه ایران، وی به عنوان حاکم گرجستان و فرمانده نیروهای روسیه در قفقاز برگزیده شد. او چنان جنایت‌هایی در قفقاز انجام داد که از وی به عنوان قصاب قفقاز (روایت ایرانی جنگ های ایران و روس - ر ۸) و چنگیز قفقاز (گلستان ارم- مقدمه‌ی، ناشر- ر ۱۲) نام‌آور شد. وی برای دگرگون ساختن سامان و چهره‌ی قفقاز، دست به آدم کشی ، نفی بلد و جابه‌جایی مردمان بومی و ساکن کردن قزاق‌ها، در قفقازیه زد :

یرمولوف اعتقاد داشت که سرکوب باید به حدی باشد که بومیان از آن ، بوی مرگ استشمام

نمایند. برای نیل به این مقصود، او وحشی‌گری را از حد گذراند ...

(روایت ایرانی جنگ های ایران و روس - ر ۱۰)

او روستاها و شهرهای زیادی را قتل عام کرد و زنان را به گونه‌ی برده، فروخت و یا به سربازان خود بخشید.

اما شگفت روزگار این که «پوشکین» شاعر نام آور روس در شعر مشهور خود به نام «زندانی قفقاز» که در سال ۱۸۲۱م (۱۲۰۰خ) در بزرگداشت ژنرال یرمولوف سروده، از کوه نشینان قفقاز می‌خواهد تا تسلیم شوند، زیرا زود است که قفقاز سقوط کند. وی از زنان زیباروی چرکس یاد می‌کند که قربانی جنگ خواهند شد . پوشکین ، با تمجید بسیار از یرمولوف قصاب قفقاز، پیش بینی کرده بود که دره‌ها و کوه های زیبای قفقاز ، گردشگاه، روسیان خواهد شد.

درحالی‌که لئون تولستوی در رمان مشهورش به‌نام «حاجی‌مراد»، رفتار ددمشانه‌ی روس‌ها را درجنگ‌های قفقاز شرح داده و آن‌ها را به باد نکوهش گرفته است. از این رو، این رومان در دوران تزارها و نیز در عهد شوروی، ممنوع بود.

ازسوی دیگر حکومت تزاری، تندیس قصاب یاچنگیز قفقاز را در گروزیه (گروزی پایتخت چین‌ستان) بر پا کرد که در دوران شوروی نیز پابرجا بود و چین‌ها آن‌را در آستانه‌ی فروپاشی شوروی، به زیر آوردند.

۱۹- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس... ج ۱- ۱۶۶

۲۰- تاریخ ایران در دوره قاجاریه - ر ۱۷۸

۲۱- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران ویرایش دوم - ۲۳

۲۲- تاریخ منتظم ناصری - جزو وقایع سال ۱۲۲۶ [مهی]

۲۳- ناسخ التواریخ - در رخدادهای جمادی‌الآخر ۱۲۳۳ [مهی]

۲۴- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ر ۴۵

۲۵- سرگوراولی - ر ۲۲۳

۲۶- همان - ر ۲۲۴-۲۲۳

26-Adamiyat,op.cit ; pp.95,101-102

۲۸- دوسال آخر... رر ۲۲-۲۳ / سرگوراولی - ر ۲۲۴ (زیرنویس ۲)

۲۹- سرگوراولی - ر ۲۲۵

۳۰- همان - ر ۲۰۵

۳۱- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران ویرایش دوم - ر ۴۵

۳۲- محمود محمود در جلد نخست تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس... - ر ۱۳۱ می‌نویسد:

خواهی نخواهی، معاهده‌ی گلستان به اصرار گوراولی و احتیاج [انگلیس] به دولت روس، به ایران تحمیل گردید.

محمود محمود نیز، به مسئله‌ی مهم روشن نبودن مرزها در منطقه‌ی تالش اشاره دارد.

سعید نفیسی در تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران... - ج ۱ - پاییز ۱۳۷۶ - رر ۲۸۵-۲۸۴ می‌نویسد:

شاهکار انگلیس در این میانجی‌گری این بوده است که اختلاف ایران و روسیه، یک سره قطع نشود و سرحد کشور معلوم نباشد، تا همیشه راه دیگری برای جنگ باز بماند.

عبدالحسین نوایی در ایران و جهان (از قاجاریه ...) - مهرماه ۱۳۶۹ - رر ۲۲۳، ۲۲۵ و ۲۴۱ می‌نویسد:

عهدنامه‌ی گلستان، برملت ایران تحمیل شد و ما هرگز یقین نداریم که در چنین شرایطی دولت... انگلستان، خیانت دیگری به ما روا نداشته است.

هم‌چنین، عبدالحسین نوایی، ابهام در متن قرارداد درباره‌ی مرزهای تالش را، عمدی می‌داند.

گفتار هشتم

میان دو جنگ

به دنبال بیرون شدن گوراوزلی از ایران، امور سفارت انگلیس به دست جیمز موریه منشی وی افتاد. موریه که اوزلی را تا مرز ایران بدرقه کرده بود، پس از آن که دیگر اندامان سفارت که با وی تا تفریس رفته بودند، باز آمدند، از مرز راهی تبریز شد. در راه خبر رسید که وزیر مختار دیگری از انگلیس، روز ۲۳ امردادماه ۱۱۹۳ (۱۴ اوت ۱۸۱۴)، به مرز ایران رسیده است. هنری ایس پس از رسیدن به تهران، به دیدار صدراعظم شتافت و خواستار پاره‌ای دگرگونی‌ها در قرارداد مفصل (۱۱۹۱/خ/۱۸۱۲م) شد که از سوی گوراوزلی با دولت ایران بسته شده بود. وی نامه‌ی پادشاه انگلیس را که در آن به این مساله اشاره شده بود، به حضور فتح‌علی‌شاه برد:^۱

هم در این سال [۱۲۲۹ مهی] هانری ایس سفیر انگلیس با عهدنامه‌ای که سرگوراوزلی سفیر سابق انگلیس به لندن برده بود، به دربار دولت علیه آمد. بعد از تغییر یک دو فصل از فصول، عهدنامه‌ی مزبور امضا شد.

انگلیسی‌ها، خواهان آن بودند که پس از تحمیل قرارداد گلستان که بر مالکیت و حاکمیت بلامنزاع دولت ایران در دریای مازندران، لطمه وارد شده بود، خود را از زیر بار تعهد ایجاد نیروی دریایی برای ایران در دریای مازندران، رها سازند.

از سوی دیگر، آن‌ها خواستار آن شدند که در صورتی که ایران در نبرد با یکی از کشورهای «فرنگ»، پیش‌دستی کند، انگلیس تعهدی برای پرداخت‌های مالی و نیز در اختیار قراردادن قشون نخواهد داشت. از این‌رو، در پایان ماده‌ی چهارم معاهده‌ی ۱۱۹۳ خ (۱۸۱۴م)، آمده بود:^۲

هرگاه دولت علیه ایران، قصد ملکی خارج از خاک خود نموده و در نزاع و جنگ،

سبقت با طایفه‌ای از طوایف فرنگستان نماید، امداد مذکور از جانب دولت انگلیس، به‌هیچ وجه داده نخواهد شد ...

سرانجام به دنبال گفت‌وگوها، از آن‌جاکه ایران نمی‌خواست، روابط ظاهری خود را با انگلیس ببرد و در نتیجه میان دو دهانه‌ی گزانبیر روس و انگلیس گرفتار آید، این قرارداد را امضا کرد. (پیوست شماره‌ی ۱۳) البته ایرانیان به هیچ روی نمی‌توانستند متحد خود را به یک نبرد تعرضی بکشانند.

سرانجام، روز ۴ آذرماه ۱۱۹۳ (۲۵ نوامبر ۱۸۱۴)، عهدنامه‌ی تازه به نمایندگی موریه و ایس، با دولت ایران بسته شد:^۳

بعد از ورود به تهران، معاهده‌ی ۱۸۱۴ توسط من [موریه] و مستر هنری ایس با دولت ایران بسته شد و مستر ایس با مستر ویلوک منشی خود، مراجعت به لندن نمودند.

در پاییز سال ۱۱۹۴ خ (۱۸۱۵م)، هنری ویلوک (Henry Willock) که به همراه هنری ایس به لندن رفته بود، قرارداد ۱۱۹۳ خ (۱۸۱۴م) را که از سوی دولت انگلیس دستینه شده بود، به تهران آورد. به دنبال آن، جیمز موریه از ایران رفت و ویلوک جانشین وی شد. در این دوره، از آن‌جا که ناپلئون از صحنه‌ی سیاسی اروپا به کلی رانده شده بود و دیگر خطری انگلیس را تهدید نمی‌کرد، رفتار سفیر این کشور در دربار ایران نیز، دگرگون شد. او حتا خود را نیازمند تظاهر هم نمی‌دید:^۴

سیاست انگلیس از این تاریخ به بعد ... یک‌نوع سیاست بی‌اعتنایی است ... ایران را رها نمودند [تا] با گرفتاری‌هایی که برای آن از داخل و خارج تهیه [شده] است ... به پرتگاه زوالی و فناپی که منظور بود، زودتر برسد.

با تحمیل قرارداد گلستان، انگلیس‌ها با گسیل افراد گوناگون از هندوستان به مناطق خاوری ایران بزرگ، دست‌اندرکار بزرگ‌نمایی این شکست، برای ایجاد خیزش‌هایی در این منطقه شدند. دولت ایران، به دنبال ده‌سال نبرد با روس‌ها:^۵

هنوز اسلحه از دست به زمین نگذاشته بود که اغتشاش‌ها در استرآباد و خراسان بروز کرد. قلمرو ایالت خراسان، در این موقع خیلی وسیع بود، یعنی هم وسعت خاک آن، فوق‌العاده زیاد بود و هم، امرای مقتدر زیاد داشت.

اولین نا آرامی میان ترک‌مان‌ها، آشکار شد. اما نیروهای دولت مرکزی، نا آرامی‌ها را، آرام کردند. سپس امیران خراسان سربلند کردند که آنان نیز سرکوب شدند. هنوز این فتنه آرام نگرفته بود که امیرخوارزم، سر از اطاعت دولت مرکزی بیرون کرد و هم‌زمان، ترک‌مانان نیز دوباره شورش کردند؛ اما با شکست از نیروی دولت مرکزی، آرام گرفتند.

در سال ۱۱۹۴ خ (۱۸۱۵ م)، حاکم هرات با ایل هزاره و قرایی متحد شد و آغاز به جداسری کرد. از آن‌جا که محمولی میرزا والی خراسان، نتوانست شورش را بخواباند، شجاع‌السلطنه والی فارس به‌جای او برگمارده شد. با رسیدن وی به مشهد و آرام گرفتن نا آرامی‌های خراسان، حاکم هرات^۶:

وزیر خود را با نامه و هدایای فراوان به عنوان تهنیت ورود فرمان‌فرمای خراسان فرستاده و از اعمال گذشته عذرخواهی نمود و قلعه‌ی غوریان را که تصرف نموده بودند، تخلیه کرد.

اما پوزش خواهی‌های او پذیرفته نشد و سپاهی به‌سوی هرات، گسیل شد.^۷

حاجی فیروزالدین حاکم هرات، کلید قلعه‌ی غوریان را با پنجاه‌هزار تومان زر خالص، تسلیم کارگزاران دولت ایران نمود و متقبل شد، سکه و خطبه کماکان به اسم اعلی‌حضرت خاقان، جاری باشد.

بدین‌سان، با چندگام دولت مرکزی، سرتاسر ایران‌زمین که هنوز از کرانه‌های سند تا حوالی دجله و از آمودریا و سیردریا تا اوقیانوس هند، دامن گسترده بود، آرام گرفت. اما شمال باختری و باختر ایران، بر اثر جدا شدن بخش‌هایی از قفقاز، سخت در تب و تاب بود و هر روز، بر میزان آن افزوده می‌شد. شاید تنها، نبردهای ایران علیه عثمانی و آن‌هم برای زمانی کوتاه، نظرها را از قفقاز، به سوی بغداد جلب کرد.

بخش یکم - نبردهای ایران عثمانی

آرامش در مرزهای باختری، کوتاه مدت بود. در سال ۱۱۹۹ خ (۱۸۲۰ م / ۱۲۳۶ مهی) دوباره حاکمان ترک در غرب ایران، دست به تحریک زدند. در آغاز آذر ۱۱۹۹ (نوامبر ۱۸۲۰ / صفر ۱۲۳۶) به تحریک و تطمیع سلیمان پاشا والی بایزید و موش (شیز)، گروهی از ایل حیدران‌لو در صدد کوچ از خاک ایران برآمدند و عده‌ای از ایل سیبکی را نیز با خود همراه کردند. مرزداران ایران، در پی جلوگیری از این کار برآمدند. اما سرفرمانده سپاهیان ترک در ارمنستان که محل فرماندهیش در شهر وان قرار داشت، در این کار مداخله کرد. از سوی دیگر، صادق‌بیگ فرزند سلیمان پاشا که در عثمانی مورد اذیت و آزار بود، به عباس میرزا ولی عهد، پناهنده شد. والی ارزروم، خواهان تسلیم وی از عباس میرزا شد. عباس میرزا، برای حفظ آرامش، صادق بیگ، و همراهانش را به عثمانی‌ها سپرد. اما حافظ پاشا حاکم ارزروم، برخلاف قولی که به ولی عهد داده بود، صادق بیگ و همه‌ی همراهانش را به قتل آورد.

این واقعه، بر ایرانیان بسیار گران آمد. از این‌رو، در مرداد ماه ۱۲۰۰ (اوت ۱۸۲۱ / ذی‌قعدة ۱۲۳۶)، فرمان‌گوش‌مال عثمانی‌ها صادر شد و نیروهای زیر فرمان ولی عهد و محمدعلی میرزا دولتشاه، پیش‌روی در قلمرو عثمانی را، آغاز کردند.

سپاه آذربایجان که زیر فرماندهی عباس میرزا قرار داشت، از راه خوی و ماکو، رو به سوی بایزید و ارزروم آورد. در نخستین برخورد دو سپاه، ترکان به سختی در هم شکسته شدند و به دژ توپراق، پناه بردند. حسن‌خان قاجار دژ را محاصره کرد و با وارد آوردن تلفات سنگین بر ترکان، دژ را بر روی سربازان ایرانی گشود.

عباس میرزا که فرماندهی ستون اصلی را به‌عهده داشت، با شتاب راهی بایزید شد و در آق‌سرای، نیروهای بهلول‌پاشا حاکم آن دیار را به سختی در هم کوبید و پیروزمندانه پس از سال‌ها، نیروهای ایران، پای به درون شهر بایزید گذاردند. در آن جا، قائم‌مقام فراهانی، به نام فتح‌علی شاه، خطبه خواند.

نیروهای زیر فرمان عباس میرزا، پس از پاکسازی منطقه از سپاهیان ترک و بر قرار ساختن پادگان‌های نظامی در دژهای آزاد شده، برای آفند دوباره، در دشت ملازگرد، آرایش جنگی گرفتند.

در نخستین مرحله‌ی نبرد، منطقه‌ی راهبردی ارزروم از سوی ارتش ولی‌عهد، آزاد شد و غنایم بسیار، از جمله ۱۶ آتشبار توپ، به دست ایرانیان افتاد.

در مرحله‌ی دوم نبرد، دژ ملازگرد، آزاد شد و قلعه‌ی موش (شیز) نیز به دست ایرانیان افتاد و سپس دژهای بایزید، آبش‌گرد، پادین، بدلیس، اخلاط و... که مواضع مستحکم ترکان در ارمنستان بود، آزاد شدند و در این میان، افزون بر ۴۸ آتشبار توپ، غنایم بسیاری از آن ایرانیان شد. باب عالی بر اثر تحمل این شکست‌ها، با برکنار کردن والی ارزروم، از در پوزش‌خواهی از شاه و عباس میرزا برآمد.

از سوی دیگر، سپاهیان دولت‌شاه، در مهر ۱۲۰۰ (اکتبر ۱۸۲۱)، ترکان را به شدت در هم کوبیدند و عثمانی‌ها، فرارگونه تا کرکوک عقب نشستند. دولت‌شاه، سلیمانیه را آزاد کرد و از راه سامره، بغداد را نشانه گرفت. داود پاشا حاکم بغداد از در پوزش‌خواهی بر آمد و یکی از علمای شیعه را برای شفاعت نزد دولت‌شاه فرستاد. اما دولت‌شاه در همان زمان بیمار شد و روز ۲۶ صفر ۱۲۳۷ (اول آذر ۱۲۰۰ / ۲۲ نوامبر ۱۸۲۱) در شهر تیسفون (مداین) در کنار تاق کسرا، درگذشت.

در همان سال، باب عالی برای اشغال دوباره‌ی ارمنستان، سپاهی نیرومند را به فرماندهی محمد امین رئوف پاشا، راهی جنگ با ایرانیان کرد. سپاه عثمانی بیش از ۷۰ هزار نفر بود. حسن خان قزوینی، یک دسته از جلوداران سپاه ترکان را به اسارت گرفت و آن‌ها را نزد ولی‌عهد، به خوی فرستاد. با آگاه شدن از بزرگی سپاه عثمانی، عباس میرزا در خرداد ۱۲۰۱ (ژوئن ۱۸۲۲)، با شتاب به سوی دژ توپراق روان شد. در این دژ، تنها ۱۲۰ سرباز ایرانی وجود داشت که به محاصره ترکان درآمده بودند. عباس میرزا که تنها ۴ هزار تن از زبندگان سپاه را به همراه داشت، به یاری محاصره‌شدگان، برخاست. وی چندان برابر سپاه پر شمار ترکان پایداری کرد تا بدنه‌ی اصلی سپاه ایران، به میدان نبرد رسید. جنگ بسیار سخت و خونین بود، به گونه‌ای که:^۸

کار از توپ و تفنگ ، به شمشیر و خنجر کشید . در آن جنگ ، سربازان ایران نهایت جلادت و شجاعت را بروز دادند و سرانجام ، بعد از یک شبانه روز جنگ ، سپاه ترک از کار باز ماند .

جلال‌الدین چوپان‌اوغلی که فرماندهی میدان را داشت ، از معرکه گریخت و دیگر فرماندهان نیز ، راه فرار در پیش گرفتند . در این نبرد ، اردوگاه ارتش عثمانی ، همراه با توپخانه و مهمات به دست ایرانیان افتاد . از سپاه عظیم ترک ، تنها ۲۰ هزار تن خود را به ارزروم رساندند . (آبان ۱۲۰۱ / نوامبر ۱۸۲۲)

هنگامی که خبر پیروزی‌های ولی‌عهد به دربار رسید ، فتح‌علی شاه سپاه تازه نفسی را برای پی‌گیری گشودن بغداد که بر اثر درگذشت دولتشاه ، به انجام نرسیده بود ، روانه‌ی میان‌رودان کرد .

سپاهیان ایران ، در چند ستون راهی میان‌رودان شدند . شاه نیز به قصد زیارت عتبات ، پس از آزادسازی بغداد ، تا نهاوند پیش تاخت ؛ اما بار نخست ، بیماری سل ، دولتشاه را از پای در آورد و مانع آزادسازی بغداد شد و این بار ، همه‌گیر شدن بیماری وبا .

هنگام ورود سپاهیان ایران به میان‌رودان ، بیماری وبا در آن خطه ، همه‌گیر شده بود . بیماری وبا ، بسیاری از سپاهیان ایران را از پای در آورد . البته در همین موقع آگاهی رسید که محمد امین سردار عثمانی در خواست آشتی کرده و پذیرفته است که در بهار آینده ، نمایندگانی برای گفت‌وگوهای صلح به تهران گسیل دارد . از این رو ، فتح‌علی شاه نیز به تهران باز گشت و هم‌چنان ، بغداد و میان‌رودان (دل ایران‌شهر) ، در اشغال عثمانی باقی ماند .

سرانجام ، گفت و گوهای آشتی در تهران و ارزروم در آبان ماه ۱۲۰۱ (اکتبر - نوامبر ۱۸۲۲) آغاز شد . دولت ایران که نگران جنگ دوباره با روس‌ها بود ، از همه‌ی دست‌آوردهای نبرد با عثمانی که هزینه‌های زیادی را در برداشت ، چشم‌پوشی کرد . چیزی که موجب شگفتی تاریخ‌نگاران است و هیچ کدام نتوانسته‌اند دلیل واقعی این مساله را دریابند ، این است که چرا ایران به راحتی ، برای مثال در برابر «خوش رفتاری با زیران» ، ارمنستان و بسیاری از دژها و منطقه‌های راهبردی در غرب را به ترکان واگذارد . یک تن از تاریخ‌نگاران بر این باور است که :

شاید برای خاتمه دادن به جنگ‌ها و زد و خوردهایی که تمام دوره سلطنت او [فتح‌علی شاه] را اشغال کرده بود، با پیشنهادهای سلطان عثمانی موافقت کرد.

شاید این نظریه، بخشی از واقعیت باشد؛ اما همه‌ی آن را در بر نمی‌گیرد.

عهدنامه‌ی ارزروم، دارای یک مقدمه و ۷ ماده و یک خاتمه است که از سوی میرزا تقی‌خان قزاقی و محمد امین پاشا (نمایندگان ایران و عثمانی) در ارزروم امضا گردید و برای امضای نهایی سلطان عثمانی به اسلامبول و سپس به تهران، فرستاده شد. سلطان عثمانی پس از امضای قرارداد در امرداد ۱۲۰۲ (اوت ۱۸۲۳)، آن را وسیله‌ی سفیری به تهران فرستاد.

فتح‌علی شاه در حضور سفیر عثمانی، پاره‌ای از مواد را تغییر داد و در آبان ۱۲۰۲ (نوامبر ۱۸۲۳) نسخه‌های آن را که به فارسی و ترکی نوشته شده بود، دستینه کرد. در مقدمه‌ی این قرارداد، دو طرف تأکید می‌ورزند که اقدامی بر خلاف «دوستی و یگانگی کامل» به عمل نیاورند و آن بخش از^{۱۰}:

اراضی داخل مرزهای امپراتوری [عثمانی] که در جریان جنگ و یا قبل از شروع مخاصمات، به تصرف ایران درآمده است، از جمله قلاع، نواحی، اراضی، شهرها و دهات، به وضع فعلی خود خواهد بود و در انقضای مدت ۶۰ روز از تاریخ امضای این قرارداد، به دولت عثمانی تحویل خواهد شد.

بخش دوم - آتش فشان، به سرریز نزدیک می‌شود

پس از تحمیل قرار داد گلستان، بسیاری از ایل‌ها و عشیره‌های قفقاز به درون خاک ایران کوچیدند و عباس میرزا با اجازه‌ی شاه، هریک از این‌ها را در جاهای نزدیک ولایت خود جا داد و برای آن‌ها، تیول‌هایی در نظر گرفته شد.^{۱۱}

اما آن‌ها، در پی بازگشت به سرزمین خود بودند و پیاپی از دولت ایران می‌خواستند که در این زمینه، آن‌ها را یاری کند.^{۱۲}

اغورلوخان گنجه‌ای، حسین قلی‌خان بادکوبه‌ای، مهدی‌خان جوان شیر، سلطان احمدخان قبه‌ای، مصطفی‌خان شروانی، آکساندرمیرزا گرجستانی، سرخای‌خان و نوح‌خان داغستانی، سلیم‌خان شکی و ...، برای آزادی سرزمین‌های قفقاز، بی‌تابی می‌کردند. هم‌چنین، سیل شکایت‌های خان و سردارانی که ریشه در قفقاز داشتند، از بی‌داد و جنایت‌های روسیان، به دربار تهران و دستگاه ولی‌عهد در تبریز روان بود.

از قره‌باغ، مهدی‌خان قره‌باغی (فرزند جوانشیر) که خواهرش همسر فتح‌علی‌شاه بود، از تجاوز روس‌ها، شکایت‌ها داشت. ابراهیم‌خان (پسرعموی حسین قلی‌خان) که بعد از قرارداد گلستان به حکومت اردبیل منصوب شده بود و پسرعمویش هم در همان شهر می‌زیست، از تجاوزات روس‌ها در سرحدات اردبیل و تالش، گزارش‌های پی‌درپی به تبریز و تهران می‌فرستاد و یادآور می‌شد که روس‌ها به مناطق متصرفی قانع نیستند، بلکه قصد دارند که دامنه‌ی نفوذ خود را گسترش دهند.^{۱۳} از سوی دیگر، مردم ایران احساس می‌کردند که بر اثر قرارداد گلستان تحقیر شده‌اند و می‌بایست با جنگ، سرزمین‌های از دست‌رفته را از زیر سلطه‌ی روسیان، آزاد کنند.^{۱۴}

رفتار تحقیرآمیز و آزاردهنده‌ی روسیان در شهرهای گشوده‌شده‌ی قفقاز، چه مسیحی و چه مسلمان و تقاضای آن مردم از فتح‌علی‌شاه برای اقدام به مداخله‌ی جنگی و رهاساختن آنان، وسیله‌ی دیگری برای تحریک مردم شده بود.

در این میان، دولت انگلستان که نمی‌خواست در این منطقه از جهان، با روس‌ها درگیر شود، بر آن شد که امور سفارت این کشور در ایران را به حکومت بمبئی بسپارد:^{۱۵}

دولت ایران، انتصاب سفیر از طرف حکومت هندوستان را توهین نسبت به خود تلقی می‌کرد، زیرا هند چیزی جز مستعمره‌ی انگلیس نبود.

در این زمینه، دربار و دولت‌مردان ایران، از جمله عباس میرزا و امین‌الدوله، در نامه‌هایی به جرج کانینگ وزیر امور خارجه انگلیس، نسبت به این امر اعتراض کردند و نارضایی شاه را از این امر، بیان نمودند.^{۱۶}

اما از آن‌جا که هر روز کشور به جنگ با روسیه نزدیک‌تر می‌شد، سرانجام پس از یک‌سال، دولت ایران با پذیرش سرهنگ مک دونالد فرستاده‌ی حکومت بمبئی موافقت کرد. رسیدن مک‌دونالد به تهران، هم‌زمان با فراخوان نیروهای جنگی به چمن سلطانیه بود.

در هنگامه‌ی نبرد ایران علیه عثمانی، مارشال یرمولوف، منطقه‌ی گوگ‌چای و بالغ‌لو را اشغال کرد. دولت ایران به این تجاوز اعتراض کرد و در دی‌ماه ۱۲۰۴ (ژانویه ۱۸۲۵)، فتح‌علی‌خان رشتی حاکم تبریز، به تفلیس گسیل شد تا اعتراض دولت ایران را مطرح کند.

برپایه‌ی گفت‌وگوهای به‌عمل آمده میان فتح‌علی‌خان و مارشال یرمولوف، دو طرف روز هشتم فروردین‌ماه ۱۲۰۴ (۲۸ مارس ۱۸۲۵) قراردادی را دستینه کردند که بر پایه‌ی آن، گوگ‌چای به روس‌ها واگذار شد و منطقه‌ی قپان به ایران واگذار گردید. اما از آن‌جا که منطقه‌ی قپان به ایران تعلق داشت و مورد دعوی نبود، دولت ایران از تصویب این موافقت‌نامه خودداری کرد. مارشال یرمولوف هم به تلافی این کار، بقیه‌ی منطقه گوگ‌چای را متصرف شد. این کار بر انباشت کینه و نفرت ایرانیان از روس‌ها، افزود.

بخش سوم - به سوی جنگ

نظام وظیفه‌ی عمومی که در آن مردان در سن ویژه‌ای موظف به انجام خدمت در ارتش هستند، روش نویی است. بر پایه‌ی این نظام، دولت‌ها توانایی آن را دارند که در زمان جنگ، همه‌ی افرادی را که دوره‌ی نظام وظیفه را دیده و به عنوان نیروهای ذخیره به حساب می‌آیند، بسیج کنند و به اصطلاح، اعلام بسیج عمومی نمایند.

اما در گذشته‌ها، «دین» در قالب فتوای روحانیون، همین نقش را بازی می‌کرد. از نمونه‌های بارز آن، می‌توان از جنگ‌های صلیبی نام برد که بسیج آن همه نیرو، تنها بر اثر فتوای جهاد «پاپ»، امکان پذیر بود و...

در مرحله‌ی نخست جنگ روسیه علیه ایران نیز، مساله‌ی بهره‌گیری از «اعلام جهاد»، مورد بررسی قرار گرفت. به دراز کشیدن جنگ، خزانه‌ی دولت مرکزی و نیز خزانه‌ی آذربایجان را که نشست‌گاه ولی‌عهد بود، به شدت زیر فشار قرار داده بود. در سال‌های نبرد، هرساله فتح‌علی‌شاه با تجهیز دست‌کم ۳۰ هزار نیرو، نزدیک به ۹ ماه را در لشکرگاه‌های سلطانی، اوجان، تخت‌تاووس و... می‌گذراند. حضور چند ده هزار نیرو که بیش‌ترین آن، سواره نظام بود، هزینه‌ی سنگینی داشت.

مساله‌ی دوم این بود که تنها بخش‌های کوچکی از مردم کشور در این جنگ حضور داشتند و استان‌های پرجمعیت این سرزمین مانند خراسان و... به دور از غوغای جنگ بودند. از این رو، دولت‌مردان به اندیشه‌ی «بسیج عمومی» یا «اعلام جهاد»، افتادند.

در مآثر سلطانی، در باره‌ی پایه‌های رسیدن به اندیشه‌ی «اعلام جهاد» یا به گفته‌ی امروزین، «بسیج عمومی و همگانی کردن جنگ» که می‌بایست طراح آن را میرزای بزرگ دانست، چنین آمده‌است:^{۱۷}

درین سال‌ها که لشکر را محاربات با روسیه واقع بود و دلبران اسلام آن فرقه را دافع، جنگ و پیکار با آن طایفه موقوف بوقتی و معین به زمانی نبود، بلکه بر سیل استمرار صفوف کارزار آراسته‌بود و علم نصرت در خرام و نایب‌السلطنه و میرزا بزرگ

قایم‌مقام، صدر دولت و امرا و بزرگان حضرت و لشکریان را آسایش حرام و کفایت این زحمت بی‌نهایت بردمت همت نایب‌السلطنه و قایم‌مقام و حاضران رکاب ظفر نصاب و لشکر فیروزی اثر بود و آسودگان ممالک دیگر در مهد راحت غنوده، از غوغای قیامت خبری می‌شنیدند و اثری از نار و دخان او نمی‌دیدند. در سرمای زمستان آذربایجان و گرمای صحرای قراباغ و موغان، دایم در رکضت و نهضت بودند. جنسی که در آن جیش قیمتی نداشت نقد جان‌ها بود و متاعی که به جوی نمی‌آرزد، جوهر روان‌ها و برچیزی که نظر تفاوت نمی‌رفت، سرهای مسلمان و روس بود، افتاده در میدان هیجا. دایره‌ی لشکرگاه روس، دریای آتشی در جیش و جهنمی پر خروش افواج مواج سرباز و سوار در غمرات آتش شعله‌بار، چون سمندر و سیاوش در میان این قتال و جدال مقربان حضرت را در ماه‌های روزه و غیره از صلوة و صیام و حکم اسیر و چپاول و فروعات بآن مساله چند عارض می‌شد که تمیز و تشخیص این حروب با غزا و جهاد مشکل می‌نمود و خارخار این اندیشه نیز بر دامن دل‌ها می‌آویخت که: آیا تحمل این مشقت و مصابرت درین زحمت بی‌نهایت که هنگامه‌ی محشر از نمونه و روز و غضب داور از نشانه آن بود و صرف اموال بی‌کران و تضییع جان‌ها و درباختن سرها و روان‌ها در بارگاه الهی مثمر سعادت و باعث ایثار رحمتی و مغفرتیست؟ یا محض صیانت ملک یا مجرد دفاع یا رعایت سد رخنه بیگانه یا مخصوص باهل آذربایجان یا غزا و جهاد است که همه مسلمانان درین زحمت شرکت دارند و این همه خزاین و سلاح که در اصلاح این کار و تجهیز لشکر جرار صرف می‌شود خزینه‌ها پرداخته و کارها ساخته می‌گردد، موافق قانون شرع رسول اکرمست یا متعارف بقاعده عرف و دستور ملک دارای خسروان معظم و شیوه کسری و جم؟

با این توجیه، عباس میرزا و میرزای بزرگ، با جلب موافقت فتح‌علی‌شاه، پاره‌ای از روحانیون را به عتبات عالیات گسیل داشتند و از روحانیون اصفهان و یزد و کاشان نیز خواستار شدند تا در این کار مجاهدت کنند:^{۱۸}

در اندک مدت رسایل عدیده از اطراف و جوانب در رسید و شعرای آستان امیرالمومنین علیه‌السلام، قصاید عربی در مدح اعلی حضرت خاقانی و نواب نایب‌السلطنه بر رشته نظم کشیده، ارسال داشتند و رسایل‌ها در اثبات جهاد و غزا و فتاوی در ملت بیضا، که امروز شاهنشاه و نایب‌السلطنه به راستی غازی راه دین و محیی ملت سیدالمرسلین است، پرداخته و در رساله‌ی شیخ جعفر و آقا سیدعلی که

راس و رئیس مجتهدین بودند، صراحه تعیین نیابت امام و وکالت فقهای ذوی‌العز و الاحترام در این مقام نگاشته و بدلائل واضح و براهین ساطعه تصریح نموده که : امروز محاربات با جماعت روسیه جهادست و هرچه بقانون شرع شریف خراج حسابی از رعایا گرفته، صرف این راه شود، حلالست و مباشران امور جهاد، به شرط دیانت و امانت، از کاتب تا سر رشته‌دار این نظام جدید، اندوزنده ثواب و مأجور در روز حساب و بر صغیر و کبیر و وضع و شریف ممالک محروسه واجب که بعزم جهاد و برای تقویت دین و اعلا‌ی کلمه حق و حفظ بیضه اسلام بواجبی تهیه حرب سازند .

پس از رسیدن فتواها و رساله‌ها به تبریز، میرزای بزرگ آن‌ها را جمع بندی کرد و در قالب یک رساله، سامان داد. با توجه به این که درک این مساله برای همگان آسان نبود، میرزای بزرگ، رساله را در قالب « همه‌فهم » تنظیم کرد. این نسخه به نظر فتح‌علی‌شاه رسید و مورد تایید قرار گرفت.

در رساله جهادیه، مولف خود را « اقل الخلائق، عیسی بن الحسن الحسینی » شناساند که همان میرزا عیسی قائم‌مقام فراهانی معروف به میرزای بزرگ بود. این رساله، نخستین کتابی بود که با حروف سربی در چاپخانه‌ای (دارالانطباع) که در تبریز راه اندازی شده بود، به چاپ رسید.^{۱۹}

شاه و دولت‌مردان ایران، در پی آن بودند که از اعلام جهاد، در راستای صلح یا جنگ احتمالی، بهره گیرند. آنان به این باور رسیده بودند که هرگاه با آمدن فرستاده‌ی روسیان به اردوی شاه، با گرفتن امتیازهای لازم کار به آشتی انجامد، در آن صورت، می‌توان منت کلی بر روسیه نهاد که با وجود فتوای جهاد، ما به پذیرش آشتی راضی شدیم. هرگاه کار به جنگ بکشد، در آن صورت، « جهاد » پشتوانه‌ی بزرگی خواهد بود. در این مورد، عباس میرزا در رمضان ۱۲۴۱ [فروردین - اردی‌بهشت ۱۲۰۵ / آوریل - مه ۱۸۲۶]، به آصف‌الدوله، می‌نویسد:^{۲۰}

در باب جناب مجتهد الزمانی ... آمدن او هم در این وقت که ایلچی می‌آید، یکی از نتایج اقبال بی‌زوال است . چراکه آن چه که تا حالا منظور نظر همایون می‌باشد و ما هم مکرر عرض کرده‌ایم اقدام به کار بشود، وجود او یکی از اسباب کلیه و اظهار و اصرار او و علمای اسلام در کار جهاد و غزا، در نظر روسیه و همه‌ی دولت‌ها، عذر کلی است. والا که ایلچی که می‌آید، سخن تازه داشته باشد که مصلحت پذیرفتن آن، بهتر از

مصلحتی باشد که حالا دیده‌اند، باز اصرار او و ائمه و علمای اسلام را اسباب منت کلی روسیه می‌توان کرد.

در راستای این هدف، به حاکمان شهرها دستور داده می‌شود که افزون بر آن که طلبه‌ها و روحانی‌ها از «سید المجتهدین آقا سید محمد» پیشباز کنند، در تهران شاهزادگان نیز از ایشان استقبال نمایند. در این باره، نایب‌السلطنه در نامه‌ای به آصف‌الدوله می‌نویسد:^{۲۱}

آمدن جناب معزی علیه [سید المجتهدین آقا سید محمد] در این وقت مفید فایده‌ی کلیه است، چراکه اگر که صلح را مضبوط کنند، منت‌ها بر روسیه می‌توان گذاشت که با آمدن او و شورش کل اسلام، باز مصالحه را برهم نزدیم و اگر جنگ را شروع نمایید، حرف او اثر کلی خواهد کرد و وجود او، سبب شور و شوق مردم خواهد بود. چنان که می‌بینیم مردم تا شنیده‌اند او به دربار همایون می‌آید، شوری عظیم در دل‌های مردم افتاد ...

صلاح این است ... که قدغن شود که در راه‌ها، به هر شهر می‌رسد، ملاها با چاووش و علم استقبال کنند و هم‌چنین از دارالخلافه، ملاها با این وضع و شاهزاده‌ها به طریق خودشان استقبال نمایند که اگر این عظم را برای مصلحت کار به او ندهند. نه در صورت صلح از نشیندن حرف او منتی بر روسیه می‌توان [گذاشت]، نه در صورت جنگ، حرف او برای مردم خودمان مایه [ای] ... جناب معزی‌الیه مردی است ملا و ضعیف و اسباب جلالش، دو سه ملا و سید فقیراند و عظم جلوه‌ی آن بسته به این طورهاست که بشود.

باری، تفنگ خوبی پر شده، اگر خوب خالی شود.

سپهر [مورخ الدوله]، زیر وقایع سال ۱۲۴۱ [۲۵ مرداد ۱۲۰۴ تا ۱۴ مرداد ۱۲۰۵/۱۶ اوت ۱۸۲۵ تا ۵ اوت ۱۸۲۶] می‌نویسد:^{۲۲}

در این هنگام شاهنشاه ایران، در کیفر جماعت روسیه یک جهت شد. چه از پیش، نقض عهد ایشان و درآمدن به قلعه‌ی بالغ‌لوی ایروان... وهم در این مدت که در اراضی مسلمان مسلط بودند، از دراز دستی با زنان بیگانه و اخذ اموال مردم خودداری نمی‌نمودند. این حدیث، به دست بعضی از چاکران نایب‌السلطنه [عباس میرزا] که از مصالحه با روسیان دل‌گران بودند، گوشزد آقا سید محمد اصفهانی که ساکن عتبات

عالیات بود، گشت و او به کارداران درگاه شاهنشاه ایران نگاهت که این هنگام، جهاد با جماعت روسیه فرض افتاد... پادشاه اسلام را در این امر، رای چگونه است؟
شهریار تاجدار فرمود که ما پیوسته به اندیشه‌ی جهاد بودیم و ... جناب آقا سید محمد، چون مکنون خاطر پادشاه را اضا فرمود، بی توانی [بدون درنگ] از عتبات کوچ داده و راه دارالخلافه برگرفت و در عشر آخر شوال المکرم [۱۲۴۱/دهه‌ی نخست خرداد ۱۲۰۵/دهه‌ی نخست ژوئن ۱۸۲۶] وارد طهران شد و تمامیت شاهزادگان و علمای آن بلده، جنابش را پذیره شدند و شهریارش نیز عظیم گرامی بداشت و از اجزای لشکر به زیادت ۳۰۰ هزار تومان زر مسکوک از خزانه‌ی خاص باز کرد، تا در تجهیز لشکر به کار شود. پس آقا سیدمحمد، دل شادکرد و با هر یک از علمای ایران مکتوبی نگار داد که به حضرت شهریار گرد آیند و مردم را از بهر جهاد تحریص کنند و فرمان رفت که عبدالله خان امین الدوله... آقا سیدمحمد و دیگر علما را میهمان پذیر باشد.

با توجه به خواست فتح‌علی‌شاه در راستای صدور فتوای جهاد علیه روسیه: ^{۲۳}

روز آدینه ۱۷ ذی القعدة ۱۲۴۱ [۲ تیرماه ۲۳/۱۲۰۵ ژوئن ۱۸۲۶]، آقا سید محمد اصفهانی، مجتهد و مفتی عصر، همراه با دیگر روحانیون، مانند: حاجی ملا محمد جعفر آقا سید نصرالله استرآبادی و حاجی سید محمد قزوینی و سید عزیزالله طالش و دیگر علما و فضلا وارد اردوی فتح‌علی‌شاه در چمن سلطانیه شدند و مورد استقبال بزرگان لشگری و کشوری و افسران و سربازان حاضر در اردو واقع گشتند. دو روز بعد، حاج ملاعبدالوهاب قزوینی و حاج ملا احمد نراقی و پاره‌ای دیگر از روحانیون وارد اردو شدند ... این جمله مجتهدین که انجمن بودند، به اتفاق فتوا دادند که هرکس با جهاد از روسیان باز نشیند، از اطاعت یزدان سربرتافته و متابعت شیطان کرده باشد.

در این میان معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب و میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه، مخالف جنگ بودند. از این رو: ^{۲۴}

مجتهدین ایشان را پیام‌های درشت فرستادند و گفتند همانا شما را در عقیدت و کیش خویش فتوری است، وگرنه، چگونه جهاد کافران را مکروه می‌شمارید؟

سرانجام، از آن‌جا که به اشاره‌ی شاه، پیشوایان دین فتوای جهاد داده بودند، امر بر جهاد قرار گرفت. پیشباز مردم از جهاد برای آزادسازی سرزمین‌های میهن از سلطه‌ی بیگانگان، چنان گسترده بود که گویی:^{۲۵}

تمام «مردم ایران»، برای جهاد آماده‌بودند... مردم چنان به هیجان آمده بودند که از دوره‌ای که «نادر» ایشان را به جنبش انداخته‌بود، سابقه نداشت. از جبال بختیاری و کوهستانات لرستان و شهرهای خراسان و جلگه‌های عراق، هزاران هزار نفر، زیر پرچم... گردآمدند.

در این میان، پرنس منچیکف (Menchikov) که از سوی دربار روسیه برای اعلام درگذشت الکساندر اول و به تخت نشستن نیکلا به تهران آمده بود، به لشکرگاه سلطانیه رسید. وی پس از تقدیم هدیه‌های امپراطور روس، از فتح‌علی‌شاه درخواست کرد که برای تبریک سلطنت نیکلا و تسلیت امپراطور درگذشته، فرستاده‌ای به دربار سن پترزبورگ، گسیل دارد. اما در اردو، گوش شنوایی برای گفته‌های منچیکف نبود:^{۲۶}

سفیر روس از گفت و شنود با کارداران ایران مأیوس شد و خواست تا مجتهدین را دیدار کند، بلکه ایشان را از اندیشه‌ی جدال فرود آورد.

اما درست در همین زمان که در اردوی ایران، تنها سخن جنگ بود:^{۲۷}

خبر رسید که روس‌ها از حدود خود بیرون شده و تا اباران تاختن کردند. این معنی، یک‌باره علمای دین و اعیان دولت را در کار جهاد، یک جهت کرد.

از این‌رو، فتح‌علی‌شاه، با احترام سفیر روس را مرخص کرد و دستور داد:^{۲۸}

یک‌هزار تومان زر مسکوک و بعضی اشیای دیگر، او را عطا فرمود و حسب فرمان، میرزا اسماعیل منشی نایب السلطنه به مهمان‌داری او، مامور گشت.

پی‌نوشت‌های گفتار هشتم

- ۱- تاریخ منتظم ناصری - در رخ‌دادهای سال ۱۲۲۹ [مهی] (۱۸۱۴م / ۱۱۹۳خ)
- ۲- پیوست شماره‌ی ۱۳
- ۳- سفرنامه موریه - ج ۲- ر ۳۴۸ / تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱- ر ۱۴۳
- ۴- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱- ر ۱۶۳
- ۵- همان - ر ۱۶۵
- ۶- تاریخ منتظم ناصری - در رخ‌دادهای سال ۱۲۳۲ [مهی] (۱۱۹۵خ / ۱۸۱۶م)
- ۷- همان - جزو وقایع سال ۱۲۳۳ [مهی] (۱۱۹۶خ / ۱۸۱۷م)
- ۸- ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار - ر ۱۱۵
- ۹- همان - ر ۱۲۰
- ۱۰- ماده یکم قرارداد ایران و عثمانی ۱۵ امرداد ۱۲۰۲ / ۲۸ ژوئیه ۱۸۲۳
- ۱۱- روایت ایرانی ... - ر ۱۴۱
- ۱۲- تاریخ نو - رر ۴-۵
- ۱۳- روایت ایرانی - رر ۱۴۳-۱۴۲
- ۱۴- روابط ایران با دول خارجی ... - ر ۸۳
- ۱۵- روایت ایرانی ... - ر ۱۱۲
- ۱۶- اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران، انگلیس... - کتاب ۲- نامه‌های شماره‌ی ۱۲ و ۱۳- رر ۳۲۴-۳۲۷
- ۱۷- مآثر سلطانیه / تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران ... - ج ۲- ر ۷۰
- ۱۸- همان / همان - رر ۷۱-۷۰
- ۱۹- روز سه‌شنبه ۱۷ ذی‌الحجه ۱۲۳۴ / ۱۴ مهر ۱۱۹۸ / ۱۷ اکتبر ۱۸۱۹، به قطع رقعی چاپ شد. البته چاپ نخست آن در شهر تبریز در ۱۲۳۳مهی / ۱۱۹۷خ / ۱۸۱۸م، منتشر شده بود.
- ۲۰- نامه‌های پراکنده‌ی قائم‌مقام - ج ۲- نامه‌ی شماره‌ی ۵ - رر ۴۹-۴۷
- ۲۱- همان - نامه‌ی شماره‌ی ۶ - رر ۵۱ - ۵۰ (رمضان تا میانه‌های شوال ۱۲۴۲ / اردی‌بهشت خرداد ۱۲۰۵ / مه ۱۸۲۶)
- ۲۲- ناسخ‌التواریخ - در رخ‌دادهای سال ۱۲۴۱ مهی / تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران... - ج ۲- ر ۷۲
- ۲۳- همان - در رخ‌دادهای سال ۱۲۴۱ مهی / تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران... - ج ۲- ر ۷۳
- ۲۴- همان / همان
- ۲۵- تاریخ ایران در دوره‌ی قاجاریه - رر ۲۰۲-۲۰۱
- ۲۶- ناسخ‌التواریخ - در رخ‌دادهای سال ۱۲۴۱ [مهی] / تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران... - ج ۲- ر ۷۳
- ۲۷ و ۲۸- همان / همان

گفتار نهم

تجزیه‌ی سرتا سر قفقاز

با اشغال گوگ‌چای از سوی یرمولوف، شاه از منچیکف فرستاده‌ی روسیان که در چمن سلطانیه، سخن از آشتی و دوستی می‌زد، خواست که وی را از این کار باز دارد و از او بخواهد که سرزمین‌های اشغالی را رها کرده و به موضع پیشین خود بازگردد. اما منچیکف، خواسته‌ی به‌حق دولت ایران را بدون پاسخ گذارد. بدین‌سان، اشغال گوگ‌چای، درحالی که فرستاده‌ی روسیان، سخن از دوستی و آشتی می‌زد:

دربار ایران را متقاعد ساخت که روس تصمیم داشت در مورد تسویه‌ی اختلاف، « منطقی حق با قوی است »، را به‌کار برد.

با وجود شکست در نبرد با روسیان و از دست رفتن پاره‌ای از سرزمین‌های قفقاز، شاه و دولت ایران، از اعتماد به‌نفس بالایی برخوردار بودند و با توجه به بسیج عمومی و آمادگی مردم ایران برای رویارویی با دشمن و آزادسازی سرزمین‌های از دست رفته، گام به‌میدان نبرد نهادند. البته سیاست تجاوز پیاپی نظامی روسیه در مرزهای آتش‌بس، شاه و دولت ایران را به این نتیجه رسانیده بود که روس‌ها در پی آن هستند تا با تحمیل جنگ فرسایشی بر کشور، توان مالی و نظامی ایران را رفته‌رفته به پایان برند.

پس از آن‌که در اردوی شاه، همگان بر جنگ هم‌رای شدند، شاه همراه با سرداران و جنگ‌آوران، به طراحی نقشه‌ی نبرد پرداختند. سرانجام پس از رای زنی‌ها، بر آن شدند که راهبردی

« تک هم‌زمان » در همه‌ی جبهه‌ها را برگزینند. برپایه‌ی این راهبرد و با توجه به انباشت نیرو در چمن سلطانیه، قرار بر آن شد که هم‌زمان، همه‌ی پادگان‌ها و دژهای نیروهای اشغال‌گر، مورد آفند قرار گیرند. بدین‌رو، روس‌ها، مجال آن را نمی‌یافتند که با جابه‌جایی نیرو، به یاری جبهه‌های دیگر برخیزند. تاکید اساسی در این راهبرد، برای پایدارسازی پیروزی و گرفتن امکان از روسیان برای انباشت نیرو و پاتک، آزادسازی دژ شیشه یا شوشی بود.

دژ شیشه، استوارترین قلعه‌ی دفاعی قفقاز بود و با آزادسازی آن، روسیان می‌بایست برای یورش دوباره به قفقاز، چندین ماه انباشت نیرو کنند و نبردی را آغاز کنند که می‌توانست چندین سال به درازا بکشد و نتیجه‌ای نیز در بر نداشته باشد:^۲

قلعه‌ی شوشی، مکانی که به نوع گاو دنبال [دم گاو] واقع شده و سر بالا رفته و از آن طرف که منتهی ارتفاع قلعه است، منتهی به سنگ شده، چنان‌چه صعود از آن طرف بر بالای این سنگ، محال و ممتنع است و این سنگ، از یک طرف قلعه را به‌طور دیوار احاطه کرده و از طرف دیگر، همین سنگ، منتهی شده به دره‌ای که موسوم است به خزینه دره‌سی [دره‌ی خزینه] و این دره، به غایت عمیق است.

لیکن از این طرف دره، پیاده می‌تواند پایین رفته و از آن طرف بالا رفته، به قلعه وارد شود اما در کمال صعوبت و اشکال و رودخانه از این دره جاریست... و لیکن دره‌ی مزبور، چندان عرضی ندارد و گلوله‌ی توپ و تفنگ از این طرف دره، به آن طرف دره، خوب می‌رسد و این زمین گاو دنبال، از طرف دیگر، منتهی است به بلندی‌هایی از زمین که از آن طرف، زمینی که مقابل این زمین گاو دنبال باشد نیست، مگر یک تپه که آن هم موسوم است به داوطلب تپه‌سی و از طرف دیگر، این زمین گاو دنبال، بسیار تند سرازیر رفته و باریک و کم عرض شده و قدیمای این زمین جنگلستان و بایر بوده و قریه‌ای در ربع فرسختی این زمین، موسوم به قریه‌ی شوشی واقع بوده است.

از این‌رو، بر پایه‌ی راهبرد جنگ، عباس میرزا ولی عهد، نامزد آزادسازی دژ شیشه شد. هم‌چنین، بر پایه‌ی پیش‌بینی‌های انجام شده در نقشه‌ی کلی جنگ، برای جلوگیری از خلاء مدیریت در سرزمین‌های آزاد شده، با صدور فرمان‌های جداگانه، والیان و حاکمان رانده شده از محل حکمرانی‌شان در قفقاز، به والی‌گری و حکمرانی همان منطقه، برگزیده شده بودند.^۳ از این‌رو، فتح‌علی‌شاه، نیروهایی را نیز تعیین کرد که همراه آنان، برای آزادسازی سرزمین‌های موردنظر، اقدام کنند:^۴

برای تقویت هریک، فوجی از لشکریان منصور، مامور فرمودند که به همراهی خوانین مذکور روانه شده و ایشان را با دو فوج شقاقی... به سرداری سهراب خان گرجی، مامور فرمودند که از اردبیل به تالش رفته، به صلاح و صواب دید میرحسین خان

تالشی و لشگر آن سامان، قلعه‌ی لنکران را از دست لشگر روس انتزاع نموده و بعد از اتمام کار قلعه، به اردوی شیخ علی میرزا ملقب به شیخ‌الملوک ملحق شوند.

شاهزاده شیخ‌الملوک که از فرزندان [فتح‌علی‌شاه] بود و حاکم ملایر و تویسرکان با فوج نظام ملایر و دو فوج دیگر از افواج عراقی و هشت عراده توپ و چهار هزار سوار از لشگریان خاصه، مامور فرمودند که از راه مغان روانه شده، مصطفی‌خان شیروانی را در شیروان و حسین‌خان و حاجی‌خان ولدان سلیم خان سُکی را که خود وفات یافته بود، در ولایت سُکی و سلطان احمدخان قبه را در ولایت قبه و دریند و حسین‌قلی‌خان بادکوبه‌ای را در قلعه بادکوبه ... [مستقر گرداند] و به حسین‌خان سردار، حکم مطاع صادر شد که الکساندر میرزای والی را برداشته، روانه‌ی ممالک گرجستان شود و قلعه لری را که در محل پلنگ شوره گل از محلات گرجستان و در سر راه تفلیس است، از دست لشگر [روس] گرفته، روانه‌ی تفلیس شوند.

و نایب السلطنه ... را مامور فرمودند که با لشگرهای آذربایجان، به قراباغ رفته، قلعه‌ی شوشی را از تصرف گماشتگان دولت روس گرفته، به مهدی‌خان بشارند و هم‌چنین، قلعه‌ی گنجه را گرفته به اقرلو [اغورلو] خان، بشارند ...

بدین سان، پس از بیرون شدن منچیکف از چمن سلطانیه، شاه فرمان حرکت سپاهیان را صادر کرد.

در اجرای این دستور، عباس میرزا پس از رسیدن به تبریز، محمد میرزا (محمدشاه بعدی) را که در آن هنگام، حاکم همدان بود به تبریز فراخواند. عباس میرزا دستور داد: ^۵

امیرخان سردار با چهار فوج نظام دنبلی و افشار، از ارس عبور نموده به نخجوان رفته، نظام کنگرلو را برداشته از راه چیچک لو، به قراباغ رفته در آن جا به اردوی همایون ملحق شود.

و اردوی نایب‌السلطنه از تبریز با افواج نظام مقدم و با فوج‌های تبریز و دو فوج قرابه داغ و سواران غلام تفنگ چی و غلامان خاصه با چهل عراده توپ و خنپاره [خمپاره] ... از پل خدا آفرین عبور نموده، در خاک قراباغ ... نزول فرمودند.

بر پایه‌ی برنامه‌ی از پیش ریخته شده، با گذشتن همه‌ی نیروها از رود ارس، شاه نیز به آرامی از چمن سلطانیه، راهی چمن شام اسبی در کنار شهر اردبیل شد. ^۶ از آن جا که آزادسازی دژ شیشه، کلید موفقیت راهبرد جنگ بود، شاه پس از حرکت ولی‌عهد: ^۷

شاه زاده اسماعیل میرزا که از اولاد ... ایشان بود و حاکم ترشیز [کاشمر] خراسان، با دو فوج نظام سمناوی و دامغانی و دو عراده توپ و هزار سوار خراسانی، به امداد نایب‌السلطنه ... فرستاد.

نیروهای پیش‌روی زیر فرمان ولی‌عهد، در راه دژ شیشه با کمابیش دو هزار نفر از روسیان که با دو آتش‌بار توپ از قریه‌ی گرسی به قلعه‌ی شیشه می‌رفتند، روبرو شدند. در یک نبرد غافل‌گیرانه، بسیاری از آنان از پای درآمدند و بیش از یک هزار نفر، تسلیم شدند (در اوایل امرداد ماه ۱۲۰۳ / اواخر ژوئیه ۱۸۲۴). از سوی ولی‌عهد، محمد حسین‌خان ایشیک آقاسی مامور شد تا با هزار سوار، اسیران روس را در اردبیل به پیشگاه فتح‌علی‌شاه برد. ولی‌عهد، می‌بایست بدون درنگ، دژ شیشه را مورد آفند قرار می‌داد و پیش از آن که بخشی از ارتش روس که در قریه‌ی چناق‌چی در دو فرسنگی این دژ اردو زده بودند، خود را به قلعه برسانند، شوشی را آزاد می‌کرد. اما به جای این کار، ولی‌عهد اردو را از آن‌جا کوچانید و به میهمانی حاجی آقا لری بیگ، روانه‌ی قریه‌ی گرسی شد. این ندانم‌کاری، سرانجام به از دست رفتن همه‌ی سرزمین‌های قفقاز انجامید:^۸

دو نفر قزاق که از جنگ خلاص شده بودند، خود را به قریه‌ی چناق‌چی رسانیده و بزرگان لشکر روس را از آمدن لشکر ایران و گرفتن لشگری که در گرسی داشتند خبر داد، ایشان به تعجیل هرچه تمام‌تر آغرواق و سنگینی بار خود را در قریه چناق‌چی ریخته، روانه‌ی قلعه‌ی شوشی شدند.

در اثر رفتن به میهمانی در قریه‌ی گرسی و باز آمدن به جای نخست و رفتن به سوی قلعه‌ی شیشه، یک فرصت طلایی چهار روزه در اختیار روسیان قرار گرفت:^۹

در این چهار روز که فرجه برای ایشان شده بود، دست و پا کرده، جمیع اهالی دهات حول و حوش را کوچانیده و آذوقه به قدر دست‌رس جمع کرده، به قلعه برده و دروب [درهای] قلعه را بسته، آماده‌ی قتال و جدال نشسته بودند.

در نقشه‌ی جنگی طراحی شده، قرار بر این بود که دژ شیشه، زودتر از دیگر دژها، گشوده شود و با آزاد شدن آن، شاه همراه با ولی‌عهد، روانه‌ی آزادسازی تفلیس گردند؛ اما از آن‌جا که کار شهر بند (محاصره) دژ شیشه به درازا کشید، شاه، الله یارخان را به‌جای عبدالله خان امین‌الدوله، به لقب «آصف الدوله‌گی» سرفراز فرمودند،^{۱۰} همراه با غلام‌حسین خان سپهدار عراق با لشکر نظام عراق که در آن زمان به عنوان «جان باز» نامیده می‌شدند:^{۱۱}

به قدر پانزده هزار لشکر، ابواب جمع الله یار خان فرموده و حبیب‌الله خان توپ‌چی باشی افشار را با دوازده عراده توپ، در خدمت آصف الدوله به مدد اردوی نایب

السلطنه روان فرموده و صد هزار تومان اشرفی یک مثقالی برای مدد خرج نایب السلطنه ... به محمد حسین خان ایشیک آقاسی تحویل شد ...

ولی عهد، با وجودی که خزانه‌ی غنی آذربایجان و بخش‌هایی از قفقاز را در اختیار داشت، همیشه نزد خودی و بی‌گانه، از کم‌پولی می‌نالید و می‌کوشید این‌گونه وانمود کند که شاه در دادن پول به او، کوتاهی می‌کند و دلیل بسیاری از ناکامی‌ها در میدان نبرد را برخلاف راستی، کمی پول عنوان می‌کرد. در حالی که ستون فقرات سپاهیان که در قفقاز می‌جنگیدند، نیروهایی بود که از سوی شاه گسیل می‌شدند و هزینه‌ی آن‌ها نیز از خزانه‌ی دربار تامین می‌شد.

بدون دودلی، با توجه به برنامه ریزی گسترده‌ی جنگ و این که می‌بایست آفند ارتش ایران در یک زمان کوتاه، به هدف‌های از پیش تعیین شده دست می‌یافت، فتح‌علی‌شاه، بخشی از خزانه‌ی راهبردی یا ذخیره‌ی کشور را که برای در امان ماندن از هرگونه خطر احتمالی در اندرون خود نگاه‌داری می‌کرد، با خود به میدان جنگ آورده بود تا عملیات گسترده‌ی ارتش ایران، حتا برای لحظه‌ای به دلیل کم بود پول، ایستا نشود. از این رو، برای این که ولی عهد، بهانه‌ی پول را به میان نیاورد، یک‌صد هزار تومان سکه‌ی زر، برای وی فرستاد.

از سوی دیگر محمدخان قاجار با فوج‌های کزازی و کمره‌ای، به سوی تالش گسیل گشت، زیرا این منطقه، از سوی روس‌ها مورد تجاوز قرار گرفته بود.

نیروهای زیر فرمان محمدخان قاجار، روز چهارم تیرماه ۱۲۰۵ (۲۵ ژوئن ۱۸۲۶)، روسیان را به سختی سرکوب کردند. نبرد، تنها یک شبانه‌روز به درازا کشید. بسیاری از روسیان کشته و زخمی شدند و شماری نیز به اسارت درآمدند. محمدخان پس از این پیروزی، امیر حسین خان را به حکومت تالش برگماشت و خود بر پایه‌ی ماموریت، در کنار رودخانه‌ی کر (کورا، کورش) به نیروهای شیخ‌الملوک پیوست و با هم، شهر سالیان را آزاد کردند. سپس با ساختن پل بر روی رودخانه، نیروها به آن سوی رودخانه، گذر داده شدند.

بر اثر پیش‌روی سپاهیان ایران، روسیان سرزمین شکی و شیروان را خالی کرده و به سوی قبه فرار کردند. بدین‌سان، بر پایه‌ی فرمان‌های صادره، حسین خان و حاجی خان، دوباره در این سرزمین، از سوی دولت ایران به حکومت نشستند.

از سوی دیگر، حسین‌قلی خان نیز، پس از آزادسازی ولایت بادکوبه، دژ این شهر را به محاصره درآورد.

هم‌زمان، سلطان احمدخان، همه‌ی ولایت قبه را آزاد ساخت و نیروهای زیر فرمان خود ژنرال یرمولوف را، مورد آفند قرار داد. هم‌چنین، با پیش‌روی هم‌آهنگ ارتش ایران در همه‌ی جبهه‌ها، داغستان نیز آزاد شد. روسیان که از آفند برق‌آسا و فراگیر ارتش ایران، سخت ترسیده بودند، بدون پای‌داری از برابر ایرانیان می‌گریختند و حتا یرمولوف که در خون‌ریزی و سنگ‌دلی و وحشی‌گری به چنگیز قفقاز نام‌آور شده بود، هیچ کجا پای‌داری نکرد و به جای «قرار»، راه «فرار» را در پیش گرفت.

تنها روس‌ها، در دژ باکو و در قصبه‌ی قودیال (قبه)، هنوز اندک پای‌داری می‌کردند. از این‌رو، با توجه به این‌که ژنرال یرمولوف در قودیال بود:^{۱۲}

حکم همایون صادر شد که شیخ‌الملوک حرکت به سوی قودیال قبه نموده، به مدد سلطان احمدخان مشغول شود و دو هزار نفر از ابواب جمعی خود، به مدد حسین‌قلی خان، به بادکوبه روانه فرماید.

هم‌چنین، اغورلوخان فرزند جوادخان زیاداغلوی قاجار که در نبرد گنجه به شهادت رسیده بود، همراه با محمدولی خان افشار ارومی، برای آزادسازی گنجه یا قلب تپنده و مقاوم قفقاز، به حرکت درآمدند.

با نزدیک شدن نیروهای دولت مرکزی، مردم گنجه سر به شورش برداشتند و بیش‌تر روسیان به دست مردم گنجه کشته شدند و اندکی که جان به در بردند، خود را به تفلیس رسانیدند. با این پیروزی راهبردی، از سوی فتح‌علی‌شاه، عبدالله‌خان دماوندی، نوروزخان شهنایی و امیرخان دولوی قاجار، برای تقویت پادگان گنجه، به آن‌جا گسیل شدند.^{۱۳} در منطقه‌ی شروان، مصطفی‌خان جوان‌شیر، به یاری ابراهیم‌خان دولوی قاجار، محمدخان قاجار و محمدحسین‌خان‌شکی که از سوی دولت مرکزی گسیل شده بودند، با روس‌ها به جنگ پرداختند. از سوی دیگر، پس از پایان کار گنجه:^{۱۴}

رای نایب السلطنه بر آن قرار گرفت که [محمد میرزا] را با سرداری امیرخان قاجار و هشت هزار لشکر نظام و غیر نظام، روانه‌ی محال گنجه فرمایند و نظر علی‌خان سرنندی را ... مامور فرمودند که با دو هزار نفر ابواب جمعی خود، به قلعه‌ی گنجه رفته، نه عراده توپ را که از لشکر روس در قلعه مانده تعمیر نموده، مستقلاً مستحفظ قلعه‌ی گنجه بوده و خود را در کوتوالی قلعه، محکوم حکم احدی نداند ...

بر پایه‌ی برنامه‌ریزی‌های جنگ، حسین‌خان سردار ایروان که با الکساندرمیرزا والی گرجستان، راهی آن دیار بودند، در قرا کلیسا با ارتش بزرگی از روسیان، برخورد کردند. ژنرال

سپاهیان روس، با اندک پای‌داری راه فرار در پیش گرفت و به دژ «لری» پناه برد. نیروهای ایران، دژ را شهر بند کردند و با گسیل نیرو برای آزادسازی بخش‌های گوناگون گرجستان، سرتاسر گرجستان به جز تفلیس را آزاد کردند.

مساله این‌جاست که عباس میرزا به بزرگی نبردی که در پیش بود، به خوبی آشنا بود و از این‌رو به فرزندش محمد میرزا که در گنجه مستقر بود، نوشته بود: ^{۱۵}

جنگی که ما پیش‌تر در قراباغ می‌کردیم، حالا به خواسته‌ی خدا در تفلیس می‌کنیم. ساخلو که در عباسیه [دژ عباس آباد] و ایروان می‌گذاشتیم، حالا در گنجه و گرجستان می‌گذاریم. اقامتی که در خانه‌های تبریز و خوی می‌نمودیم، حالا در صحرای افسطغه و شمکور می‌نماییم.

اما با این وجود، ولی‌عهد از اهمیت تعیین‌کننده‌ی دژ شیشه در راهبرد ارتش ایران در جنگ‌های دوره‌ی دوم، آگاهی لازم را نداشت و یا این‌که این پیروزی‌های همه‌جانبه‌ی به‌دست آمده در ماه‌های اولیه‌ی نبرد، او را سخت مغرور کرده بود. هرگاه وی از اهمیت آزادسازی دژ شیشه برای به‌دست آوردن پیروزی پایدار، آگاه بود، هرگز این‌گونه سخن نمی‌گفت: ^{۱۶}

از قراباغ چه مانده که موجب احتیاط باشد؟ در تفلیس چه باقی است که دفع آن نتوان نمود؟

ما که متصدی این حرب شدیم روسیه را پنج هزار و ده هزار نگفتیم، پنجاه هزار و صد هزار دانستیم. طرف دعوی «یرمولوف» را نمی‌دانیم، امپراتور را می‌دانیم ... در همین سال، ملک اسلام را به حول و قوت خدا، از لوٹ وجود آن‌ها، پاک می‌کنیم تا زمستان.

در این میان، ولی‌عهد با وجود انباشت نیروی زیاد و یاری‌های مالی و نظامی بی‌دریغ فتح‌علی‌شاه، از آزادسازی دژ شیشه، به گونه‌ای خودداری کرد. اجرا نشدن همین بخش از نقشه‌ی فراگیر جنگ، باعث از دست رفتن پیروزی‌های برق‌آسای ارتش ایران و سپس برگشتن برگ جنگ به زیان ایران، شد. در حالی که همه‌ی فرماندهان گسیل شده از سوی فتح‌علی‌شاه، به هدف‌های تعیین شده، دست یافتند. از این‌رو، دور از انصاف نیست که: ^{۱۷}

مخالفتان عباس میرزا نایب‌السلطنه، از رجال و شاه‌زادگان، گناه از دست رفتن استان‌های شمالی را به گردن او می‌انداختند.

در همین زمان، نیروهایی را که فتح‌علی شاه زیر فرمان آصف‌الدوله قرار داده بود، به نیروهای ولی‌عهد پیوستند. این هنگام، هم‌زمان بود با محرم هزار و دویست و چهل (۱۲۰۳ خ / ۱۸۲۴ م). از این‌رو، تکیه‌ها بسته شد و مراسم تعزیه به پا گردید. بزرگان دین چونان حاج ملا احمد نراقی و آخوند ملامحمد مامقانی، بعد از ذکر مصیبت، لشگریان را به جهاد برمی‌انگیختند، به گونه‌ای که:^{۱۸}

دسته دسته فوج فوج لشگریان اسلام، از مجلس وعظ برخاسته به خدمت نایب‌السلطنه آمده و اظهار شوق و تعهد یورش و بی‌باکی را از کشته شدن و کشتن می‌کردند.

اما از شگفت روزگار، از روی ندانم‌کاری یا «دانم‌کاری» عباس میرزا:^{۱۹}

غازیان را به صبر و سکون اشارت می‌فرمودند، ناله و نفیر از غازیان به اوج آسمان می‌رسید و چندان می‌گریستند که از این شوق و ذوق در راه دین داری، تعجب‌ها حاصل می‌شد.

دلیل یا بهانه‌ی عباس میرزا در جلوگیری از حمله، درحالی‌که روحیه‌ی جنگیدن، کشتن و کشته شدن به اوج رسیده بود، آماده نبودن مراحل «قلعه‌گیری» بود. سرانجام همه‌ی بهانه‌ها از میان برداشته شد و «علامات اعلام یورش در میان غازیان معین شد و نردبان‌های ترتیب یافته بود». اما در حالی‌که همه‌چیز برای ازادسازی دژ شیشه آماده شده بود، فرمان توقف صادر شد. در این میان، رای نایب‌السلطنه از آفند برگشته بود و با وجود پای‌فشاری آصف‌الدوله بر یورش بر دژ شیشه و اصرار وی بر این‌که نباید:^{۲۰}

لشگرهایی که سنگرها را به آن نوع نزدیک برده‌اند، به اردو احضار شوند، تا آن‌که مجلس مصلحت منعقد شده، از ماندن و کوچیدن، هریک که مصلحت شود، بر وفق آن معمول آید.

نایب‌السلطنه فرمودند که ما مشاوره کرده و مصلحت، در کوچ کردن دیده‌ایم و بیان مصلحتی را که شده بود، با آصف‌الدوله در میان گذاشته، تقریر فرمودند ... که چون قلعه‌ی متین گنجه در تصرف گماشتگان ما می‌باشد و در قلعه‌ی قراباغ از لشگر روس، چندان لشگری نیست که این قدر از لشگر را که در رکاب همایون است، مشغول به امر این‌ها نماییم ... پس مصلحت چنان می‌نماید که اگر به عون الله، چشم زخم دیگر به لشگریان روس که به همراهی ژنرال مده دوف است رسانیم، هم تلافی قتل سردار و شکست اردوی گنجه‌شده و هم مستحفظین قلعه‌ی شوشی، مایوس از امداد دولت خود می‌شوند و قلعه‌ی شوشی، به آسانی به تصرف خواهد آمد.

با رسیدن خبر پیروزی‌ها، فتح‌علی‌شاه از اردبیل بیرون شد و در سیاه کوه (قراچه‌داغ) ، در نزدیکی رودخانه‌ی ارس، فرود آمد.

فتح‌علی‌شاه که در موقعیت بسیار خوبی قرار گرفته بود، برای بهره‌گیری از پیروزی‌های به‌دست آمده در میدان جنگ، راه آشتی درپیش گرفت. وی برآن بود که با امضای قرارداد صلح با روس‌ها از موضع برتر، آن‌ها را به پذیرش رسمی مرزهای ایران در قفقاز وادار کند.^{۲۱}

برپایه‌ی این راهبرد، وی میرزا داودخان ارمنی را به‌عنوان سفیر فوق‌العاده، به سن پترزبورگ فرستاد؛ اما یرمولوف که بر اثر شکست‌های پی‌پی، کینه تیزتر شده بود، از واردشدن داودخان به خاک روسیه، جلوگیری کرد. در نتیجه، وی ناچار شد که از راه عثمانی و لهستان، رهسپار محل ماموریت خود گردد.^{۲۲}

داودخان در اسلام‌بول از سفیر امپراطوری اتریش، درخواست میانجی‌گری کرد.^{۲۳} در همین راستا، وی وسیله‌ی سفیر مزبور، نامه‌ای برای مترنیک (Metternich) صدراعظم اتریش فرستاد؛ اما پاسخی دریافت نکرد. از این‌رو، داودخان که در ضمن، حامل نامه‌ی عباس میرزا به برادر تزار و نایب السلطنه‌ی روسیه بود، راهی لهستان شد. اما روس‌ها که خود را برای جنگ آماده می‌کردند، اجازه ندادند که داودخان وارد خاک روسیه شود. هم‌زمان، روسیان از تأخیر عباس میرزا در آزادسازی دژ شیشه، بهره جستند و با:^{۲۴}

تجهیز یک نیروی پنجاه هزار نفری، دوباره به قفقاز یورش آوردند

دژ شیشه مستحکم‌ترین موضع پدافندی قفقاز بود و آزاد نکردن این دژ از سوی عباس میرزا، درحالی که امکان آن بسیار ساده بود، جای پرسش بسیار دارد:^{۲۵}

برپایه‌ی دلایلی که هنوز... روشن نشده است، در این مرحله عباس میرزا دل‌بستگی به جنگ از خود نشان نمی‌داد و به جای آن که با تصرف قلعه‌ی شیشه که نیرومندترین دژ جنگی قفقاز بود، ارتش ایران را از یورش احتمالی روس‌ها در امان دارد و...، دست روی دست گذارد تا روس‌ها، با تجدید قوا، دوباره قفقاز را تصرف کنند.

به دنبال پیروزی‌های آغازین، نخستین شکست بر ایرانیان در نبرد گنجه، وارد آمد. امیرخان سردار که مامور حفاظت از قلعه‌ی شهر بود، نظرعلی‌خان مرندی را به جای خود گذارد و برای نگاهبانی از منطقه‌ی شمکور، روانه شد.

وی در میانه‌ی راه با نیروهای روس که از تفلیس به گنجه می‌رفتند روبرو شد. روز ۲۶ شهریور ۱۲۰۵ (۱۷ سپتامبر ۱۸۲۶)، امیرخان سردار در نبرد با روسیان، زخم خورد و با فروافتادن

از اسب در میدان نبرد، کشته شد. فرماندهی میدان با محمدمیرزا فرزند عباس میرزا بود. او پس از کشته شدن امیرخان سردار، از میدان جنگ گریخت و خود را به درون دژ گنجه انداخت.^{۲۶} نظرعلی خان مرندی که از سوی ولی عهد به کوتوالی دژ گنجه برگزیده شده بود، بدون این که مورد آفند دشمن قرار گیرد، دژ را رها کرد و نیمه شب، همراه با محمدمیرزا فرزند ولی عهد، راه فرار را در پیش گرفت. در حالی که کمابیش دو هزار رزمنده و نه آتشبار توپ در دژ گنجه بود. سحرگاهان، روس‌ها بدون برخورد با پایداری، دژ گنجه را اشغال کردند. از دست رفتن دژ گنجه، نخستین شکستی بود که در جنگ‌های دوره‌ی دوم، به ارتش ایران وارد شد.

با از دست رفتن دژ گنجه، در حالی که با وجود شهربند دراز مدت دژ شوشی (شیشه)، کاری از پیش نرفته بود، نایب السلطنه، سرداران را به کنکاش فراخواند. در این مجلس کنکاش، آصف الدوله، غلام حسین خان سپهدار، با سرکردگان عراقی و سرتیپان و سرهنگان آذربایجان و بهرام میرزا و جهانگیر میرزا فرزندان ولی عهد نیز حضور داشتند. در نتیجه، سه پیشنهاد مطرح شد: نخست آن که رخ داده‌ها را به شاه گفته و از او، نظرخواهی شود. دوم، اگر رای بر آزادسازی دژ شیشه باشد، هم‌اکنون انجام شود و سوم آن که به سوی گنجه رانده و با روسیان به نبرد رویارو، پرداززند. اما سردارانی که از عمل کرد ولی عهد در این دو ماه، نگران بودند و براین باور بودند که می‌باید:

از اردوی خاقان [فتح علی شاه]، لشگری به محاصره‌ی قراباغ [دژ شیشه] مامور شده، لشگر نایب السلطنه در محل مناسبی که برای آب و علف و آذوقه، تنگی حاصل نشود، در مقابل سردار نشست، در چنین وقتی که غلبه فی الجمله از لشگر ایران، محسوس سردار روس بود ... به گفت و گوی صلح و جنگ پرداخته، از کم و کیف لشگر روس اطلاع کامل حاصل آید و بعد از استحضار از کم و کیف اوضاع روسیه، از روی بصیرت، بر جنگ و صلح، هر یک که مصلحت باشد، اقدام شود.

اما آصف الدوله، تنها سخن از جنگ می‌راند و بر این باور بود که نباید اجازه داد که نوار پیروزی‌ها بریده شود. سرانجام، همگان بر جنگ هم‌رای شدند. به دنبال این تصمیم، قرار شد که آصف الدوله و لشگرهای عراق، در بال راست قرار گیرند و سیف‌الملوک میرزا با افواج سیاه‌کوه (قراچه داغ) و مرند و گروس و پاره‌ای از سپاهیان مازندرانی به ریش سفیدی میرزا علی کرایلی و تهماسب قلی خان لاریجانی با دوازده آتشبار توپ در بال چپ و عباس میرزا، خود همراه با فرزندان و فوج خاصه، فوج افشار، فوج مراغه، در قلب قرار گرفتند. محمد میرزا و فوج تبریز و

همدان و غلامان تفنگ‌چی و غلامان خاصه و پیش‌خدمتان و سواران زبده عراق و آذربایجان، در پشتیبانی سپاه، قرار گرفتند.

نیروهای زیر فرمان ولی‌عهد، در یک فرسنگ و نیمی گنجه، آرایش نظامی گرفتند و آماده‌ی آغاز نبرد شدند. در این میان خیر رسید که ژنرال یرمولوف به دلیل شکست‌های پیاپی از فرماندهی برکنار شد و ژنرال پاسکوویچ به جای او برگزیده شده است.

سرانجام، نبرد برای باز پس‌گیری دژ گنجه، با آفند تفنگ‌داران عراقی و مازندرانی آغاز شد: ^{۲۸}

نخستین تفنگ‌چیان عراقی و مازندرانی، ساز مبارزت کردند و به پشته‌ای که آن‌جا گروهی از جماعت روسیه سیفناق کرده بودند [سنگر گرفته]، یورش بردند و در اول حمله، روسیان را هزیمت دادند.

به دنبال آفند پیروزی آفرین تفنگ‌داران، سواره نظام ایران به حرکت درآمد: ^{۲۹}

پس از آن، سواران ایران اسب برانگیختند و با گروه قزاق [سواره نظام روس] در اویختند. سوار قزاق نیز، تاب درنگ نیاورد و پشت به جنگ داد.

با فرار سوار نظام، روسیان آتشبارها را پیش آوردند و گلوله باران آغاز کردند. در این میان، با یک ندانم‌کاری عباس‌میرزا، پیروزی بدل به شکستی مرگ‌بار شد که سرانجام به «ترکمان‌چای» کشید: ^{۳۰}

نایب‌السلطنه در اندیشه فرو رفت که مبدا فرزندان را که نوآموز کارزارند، در آن ظلمت جنگ آسیبی رسد. کس به شتاب فرستاد که ایشان را برکنار کارزار باز دارند. نگاهبانان ایشان هم از نادانی و هم از در آشفتگی، فرزندان نایب‌السلطنه را در پیش چشم لشگریان، از قلب‌گاه، به یک‌سوی تاختند.

با این خطای غیر قابل بخشش که از یک فرمانده جنگی، بسیار به دور بود: ^{۳۱}

سرباز [آن] آذربایجانی، چنان فهم کردند که ایشان، طریق فرار گرفتند. لاجرم، بی‌آن که رزمی دهند و حمله افکنند، به جمله سر برگاشتند و بر بارگی‌های لشکر عراقی و بختیاری که به کار جنگ بودند، بر نشسته و راه فرار برداشتند.

با فرار سربازان آذربایجانی، بر اثر دستور نادرست ولی‌عهد: ^{۳۲}

جماعت مازندرانی و عراقی چون این بدیدند، نیروی جنگ از ایشان برفت و از دنبال هزیمت شدگان برفتند.
از این میان، دو هزار و پانصد تن مردم عراق و بختیاری را که اسب نبود، برپشته صعود کرده، متحصن شدند و یک روز و یک شب با روسیان رزم دادند و در پایان کار، جمله [کشسته] اسیر و دست‌گیر گشتند و چهار توپ از سپاه اسلام، به دست روسیان افتاد.

ولی‌عهد، از نبوغ فرماندهی تهی بود و شکست‌های بزرگ و سرنوشت‌ساز، هنگامی بر ارتش ایران وارد شد که او خود فرماندهی را به دوش می‌کشید و شاه یا نزدیکی‌های میدان جنگ نبود و یا وی را در جریان تصمیم‌گیری‌ها قرار نداده بودند. با این شکست: ^{۳۳}

نایب‌السلطنه به اتفاق آصف‌الدوله، ناچار دنبال هزیمت یان را گرفتند و تا کنار رود ارس برآمدند.

جهانگیر میرزا از فرزندان ولی‌عهد که هم‌راه وی بود، می‌نویسد: ^{۳۴}

نایب‌السلطنه و ... با آصف‌الدوله و سپهدار، روانه‌ی اردوی خاقان شدند. در جنگلی که سر راه بود، نزول اجلال فرموده بودند ... چند روز بود که [ولی‌عهد] و امیرزادگان رکاب که از گنجه تا این جا، به طورهای مختلف آمده بودند، طعام نخورده بودند و نایب‌السلطنه نیز به نان خشک که همراه بود، قناعت کرده ... مقرر فرمودند که همیشه حاضر و افروخته شده و اجاق بسته شده ... [من را] را برای تحصیل دیگ و برنج روانه فرمودند و این دعاگو [جهانگیر میرزا]، جمعی از تفنگ‌چیان دماوندی را دید ... به هر طریقی بود، دیگی و برنجی از آن‌ها تحصیل کرده ... به خدمت رساند.

بر اثر این شکست سخت و درد آور: ^{۳۵}

قریب به چهار هزار نفر مقتول و چهار پنج هزار نفر اسیر و دست‌گیر شدند. سرداران و سرکردگان و سرتیپان، هریک که به تفاریق جمع می‌آمدند، یکدیگر را متهم به تقصیر و تهاون نموده، زبان به طعن و تعرض هم می‌گشودند. متأسفانه، باید به این نکته اشاره شود که پاره‌ای از تاریخ نویسان و پژوهش‌گران جنگ‌های قفقاز: ^{۳۶}

بر این باورند که در لحظه‌های سخت نبرد، عباس میرزا نشان داد که از دانش جنگ و نیز دبیری و مدیریت لازم برای فرماندهی، برخوردار نبود.

باید گفت که ولی عهد، دارای توان روانی و در این راستا، دلیری لازم برای فرماندهی در لحظه‌های سخت نبود. از این رو، به مانند شکست در نبرد اسلان دوز که کار به قرارداد «گلستان» کشیده شد، این بار نیز:^{۳۷}

این شکست، مقدمه‌ی عقد عهدنامه‌ی شوم و خفت بار ترکمان‌چای گردید.

فتح علی‌شاه، با آگاهی از شکست ولی عهد و عقب‌نشینی او به جنوب رود ارس، وی را به اردوی خود فراخواند و به وی دستور داد که بر سر همه‌ی گذرگاه‌ها، سوار قراول بگمارد و سپس راهی شود. ولی عهد، بر سر همه‌ی گذرگاه‌ها از گذرگاه «یدی بلوک» تا معبر جواد، سوار و قراول تعیین کرد و شیخ الملوک مامور شد که در گذرگاه جواد تا حکم بعدی بماند. میرحسین خان تالش فرمان یافت تا با لشگرهای تالش و مغان، کنار رودخانه‌ی کر(کورا، کورش) را از گذرگاه جواد تا جایی که رودخانه به دریا می‌ریزد، نگاهبانی کند. سپس عباس میرزا همراه فرزندان و آصف الدوله و سپهدار، روانه‌ی اردوی شاهی شد. با رسیدن عباس میرزا به اردو، فتح‌علی‌شاه، فرمان داد تا:^{۳۸}

نایب‌السلطنه به کنار رود ارس رفته با لشگرهایی که هست در آن جا توقف فرمایند و شیخ الملوک و حسین خان تالش نیز از معبر جواد تا کنار دریا و قزل آغاج را محافظت نمایند و حسین خان سردار نیز با لشگری که دارد، سرحد ایروان را مضبوط دارد و نصیرخان تالش با دویست نفر تفنگ‌چی مازندرانی، به حفظ قلعه‌ی النجق نخجوان فرستاده شد.

شاه نیز، از طولیه شامی به تبریز آمد و سپس برای رسیدگی به امور دیگر مناطق کشور در زمستان، روانه‌ی تهران شد.

در این زمستان روسیان کوشیدند تا با گذشتن از رود ارس، دست‌بردهایی بزنند که با دادن کشته و از دست دادن جنگ‌افزار، کاری از پیش نبردند:^{۳۹}

نایب‌السلطنه، خبر آمدن ینارال مده‌دوف و معاودت او را به مشکین و از آن جا به سر قلعه‌ی اردبیل ... به عرض خاقان مغفور می‌رساند ... بدگویان این عرایض و اخبار مختلفه را که از نایب‌السلطنه می‌رسد ... خاطر نشان خاقان می‌نمودند که این اخبار بی اصل است و منظور نایب‌السلطنه، خالی نمودن، خزینه‌ی پادشاهی است.

با این وجود، فتح‌علی‌شاه، عبدالله میرزا (دارا) از فرزندان خود را با سواره نظام خمسه، به اردبیل گسیل داشت. از آن جاکه اثری از روس‌ها در آن حدود نبود، وی در همان زمستان، بازگشت.

شاه که از این شکست ولی‌عهد، سخت برآشفته بود، اعلام کرد که خود در میدان نبرد حاضر خواهد شد؛ اما خان‌های داغستان به حضور شاه رفتند و قول دادند که این شکست را جبران خواهند کرد. از این‌رو، حسن خان ساری اصلان، مصطفی خان شروانی و محمدحسین خان شکی، نبرد علیه روسیان را پی گرفتند و دوباره^{۴۰}:

به فاصله‌ی دوماه، تا سه فرسنگی تفلیس پیش رفتند

دوباره روس‌ها، برای بازپس‌گیری سرزمین‌های آزاد شده از سوی ایرانیان، دست به آفند زدند؛ اما بار دیگر از سپاهیان ایران شکست خوردند و به تفلیس باز پس نشستند .

با برکناری یرمولوف از فرماندهی نیروهای روس در قفقاز، پاسکوویچ که از جانب تزار جانشین وی شده‌بود، با انباشت نیرو، دژ ایروان را که از مهم‌ترین مواضع راهبردی قفقاز بود، نشانه گرفت . اما روسیان در انجام این کار، ناکام ماندند و با شکست‌های دیگری که بر آنان وارد شد، دوباره به تفلیس، پس نشستند .

در همین روزها، یعنی آذرماه ۱۲۰۵ (دسامبر ۱۸۲۶)، میرزا محمدعلی شیرازی برادر زاده‌ی میرزا ابوالحسن خان شیرازی، برای گفت و گوهای آشتی به ایروان رفت .

روسیان خواستار آن بودند که ایرانی‌ها سرزمین‌های آزاد شده در دوره‌ی دوم نبردها را به آنان پس بدهند و افزون بر آن، مبلغ هفتصد هزار تومان بابت هزینه‌های لشکرکشی، به آنان پرداخت شود. این بار نیز، گفت و گوهای آشتی در اثر زیاده خواهی روسیان، به جایی نرسید و در بهار سال ۱۲۰۶ خ (۱۸۲۷ م) ، میرزا محمدعلی شیرازی به ایران بازگشت .

شاه از شکست در نبردی که می‌بایست با پیروی از راهبرد کلی نظامی به پیروزی می‌رسید و با آزادسازی دژ شیشه (شوش، شوشی) و استقرار دوباره‌ی والیان و حاکمان ایرانی در قفقاز و جای‌گیر شدن آن‌ها و به‌سازی و بازسازی دژها، شهرها، راه‌ها و پل‌ها و هم‌زمان، تجهیز نیروهای محلی، پیروزی در قفقاز پای‌دار می‌شد، سخت آزرده و آشفته شده‌بود. بدون تردید در این لحظه، برخلاف خواست آقا محمدخان، در صورتی که دولت‌شاه زنده بود، او را به ولایت‌عهدی برمی‌گزید و

بدین سان، شاید می‌توانست، آب رفته را در سایه‌ی دلیری و کاردانی و توان روانی بالای وی، دوباره به جوی بازگرداند.

اما گفته می‌شود که او هنگام شهرنبرد بغداد، از بیماری «سل» از پای درآمد. آیا به‌راستی او را بیماری سل کشت و یا قربانی یک توطئه شد؟!

چنان‌که اشاره شد، فتح‌علی‌شاه که به دنبال سال‌ها تدارک، با انباشت نیروی زیاد و نیز هزینه‌های مالی بسیار و از همه مهم‌تر، یک راهبرد جنگی دقیق، در انتظار یک پیروزی برق‌آسا بود؛ بر اثر یک ندانم‌کاری و آزاد نساختن دژ شیشه، پیروزی در آستانه‌ی شکست قرار داشت و از همه مهم‌تر این‌که او با توجه به اوضاع کلی، گزینه‌ای هم در پیش نداشت، جز این‌که خود فرماندهی جنگ را به دوش کشد: ^{۴۱}

قبله‌ی عالم [فتح‌علی‌شاه] این روزها بسیار در فکراوند و حق دارند. می‌فرمایند که باید خودم بروم جنگ کنم. چرا که امید من در پسرها به نایب‌السلطنه بود و در نوکرها، به آصف‌الدوله و پارسال، از هر دو، یاس به هم رسانیدم. حالا نه نوکر دارم، نه پسر... پارسال زمستان، از بس غصه خوردم، مردم، حالا اگر باید مرد، چه بهتر در میدان نبرد بمیرم، نه در تهران ...

در ادامه، قائم مقام پرده از رازی برمی‌دارد که کم‌تر توجه تاریخ‌نگاران را به خود جلب کرده است و آن، روی‌گردانی عباس میرزا از جنگ، آن‌هم به دلیل یک شکست است که خود مقصر آن بود. گویی وی پس از هر شکست، به کلی روحیه‌ی خود را می‌باخت و در یک حالت روانی یاس و تسلیم فرو می‌رفت. چنان‌چه همین حالت ولی‌عهد، قرارداد گلستان را بر ملت ایران تحمیل کرد. قائم‌مقام در دنباله‌ی نامه‌ی خود به برادر زاده‌اش که در چورس در خدمت ولی‌عهد بود می‌نویسد: ^{۴۲}

... تا نایب‌السلطنه خدمت شاه نرسد، قرار هیچ کار معلوم نمی‌شود. حالا که نایب‌السلطنه در چورس ماندند و شاه به خوی خواهد آمد، مادام که ملاقات و اجتماع سعدین نشود، محال است که در کارها یک دل شوند ...

راستی راه، نبود یک‌دلی در چه بود؟ شاه بر این اندیشه بود که اگر باید بمیرد، بهتر است در میدان جنگ بمیرد و از این‌رو، راهی میدان نبرد بود؛ اما ولی‌عهد، روحیه‌اش در هم شکسته شده بود و در پی آن بود، به هر بهایی که شده به این جنگ پایان داده شود.

در آغاز بهار، از هر سو خبر می‌رسید که روسیان برآند که رودارس، مرز دو کشور گردد. از سوی دیگر، حسین‌خان سردار نیز با گسیل گزارش‌های پیاپی به تهران و تبریز، یادآور می‌شد که روس‌ها، دست‌اندرکار تدارک برای تصرف دژ ایروان هستند. در این میان، خبر رسید که: ^{۴۳}

لشگر پیش‌جنگ روسیه، حرکت از مکان خود کرده و وارد محال ایروان شد.

از این رو، حسین‌خان سردار ایروان، برادر خود را همراه تفنگ‌چیان مازندرانی و دو فوج از سپاهیان ایروان و اهالی شهر، در درون دژ ایروان جای داد و خود با بقیه‌ی سپاهیان ایروان که کمابیش چهارهزار تن را در برمی‌گرفت، در بیرون دژ، به کمین روسیان نشست. هم‌زمان، علی‌مردان‌خان تبریزی، همراه با تفنگ‌چیان مازندرانی و دماوندی، کوتوالی دژ عباس را به دوش داشت و یحیی‌خان تبریزی نیز، دفاع از دژ نظاره‌ی اردوباد را به دوش می‌کشید، در حالت آماده باش به سر می‌بردند تا در صورت لزوم به یاری حسین‌خان سردار برخیزند.

اما ناپختگی و دهن‌بینی نایب‌السلطنه، باعث شد که علی‌مردان‌خان با نیروهای مستقر در قلعه‌ی عباس آباد، به ایروان گسیل گردد و دژ عباس آباد، به محمد امین قاجار سرکشیک باشی (همسر خواهر نایب‌السلطنه)، با ابواب جمع فوج کنگرلو و احسان‌خان، سپرده شود.

علی‌مردان‌خان که آگاهی کامل بر اردو داشت، حکم را نپذیرفت و راستی را به نایب‌السلطنه، عرض کرد. با این وجود، نایب‌السلطنه، دوبار فرمان داد و در نتیجه، علی‌مردان‌خان، دژ را تسلیم کرد. این جابه‌جایی نیز از اشتباه‌های بزرگ ولی‌عهد بود که در جریان جنگ‌ها، زیان‌های فراوان به کشور رسانید.

ولی‌عهد، با دریافت خبرهای مربوط به حرکت روسیان برای تصرف ایروان، در کنار رودخانه‌ی شور آب (آجی‌چای) تبریز اردو زد و پس از بیست روز، همراه با سواران بابان، اردلان، شاهسون و دویران و نیز سپاهیان خمسه، روانه‌ی خوی شد.

در حالی که ولی‌عهد در حال تجهیز و حرکت به سوی خوی بود، خبر رسید که روسیان به ایچمیادزین (سه کلیسا) رسیده و پس از سه روز ماندن در آن‌جا، دست به شهربند ایروان زده‌اند.

از سوی دیگر با فرارسیدن بهار، فتح‌علی‌شاه به سنت هرساله، در چمن سلطانیه اردو زد و پیش از رسیدن وی به آن‌جا، فرماندهان و سربازانی که از پیش احضار شده بودند، در اردو آماده بودند. فتح‌علی‌شاه، با توجه به تارومار شدن ارتش ولی‌عهد در نبرد گنجه که نتیجه‌ی ندانم‌کاری عباس میرزا بود، به مانند همه‌ی سالان نبرد با روسیان، برای حضور در جبهه‌های جنگ، آماده‌ی

حرکت به سوی چمن اوجان در هشت فرسنگی تبریز، شد. در این هنگام عباس میرزا از شاه درخواست کرد که:^{۴۴}

تا سلطانیه آمده، در آن مکان توقف فرماید و از آن جا با فرستادن کمک و تدارکات جنگ، به تقویت لشکر آذربایجان مبادرت شود ...

نایب‌السلطنه، در حالی که سردار روس پس از پیروزی ناباورانه در نبرد گنجه به سختی تشجیع شده بود و در تدارک وارد آوردن ضربه‌ی سنگین تری بود، دلیل خود را برای نیامدن شاه به آذربایجان و نزدیک شدن به جبهه‌های نبرد، این‌گونه بیان می‌کند:^{۴۵}

اگر موکب همایون وارد آذربایجان شود، باید این یک مشت رعیت مشغول خدمت‌کاری اردوی همایون بوده، از رسانیدن سیورسات و تدارکات به اردوی نایب‌السلطنه، عاجز خواهند ماند و در این سال که غله فی‌الجمله تسعیر دارد، برای لشگریان سرحد، کار تنگ خواهد شد.

با دگرگون شدن حالت ولی‌عهد، فتح‌علی‌شاه به این باور رسیده بود که:^{۴۶}

عباس میرزا، با دولت روس ساخته و محرک سردار روس او می‌باشد.

از این رو، فتح‌علی‌شاه بر آن بود که هرچه زودتر خود را به آذربایجان برساند، تا:^{۴۷}

اگر عباس میرزا را چنین خیالی باشد، بعد از ورود موکب همایون، دفع خیالات او بشود.

با رسیدن اردوی شاه به چمن اوجان، نایب‌السلطنه که می‌بایست از نزدیک شدن نیروهای دولت مرکزی به جبهه‌های نبرد، شادمان گردد، دگر بار از شاه:^{۴۸}

استدعای توقف در آن مکان را نمودند، باز مسموع نیفتاد. کوچ‌برک کوچ از کنار تبریز گذشته، روانه‌ی دارالصفای خوی شدند.

شتاب فتح‌علی‌شاه برای رسیدن هرچه زودتر به شهر خوی و دیدار ولی‌عهد، از آن رو بود که چنان که گفته شد، شاه بسیار بدگمان شده بود و هم‌چنین:^{۴۹}

مخالفتان نایب‌السلطنه، نزد فتح‌علی‌شاه چنین وانمود کرده بودند که عباس میرزا، با روس‌ها ساخته است.

پافشاری زیاده از حد ولی عهد بر نیامدن شاه به آذربایجان، به حق بر بدگمانی فتح‌علی شاه افزوده بود. از این‌رو، برای در هم شکستن توطئه‌ی احتمالی، خود را با شتاب به خوی رساند:^{۵۰}

نایب‌السلطنه از خوی اردوی خود را حرکت داد، به محال چورس و صحرای قراضی‌الدین برده، خود با خواص و اعیان به استقبال خاقان شتافتند ... در موکب شاهی روانه شده در آن طرف قلعه‌ی خوی که "چمن شهر" می‌گویند، اردوی همایون نزول نموده، به انعقاد مجلس مصلحت و قرار و مدار جنگ پرداختند.

فتح‌علی‌شاه، چندی را در خوی گذراند و در این هنگام:^{۵۱}

قریب به پانزده هزار سوار زبده در اردوی شاه و نایب‌السلطنه بود، سواى سوار نظام و تفنگ چی مازندرانى که قریب بیست هزار نفر می‌شدند.

شاه از این که آگاه شد بر اثر سستی و سهل‌انگاری، روسیان به خود دل می‌دهند که از ارس بدون پروا گذشته و شهرها و آبادی‌ها را مورد تهاجم قرار دهند بسیار برآشفته شد و:^{۵۲}

امرو مقرر داشتند که نایب‌السلطنه با رکن‌الدین علی نقی میرزا و اصف‌الدوله و سایر سرکردگان ... با ده هزار سوار و چهارده عراده توپ، به محال گچ‌سر گسیل شوند. قرار بر این بود که این نیرو، در جاهای مناسب به کمین نشیند و با دست‌برد به روسیانی که به این سوی ارس می‌آیند، هم زهر چشمی به ژنرال روس نشان دهند و هم باعث دل‌گرمی نیروهایى شوند که در دژهای عباس آباد و ایروان و ... مستقر بودند.

هم زمان، به فرمان شاه که در قصبه‌ی گلیز اردو زده بود، پیاپی نیروهایی از چریک‌های سیاه کوه (قراچه داغ) و شاهسون، برای دست‌برد به نیروهای روسیه مستقر در قراباغ (کورا باغ)، گسیل می‌شدند.

در این میان آگاهی رسید که روسیان، منطقه‌ی سالیان را مرکز تدارکات نیروهای خود در قره‌باغ قرار داده‌اند و از بندر آستارگان (حاج طرخان، هشترخان)، با کشتی سرباز و آذوقه، به آن‌جا اردو می‌کنند.

از این‌رو، از اردوی شاهی دستور رسید که دو هزار تن از چریک‌های شاهسون اردبیل و خلخال و موصلان‌لو و شاطران‌لو، با چهار آتشبار توپ به فرماندهی جهانگیر میرزا، روانه‌ی آدینه بازار در تالش شوند و در آن‌جا، حسین خان تالش، با سواره و پیاده در گوک تپه، به این نیروها

پپیوندند. با ورود نیروهای چریکی از اردبیل و خلخال، بر پایه‌ی برنامه‌ریزی‌های انجام شده، حسین‌خان نیز با کمابیش پنج‌هزار سواره و پیاده تالش، در گوک تپه، به آنان پیوست.

«سالیان»، در میان دو شاخه‌ی رود ارس و دریای مازندران قرار داشت و تنها از راه آب، دسترسی به آن امکان داشت.^{۵۳}

با آفند دلیرانه‌ی نیروهای گسیل شده، روس‌ها به‌جای گذاردن دویست کشته و نیز یک‌صد و پنجاه اسیر، از صحنه‌ی نبرد گریختند. در این نبرد، روس‌ها، توپ‌خانه‌ی خود را رها کردند و بیش‌ترین قایق‌های آنان و نیز آذوقه‌ی انبار شده در این منطقه، به چنگ نیروهای ایران افتاد.

از سوی دیگر، به‌دنبال درهم کوبیده شدن روسیان در نبردنجوان، یحیی‌خان به حضور فتح‌علی‌شاه رسید و:^{۵۴}

دو هزارو سیصد نیزه سر و یک هزار و پانصد تن اسیر و پنج عراده توپ از پیشگاه
پادشاه بگذرانید ...

فتح‌علی‌شاه، با توجه به درپیش بودن زمستان، راه پای‌تخت را در پیش گرفت. از این‌رو، از چمن مهربان بیرون شد و راهی سراب گردید و روز ۲۲ مهر ۱۲۰۵ (۱۴ اکتبر ۱۸۲۶) وارد تهران شد. پیش از حرکت:^{۵۵}

شهریار تاج‌دار فرمان کرد که آصف‌الدوله در قلعه‌ی تبریز نشیمن سازد و عبدالله خان ارجمندی و تهماسب قلی‌خان و ولی خان تنکابنی و حاجی حسن خان دامغانی و علی قلی‌خان قراقرزولو و عبدالله خان دماوندی با افواج خود ملتزم رکاب او باشند و معادل ده هزار تومان زر مسکوک از بهر نایب‌السلطنه عطا فرمود.

چنان‌که گفته‌شد، روسیان در زمان‌هایی که شاه ناچار از بازگشت به تهران بود و در نزدیکی میدان جنگ نبود، دست به آفند زده و پیروزی‌هایی به دست‌می‌آوردند. این بار نیز با رفتن فتح‌علی‌شاه به تهران:^{۵۶}

بعد از بیرون شدن شهریار تاج‌دار از آذربایجان، لشکر ایران را یک‌باره هول و هرب، در خاطر نشست و بسقاویج [پاسکوویچ] را طمع و طلب زیادت شد.

برای اجرای دستورهای شاه، عباس‌میرزا و رکن‌الدوله و آصف‌الدوله، با ده‌هزار سوار و چهار آتش‌بار توپ، برای دست‌برد به روسیان، از اردوگاه چورس به حرکت درآمدند. نایب‌السلطنه، فرماندهی اردوگاه چورس را به محمدخان امیر نظام سپرد و دستور داد که اردو، بدون توجه به

رخ داده‌های جنگ، بدون فرمان وی، از جای خود حرکت نکند. نایب‌السلطنه و همراهان، در محال گج‌سر، به کمین روسیان نشستند. در این میان، احسان‌خان که عباس‌میرزا، وی را چندی پیش با وجود مخالفت‌ها، به کوتوالی دژ عباس‌آباد برگزیده بود، خیانت کرد و حضور نیروهای ایران در گج‌سر را به آگاهی پاسکوویچ رسانید. از این‌رو، پاسکوویچ خود روانه‌ی میدان جنگ شد و با انباشت نیروی بسیار به کنار رود ارس آمد و در کنار پلی که بسته شده بود، اردوگاه ساخت. ایرانیان که از خیانت احسان‌خان آگاه نبودند و نمی‌دانستند که پاسکوویچ، همراه با سپاه بسیار و توپخانه‌ی نیرومند، به میدان جنگ آمده است، برای کشاندن روسیان به کمین^{۵۷}:

قریب به چهارصد پانصد سوار، به طرز قراولی پیش‌رفته، خود را به سوار قزاق روسیه نمودند.

اما روس‌ها که وسیله‌ی احسان‌خان از کمین ارتش ایران آگاه بودند، گروهی سواره را به جنگ سواران ایران فرستادند. سواران ایران با توجه به دستوری که داشتند، از برابر روسیان گریختند تا آنان را به کمین‌گاه بکشند. با رسیدن روسیان، به کمین‌گاه، ایرانیان برون تاختند و آن‌ها را تارومار کردند. به دنبال این برخورد نخستین، ولی‌عهد، آصف‌الدوله و رکن‌الدوله همراه با نیروهای خود از کمین‌گاه بیرون آمدند که ناگاه با پاتک نیروهای اصلی روس به فرماندهی پاسکوویچ روبرو شدند. در اثر خیانت احسان‌خان، نیروهای ایران درهم شکست و پرچم شیرو خورشید نشان ولی‌عهد نیز به دست روسیان افتاد. در این نبرد تلفات نیروهای ایرانی زیاد نبود؛ اما از آن‌جا که پیاده نظام و توپخانه‌ی سنگین همراه نداشتند، ناچار از برابر روس‌ها پس نشستند و ولی‌عهد و همراهان، خود را به اردوگاه چورس رسانیدند. رکن‌الدوله، به‌خوی رفت و رخ داده‌ها را به آگاهی فتح‌علی‌شاه رسانید.

احسان‌خان که از بالای دژ عباس‌آباد، ناظر حاصل خیانت خود بود، هزار تن سرباز کنگرلو را که با خود به دژ برده بود، به بهانه‌ی پدافند دژ، در باروها و در کنار درهای دژ، مستقر کرد. در این هنگام، پاسکوویچ با سرهای بریده‌ی سربازان ایرانی و نیز پرچم به غنیمت گرفته شده‌ی عباس‌میرزا به پای دیوار دژ رسید و از احسان‌خان خواست که درخواست امان کرده و دژ را تسلیم کند. احسان‌خان، از دژ بیرون شد و با گرفتن «امان و آسایش دایمی از دولت روس»، قلعه‌ی عباس‌آباد را تسلیم کرد (۱۲۰۶خ/۱۸۲۷م). پاسکوویچ، هم‌ی سربازان دژ را به عنوان اسیر روانه‌ی تفلیس کرد و سربازان کنگرلو را آزاد گذاشت که به هر کجا که می‌خواهند بروند.

به دنبال این پیروزی آلوده به خیانت، پاسکوویچ وسیله‌ی ولیعهد، درخواست آستی کرد و خواهان آن شد که فتح‌علی‌شاه، ایالت ایروان را با صد هزار تومان اشرفی زر، به امپراتور روسیه واگذار کند و در برابر، امپراتور روس نیز ولایت تالش و مغان را به ایران واگذارد.

پس از رسیدن فرستاده‌ی ژنرال روس، ولیعهد به لشکرگاه فتح‌علی‌شاه آمد و درخواست روسیان را به آگاهی فتح‌علی‌شاه رسانید. شاه دستور داد که در این باره کنکاش شود و سرداران و بزرگانی که دعوت به حضور شده بودند، نظر خود را بازگویند. نایب‌السلطنه، شاید از این رو که پافشاری او برای واگذاری دژ عباس‌آباد به احسان خان کارها را به این‌جا رسانیده بود و ...، ساکت بود. در این مجلس، حسین خان سردار:^{۵۸}

متعهد در خدمت خاقان ... شد که از این تاریخ که ماه عقرب [آبان ماه] بود تا اول سرطان [تیرماه] سال آینده، مملکت ایروان را محفوظ کرده و قلعه‌ی عباس‌آباد را مسترد نماید و در ازای این خدمت، خاقان ... پنجاه هزار تومان مدد خرج، مرحمت فرمایند.

فتح‌علی‌شاه، تعهد او را پذیرفت و او را به خلعت‌های فاخر سرافراز کرد و دستور داد که پنجاه هزار تومان به او پرداخت شود. بدین سان، شاه پیشنهاد آستی روسیان را نپذیرفت و فرستاده را دست خالی روانه کرد.

هم‌زمان، فرستاده‌ای که خبر پیروزی‌های نبرد «سالیان» آورده بود به لشکرگاه فتح‌علی‌شاه رسید. شاه برای جهانگیر میرزا که این پیروزی را به‌دست آورده بود، خلعت و نشان فرستاد و چون، زمستان در پیش بود، راهی تهران شد.

از شگفت روزگار این‌که محمد میرزا [محمدشاه بعدی]، بزرگ‌ترین فرزند عباس میرزا، با رسیدن خبر شکست ولیعهد در گچ‌سر، از جهانگیر میرزا می‌خواهد که از قصبه‌ی سالیان بیرون رود و به اردبیل بیاید. هنگامی که جهانگیر میرزا به دژ اردبیل رسید، فتح‌علی‌شاه در نزدیکی سرآب بود. از این‌رو جهانگیر میرزا برای تقویت بیش‌تر دژ اردبیل، از فتح‌علی‌شاه درخواست نیروی کمکی کرد. فتح‌علی‌شاه:^{۵۹}

ششصد نفر از جان‌بازان نظام نپاوند، با دویست نفر تفنگ‌چی محال ناین را برای حفظ قلعه‌ی اردبیل فرستاد.

هم‌چنین فتح‌علی‌شاه دستور داد که رکن‌الدوله به کار دفاع دژ تبریز سروسامان دهد و آن‌جا را به آصف‌الدوله و میرزا محمدخان لاریجانی بسپارد. رکن‌الدوله برای اجرای فرمان فتح‌علی‌شاه

به تبریز رفت و کمابیش هشت هزار سرباز از آذربایجان، مازندران و مناطق مرکزی را در دژ آن جا گماشت. هم‌چنین، وی از دوازده هزار تن از مجاهدان تبریز و اطراف، سان دید .

رکن‌الدوله با سرو سامان دادن به امور دفاعی تبریز، خود را به اردوی شاه که به آرامی به سوی تهران در حرکت بود، رسانید و گزارش ماموریت محوله را به فتح‌علی‌شاه داد .

پس از رفتن شاه، ولی‌عهد که به‌دلیل تسلیم دژ عباس‌آباد از سوی احسان خان، سرشکسته شده بود، از ارس گذشته و از راه محال شرور، روانه‌ی ایروان شد. در نزدیکی‌های ایروان، با لشگری از روسیان برخورد کرد و آن‌ها را درهم شکست. نیروهای شکست خورده‌ی روسیان با رها کردن آذوقه و دیگر ملزومات، خود را به پناه دیوار سه کلیسا (ایچمیادزین) کشاندند. از آن جا که نایب‌السلطنه آگاه شد که پاسکوویچ به یاری محاصره شدگان می‌آید، دست از محاصره برداشت و به شهر خوی بازگشت. اردو را در خوی گذارد و خود با نیروهای اندک به قریه‌ی شندآبادگنی از توابع تبریز رفت .

در این‌جا، با حضور ولی‌عهد در نزدیکی تبریز و اردوی وی در خوی که فاصله‌ی زیادی با تبریز ندارد و نیروی قابل توجه در شهر تبریز، چیزی رخ می‌دهد که با هیچ معیاری، جز یک توطئه‌ی کامل، قابل سنجش نیست.

چندی پیش که فتح‌علی‌شاه، سخت نگران بود و بر ولی‌عهد بدگمان، در حالی که از آذربایجان راهی تهران بود، رکن‌الدوله را همراه با کمابیش « هشت هزار نفر از سربازان آذربایجان، تفنگ‌چیان مازندران و عراق »، در دژ تبریز مستقر کرد و هم‌چنین « دوازده هزار نفر از مجاهدان تبریز و محالات را سان » دید و از کارها، اطمینان حاصل کرد. ترکیب نیروهای استقرار یافته از سوی فتح‌علی‌شاه در تبریز، نشان آشکاری از سؤ‌ظن او بود. از سوی دیگر، در آن زمان، به نوشته‌ی جهانگیر میرزا فرزند عباس میرزا :^{۶۰}

شهر تبریز در سنه‌ی هزار و دویست و چهل‌وسه (۱۲۰۶/خ/۱۸۲۷م) ، مشحون بیست هزار خانوار رعیت بود و هشت هزار لشگر نظام و تفنگ‌چی در قلعه‌ی تبریز، حاضر و مستعد بودند و زیاده از یکصد و بیست عراده توپ مستعد، در دارالسلطنه‌ی تبریز موجود بود و قورخانه و آذوقه، چون سی سال بود که نایب‌السلطنه... در آن شهر توقف داشتند و همیشه را فکر انجام تدارک حرب بودند، بیرون از اندازه جمع شده بود.

نایب‌السلطنه که در اطراف تبریز اردو زده بود ، معلوم نیست با وجود زمستان، چرا به تبریز وارد نشد. در حالی که او از این که روسیان، آهنگ تبریز را دارند، آگاه بود. عباس میرزا، در امرداد

۱۲۰۵ (ژوئیه ۱۸۲۶)، از گفته‌ی یکی از سرداران روس به آصف‌الدوله نوشته بود که با وجود درخواست‌های مکرر پاره‌ای از ارمنیان، وی:^{۶۱}

صالادات به هیچ طرف نفرستاد و عذری [ی] که آورد، این بوده است که مقصد ما تبریز است.

از سوی دیگر، در حالی که اردوی اصلی نایب‌السلطنه در خوی مستقر بود، ژنرال روس با تنها سه هزار پیاده و هزار سوار و ده آتشبار توپ، از ارس گذر کرد و از راه مرند (از میان اردوی همراه نایب‌السلطنه در کنار تبریز و اردوی اصلی ولی‌عهد در خوی)، روانه‌ی گشودن تبریز گردید.

حتا اگر این فرض را هم بپذیریم که گروهی از خان‌های مرند به دلیل اعدام نظر علی‌خان که دژ گنجه را بدون جنگ تسلیم روسیان کرده بود، از روسیان خواسته بودند که تبریز را اشغال کنند و میر فتح مجتهد نیز همین درخواست را از روسیان کرده بود، آیا می‌توان باور کرد که سردار روس تنها با چهار هزار نفر و ده آتشبار توپ، راهی گشودن تبریز شود، در حالی که یکصد و بیست آتشبار توپ و هشت هزار تن «لشکر نظام و تفنگ‌چی» در تبریز بود؟

چگونه او با گذر از ارس به ژرفای آذربایجان نفوذ می‌کند، در حالی که بیش‌تر سپاهیان او پیاده نظام بودند و توپ‌خانه‌ی سنگین هم به همراه داشت ولی هیچ‌کس، خبردار نمی‌شود؟ سردار روس برای رسیدن به تبریز، می‌بایست چندین شب اتراق می‌کرد، چادرها بر می‌افراشتند، خوراک می‌پختند و برای تهیه خوراک و دیگر نیازمندی‌ها، به روستاها و شهرک‌های سر راه مراجعه می‌کردند؛ باز هم از مرزداران و مجاهدان و مردم روستاها و شهرک‌ها، هیچ‌کس آگاه نمی‌شود و خبری به خوی و تبریز نمی‌رساند؟! ژنرال روسی، با نیروهای خود تا قریه‌ی صوفیان که شش فرسخی تبریز می‌رسد؛ اما تاریخ را چنین نگاشته‌اند تا بباورانند که، احدی از دولت‌خواهان این طرف را خبری از آمدن او نبود.^{۶۲}

آیا این امر، باورکردنی است؟ یا این که هیچ‌یک از دولت‌خواهان را نمی‌بایست خبری از آمدن او می‌شد؟!

در هیچ‌یک از تاریخ‌های به‌جا مانده، اشاره‌ای نیست که چرا در زمستان، عباس میرزا در یکی از روستاهای حومه‌ی تبریز اردو می‌زند و به شهر تبریز وارد نمی‌شود؟ این نکته نیز، بسیار حائز اهمیت است که چرا وی از مردم تبریز روی پنهان می‌کند؟ حتا هنگامی که سربازان روس تبریز را شهربند کرده بودند، اگر عباس میرزا، رو نشان می‌داد و یا یکی از فرزندان یا معتمدان خود را به تبریز می‌فرستاد و دستور پای‌داری می‌داد و یا این که فرمان می‌داد که در یک عملیات

هم‌آهنگ از درون شهر و بیرون شهر، روسیان را مورد آفند قرار دهند، روس‌ها حتی یک‌روز هم نمی‌توانستند، پای‌داری کنند.

به راستی که گستاخی سردار روس که فرسنگ‌ها در درون خاک آذربایجان نفوذ می‌کند و هیچ کس متوجه آمدن یک ارتش چند هزار نفری مرکب از پیاده و سوار و توپ‌خانه نمی‌شود، جای پرسش دارد. چگونه ممکن است به نوشته تاریخ نویسان، پاره‌ای از خان‌های مرند و نیز میرفتاح از تبریز با سردار روس در آن سوی رودخانه‌ی ارس، نامه‌نگاری کنند، پیام بفرستند و ... ولی هیچ کس از این کار آگاه نشود؟ با نزدیک شدن روسیان به تبریز:^{۶۳}

چون گرد و غبار لشگر در صحرای صوفیان ظاهر شد، همه‌مهمه و گفت‌وگو در تبریز پیدا شده، بعضی گفتند که نایب‌السلطنه است که از طرف خوی می‌آید و بعضی گفتند که شاید لشگر روس باشد.

با وجودی که روسیان به نزدیکی تبریز رسیدند، از نایب‌السلطنه که در همان نزدیکی‌ها اردو زده بود، خبری نشد. آیا می‌توان باور کرد که او از آمدن روسیان، خبردار نشده بود؟ در این میان، طبیعی است که اختلاف رای در میان امنای تبریز پدیدار شود. گروهی می‌گفتند که پای‌داری کنیم و نایب‌السلطنه را که در چند فرسنگی آگاه کنیم و پاره‌ای چون لشگریان روسیه را پشت دروازه‌های تبریز می‌دیدند و با این وجود هیچ نشانه‌ای از عباس میرزا نبود، به این باور رسیده بودند که همه‌ی نیروهای ولی‌عهد نابود شده‌اند و چون شاه نیز به تهران برگشته است، پس شهر را رها کرده و عقب نشینی کنیم.

در این میان، آصف‌الدوله به دروازه‌ی گجیل رفت و دستور داد تا توپ‌ها را پرکنند و خود بر سر توپ ایستاد و روسیان در کنار خشک رود (آجی چای)، نزدیک به نیم فرسنگی شهر مستقر شده بودند. باز هم از نایب‌السلطنه و لشگریان همراه و نیز آمدن اردوی خوی، خبری نبود. در حالی عباس میرزا، نیک می‌دانست که هرگاه همسر و فرزندان او که در تبریز هستند به دست روسیان بیفتند، در آن صورت آن‌ها، خواستار سرزمین‌های بیش‌تری خواهند شد و خود وی در نامه‌ای که به بهرام میرزا، در ۲۹ مهرماه ۱۲۰۶ (۲۲ اکتبر ۱۸۲۷) نوشته، یادآور شده بود:^{۶۴}

به عالی‌جاه میرزا تقی فرمایشی کردیم که اگر در امر تبریز، اختلالی به هم رسد، اخبار خواهیم کرد که چه کند.

در کار تبریز، اختلال شد؛ اما از ولی‌عهد خبری نبود و فرمایش نکردند که چه کنند.

به دنبال درگذشت حاجی میرزا یوسف مجتهد، میرفتاح به جای پدر نشست. مردم تبریز، به حاجی میرزا یوسف، اعتقاد و پاره‌ای ارادت داشتند. وی برخلاف فرزند ناخلفش، مردی استوار اندیشه و دولت‌خواه بود.^{۶۵}

در این میان، معلوم نیست که میرفتاح، چگونه با روسیان رابطه ایجاد می‌کند و به آن‌ها پیام می‌دهد و روسیان سخن او را باور می‌کنند و سردار روس با نیروی اندک از ارس می‌گذرد و روانه‌ی فتح تبریز می‌گردد. وی به سردار روس گفته بود:^{۶۶}

در تبریز، چندان جمعیتی نیست و اهل تبریز، خواهان شما می‌باشند ... به محض این‌که اهل تبریز، مستحضر از آمدن شما شوند، غوغا و شورش کرده، لشگریان و مستحفظان ایران را مسلوب‌الاختیار کرده و شهر تبریز را به تصرف دولت روس می‌دهند.

اما اگر فرمانده روسیان اطمینان کامل نداشت که نیروهای ولی‌عهد، راه بر او نخواهند گرفت و یا این‌که پیام‌های میرفتاح و چند خان مرند، فریب برای به دام کشیدن او نیست، هرگز دست به یک چنین کاری می‌زد؟

سرانجام، در اثر کوتاهی ولی‌عهد و پنهان شدن وی در اطراف تبریز، شهر سقوط کرد. در حالی‌که اگر حتا هنگامی که روسیان به شهر تبریز وارد شده بودند، ولی‌عهد با چند هزار سرباز خود را به مردم تبریز می‌نمایاند، مردم روسیان را از شهر می‌رانند و بی هیچ گمانی خود روس‌ها، از ترس فرار می‌کردند. با نزدیک شدن سقوط تبریز و پدیدار نشدن هیچ نشانه‌ای از عباس میرزا و ارتش ولی‌عهد:^{۶۷}

محمدخان لاریجانی با تفنگ‌چیان خود، سوادکوهی، مازندرانی و عراقی به در خانه‌ی ولی‌عهد می‌رود و می‌گوید که شاه به من فرمان داده است که اگر لشگر روسیان به دروازه‌های تبریز رسیدند، تو همسر و فرزندان نایب‌السلطنه را برداشته و نزد من بیاور.

وی می‌گوید، از آن‌جا که ولی‌عهد در تبریز نیست، من باید این فرمان را اجرا کنم. از این رو، وی همسر و فرزندان ولی‌عهد را برداشته و روانه شد.

در این‌جا، دو مسأله‌ی جالب وجود دارد. نخست آن‌که فتح‌علی‌شاه با بدگمانی که نسبت به ولی‌عهد داشت. احتمال آن‌را می‌داد که روسیان، تبریز را آماج حملات خود قرار دهند و از سوی دیگر ولی‌عهد نیز که از این دستور فتح‌علی‌شاه آگاهی داشت، آسوده خاطر بود که اگر تبریز فرو افتد، همسر و فرزندان وی را گزند نمی‌خواهد رسید.

با بیرون شدن محمدخان لاریجانی و تفنگ‌چیان همراه وی برای بردن همسر و فرزندان ولی‌عهد، میرفتاح مجتهد با گروهی از اوباش، به دروازه‌ی گجیل یورش بردند. هرگاه نایب‌السلطنه در تبریز بود و یا خود را به نا آگاهی نمی‌زد و به تبریز وارد می‌شد، محمدخان لاریجانی برای اجرای فرمان شاه، تبریز را ترک نمی‌کرد و میرفتاح مجتهد نیز از رفتن او گستاخ نمی‌شد و ... سرانجام در اثر این خیانت یا ندانم‌کاری‌ها:^{۶۸}

اختیار نواحی اشغال شده، به‌دست میرفتاح مجتهدافتاد. میرفتاح مجتهد در خیانت تا آن‌جا پیش رفت که در سرکوب شورش تبریز، روسیان را راهبری کرد و فهرست نام قیام‌کنندگان را به پاسکوویچ داد.

در این فرایند، بسیاری بازداشت شدند و گروهی تبعید و اعدام گردیدند. به دنبال این خیانت و جنایت:^{۶۹}

به تشویق میرفتاح مجتهد، حکمرانان مراغه، اهر و کلید آن شهرها را برای فرمانده روس فرستادند.

در دوران اشغال تبریز از سوی روسیان، میرفتاح مجتهد، از هیچ جنایتی فروگذار نکرد. وی حتا، فتوای قتل، غارت و تجاوز به ناموس هم‌شهریان مسلمان خود را نیز، صادر کرد. وی برابر تظلم مردم در دست‌درازی روسیان به ناموسشان، گفته بود:^{۷۰}

صالدات [سربازان روس]، به‌جای فرزندان من‌اند، چگونه به اذیت و «عزوبت» ایشان، راضی شوم.

بعد از تحمیل ننگ‌نامه‌ی ترکمان‌چای که مسئولیت قابل توجهی از آن، متوجه میرفتاح بود، وی در پناه پاسکوویچ، از تبریز گریخت و خود را از انتقام مردم رهاوند؛ اما بسیاری از هم‌دستان و هم‌کاران خیانت‌کار وی، به سزای خیانت خود رسیدند.

هم‌زمان، پاسکوویچ راهی ایروان شد. نخست دژ سردارآباد را اشغال کرد و به سه کلیسا (ایچمیادزین) آمد و روانه‌ی گشودن دژ ایروان شد. گشودن این دژ، با وجود فوج خاصی تبریز، فوج مراغه، دو فوج ایروان و دو هزار تفنگ‌چی مازندرانی و یک‌صد آتشبار توپ، شاید غیرممکن بود. روسیان، دژ را به سختی گلوله باران کردند؛ اما در چند روز گلوله باران، کاری از پیش نبردند. پاسکوویچ می‌دانست که با وجود یکصد آتشبار توپ و چند هزار سرباز، گشودن این دژ، کار

ناشدنی است. اما او در انتظار رسیدن خبر فرو افتادن تبریز بود که قرار بود، در همین روزها، به مدافعان دژ برسد. همین‌گونه نیز شد و با رسیدن خبر فرو افتادن تبریز، مدافعان: ^{۷۱}

یک‌جا، دل از دست داده و دست از قلعه‌داری کشیده و ...

بدین سان، در اثر توطئه‌ی سقوط تبریز، دژ ایروان نیز فروافتاد و روسیان بر سرتاسر قفقاز، مسلط شدند. با این پیروزی، پاسکوویچ از ارس گذشت و وارد تبریز شد. هنگام فرو افتادن تبریز، عباس میرزا در «شندآباد» در نزدیکی تبریز بود، اما به‌جای این‌که با نیروهای خود برای آزادی تبریز اقدام کند: ^{۷۲}

از رفتن تبریز، فسخ عزیمت فرموده و معین بود که در ولایت خوی نیز اقامت
متعسر است ... به‌طرف محال سلماس عود فرمودند

ولی از سلماس به ارومیه رفت و از آن جا: ^{۷۳}

عالی‌جاه بیجن [بیژن] خان را با نوشته‌ی ملایمت و ملاحظت، نزد ینارال بسقویچ
[ژنرال پاسکوویچ] ... فرستاد و طالب صلح و صفا شد.

فتح‌علی‌شاه، پس از آگاه شدن از فروافتادن تبریز، فرمان به احضار لشگرهای مازندران و عراق و خراسان داد. هم‌چنین، فرمان داد تا شیخ‌علی میرزا با لشگر ملایر و توپس‌رکان به زنجان روند و حسین‌خان سردار با سواران ایلات قزوین نیز به فرمان شاه، روانه‌ی زنجان شدند. البته در این میان، همه‌جا درحضور شاه، سخن از ندانم کاری‌ها و شاید «دانم کاری‌های» عباس میرزا بود و شاید شاه هم در این فکر بود که حسن علی‌میرزا، فرزند حسین علی میرزادولت‌شاه را به نیابت سلطنت برگزیند.

بارسیدن بیژن‌خان به تبریز، پاسکوویچ پایه‌های آشتی را به گونه‌ی نوشتاری به آگاهی فرستاده‌ی ولی عهد رسانید و افزود، هرگاه شرط‌های پایه مورد پذیرش قرار گیرد، جزئیات را می‌توان در گفت‌وگوی حضوری، حل و فصل کرد. پاسکوویچ به عنوان پایه‌های آشتی، چهار مساله را پیش کشیده بود: ^{۷۴}

رکن اول - ایروان و نخجوان و اردوباد که در ید تصرف لشکر روس است، به دولت علیه روس واگذار شود و رودخانه‌ی ارس، به سرحد بین‌الدولتین مقرر گردد.

رکن دوم - طالش و مغان که حین مصالحه در تصرف دولت علیه ایران است، به دولت روس، رد شود.

رکن سیم - بیست کرور اشرفی یک مثقالی که درمخارج این جنگ، دولت روس متضرر شده‌اند، دولت علیه ایران تسلیم نماید.

رکن چهارم - خود نایب السلطنه یا [محمد میرزا فرزند ولی‌عهد]، از طرف دولت ایران بعد از انجام صلح، به دارالسلطنه‌ی پطرز بورغ رفته، عذر خواهی نقض عهد سابق را نماید.

با رسیدن نامه پاسکوویچ به ارومیه، ولی‌عهد: ^{۷۵}

به قبول مصالحه، سر جنبانید و کاغذ قبولی به ژنرال بسقویچ فرستاد.

پاسکوویچ پس از دریافت پاسخ آری ولی‌عهد، قصبه‌ی دهخوارقان درینج فرسنگی تبریز را برای محل دیدار پیشنهاد کرد. پاسکوویچ به سوی جای دیدار راهی شد و نایب السلطنه نیز به دهخوارقان آمد. این خبرها که به تهران رسید، شاه سخت آشفته شده بود که چگونه: ^{۷۶}

سی هزار لشکر نظام با سیصد عراده توپ که در قلعه‌های ایروان و عباس‌آباد و سایر امکنه بود، ازدست رفته [است].

از سوی دیگر با خود می‌اندیشید که: ^{۷۷}

در میان پادشاهان جهان، چگونه می‌توان به این نوع کار که از دشمن پدید آمده، تسلیم صرف شد و این قدر مملکت و این خزینه، چگونه توان گذشت و از دشمنان مذلت کشید.

در این میان، عبدالرضاخان یزدی وزیر شاهزاده محمولی میرزا که نایب وی در یزد بود با شنیدن خبر فرو افتادن تبریز، به خیال خودسری افتاد و با دست انداختن بر سیصد هزار تومان زر و به همین میزان جنس از اموال شاهزاده، دست به لشکر آراستن زد.

در کرمان، عباس‌قلی میرزا والی آن ولایت، سر به شورش برداشت با گردآوری سپاه از کرمان به سوی یزد و کاشان، به حرکت آمد.

با توجه به این موارد و این که در پاره‌ای از مناطق خراسان نیز شورش‌هایی برپا شده بود و بیم آن می‌رفت که با رسیدن خبر فرو افتادن تبریز به دست روسیان، در دیگر جاهای کشور نیز ناآرامی‌هایی پیش آید، فتح علی شاه با اکراه، با گفت‌وگوهای آشتی موافقت کرد.

در نشست دهخوارقان، پاسکوویچ وکالت‌نامه‌ی خود از سوی دولت روس را نشان داد و خواستار دیدن وکالت‌نامه‌ی رسمی ولی‌عهد شد. عباس‌میرزا برای رسیدن وکالت‌نامه‌ی رسمی، دو هفته وقت خواست و خواسته بود که گفت‌وگوها، میان نمایندگان دو طرف آغاز شود تا در روند پیمان آشتی، تسریع گردد.

با رسیدن خبر ورود ولی‌عهد به دهخوارقان، پاره‌ای از مردم تبریز دل یافتند و شورش بزرگی برپا شد. میرفتح مجتهد که نایب پاسکوویچ در تبریز بود، دستور داد تا بزرگان شهر از جمله میرزا پاشا (وکیل الرعایا) را دست‌گیر کنند. آگاهی به میرزا پاشا دادند و او به ترفندی از شهر گریخت و خود را نزد عباس‌میرزا رسانید زیرا در همه جا: ^{۷۸}

به راه‌ها از روسیان نگاهبان بود و کسی را زهره نبود که بی‌جواز از میرفتح... [به] بی‌راهی عبور کند.

با آگاه شدن میرفتح از گریختن میرزا پاشا از تبریز: ^{۷۹}

به سردار [پاسکوویچ] نامه کرد که میرزا پاشا از شهر بگریخت و به نایب السلطنه پیوست. او را باید فرستاد تا دیگران این هوس [در سر] نپزند. سردار به حضرت نایب السلطنه [کس] فرستاد که میرزا پاشا از تبریز بگریخته و آقا میرفتح او را طلبیده، بیاید فرستاد.

کار خواری عباس‌میرزا به جایی رسیده بود که به فرستاده‌ی پاسکوویچ گفته بود: ^{۸۰}

من فردا با سردار دیدار کنم و میرزا پاشا را همراه خود بیاورم.

عباس‌میرزا وی را با خود نزد پاسکوویچ برد تا او را تسلیم میرفتح کند. به گفته‌ی میرزا پاشا، وی را نه دیگر زهره‌ای مانده بود و نه اراده‌ای. پاسکوویچ در حالی که میرزا پاشا، دل به مرگ سپرده بود، به مترجم خود گفته بود: ^{۸۱}

سپرس از او که میرفتح تو را خواسته که به تبریز روی یا در خدمت نایب السلطنه بخواهی ماند. با زبانی الکن گفتم، تبریز نشوم، این‌جا بمانم به خدمت.

پاسکوویچ برای آگاهی از حقیقت امر درباره‌ی گفت‌وگوهای آشتی، فرستاده‌ای به حضور فتح‌علی شاه گسیل داشت. در تهران به وی گفته شده بود که میرزا ابوالحسن خان با وکالت‌نامه‌ها، گسیل خواهد شد.

در این میان، شجاع السلطنه حسن‌علی میرزا حاکم خراسان با لشگر آن خطه به تهران آمد و سخن از پی‌گیری جنگ و جهاد با روسیه را پیش کشید. او هم‌چنین^{۸۲}:

سه چهار علم سیاه همراه برداشته، می‌گفت که علم‌های حضرت رضا (ص) است
که در خواب به من مرحمت کرده و فرموده است که روس را به ضرب شمشیر از
مملکت بیرون کن.

با دیدن لشگر خراسان و شنیدن سخنان شجاع السلطنه در راستای جنگ و جهاد با روسیان،
تهرانیان که سخت از این جریان‌ها سرخورده و سرافکنده شده بودند^{۸۳}:

با خود اندیشیدند که سزاوار آن است که شه‌یار تاج‌دار، او را ولی‌عهد دولت کند و
نایب السلطنه را که مقهور روسیان گشته، معزول فرماید.

فتح‌علی‌شاه از رسیدن شجاع‌السلطنه به تهران بهره‌گرفت و برای این‌که در امر مصالحه بر
روسیان فشار آورد^{۸۴}:

مقرر شد که حسن‌علی میرزا با جنود دارالخلافه، از دارالخلافه حرکت کرده تا به
قزوین خمره برود.

اما شاه در اثر روی‌گردانی ولی‌عهد از جنگ، از دست رفتن تبریز و نیز شورش در پاره‌ای از
نقاط کشور، در پی درگیری تازه‌ای با روس‌ها نبود. از این‌رو^{۸۵}:

شش کرور زر مسکوک بار نموده به صحبت منوچهرخان معتمد الدوله مامور
داشتند که به خدمت نایب السلطنه برساند.

با رسیدن خبرهای تهران به دهخوارقان، پاسکوویچ به این باور رسید که عباس میرزا از
مقام ولایت‌عهدی کنار گذارده شده است. از این‌رو، پاسکوویچ^{۸۶}:

میرزا ابوالحسن را وقعی نگذاشت و اصف‌الدوله را برداشته، از دهخوارقان روانه‌ی
تبریز شد، نایب‌السلطنه نیز، ناچار ... به اراضی گروس شتافت.
میرزا ابوالحسن خان ... صورت حال معروض داشت. شاهنشاه ایران که از این‌گونه
مصالحه، در خاطر حملی‌گران داشت، شاد خاطر شد و یک‌باره، دل بر جهاد نهاد.

با توجه به عزم فتح‌علی‌شاه به پی‌گیری امر جنگ و جهاد، مک‌دونالد وزیر مختار انگلیس
دوباره مانند «گور اوزلی» به یاری روسیان برخاست و آن‌قدر در گوش شاه خواند، تا^{۸۷}:

شهریار را نیز از آن خشم تافته به زیر آورد و کار مصالحه را ساخته کرد.

در این مرحله نیز، دوباره انگلیس‌ها دست اندرکار شدند و:^{۸۸}

ماکدونالد کینر (John Mac Donald Kinneir) وزیر مختار انگلیس که سابقاً به همراه سرجان ملکم به ایران آمده بود ... ، پاسکوویچ را ملاقات و قرار مصالحه بین روس و ایران را گذاشت (البته پس از مذاکرات و قرار قبلی بین لندن و پترزبورگ) بالاخره معاهده‌ی ترکمان‌چای (۱۲۴۳ ق) که در حقیقت به نیستی و نابودی ایران منتهی گردید بسته شد و ایران از این تاریخ به بعد طبق نظر بیگانگان، شیر بی‌دم و سر و شکم گردید.

به دنبال پا درمیانی وزیر مختار انگلیس، قرار آشتی در قریه‌ی ترکمان‌چای گذارده شد. از این‌رو:^{۸۹}

بسقاویچ [پاسکوویچ] به اتفاق اصف‌الدوله حاضر شد و نایب‌السلطنه نیز، بدان جا شتافت و منوچهر خان ایچ آقاسی با معادل هشت کرور زر مسکوک نیز راه ترکمان‌چای گرفت و میرزا ابوالحسن‌خان، از زنجان بدان سو روان شد.

بدین‌سان، روز اول اسفندماه ۱۲۰۶ خورشیدی (۵ شعبان ۱۲۴۳ / ۲۱ فوریه ۱۸۲۸)، در قریه‌ی ترکمان‌چای، قرارداد صلح بسته شد.

جای شگفتی و افسوس بسیار است که بر پایه‌ی شواهد تاریخی، عباس‌میرزا در بستن این قرارداد و واگذاری همه‌ی سرزمین‌های قفقاز به روس‌ها، عجله داشت و تنها بر سرمیزان غرامت به چانه‌زنی پرداخت.^{۹۰} درحالی‌که به باور پاره‌ای از پژوهندگان و تاریخ‌نویسان:^{۹۱}

حتا در آن شرایط نیز امکان بازپس‌گیری بخش‌هایی از قفقاز دربرابر پذیرش قطعی عهدنامه‌ی گلستان، وجود داشت.

بر پایه‌ی قرارداد ترکمان‌چای، ایالت‌های ایروان و نخجوان و بخش‌های دیگری از تالش، به روس‌ها واگذار گردید. از سوی دیگر، قضاوت کنسولی (کاپیتالاسیون) بر ایران تحمیل شد و حاکمیت و مالکیت ایران بر دریای مازندران کم‌رنگ شد و ایران ناچار شد که مبلغ ده کرور (پنج میلیون تومان)، غرامت جنگ به روس‌ها بپردازد و رود ارس را به‌عنوان مرز دو کشور بپذیرد. چنان‌که گفته شد، پس از رسیدن خبر فرو افتادن تبریز به دست روسیان، شاهزادگان و بزرگان کشور در تهران گرد آمدند و سخن بر سر برکناری ولی‌عهد بود:^{۹۲}

عباس میرزا چون دید مقامش متزلزل و ممکن است که از ولی‌عهدی معزول گردد و دیگری به جایش انتخاب شود، از این جهت، حب جاه و مقام او را وادار کرد که با روس‌ها با شرایطی چند سازش کرده و روسیه دولت غالب، به مصداق «الحکم لمن غلب»، ولایت عهدی او و اعقاب او را تایید و تنفیذ نموده و موضوع را در فصل هفتم معاهده‌ی ترکمان‌چای گنجانند و دولت و شاه مغلوب، به ناچار آن را پذیرفت.

بدین سان، با گنجاندن این بند در ننگ‌نامه‌ی ترکمان‌چای، ایران از درجه‌ی استقلال کامل، فرود آورده شد. راستی را که داستان «داستان دستمال بود و قیصریه»^{۹۳}.

در ماجرای تجزیه‌ی افغانستان در سال ۱۲۳۶ خ (۱۸۵۷ م)، گفته‌اند و نوشته‌اند که:^{۹۴}

بوشهر را، صدر اعظم [میرزا آقاخان نوری] به باد داد. با سفرای انگلیس قرارداد و نوشته‌ای به آن‌ها نگاشته است که اگر بخواهید هرات را از ایران بگیرید، بوشهر را تصرف کنید، تا ما از در مصالحه درآییم.

گرچه، باور کردن این سخن بسیار سخت است و شاید نا ممکن، آیا می‌توان این‌گونه پنداشت که کمابیش بیست و نه سال پیش از ماجرای تجزیه‌ی افغانستان، در جریان تجزیه‌ی خونین قفقاز، کسی به سردار روس گفته بود که «اگر بخواهید» قفقاز «را از ایران بگیرید»، تبریز «را تصرف کنید، تا ما از در مصالحه درآییم»؟!

محمدحسن خان اعتماد السلطنه، در یادداشت‌های روزانه‌ی خود می‌نویسد:^{۹۵}

تمام شاهزاده‌های اولاد فتح‌علی شاه و پیرمردهای ایرانی می‌گفتند در تواریخ هم اشاره شده است که عباس میرزای نایب السلطنه، محض این که سلطنت و تقویت روس به خودش و اولادش برسد و عداوت شخصی که با حسین خان سردار ابروانی داشت، این جنگ را سبب شد و این شکست را اسباب.

حسرت از دست رفتن قفقاز، هنوز در یاد و خاطره‌ی ایرانیان زنده است. تا یکی دو نسل پیش، مادرها در آذربایجان، این لایلی را به آوای حزین به گوش کودکان خود زمزمه می‌کردند و کودکان، آن را دست‌جمعی می‌خواندند:^{۹۶}

آزارین سویی، دیدمدن آخار^{۹۷}
آب ارس [چون اشک]، از دیدگانم روان است

کوشک بالابان، آزارا باخار
کوشک بالابان، دیده بر ارس دوخته است

بر اثر جدایی قفقاز، افزون بر پاگیری نهضت‌های اجتماعی و سیاسی پیوندگرا در دوسوی مرزهای تجزیه، ادبیاتی در این سو و آن سو پدیدار شد که از آن به‌عنوان شعر و ادبیات «حسرت» و «هجران» نام می‌برند.

هنوز نیز نویسندگان و گویندگان و سرایندگان و نوازندگان میهن ما، یاد و خاطره‌ی این «جدایی» را در نوشتار، گفتار و سروده‌ها و موسیقی خود زنده نگاه داشته‌اند. در این زمینه، نقش شاعر بزرگ ملی ما «شهریار»، بسیار برجسته و گویاست. عاشقان (نوازندگان) آذربایجان نیز، هنوز در سروده‌هایی که می‌خوانند، از هجران، حسرت و جدایی یاد می‌کنند. راستی که پس از تحمیل ننگ‌نامه‌ی ترکمان‌چای بر ایران و:^{۹۸}

[تحقق] روابط نا برابر و اسارت آمیز بر ایران برابر روسیه ... [انگلیس‌ها] ایالات جنوبی و جنوب‌شرقی ایران را، به چشم مستملکات خود می‌نگریستند.

پی‌نوشت‌های گفتار نهم

- ۱- تاریخ ایران در دوره‌ی قاجاریه - ر ۱۹۹
- ۲- تاریخ نو - ر ۲۴
پناه خان قزلباشی پدر ابراهیم خلیل خان قزلباشی، از جمله‌ی جارجیان نادرشاه بود. وی پس از کشته شدن نادر شاه، به قزلباش [کورا باغ] دست یافت و از نبود دولت فراگیر ملی بهره جست و در دژ پناه آباد، از سیم سکه زد که به پناه آبادی (پنا بادی) مشهور گشت .
- ۳- روایت ایرانی ... - ر ۴۳
- ۴- تاریخ نو - ر ۱۸
- ۵- همان - ر ۱۹
- ۶ و ۷- همان
- ۸- همان - ر ۲۳
- ۹- همان - ر ۲۴
- ۱۰ و ۱۱- همان - ر ۲۷
- ۱۲- همان - ر ۲۸
- ۱۳- روابط ایران با دول خارجی در دوران قاجار - ر ۸۴
- ۱۴- تاریخ نو - ر ۲۹
- ۱۵- نامه‌های پراکنده‌ی قائم مقام - ج ۱- نامه‌ی شماره‌ی ۱۱- ر ۶۵-۶۲
- ۱۶- همان
- ۱۷- تاریخ خوی - ر ۳۱۷
- ۱۸ و ۱۹- تاریخ نو - ر ۳۰
- ۲۰- همان - ر ۳۲-۳۳
- ۲۱- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران ویرایش دوم - ر ۴۸
- ۲۲- همان (نام او را در اسناد ایرانی ، خواجه داود نوشته‌اند. نام کامل او، ملک شاه نظر شاهپور زاده ضادوریان بوده‌است. وی در سال ۱۸۱۷م (۱۱۹۶خ) ، کتابی به زبان‌های فارسی ، فرانسه و ارمنی به نام " وضع کنونی ایران " در پاریس منتشر کرد .
- ۲۳، ۲۴ و ۲۵ - چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران ویرایش دوم - ر ۴۸
- ۲۶ - گزارش نامه‌های امیرخان سردار / روایت ایرانی ... - ر ۱۲۶ (زیر نویس ۲۰)
- ۲۷ - تاریخ نو - ر ۳۶ - ۳۵
- ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲ و ۳۳ - ناسخ التواریخ - ج ۱ - ر ۳۶۶
- ۳۴ - تاریخ نو - ر ۶۲-۶۱
- ۳۵ - همان - ر ۵۰
- ۳۶ - روابط ایران با دول خارجی در دوره‌ی قاجاریه - ر ۸۴
- ۳۷ - تاریخ خوی - ر ۳۱۹
- ۳۸ - همان - ر ۶۲

- ۳۹- همان - ۶۷
- ۴۰- روایت ایرانی ... - ر ۱۱۷
- ۴۱ و ۴۲- نامه‌های پراکنده قائم مقام - ج ۱ - نامه‌ی شماره‌ی ۴۵ - رر ۱۴۸-۱۴۹
- ۴۳- تاریخ نو - ر ۶۸
- ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷ و ۴۸- تاریخ نو - ر ۷۱
- ۴۹- تاریخ خوی - ر ۳۲۱
- ۵۰- تاریخ نو - رر ۷۲ - ۷۱
- ۵۱- همان - رر ۷۳ - ۷۲
- ۵۲- همان - ر ۷۳
- ۵۳- در پنج فرسنگی دریای مازندران، رود ارس دو شاخه می‌شود و قصبه‌ی سالیان و دژ سالیان، میان این دو شاخه‌ی رود ارس و دریای مازندران قرار دارد.
- ۵۴- ناسخ‌التواریخ - ج ۱ - ر ۳۷۷
- ۵۵- همان
- ۵۶- همان - ر ۳۷۸
- ۵۷- تاریخ نو - ر ۷۹
- ۵۸- همان - ر ۸۳
- ۵۹- همان - ر ۸۴
- ۶۰- همان - ر ۸۷
- ۶۱- نامه‌های پراکنده‌ی قائم مقام - ج ۱ - نامه‌ی شماره‌ی ۹ - رر ۵۸-۵۵
- ۶۲- تاریخ نو - ر ۸۶
- ۶۳- همان - ر ۸۹
- ۶۴- نامه‌های پراکنده قائم مقام - ج ۱ - نامه‌ی شماره‌ی ۴۷ - رر ۱۵۳-۱۵۲
- ۶۵- حاجی میرزا یوسف مجتهد، پدر میر فتح :
- به اصفهان شد چون به مرتبه‌ی اجتهاد در فقه پای گذاشت، به تبریز آمد و به ارشاد مردم پرداخت. رساله نیز هم نوشت. تبریزیان آن گاه همه پیروی او همی کردند. مردی عابد و شب زنده‌دار بود. خاقان سترگ [فتح‌علی‌شاه] او را وقتی نهادی و در حضرت نایب‌السلطنه، سخن به سادگی گفتی، سخت دست‌گیر افتادگان بود، به درگاه سلطان (تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز - ر ۲۲۶)
- ۶۶- تاریخ نو - ر ۸۸
- ۶۷- تاریخ نو - ر ۹۳ / تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه‌ی تبریز - ر ۲۵۰ و ۲۵۶
- ۶۸- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران ویرایش دوم - ر ۵۰
- ۶۹- همان
- ۷۰- همان - ر ۵۱
- ۷۱- تاریخ نو - ر ۹۱

- ۷۲ - همان - ر ۹۳
 ۷۳ - همان - ر
 ۷۴ - همان - رر ۹۷ - ۹۶
 ۷۵ - همان - ر ۹۷
 ۷۶ و ۷۷ - همان - ر ۹۹
 ۷۸ - تاریخ جغرافیای دارالسلطنه‌ی تبریز - ر ۱۱۷
 ۷۹ و ۸۰ - همان - ر ۲۳۳
 ۸۱ - همان - ر ۲۳۴
 ۸۲ - تاریخ نو - ر ۱۰۲
 ۸۳ - ناسخ التواریخ - ج ۱ - ر ۳۸۰
 ۸۴ - تاریخ نو - ر ۱۰۲
 ۸۵ - همان - رر ۱۰۳ - ۱۰۲
 ۸۶ - ناسخ التواریخ - ج ۱ - رر ۳۸۶ - ۳۸۵
 ۸۷ - همان - ر ۳۸۶
 ۸۸ - شرح حال رجال ایران ... - ج ۲ - ر ۲۱۹
 ۸۹ - همان - رر ۳۸۷ - ۳۸۶
 ۹۰ و ۹۱ - چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ر ۲۶
 ۹۲ - شرح حال رجال ایران ... - ج ۲ - ر ۲۱۹
 ۹۳ - عباس میرزا، با این عمل زشت در بند ۱۲ قرارداد ترکمان‌چای، کینه‌ی دیرین خود را از سرداران ایران که در راه نگاهبانی از میهن از هیچ چیز فروگذار نکردند، به شکل زشتی، ثبت تاریخ کرد:
- پس از این شکست‌ها، تمام امید دولت ایران به سپاه مقیم ایروان بود. سرداران ایروان (حسین خان و حسن خان) در تقابل سپاه بی‌شمار روس به خوبی از عهده‌ی دفاع برآمده و مدت چهار ماه ایستادگی کردند ... لکن چون راه‌های ارتباطی با قسمت‌های دیگر به کلی قطع و کمکی به آنان نمی‌رسید، بالاخره پس از چهار ماه ایستادگی [ناچار دست از پایداری شستند] (شرح حال رجال ایران ... - ج ۲ - ر ۲۱۸)
- ۹۴ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۲ - ر ۵۴۶
 ۹۵ - شرح حال رجال ایران ... - ج ۲ - ر ۲۱۹
 خسرو میرزا پسر هفتم عباس میرزا نایب‌السلطنه نیز در یادداشت‌های روزانه‌ی خود، چنین می‌گوید.
- ۹۶ - تاریخ خوی - ر ۳۲۸
 ۹۷ - کوشک بالابان از صحنه‌های درگیری جنگ میان ایران و روسیان بود
 ۹۸ - روابط ایران با دول خارجی در دوره‌ی قاجاریه - ر ۸۹

پیوست شماره‌ی ۱۷

عهد نامه‌ی ترکمان جای

چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت قوی شوکت معظم نامدار و صاحب اختیار کل ممالک روسیه بالسویه و از صمیم قلب مایل هستند که برصدمات محاربه که مخالف میل طرفین است نهایی داده و مجددا روابط قدیمی حسن همجواری و مودت را مابین مملکتین به وسیله صلحی که فی حد ذاته متضمن اساس امتداد و دافع مبانی اختلافات و برودت آتیه بوده باشد برپایه و بنائی محکم و استوار دارند لهذا وزرای مختار خود را که برای این امر سودمند مأمور هستند از این قرار معین داشتند:

از طرف اعلیحضرت امپراطور کل روسیه ژان پسکوویچ آجودان جنرال و سرتیپ پیاده نظام، فرمانده اردوی قفقازیه، کفیل امور غیرنظامی گرجستان و حاجی ترخان و قفقازیه رییس قوه بحریه دریای خزر، دارای نشان الکساندرنوسکی مکمل بالماس و نشان سنت آن از درجه اول مکمل بالماس و سنت ولادیمیر از درجه اول و سنت ژرژ از درجه دوم و دو شمشیر مرصع و دیگری طلا که روی آن این طور نوشته شده (برای شجاعت) و دارای نشان عقاب قرمز از درجه اول و نشان هلال عثمانی و غیره و الکساندر ابروسکف کنسیده‌تا و پیشخدمت اعلیحضرت امپراتور دارای نشان سن ولادیمیر از درجه سوم و سن استانیسلاس از درجه دوم و سن ژان بیت المقدس

از طرف اعلیحضرت شاهنشاه ایران حضرت اشرف شاهزاده ۱ عباس میرزا، ۴ عباس میرزا، وزرای مختار طرفین پس از آنکه در ترکمانچای اجلاس کرده و اختیارنامه‌های خود را مبادله و آنرا موافق قاعده و مرتب به ترتیبات شایسته یافتند فصول ذیل را منعقد و برقرار داشتند:

فصل اول - از امروز به بعد مابین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور روسیه و نیز مابین مالک و وراث و اخلاف و اتباع اعلیحضرتین صلح و وداد و مودت کامله علی‌الدوام برقرار خواهد بود.

فصل دوم - چون مخاصمه طرفین معظمین که به سعادت امروز به اختتام رسید تعهدات عهدنامه گلستان را باطل می‌دارد لهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل

روسیه چنین صلاح دیدند که به جای عهدنامه مزبور مواد و شرایط ذیل را که مبنی بر ازدیاد و استحکام روابط آتیهمودت و صلح مابین روسیه و ایران است برقرار نمایند.

فصل سوم - اعلیحضرت شاهنشاه ایران از طرف خود و اخلاف و وراث خود خانات ایروان را که در دو طرف رود ارس واقع است و نیز خانات نخجوان را به ملکیت مطلقه به دولت روس واگذار می‌کند علیهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد می‌شوند که دفاتر و اسنادی که راجع به حکومت و اداره خانات فوق‌الذکر است منتها شش ماه از امضای این عهدنامه به مأمورین روس تسلیم نمایند.

فصل چهارم - دولتین معظمتین متعاهدتین قبول نمودند که خط سرحدی مابین دولتین از این قرار ترسیم شود:

این خط از نقطه سرحد دولت عثمانی که به خط مستقیم نزدیکترین راه به قله کوه آغری کوچک است شروع شده به قله مزبوره رسیده و از آن جا به سرچشمه‌ی رود قراسوی سفلی که از دامنه جنوبی آغری کوچک جاری است فرود می‌آیند پس از آن خط سرحدی طول مجرای این رود را الی محل‌التقای آن با رود ارس که محاذی شرور است طی نموده و از اینجا مجرای رود ارس را متابعت کرده و به قله عباس آباد می‌رسد از استحکامات خارجی این قلعه که در ساحل راست ارس است خطی که طول آن نیم آقاچ یعنی سه‌ورست و نیم روسی بوده باشد به تمام جهات کشیده خواهد شد و تمام اراضی که در حدود این خط واقع می‌شود منحصر به دولت روس بوده و در ظرف دو ماه از تاریخ امروز به طور دقیق تخطیط خواهد شد از محلی که طرف شرقی این خط متصل به رود ارس می‌شود خط سرحدی مجرای رود مزبور را الی گذاریدی بلوک متابعت می‌کند و خاک ایران از این نقطه اخیر الی سه آقاچ یعنی بیست و یک ورست در طول مجرای ارس امتداد می‌یابد بعد از وصول به این محل خط سرحدی جلگه مغان را به طور مستقیم گذشته به محلی از مجرای بالها رود خواهد آمد که در سه آقاچی یعنی بیست و یک‌ورست پایین‌تر از ملتقای دو رود آدینه بازار و ساری قمیش صعود کرده و از آن جا در ساحل راست رودخانه آدینه بازار شرقی الی سرچشمه آن ممتد و از سرچشمه مزبور الی قله تپه‌های جگیر می‌رسد به طوری که تمام آبهایی که جریانشان به طرف ایران است تعلق به دولت علیه خواهد گرفت.

چون در اینجا حدود دولتین به واسطه تیزه کوه‌ها محدود می‌شود لهذا مقرر است که دامنه این کوه‌ها که به سمت دریای خزر تمایل دارد متعلق به دولت روس بوده و دامنه آن طرف کوه‌ها اختصاص به ایران خواهد داشت.

از تیزه تپه‌های جگیر خط سرحدی کوه‌هایی را که فاصل بین طالش و ارشق است متابعت نموده و به قله کمر قوئی می‌رسد و قللی که فاصل دامنه‌دو طرف کوه‌های مزبور است در اینجا تحدید حدود می‌نماید به همان قسم که در باب مسافت مابین سرچشمه آدینه بازار و قله‌های جگیر ذکر شد. پس از آن خط سرحد از قله کمر قوئی تیزه کوه‌هایی که بلوک زوند را از ارشق جدامی‌نماید متابعت نموده و به محلی که حدود بلوک ولکیچ است می‌رسد و ترتیبی که در باب جریان آب ذکر شده است مراعات خواهد شد و از این قرار بلوک زوند به استثنای قسمتی که در آن طرف قله کوه‌های مزبور است متعلق به روسیه خواهد بود. از محلی که حدود بلوک ولکیچ است خط سرحد بین‌الدولتین قله کوه کلپوتی و قله سلسله عمده کوه‌هایی که از بلوک ولکیچ می‌گذرد متابعت نموده و به سرچشمه شمالی رودخانه موسوم به آستارامی‌رسد و اینجا هم مسأله جریان آب چنانچه در فوق ذکر شده است مرعی می‌باشد از آن‌جا خط سرحدی مجرای آستارا را الی مصب آن در دریای خزر طی نموده و حدود خاک دولتین را به اتمام می‌رساند.

فصل پنجم - اعلیحضرت شاهنشاه ایران محض اثبات دوستی خالصانه که نسبت به اعلیحضرت امپراطور کل روسیه دارند به موجب همین فصل از طرف خود و از طرف وراث و اخلاف خود واضحاً و علناً تصدیق می‌نماید که ممالک و جزایری که مابین خط تحدیدی فصل اخیر و تیزه جبال قفقاز و دریای خزر است و همچنین اهالی بدوی و غیره این نواحی متعلق به دولت روسیه می‌باشد.

فصل ششم - محض تلافی مصارف کثیره که از جنگ بین‌الدولتین برای مملکت روسیه حاصل شده و در عوض خسارات و ضررهایی که بدین جهت به اتباع روس رسیده است اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد می‌شوند که وجه خسارتی تأدیه کرده مصارف و ضررهای مزبور را جبران نمایند.

طرفین معظمین معاهدین این وجه خسارت را به ده کرور تومان رایج یابست میلیون منات نقره معین کرده و مقرر می‌دارند که ترتیب اقساط و تضمین تأدیه آن در قرارداد مخصوصی مرتب شود اعتبار و استحکام قرارداد مزبور به حدی خواهد بود که کانه لفظ به لفظ در همین عهدنامه درج شده باشد.

فصل هفتم - چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران چنین صلاح دیدند که حضرت اشرف عباس میرزا همایون فرزند خود را وارث و ولی عهد فرمایند لهذا اعلیحضرت امپراطور کل روسیه محض

اینکه نیات دوستانه خود رامکشوف و میلی را که در مساعدت به استحکام این نوع وراثت دارند مشهود خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران نمایند متعهد می‌شوند که از امروز شخص عباس میرزا را وارث و ولی‌عهد دولت شناخته و ایشان را از حین جلوس به تخت سلطنت سلطان حقه این مملکت بدانند.

فصل هشتم - سفاین تجارتی روس مثل سوابق حق خواهند داشت که به‌طور آزاد در دریای خزر و امتداد سواحل آن سیر کرده و به کناره‌های آن فرودآیند و در موقع شکست و غرق در ایران معاونت و امداد خواهند یافت و سفاین تجارتی ایران هم حق خواهند داشت که به قرار سابق در بحر خزر سیرنموده و به سواحل روس بروند و در صورت غرق و شکست هم به آن‌ها کمک و امداد خواهد شد.

اما در باب کشتی‌های جنگی چون آن‌هایی که بیرق نظامی روس دارند از قدیم الایام بالانفراد حق سیر در بحر خزر را داشته‌اند حال هم بدین سبب این امتیاز منحصر به همان کشتی‌ها خواهد بود به طوری که غیر از دولت روس دولت دیگری حق نخواهد داشت که سفاین جنگی در دریای خزر داشته‌باشد.

فصل نهم - چون منظور اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه این است که در استحکام روابطی که به سعادت و میمنت مجدداً مابین دولتین استقرار یافته است سعی و کوشش نمایند مقرر می‌دارند که سفراء کبار و وزراء مختار و شارژدافرهایی که خواه برای انجام مأموریت موقتی و خواه به جهت اقامت دایمی به دربار یکدیگر فرستاده می‌شوند و به‌فراخور مقام خود موافق‌شان و حیثیت طرفین و مطابق مودت و اتحاد بین الدولتین و نیز برحسب عادات مملکتی مورد اعزاز و احترام شوند علی‌هذا در باب تشریفاتی که باید از طرفین ملحوظ و منظور شود دستورالعملی مخصوص مقرر خواهد شد.

فصل دهم - چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و امپراطور کل روسیه استقرار و توسعه روابط تجارتی، مابین دو دولت را از نخستین فواید اعاده‌صلح می‌دانند چنین صلاح دیدند که ترتیباتی که راجع به حفظ تجارت و امنیت اتباع دولتین است در یک مقاله نامهای علیحده به‌طور مرضی الطرفین نگارش یابد و این مقاله نامه که مابین وزرای مختار طرفین انعقاد و به این عهدنامه انضمام خواهد یافت مثل این است که جزو متمم همین عهدنامه صلح بوده باشد.

اعلیحضرت پادشاه ایران به دولت روس حق می‌دهد که کما فی‌السابق هر جا که به جهت منافع تجارتهی لازم باشد به آن جا قنسول و وکیل تجارتهی بفرستد و متعهد می‌شوند که این قنسول و وکلای تجارتهی را که من تبع هریک زیاده از ده نفر نخواهد بود از حمایت و احترامات و امتیازاتی که لازمه سمت رسمیت آنها است بهره‌مند سازد و اعلیحضرت امپراطور روسیه هم وعده می‌دهد که رفتار بمثل را درباره قنسول و وکلای تجارتهی اعلیحضرت شاهنشاهی منظور دارد.

در صورت شکایت حقه دولت ایران از یکی مأمورین یا قنسول‌های روس وزیر مختار یا شارژدافری که در دربار دولت علیه ایران اقامت و به این اشخاص ریاست بلافاصله دارد مشارالیه را از مأموریت خود خلع کرده و موقتا کفایت کار او را به هر کس صلاح داند برگذار خواهد کرد.

فصل یازدهم - پس از حصول صلح به امور و دعاوی اتباع طرفین که به واسطه وقوع جنگ در عهده تعویق مانده بود مراجعه شده و از روی عدالت قطع و فصل خواهد شد و مطالباتی که اتباع طرفین از یکدیگر یا از خزانه‌جانبین دارند بالتمام عاجلا تأدیه خواهد شد.

فصل دوازدهم - طرفین معظمین معاهدین نظر به منافع اتباع خود متفق‌الرأی شدند که برای اشخاصی که در دو طرف رود ارس دارای اموال غیرمنقوله هستند مهلتی سه ساله قرار دهند که مومی‌الیهیم بتوانند آنها را به طور دلخواه به مبیعه و معاوضه برسانند ولی اعلیحضرت امپراطور کل روسیه تاحدی که این شرط راجع به خود اوست حسین خان سردار سابق ایروان و برادرش حسن خان و کریم‌خان حاکم سابق نخجوان را از انتفاع مدلول شرط مزبوره مستثنی می‌دارد.

فصل سیزدهم - تمام اسراء جنگی را که طرفین در هنگام محاربه اخیره و یا قبل از آن دستگیر کرده‌اند و همچنین اتباع دولتین که در اوقات سایره اسیرا گرفتار شده باشند در ظرف چهار ماه مسترد خواهند شد.

بعد از آنکه به این اشخاص ارزاق و اشیاء لازمه داده شد، مومی‌الیهیم را به طرف عباس‌آباد حرکت داده و در آن جا به کمیسرهایی که از طرفین برای استرداد و تهیه اعزام به اوطان ایشان مأمور شده‌اند، تسلیم خواهند کرد. درباره اسراء جنگی و اتباع دولتین که به اسیری گرفتار شده و به سبب بعد مکان آنها و یا به علت دیگری در ظرف مدت فوق مسترد نشده‌اند طرفین معاهدین همین ترتیبات را مرعی و مجری خواهند داشت.

دولتین ایران و روس مخصوصاً این حق را برای خود قرار می‌دهند که ای‌وقت کان این قبیل اشخاص را مطالبه نمایند و ملتزم می‌شوند که هر وقت خود اسراء اظهار کرده یا از طرفین مطالبه شدند مومی‌البهم را مسترد سازند.

فصل چهاردهم - دولتین معظمتین معاهدتین اخراج فراریها و ترانس فوژهایی را که قبل از جنگ یا در مدت آن به تحت اطاعت و حکومت طرفین آمده باشند مطالبه نخواهند کرد.
ولی چون مناسبات خفیه بعضی از ترانس فوژها با تابعین و هموطنان سابق موجب حصول نتایج مضره می‌شود لهذا محض دفع جلوگیری این نتایج دولت علیه ایران متعهد می‌شود که در متصرفات خود که مابین حدود ذیل واقع است حضور و توقف اشخاصی که الحال یا بعدها به اسم مشخص خواهد شد روا ندارد و مقصود از حدود یک طرف رود ارس و از طرف دیگر خطی است که به واسطه رود جهریق و دریاچه ارومی ورود جقتور و رود قزل‌اوزن الی مصب آن در دریای خزر ترسیم می‌شود.

اعلیحضرت امپراطور کل روسیه نیز وعده می‌دهد که در خانات ونخجوان و در قسمت خانات ایروان که در سمت راست ارس واقع است ترانس فوژهای ایرانی را نگذارد توطن و سکنا نمایند ولیکن مقرر است که این ماده صورت لزوم نخواهد یافت مگر درباره اشخاصی که طرف رجوع عامه یا دارای بعضی مقامات دیگر هستند از قبیل خوانین و بیکها و روسای روحانی یعنی ملاها که اعمال شخصی و تحریک و مناسبات خفیه ایشان باعث سوء اثر درباره هموطنان و تابعین قدیم آن‌ها می‌شود و اما در خصوص نفوس عامه مملکتین مقرر است که اتباع دولتین که به ممالک یکدیگر رفته یادر آتیه بروند آزاد هستند که در هر جایی که آن دولت یعنی دولتی که این اشخاص در حیظه حکومت و اقتدار آن درآمده‌اند صلاح داند توطن و سکنی نمایند.

فصل پانزدهم - چون قصد سلیم و نیت خیریت عمیم اعلیحضرت شاهنشاه ایران این است که ممالک خود را مرفه الحال و اتباع دولت علیه را از تشدید مصائب و صدمات حاصله این جنگ که به سلم و سعادت ختم شده‌است مصون و محفوظ دارد لهذا درباره‌ی تمام اهالی و کارگزاران آذربایجان عفوی کامل و رحمتی شامل مبذول می‌دارند به طوری که هیچ یک از این اشخاص چه به جهت عقاید و نیات و چه از حیث رفتار و کرداری که در موقع جنگ یا در مدت تصرف ایالت مزبور از ایشان به ظهور رسیده مورد تعرض و اذیت واقع نخواهد شد و علاوه بر این از امروز مهلتی یکساله به آن‌ها داده می‌شود تا این که به طور آزاد از ممالک ایران با کسان خود به ممالک روسیه بروند و اموال منقوله خود را به خارج حمل نموده و به فروش برسانند بدون این که

دولت علیه ایران یا کارگزاران محلی اندک ممانعتی نموده و از اموال و اشیایی که فروخته یا به خارج حمل می‌شود حقوق و مرسوم‌ی دریافت یا تکلیفی در مورد آن بگذارند اما در باب اموال غیرمنقول به مومی‌الیهم پنج‌ساله مهلت داده می‌شود که اموال مزبوره را به فروش برسانند یا به طور دلخواه انتقال و انتزاع نمایند.

کسانی که در این مدت یکساله مجرم به جنحه و جنایت (کریم) و مستوجب سیاست معموله دیوانخانه شوند از این عفو مستثنی خواهند بود.

فصل شانزدهم - وزرای مختار طرفین به مجرد امضای این عهدنامه صلح عاجلا به تمام نقاط اعلام و حکام لازمه خواهند فرستاد که مخاصمه را بلا تأخیر ترک نمایند.

این عهدنامه که به نسختین و به یک مدلول نوشته شده و به امضا و مهر وزرای مختار طرفین رسیده است به تصویب و تصدیق نامجات معتبره که دارای امضای ایشان امپراطور کل روسیه خواهد رسید و تصدیق نامجات معتبره که دارای امضای ایشان بوده باشد در ظرف چهار ماه و در صورت امکان زودتر به توسط وزرای مختار طرفین مبادله خواهد شد.

به تاریخ دهم ماه فیورال سال خجسته فال سنه ۱۸۲۸ مطابق پنجم شعبان ۱۲۴۳ هجری [اول اسفند ماه ۱۲۰۶ خورشیدی برابر با ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ میلادی] در ترکمان‌چای تحریر شد.

برگرفته از: تزارها و تزارها - رر ۵۹-۵۳

(برای آگاهی از پهنه‌ی سرزمین‌های جدا شده در اثر تجزیه‌ی قفقاز، مراجعه فرمایید به پیوست شماره بیست).
(درباره قراردادهای ضمیمه‌ی قرارداد ترکمان‌چای، به پیوست‌های شماره‌ی ۱۷، ۱۸ و ۱۹ مراجعه فرمایید)

پیوست‌ها

قرارداد میان نماینده شاه تهماسب و امپراتور روسی که مورد پذیرش شاه

تهماسب قرار نگرفت

قرارداد منعقد در سن پترزبورگ در [۱۲ سپتامبر سال ۱۷۲۳]

بنام ایزد توانا

پوشیده نماند که چون چندین سالیست در کشور ایران پریشانی و ناامنی پیش آمده و عده‌ای از اتباع آن کشور در برابر اعلی‌حضرت امپراتور روسیه که بنا بر دوستی قدیم و قرارداد در میان دو کشور مشغول بازرگانی بوده‌اند نیز زیان رسانیده‌اند و آن‌ها را کشته‌اند و مبلغ مهمی از دارایی ایشان را بغارت برده‌اند و چون اعلی‌حضرت در آن زمان نتوانستند آن چنان که باید از عهده شورش‌یانی که ناامنی بسیار فراهم آورده‌اند بر آیند، به همین سبب بود که اعلی‌حضرت امپراتور سراسر روسیه بنا بر دوستی واقعی که با اعلی‌حضرت شاه دارد برای جلوگیری از توسعه کارهای شورشیان و نزدیک شدن ایشان به مرزهای روسیه و برای جلوگیری از انهدام سلطنت ایران شخصا اسلحه خود را در برابر شورشیان بکار برده و برخی از شهرهای ایران و جاهای واقع در کنار دریای خزر را که بی‌اندازه در زیر فشار سرکشان بود با اسلحه خود آزاد کرد و برای دفاع از اتباع وفادار اعلی‌حضرت شاه لشکریان خود را در آنجا مستقر کرد ولی در ضمن سرکشان دیگری از سوی دیگر چنان نیرو گرفتند که پای‌تخت دولت ایران را تصرف کردند و اعلی‌حضرت شاه آن زمان را با همه خانواده‌اش اسیر کردند و تاج و تخت را از ایشان ربودند و تنها پسر او طهماسب که بحکم وراثت قانونی پس از پدرش بتخت شاهی نشست و شاه قانونی ایران شد باقی ماند. [وی] از آن جایی که مایل بود دوستی قدیم در میان دولتین را تجدید کند و بیش از پیش استحکام بدهد از میان چاکران نزدیک و وفادار خود که در اختیار داشت اسمعیل‌بیک اعتمادالدوله معزز و صدیق خود را به‌عنوان سفیر کبیر و نماینده مختار نزد اعلی‌حضرت امپراتور

سراسر روسیه فرستاد. وی حامل نامه‌ای بود که نه تنها بتخت نشستن اعلی‌حضرت شاه تهماسب را اعلان کرد، بلکه در آن خواهش کرده بود که اعلی‌حضرت سراسر روسیه در اوضاع کنونی در برابر شورشیان و دشمنان یاری کنند و اراده کنند که تاج و تخت را نیز حفظ کنند. و نیز مشعر برین بود که به سفیر و نماینده سابق‌الذکر اختیارات تام و تمام داده است و آن را به مهر خود آراسته که وی قرارداد و موافقت‌نامه ابدی درباره یاری باعلی‌حضرت شاه در برابر شورشیان منعقد کند.

بنابراین اعلی‌حضرت امپراتور سراسر روسیه بنا بر علاقه دوستی که باعلی‌حضرت شاه و دولت ایران دارد فرمان مؤکد شاهانه خود را صادر کرد که با سفیر کبیر و نماینده مختار اعلی‌حضرت شاه این قرارداد را ببندند و قرارداد و موافقت‌نامه به شرح زیرست :

۱ - اعلی‌حضرت امپراتور سراسر روسیه دوستی صمیمانه و دایمی خود را و نیز یاری و تأیید عالی شاهانه استوار خود را در برابر شورشیان باعلی‌حضرت شاه تهماسب وعده می‌دهد و برای سرکوبی شورشیان و حفظ اعلی‌حضرت شاه بر تخت سلطنت ایران اراده می‌کند هر چه زودتر به اندازه لازم سیاه سوار و پیاده بکشور ایران بفرستد تا در برابر کسانی که بر اعلی‌حضرت شاه شوریده‌اند هرگونه وارد عملیات لازم بشوند تا آن‌ها را شکست دهند و اعلی‌حضرت به آسایش بر مملکت ایران حکومت کند.

۲ - در برابر این اعلی‌حضرت شاه شهرهای دربند و باکو را با تمام زمین‌ها و جاهایی که به این دو شهر بسته است و در کنار دریای خزر جای دارند و نیز ایالت گیلان و مازندران و استرآباد را برای تصرف و تصاحب ابدی باعلی‌حضرت امپراتور سراسر روسیه واگذار می‌کند و این سرزمین‌ها ازین زمان تا جاودان متعلق باعلی‌حضرت امپراتور سراسر روسیه و در تابعیت او خواهد بود و اعلی‌حضرت امپراتور سراسر روسیه این نواحی را بدان سبب مایلیست به‌عنوان پاداش بگیرد که سپاهی که اعلی‌حضرت امپراتور برای یاری باعلی‌حضرت شاه در برابر شورشیان می‌فرستد در آن‌جا نگاهداری شوند زیرا که برای نگاهداری این سپاه از اعلی‌حضرت شاه کمک مالی نخواهد شد.

۳ - چون انتقال عده لازم اسب برای سوار نظام و توپ‌خانه و فرستادن تجهیزات و لوازم و خواربار سپاه اعلی‌حضرت امپراتور که در برابر شورشیان نزد اعلی‌حضرت شاه فرستاده می‌شود به چنین سرزمین دوری از راه دریا ممکن نیست و از سوی دیگر سفیر کبیر و مختار اعلی‌حضرت شاه اعلام داشته است در ایالاتی که باعلی‌حضرت امپراتور واگذار کند عده بسیار اسب می‌توان پیدا کرد بدین جهت فرماندهانی که برای یاری نزد اعلی‌حضرت شاه فرستاده می‌شوند باید در ایالاتی که باعلی‌حضرت امپراتور واگذار می‌شود عده اسبی که لازم دارند بدست آورند و اگر

نتواند اسب فراهم کنند در آن صورت عده لازم اسب از جانب اعلی‌حضرت شاه داده خواهد شد و بهای آن به موجب تقویم ارزیابان خواهد بود و در هر حال نباید بهای آنها از دوازده روبل بیشتر باشد و اما درباره شتر برای حمل لوازم اعلی‌حضرت شاه وعده داده است که بی‌کرایه و مجاناً هر چند شتر که لازم باشد در سرحد بدهد. برای خوراک این سپاه اعلی‌حضرت شاه وعده می‌دهد هنگامی که برای سرکوبی شورشیان می‌روند نان و گوشت و نمک را در سراسر راه آماده کند، به اندازه‌ای که احساس تنگی نکنند و اعلی‌حضرت امپراتور سراسر روسیه باید در برابر آن نان و گوشت و نمک بهایی بپردازد و به موجب موافقتی که در این قرارداد شده است بدین ترتیب خواهد بود: برای هر یک من گندم بسنگ شاه ده کوپک، برای یک من گوشت گاو بسنگ شاه پنج آلتین و یک کوپک، برای هر گوسفند که کمتر از چهار من بسنگ شاه وزن نداشته باشد یک روبل، برای یک من نمک بسنگ شاه دو کوپک، و اگر هنگامی که سپاه رهسپار خواهد شد بهای آنها بالاتر از آنچه درین قرارداد تقید شده است باشد درین صورت اعلی‌حضرت شاه باید اضافه بها را از قیمت مقر را از خزانه خود بپردازد. برای آن که وقت تلف نشود به محض بازگشتن و رسیدن سفیر کبیر. و نماینده مختار سابق‌الذکر اعلی‌حضرت به کشور ایران برای ذخیره کردن آن چه لازم خواهد شد تدارک لازم به عمل خواهد آمد.

۴ - ازین پس تا جاودان در میان اعلی‌حضرت امپراتور سراسر روسیه و دولت روسیه و اعلی‌حضرت شاه و دولت ایران دوستی برقرار خواهد بود و اتباع هر دو طرف همیشه اجازه دایمی خواهند داشت به هر دو کشور سفر کنند و در آنجا به میل خود آزادانه زندگی کنند و بازرگانان خود را به آنجا بفرستند و هر موقع بخواهند آزادانه برگردند و درین کار هیچ‌گونه مانعی نباید پیش آید و زحمت فراهم گردد و اگر کسی جرأت کند به کسی آزاری برساند از سوی اعلی‌حضرتین کیفر سخت خواهد دید.

۵ - اعلی‌حضرت امپراتور سراسر روسیه وعده می‌دهد تا جاودان همیشه دوست دوستان شاه و دولت ایران باشد و دشمن دشمنان شاه و دولت ایران و وعده می‌دهد در برابر آنها یاری کند و بدیهی است از سوی کشور ایران این دشمنی از هر جانب که باشد اعلی‌حضرت شاه همین وعده را متقابلاً به اعلی‌حضرت امپراتور سراسر روسیه می‌دهد.

قرارداد اشرف با سلطان عثمانی

۲۱ مهرماه ۱۱۰۶ / ۱۳ اکتبر ۱۷۲۷

(متن مارتن (Martens)

ماده اول - سلطان عالی‌جاه [عثمانی] به‌عنوان رئیس عالی‌مقام مسلمانان و جانشین واقعی خلفا به رسمیت شناخته می‌شود .

ماده دوم - با داشتن چنین مقامی، هنگام برگزاری مراسم نماز در سراسر ایران، خطبه به نام ایشان خوانده می‌شد .

ماده سوم - ولایات، شهرها و دهات ایران که در تصرف ایشان است برای همیشه به ایشان واگذار می‌شود .

ماده چهارم - خوزستان که در زمان جنگ تصرف شده است در اختیار ایشان قرار خواهد گرفت .

ماده پنجم - شهرهای زنجان، سلطانیه، ابهر، تهران و توابع آن‌ها تحت تصرف ایشان قرار خواهد گرفت .

ماده ششم - توپخانه، اسلحه‌ها و پرچم‌هایی که از ارتش عثمانی در [جنگ] ۱۷۲۶ [۱۱۰۵ خ] گرفته شده است مسترد خواهد شد .

ماده هفتم - اشرف به‌عنوان فرمانروای قانونی شاهنشاهی ایران از طرف سلطان عالی‌جاه به رسمیت شناخته می‌شود .

ماده هشتم - در مراسم برگزاری نماز، از اشرف به‌عنوان فوق از طرف سلطان عالی‌جاه نام برده می‌شود و او سکه را به‌نام خود ضرب می‌کند .

ماده نهم - او یک امیرالحاج برای راهنمایی کاروان ایرانی که هر سال به زیارت مکه می‌روند انتخاب می‌کند. این کاروان طبق معمول از طریق بغداد حرکت خواهد کرد. ولی حاکم این شهر به اختیارات هیچ‌یک از صاحب منصبان سلطان عالی‌جاه [که مامور امور حج هستند] لطمه‌ای وارد نخواهد کرد .

برگرفته از : ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق _ ر ۴۹۱
از این قرارداد ، متن رسمی در دست نیست.

عهد نامهی پتر دوم و اشرف غلجایی

(رشت ۱۳ فوریه ۱۷۲۹ / ۲۴ بهمن ۱۱۰۷)

بنام خداوند قادر متعال

بنام ایزد قادر متعال و بخشنده‌ی مهربان موافقت‌نامه‌ی زیر اعلام می‌شود:

چون اعلی‌حضرت امپراتور پتر دوم پادشاه توانای سراسر روسیه و غیره و غیره و غیره که در دریای خزر و ایالات ساحلی دریا با طرف دیگر یعنی پادشاه سعادت‌مند اصفهان در ایران و خداوندگار بسیاری از زمین‌ها و غیره و غیره همسایه است با اراده‌ی خداوند متعال اتحاد مقدسی برای وقایعی که دارای جنبه‌ی نظامیست و جلوگیری از استعمال اسلحه هر دو کشور برابر یک دیگر برقرار کرده است نمایندگان تعیین شدند.

از سوی اعلی‌حضرت امپراتور پتر دوم پادشاه توانای سراسر روسیه و غیره و غیره عالی‌جناب آقای محترم سرلشکر واسیلی لواشوو دارنده‌ی نشان سنت آلكساندر فرمانده کل سپاهیان روسیه در گیلان و فرمان‌فرمای ایالات ساحلی دریای خزر در دارالمرز و از سوی پادشاه بسیار سعادت‌مند اصفهان و مالک اراضی و غیره و غیره و غیره سپهسالار بسیار معتمد و بسیار محترم محمد صیدال‌خان و بیگلر بیگی و محترم‌ترین عالی‌جنابان مستوفی عالی‌خاصه میرزا محمد اسمعیل و عمر سلطان و حاجی ابراهیم که در میان دربارهای معظم و دولت‌های کشورهای معظم و اتباع آن‌ها متفقا اتحاد حقیقی و دایمی را مفید دانسته‌اند این عهدنامه‌ی دوستی ابدی شامل مواد ذیل بسته می‌شود:

۱- تمام زمین‌ها و شهرها با تمام متعلقات آن‌ها که در ایران به طرفین معظمین ضمیمه شده است چه جاهایی که پیش از سرحد واقع شده و چه جاهایی که اخیرا سرحد معین کرده‌اند به ترتیبی که در ماده‌ی سوم اعلام شده تا جاودان در تصرف طرفین معظمین خواهد بود.

۲- اعلی‌حضرت امپراتور سراسر روسیه از سوی دولت معظم خود اراده کرده است که ایالت استرآباد و مازندران را که از ایالات ساحلیست به مناسبت دوستی دیرین که امپراتور روسیه نسبت به ایران دارد به ایران واگذار کند اما بدین شرط حتمی و استوار که این ایالات به هیچ‌وجه به

دولت‌های دیگر واگذاشته نشود و اگر این شرط را مورد بی‌اعتنایی قرار دهند ایالات مزبور با همه‌ی متعلقات آن دوباره تا جاودان و به‌طور تجزیه‌ناپذیر متعلق به امپراتوری روسیه خواهد شد و این قرارداد نقض خواهد شد.

۳- سرحد دو طرف در میان ایالات و زمین‌ها و شهرها و همه‌ی متعلقات سابق آن‌ها بدین‌گونه خواهد بود: از بالای دربند از سوی دریا به داخل زمین‌ها و از آن‌جا تا رود کر [کورا، کورش] و تا مصب رود ارس که باب عالی سرحد قرار داده است و از رود کر تا مصب می‌گذرد با ایالات ساحلی متعلق به امپراتوری روسیه که بلافاصله و از خطی که از بالا می‌گذرد با ایالات ساحلی دیگر از روی کوه‌ها پیوستگی دارد و نواحی ماسوله و شفت و کهدم و تمام دارالمرز با سرحدات ایالتی سابق خود مستملکات هر دوطرف معین و منقسم می‌شود و باید بی‌هیچ‌گونه بحث و اعتراض باقی بماند و قابل نقض نیست و از محل انتهایی این نواحی پس از عبور از شفت از سرحدات آن‌ها تا شاهراه واقع در میان گیلان و قزوین در میان کهدم و زیتون رودبار تا محل نقطه بر که در آن‌جا کاروانسرا هست و آن کاروانسرا در طرف متعلق به روسیه باقی می‌ماند و از نقطه بر و کاروانسرا هم از روی رودخانه‌ی سپیدرود می‌گذرد و از بالای کوه‌ها مستقیماً بی‌انحراف به‌هیچ‌سویی به‌محل دلی‌مای در دامنه‌ی کوه ماکلاش به آبادی سرداب هم به‌خط مستقیم از بالای کوه‌ها بی‌انحراف به‌هیچ‌سویی در کوه به محلی که مرز کحال سمام و اشکور و تمیشان با یک‌دیگر پیوسته می‌شود. این محل باید نقطه‌ی مرزی باشد و از محل تقاطع خط مرزی از محل اشکور بگذرد و تا مرز تنکابن باید خط مستقیم باشد و اگر مرزهای جدید سابق‌الذکر از نقله‌بر و کاروانسرا تا سرداب و از سرداب هم تا محل تلاقی خط مرزی و از آن‌جا تا تنکابن هر جا که می‌گذرد اگر از وسط هر محال یا بلوک یا ده یا زمین و جنگل‌ها بگذرد باید آن محل در میانه تقسیم و هر مقدار زمین در هر طرفی از آن‌ها باقی بماند تا جاودان متعلق به آن طرف خواهد بود و از محل تلاقی خط مرزی سابق‌الذکر که سرحد مستقیم جدید به طرف مرز تنکابن می‌رسد و از آن‌جا هم پس از عبور از سرحدات ناحیه‌ی تنکابن تا کنار دریا باید در میان طرفین تقسیم شود و به همین‌گونه از بالای دربند به‌خط مستقیم تا مصب رود ارس بنا بر سرحداتی که در آن‌جا تعیین شده دارای اعتبار خواهد بود و از مصب رود ارس هم تا ناحیه‌ی کهدم تمام نواحی و محل‌های سابق‌الذکر مطابق حدود ناحیه‌ی کهدم است که سابقاً تعیین شده و در ناحیه‌ی کهدم هم شاهراه مذکور از گیلان به قزوین که در میان کهدم و زیتون رودبار واقع است تا محل نقله‌بر و کاروانسرا و از نقله‌بر و از کاروانسرا تا محل سرداب و از سرداب تا محل خط مرزی سابق‌الذکر و از محل خط مرزی سابق‌الذکر هم تا تنکابن مرزهای کوهستانیست که

سرحد جدید از آن جا خواهد گذشت و از آن جا هم در امتداد سرحدات تنکابن تا کنار دریا خواهد بود. از سمت چپ به طرف دریا همه نواحی سابق الذکر با همه‌ی متعلقات آن‌ها در تصرف اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه و تا جاودان در تملک امپراتوری روسیه خواهد بود. از سمت راست در داخل اراضی از جاهایی که پادشاه سعادت‌مند اصفهان در ایران و مالک بسیاری از اراضی در تصرف خود دارد در تملک دربار اصفهان خواهد بود و تا تصویب این قرارداد صلح و اتحاد مقدس از پادشاه سعادت‌مند اصفهان و مالک بسیاری از اراضی هیچ کس به هیچ گونه حق ورود بدان نواحی و ارتباط کتبی به آن جا را نخواهد داشت.

۴- بنا بر معمول سابق سفیران و وزیران مختار و کسانی که از طرفین فرستاده می‌شوند و از هر دو طرف پیش از وقت عبور آن‌ها را به فرماندهان محلی که معین شده باشند اطلاع می‌دهند دوستانه و با احترام شایان و رفاه و آسایش حرکت داده خواهند شد و پذیرایی و نگهداری از ایشان خواهند کرد و پس از انجام کارهایی که به ایشان سپرده شده است مراجعت خواهند شد.

۵- نامه‌های دوستانه‌ی طرفین معظمتین با القاب و عناوین کنونی معتبر خواهد بود و اگر مالکین معظمین از هر دو طرف اراده کنند در القاب عالی خود عنوان ضمیمه شده را به کار ببرند این کار باید براساس استواری داشته باشد و هیچ گونه از دوطرف حق ندارد عنوان نواحی و اراضی و متعلقات آن اراضی را که تقسیم می‌شوند در القاب خود بگنجانند و نیز سکه تازه‌ای بزند.

۶- درباره‌ی نزاع‌ها و دشمنی‌هایی که در مرزها بین مردم طبقات مختلف روی می‌دهد فرماندهانی که تعیین شده‌اند باید برای حفظ صلح و دوستی مقدس که برقرار شده‌است با حسن نیت و دقت و توجه آن اتفاقات سوء را قطع و ریشه کن کنند تا اتحاد مقدس طرفین باقی بماند و رعایا در آرامش و آسایش باشند و درین کار باید طرفین با احتیاط کامل مراقبت و دقت کنند.

۷- اگر از طرفی به طرف دیگر مردمی از طبقات مختلف بگریزند هر دوطرف فراریان را با همه‌ی خانواده و دارایی آن‌ها باید به طرف دیگر برگردانند و هیچ کس حق ندارد جسارت کند و آن‌ها را زیر حمایت و پشتیبانی خود بگیرد.

۸- برای نفع بازرگانی آزاد و بی‌مانع هر دوطرف در میان طرفین و زمین‌های متعلق به آن‌ها و رعایا و سکنه‌ی اراضی آن‌ها در خشکی و دریا پرداخت مالیات معمولی بنا بر رسوم و حقوق سابق

بی‌آن‌که اضافه‌ای دریافت کنند معمول خواهد بود و باید حق داشته باشند بی‌مانع هرگونه کالای خود را داد و ستد کنند. اتباع روسیه در همه‌ی کشور و اراضی ایالات ایران حق دارند منافع خود را از بازرگانی دریافت کنند و برای سکناى خود و نگاهداری کالاهای خود خانه و کاروانسرا و انبار و دکان بسازند و حق دارند برای تجارت و حمل کالا و کاروان‌ها از راه ایران به هندوستان و کشورهای زمین‌های دیگر در عبور آزاد و بی‌خطر باشند و نیز اتباع دولت ایران متقابلاً حق دارند در کشور روسیه هر جا که بازرگانان مایل باشند سکونت اختیار کنند و در بازرگانی و سفر آزاد باشند.

۹- در صورتی‌که یکی از بازرگانان کشوری در کشور دیگر بمیرد خانه‌ها و کاروانسراها و انبارها و دکان‌ها و کالاهای و دارایی آن‌ها باید بی‌عیب در جایی پنهان بماند و خوب حفظ و نگاهداری کنند و بی‌عیب و نقص بوارث قانونی آن‌ها یا کسانی‌که از جانب دربارهای معظم یا ادارات کتبا برای تحویل آن‌ها معین می‌شوند آن‌ها را تحویل بدهند.

۱۰- این عهدنامه‌ی خدا پسندانه‌ی اتحاد مقدس دوستی با تمام اعتبار و فواید خود تا جاودان بی‌نقص و خللی حفظ و نگهداری و تصویب می‌شود و به مهرها آراسته خواهد شد و دو نسخه مبادله می‌شود و برای تایید این عهد و پیمان صلح دو نسخه مطابق یک‌دیگر از هر دو طرف تهیه شده است و بامضای نمایندگان مختار سابق الذکر که دارای اختیارات هستند، رسیده و با مهر ایشان تصدیق شده و مبادله شده است.

در گیلان در شهر رشت در ۱۳ فوریه در سال الهی ۱۷۲۹ [۲۴ بهمن ۱۱۰۷]

بنمایندگان مختار خود که در گیلان هستند و مخصوصاً به کسانی که در ولایات متصرفی اقامت دارند یعنی سرتیپ نجیب والامقام آقای واسیلی لوشوو دارای نشان سنت الکساندر از درجه‌ی کوالر و آقای بارون پتر شافیرو مشاور دولتی فعلی فرمان داده است وسایل برقرار ساختن و استحکام دوستی دیرین دولتین را فراهم کنند و وارد گفتگو شوند و با نماینده مختار اعلی حضرت شاه ایران عالی‌جاه میرزا محمد ابراهیم مستوفی سرکاری خاصه که از سوی اعلی حضرت شاه ایران اجازته‌ی رسمی و اختیار تام دارد قرار ی بگذارند و طرفین که از جانب پادشاهان بزرگ خود اختیار دارند پس از گفتگو عهدنامه‌ی دوستی مؤید را به این شرایط امضا کردند :

۱ - همه اختلافات و عملیات خصمانه که تاکنون ازین سوی به ایران وارد آمده و از آن سوی ایران وارد آورده است از هر دو طرف کاملاً فراموش خواهد شد و امیدست که پادشاهان و دولتین علیتین روابط دوستی و همسایگی دیرین را در میان خود برقرار کنند و ازین به بعد بدخواه یکدیگر نباشند و بکوشند دشمنی‌ها را هم‌اکنون و ازین پس از میان بردارند.

۲ - طرفین به وسیله این عهدنامه که به فرمان امپراتریس بزرگ روسیه دوستی صمیمانه خود را به ظهور می‌رسانند آن را اعلام می‌کنند و از امتیازاتی که امپراتور روسیه که خدا ایشان را بیامرزاد به وسیله‌ی عهدنامه یا قوه‌ی قهریه و با تحمل مخارج گزاف از جانب لشکریان به دست آورده‌اند و برای رفاه مردم ولایات ایران لشکریانشان میلیون‌ها از کیسه‌ی خود خرج کرده‌اند و از آغاز ورود به ایران زیان و خسارت بسیار برده‌اند چشم می‌پوشند و تمهد می‌کنند که یک ماه پس از امضا و مبادله‌ی این عهدنامه ولایات لاهیجان و رانکوه و متعلقات آن را به تصرف عالیجاه نماینده‌ی مختار سابق‌الذکر واگذار کنند و در اختیار کامل شاه ایران بگذارند و منتظر امضای آن از طرفین نخواهند شد و اما مازندران و استرآباد و سایر نواحی کنار رود کور [کورا، کورش] پنج ماه پس از آن که این قرارداد به امضای شاه ایران رسید و آن را تصدیق کرد واگذار خواهد شد زیرا که مردم این نواحی اکنون در پرتو حمایت لشکریان اعلی حضرت امپراتریس بزرگ در کمال رفاه و آسایشند و منافع ولایات کهدم و شفت یک ماه پس از آن و عایدات ولایات دیگر که در کنار رود کور هستند سه ماه پس از امضای این قرارداد و تصدیق آن از جانب اعلی حضرت شاه از تصرف مأموران امپراطوری روسیه خارج خواهد شد و به تصرف کسی که از جانب اعلی حضرت شاه مأمور دریافت آن خواهد شد در مدت پنج ماه داده خواهد شد

اما ولایات و محال دیگر ایران در آن سوی رود کور که در تصرف امپراتریس بزرگ روسیه است و اکنون رسماً و به موجب قرارداد در دست مأموران اوست امپراتریس روسیه نمی‌خواهد این

عهد نامهی رشت

میان ایران و روسیه

(اول بهمن ۱۱۱۰/۲۱ ژانویه ۱۷۳۲)

بنام پدر و پسر و روح القدس

همه بدانند و آگاه باشند که چند سالی است در کشور ایران اغتشاشهای بزرگ روی داده و برخی اتباع آن دولت بر دولت مشروع خود برخاسته‌اند و نه تنها در آن کشور ناامنی فراهم آورده و ویرانی ایجاد کرده‌اند بلکه به اتباع امپراتوری روسیه نیز زیان رسانده‌اند. ازین روی که عده‌ای بازرگانان روسی که به ایران پناه برده بودند زیان بسیار برده‌اند و چندین صدهزار [روبل] از دارایی ایشان بغارت رفته و بسیاری از ایشان و پیشکارانشان را آزرده‌اند و نیز از فرمان پادشاه خود سر پیچیده‌اند و این کار دولت ایران را به خطری بزرگ انداخته است بدین سبب امپراتور بزرگ پتر کبیر که خدای وی را در رحمت خود جای دهد و امپراتور و شاهنشاه همه‌ی روسیه بود چه برای پاسبانی از ولایاتی که نزدیک ایران بود و چه برای آن که مانع شود دولت ایران از پای در آید ناچار لشکریان خود را به ولایات ایران فرستاد و به ایشان فرمان داد در برخی ازین ولایات و شهرها که در کنار دریای خزر هستند فرود آیند یعنی بدان جاها که مردم از سرکشان سختی بسیار دیده بودند و برای آن بود که این نواحی از حمله‌ی مسلح سرکشان که بر شاه برخاسته بودند و وی را مغلوب کرده در امان باشند و ایشان آن سرکشان را راندند و در نتیجه‌ی این لشکرکشی سلطنت ایران اکنون در آسایش می‌تواند اصفهان را پای‌تخت خود کند و شاه بر تخت نیاکان خود بنشیند و پیشرفت‌های دیگر فراهم کند. اینک امپراتریس بزرگ آنا ایوانوونا [Anna Ivanovna] که فرمانفرمایی وی قرین آسایشست و امپراتریس و فرمانروی سراسر روسیه است و لشکریان فراوان در اختیار دارد فرمان داده و اراده فرموده است همه‌گونه یاری با اعلی‌حضرت شاه بکند و چون از نیک‌اندیشی آن اعلی‌حضرت همایون اعلی‌حضرت امپراتریس آگاه شده است و از نظر دوستی و حسن همجواری و اینکه همواره خواستار نیک‌بختی اعلی‌حضرت شاهست و امیدوارست که وی بتواند از همه ناگواریهایی که در راه پادشاهی موروث اوست در زینهار باشد

نواحی را جزو کشور خود کند بلکه قول می‌دهد به محض این‌که رفع خطر بشود یعنی اعلیحضرت شاه دشمنانی را که اکنون دارد از کشور خود براند و آن‌ها را مغلوب خود بکند و کشور را آرام کند آن‌ها را در اختیار شاهنشاه ایران بگذارد. تصرف این ولایات و نواحی بیرون روند مردم چادر نشین کوهستانی که در آن‌جا هستند با مخالفان شاه ایران یار شوند و دوباره نا امنی فراهم آورند چنان‌که پیش ازین این نواحی آسیب بسیار دیده‌اند و اکنون در پرتو حمایت لشکریان امپراتریس روسیه آسوده‌اند و بر جمعیتشان افزوده شده و نباید که آن سرکشان در آن‌جا راه یابند و با مخالفان دیگر اعلیحضرت شاه همدست شوند و دوباره انقلابی فراهم آورند و البته به محض این‌که اعلیحضرت شاه ایران زمام امور را به دست گرفت امپراتریس بزرگ روسیه لشکریان خود را ازین ولایات بی هیچ عذری به دولت ایران واگذار کنند. اما امپراتریس بزرگ روسیه صلاح را در آن می‌داند نواحی را که ناوگان روسیه ماموران امپراتریس بزرگ گشاده‌اند و به شاه ایران واگذار می‌کنند به هیچ وجه به دولت دیگری واگذار نکنند و اعلیحضرت شاه ایران ازین گذشت امپراتریس روسیه سپاس‌گزار خواهد بود و دوستی وی را خواهد پذیرفت و قول می‌دهد که در برابر از هیچ گونه دوستی با امپراتریس روسیه دریغ نکند.

۳ - به همین جهت و برای سپاس‌گزاری اعلیحضرت شاه ایران از جانب خود و جانشینان خود اعلام می‌کند که همیشه با امپراتریس بزرگ روسیه و امپراتوری روسیه روابط دوستی و حسن هم‌جواری موبد خواهد داشت و اجازه خواهد داد در همه‌ی قلمرو و محال کشورش بازرگانان در کمال آزادی و آسودگی رفت و آمد کنند و ازین پس در برابر کالایی که از روسیه بایران می‌برند و خریدهایی که در برابر آن با ایرانیان و دیگران می‌کنند و آن‌چه در آن‌جا می‌خرند و مبادله می‌کنند گمرک ندهند و به‌همه‌ی شهرها و ولایات که فرمانروایان وی در آن‌جا هستند و به عمال گمرک فرمان خواهد داد که هیچ‌گونه گمرک و عوارض دیگر از بازرگانان روسی نخواهند و نگیرند و با ارائه‌ی نام‌های رسمی از حکام نواحی سرحدی خاک امپراتوری که این کالاها از آن اتباع امپراتوری روسیه است در همه‌ی جای کشور و قلمرو و محال متعلق باعلیحضرت شاه این بازرگانان اجازه داشته باشند بی گمرک وارد شوند و نیز اگر اتباع روسیه بخواهند از قلمرو کشور اعلیحضرت شاه ایران برای کارهای بازرگانی به هندوستان یا کشورهای دیگر بروند در عبور و مرور ایشان چه از راه خشکی و چه از راه دریا گمرکی گرفته نخواهد شد و هیچ‌گونه عوارضی به دولت ایران نخواهند داد و هدایا و رشوه‌ای به هیچ عنوان و دلیل داده نخواهد شد و امیدست درباره‌ی محاکمه و مجازات در مورد وام‌ها و ضررهایی که به اتباع روسیه باید پرداخته شود و حکام زیر دست اعلیحضرت شاه ایران باید استیفا کنند همیشه به حق ایشان

برسند و امیدست هیچ‌گونه بیداد و تعدی را درباره‌ی ایشان روا ندارند و بایشان اجازه دهند خانه‌ی مسکونی و کاروانسرا و دکانی را که برای بازرگانی خود لازم دارند بسازند و کالای خود را در آن‌جا بگذارند و حکمرانان ایران هرگونه یاری با ایشان بکنند و اگر در جایی زبانی به دارایی بازرگانان برسد امیدست در کشور اعلی‌حضرت شاه ایران فرمان داده شود که درباره‌ی این بیچارگان برای آسایش و تامین اجناس و لوازمشان اتباع ایران همه‌گونه یاری بکنند و نیز در چنین موارد دشوار فرمان اکید بدهند که در کشتی‌های شکسته‌ی ایشان هیچ‌گونه غارت به عمل نیاید و نیز اگر اتفاقا مرگی برای یکی از اتباع روسیه در آن سرزمین پیش بیاید اموال متوفی بی کم و کاست به درخواست شرکای ایشان به کسانشان داده شود و در برابر امضای ایشان بی نقص تحویل بدهند.

۴ - در مقابل به اتباع ایران که در روسیه هستند یا از آنجا به کشورهای دیگر برای بازرگانی می‌روند وعده داده می‌شود که از جانب امپراتریس بزرگ روسیه از هرگونه یآوری و آزادی در برابر احکام و سنن روسیه هم چنانکه شایسته اتباع دولت دوستست برخوردار شوند و در برابر هرگونه درخواستشان با کمال انصاف یاری خواهند کرد و در این زمینه از جانب امپراتریس بزرگ روسیه در شهرها و همه‌ی نواحی که فرمانبردار حکمرانان تابع امپراتوری روسیه‌اند دستور داده خواهد شد همچنان که شایسته‌ی اتباع دولت دوستست به وسیله‌ی فرامینی که صادر می‌شود در همه‌ی نواحی دولت امپراتوری بزرگ روسیه هرگونه مساعدت با ایشان بکنند و درخواست‌هایشان را برآورند و از هرگونه حمایت برخوردار شوند و نیز از جانب امپراتریس بزرگ روسیه تعهد می‌شود درباره‌ی بازرگانانی که از کشور شاه ایران با اسناد رسمی و معتبر دولتی برای خرید کالاهایی برای شاه ایران به روسیه می‌آیند این کالاها را به پاس احترام به شاه ایران از گمرک دولتی معاف دارند و بنا بر رسوم قدیمی لازمه‌ی احترام درباره‌ی ایشان مرعی خواهد بود و از یآوری و پذیرایی خودداری نخواهند کرد اما به شرط آنکه این بازرگانی به نفع مردم ایران باشد تا آنها بدین وسیله جز برای شاه ایران کالایی به دست نیاورند و کالا را برای بازرگانی خصوصی تحصیل کند.

۵ - چنان که پیش ازین ذکر شد از آغاز سرکشی شورشیان در کشور ایران و قیامشان در برابر اتباع شاه ایران به بسیاری از بازرگانان روسیه آسیب رسیده است و صدها هزار [روبل] دارایی ایشان به غارت رفته و در نتیجه بازرگانان روسی ورشکست شده‌اند و بدین سبب امپراتریس بزرگ روسیه که ازین گرفتاری‌های اتباع باوفای خود متأثر شده است فرمان داده

است به پیشگاه شاه ایران عرضه دارند تا درباره‌ی این اتباع امپراتریس بزرگ روسیه که بازرگانان روسی باشند از جانب اعلی‌حضرت شاه ایران دادخواهی بکنند و اموال به غارت رفته‌ی آن‌ها را عوض بدهند و اعلی‌حضرت شاه ایران هم عقیده دارند که آن دادخواهی به عمل آمده است ولی اظهار می‌دارند که این کار در زمان قیام سرکشان شده اما قول می‌دهند که هرگاه خداوند توانا باو توانایی بدهد که این نواحی را به تسلط خود در آورد در آن هنگام فرمان خواهد داد بدادخواهی آسیب‌رسیدگان و اتباع امپراتریس بزرگ روسیه رسیدگی کنند و پس از بازرسی چون معلوم شد مرتکب غارت و کشتار اتباع روسیه که بوده است متعهد می‌شود که دادرسی کند و حکم خواهد داد مقصران یا وراث آن‌ها جبران خسارت اموال منقول یا غیرمنقول اتباع آسیب‌دیده‌ی روسیه را بکنند.

۶ - بدان‌گونه که روابط دوستی و همسایگی اقتضا دارد که برای ادامه‌ی روابط دوستانه رفت و آمد طرفین تنها در میان دولتین و دربارها و اقامتگاه وزیران طرفین بنا بر اقتضای اراده‌ی شاهانه نباشد بلکه در نقاط مهم کشور هم برای رسیدگی به کار بازرگانان کسانی باشند که در مرتبه‌ی قنسولی یا نمایندگی دانا و بصیر باشند و بتوانند در موقع لزوم زبان‌هایی را که به بازرگانان می‌رسد جبران کنند و نیز در میان ایشان دادرسی کنند و انواع وسایل را به کار ببرند تا بازرگانی توسعه یابد بدین جهت قرار شده است برای این‌که در هر دو کشور در دربار و مقر آن چه از جانب دولت امپراتریس روسیه و چه از جانب دولت شاه ایران وزرای مختار بتوانند مقیم باشند و امتیازاتی را که درخور مقام و اهمیت کار و شخصیت آن‌ها مطابق شئون دو دولتی که ایشان را انتخاب کرده است باشد باید در هر دو کشور به آن‌ها مسکن مناسب و وسیله معاش نسبت به وضع آن‌ها بدهند و اما در شهرهایی که لازم خواهد شد برای حمایت از بازرگانان مقیم باشند اجازه داده خواهد شد در هر دو کشور قنسول‌ها و نمایندگانی مقیم باشند و به فراخور مقامی که در دولت خود دارند همه جا بایشان احترام و یابوری بکنند و به نیروهای هر دو طرف فرمان داده خواهد شد که به ایشان احترام بگذارند و از هر نوع بی‌حرمتی و زیان ایشان را کاملاً حراست بکنند و چنانکه ضروری بایشان رسید و شکایتی درباره‌ی اتباع یکی از دو طرف کردند هرگونه دادرسی و حکمیت منصفانه بکنند و به شکایات آنها برسند.

۷ - همه‌ی مردم ایران و اتباع شاه ایران که هنگام ورود و اقامت لشکریان روسیه در ولایات و شهرهای ایران که پیرو فرمان و تبعیت امپراتوری بزرگ روسیه شده بوده‌اند دولت شاهنشاهی نباید ایشان را مقصر بداند تا هنگامی که لشکریان روسیه از آن‌جا بیرون می‌روند در برابر خدماتی

که کرده‌اند به شخص ایشان آسیبی نرسد و املاکشان هم از تعرض مصون باشد بلکه کمافی‌السابق مالک املاک و دارایی خود باشند و از مهربانی و سرپرستی شاه ایران برخوردار باشند در مقابل از طرف امپراتریس بزرگ روسیه نیز تعهد می‌شود که پس از امضای این عهدنامه و مبادله‌ی آن اتباع شاهنشاه ایران را ازین ولایات باسارت نبرند و پس از امضای این عهدنامه بایشان اجازه داده خواهد شد کسانی که مایلند داوطلبانه وارد خدمت روسیه بشوند و نیز اگر بخواهند از آن خارج شوند اجازه داده خواهد شد.

۸- واختان پادشاه گرجستان که تاکنون نسبت به امپراتوری بزرگ روسیه و شاه ایران وفادار بوده و از دارایی خود محروم شده است شاه ایران متعهد شده است هنگامی که گرجستان کمافی‌السابق در تحت حمایت ایران قرار بگیرد کمافی‌السابق املاک و دارایی وی باو بازگردد.

این قرارداد به وسیله‌ی نمایندگان مختار طرفین بسته شد و از جانب هر دو کشور نسخه‌ای بامضای نمایندگان مختار طرفین رسید و به مهر ایشان تصدیق شد و مبادله گشت و ایشان به عهده گرفتند با اختیار تامی که درین زمینه از طرفین دارند چه از جانب امپراتوری بزرگ روسیه و چه از جانب شاهنشاهی بزرگ ایران این عهدنامه را هر چه زودتر که ممکن باشد امضا کرده و به مهر دولتی برسانند و ارسال دارند.

در رشت در گیلان در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ [اول بهمن ۱۱۱۰] بامضا رسید و در ضمن نمایندگان مختار امپراتوری بزرگ روسیه تعهد می‌کنند که تا چهار ماه پس از مبادله‌ی این عهدنامه آن را به امضای امپراتریس بزرگ روسیه برسانند و بفرستند و موقع استرداد ولایات معهود درین عهدنامه از وقتی خواهد بود که این عهدنامه بامضای شاهنشاه ایران فرستاده شود و تسلیم نمایندگان امپراتریس بزرگ روسیه بشود.

عهد نامهی گنجه

میان ایران و روسیه

(۱۹ اسفند ۱۱۱۳ / ۱۰ مارس ۱۷۳۵)

بنام خداوند بخشنده مهربان

سپاس خدای را که دوستی در میان دولتین را برای آسایش جهان برقرار ساخته و موافقت در میان آن‌ها را برای آرامش همیشگی هر دو دولت فراهم کرده و درود ابدی بر پیامبری که با نوشته‌ی خود از خداوند مسیح پسر مریم خبر داده است، به‌او پناه می‌برم و از آمرزش التماس داریم.

بدین‌گونه بر همه آشکارست که از چند سال پیش دولت ایران از تاخت و تاز لشکریان دشمن لگدکوب و ویران شده بود و سرکشان در آن‌جا بیدادگری بسیار کرده بودند و از هر سوی مزاحمت فراهم آورده بودند و بدخواهان از هر راه می‌کوشیدند با ستم‌گری خویش وسایل انقراض کامل آن‌را فراهم آورند و درهای نعمت را بروی مردم ببندند اما خداوند توانا که به قدرت خود که همه کس را مشمول عنایت خویش قرار داده است و مردم ایران را نیز از آن برخوردار کرده است مرا [نادر] نیز از لطف عمیم خود بهره‌مند کرده است بدین‌گونه با لشکریان فراوان از شهری پای‌تخت خراسان برای تنبیه و سرکوبی دشمنان برخاستم و به‌سعی من شهر اصفهان و نواحی دیگر از دشمنان پاک شد و اگرچه آن دشمنان می‌خواستند دوستی دیرین و استوار و تباه ناشدنی در میان امپراتوری روسیه و دولت ایران را از میان ببرند و بدعت‌های نادرست پدید آورده‌اند که گویی امپراتوری روسیه ولایاتی را که از ایران گرفته است مانند نواحی دیگر می‌خواهد در تصرف خود نگاه دارد و به‌وسیله‌ی این تهمت‌ها خواستار دشمنی در میان دو دولت بودند. اما بر همه واضح و مخصوصاً بر اهالی ایران مبرهنست که به چه سبب امپراتور بزرگ اعلی‌حضرت پتر اول که خدایش پیامرزد شهرها و ولایات ایران را متصرف شد و تا مدتی در تصرف خود داشت اما پس از چندی که موقع را مناسب دید برای اثبات حسن‌نیت و دوستی صمیمانه‌ی خود و بطلان دروغ‌هایی که به ناروا در میان بود بلکه تنها برای اظهار دوستی حقیقی گیلان و ولایات آبادان

دیگر را که از خزانه‌ی روسیه اداره می‌شد بی‌آن که اجباری در میان باشد به‌دولت ایران واگذار کرد و بدین‌گونه به‌نفع مشترک دولتین علیتین و برای آن‌که دوستی حقیقی که در میان بود تا جاودان برقرار بماند و در آینده نیز این دوستی توسعه یابد و بیشتر شود طرفین برای گوشمال دادن دشمنان و پیوند دوستی محکم عهد کردند.

و بدین جهت کنیاز سرگی گلایتسین رایزن مخصوص والامقام نماینده مختار صاحب نشان درجه دوم که اکنون در ایرانست بفرمان عالی و با داشتن اختیارات تام از جانب امپراتریس بزرگ روسیه بامن درباره قراردادهای مختلف این عهدنامه موافقت کرد و اتحاد همیشگی در میان دولتین برقرار شد و امیدست که این عهدنامه تا جاودان از هر خللی مصون باشد.

مقدمه

اگر در رشت از طرفین در عهدنامه‌ای که منعقد شده مقرر شده است که شهرهای باقی مانده مانند باکو و دربند در تصرف روسیه تا موقعی بماند که دولت ایران از دشمنان خود مستخلص شود اما چون امپراتریس بزرگ روسیه به‌واسطه‌ی حسن‌نیتی که نسبت به‌دولت ایران دارد برای آن‌که اوضاع سابق برقرار شود و بهترین راه را درین زمینه بیابد و به نزدیکان و دوران نشان دهد که دولت روسیه هرگز اراده نداشته است قسمتی از خاک ایران را در دست خود نگاه دارد و تنها از راه عنایت شاهانه و لطف عمیم خود خواسته است پیش از آن‌که آن موعده برسد شهرهای باکو و دربند را با همه‌ی متعلقات و مضافات آن مانند سابق بدولت ایران مسترد دارد و به محض این‌که فرصت اجازه دهد لشکریان روسیه را از آن‌جا بیرون ببرد لهذا چنین مقرر شده است:

شهر باکو با مضافات آن در ظرف دو هفته و شهر دربند و مضافات آن تا سرحد سابق در ظرف دو ماه پس از انعقاد این عهدنامه و اگر فرصت اجازه دهد پیش از آن، از لشکریان تخلیه خواهد شد و داغستان و نواحی دیگر که جزو شمخال و اوسمی هستند کما من‌السابق در تحت تصرف دولت ایران خواهد بود.

مواد این عهدنامه چنین مقرر می‌شود:

۱ - در برابر این مهربانی و دوستی که امپراتوری روسیه می‌کند، دولت ایران متعهد می‌شود همیشه اتحاد خود را با امپراتوری روسیه محترم بشمارد و دوستان روسیه را جدا دوستان خود و دشمنان آن را دشمنان خود بشمارد و هرگاه کسی با یکی ازین دو دربار فلک‌مدار وارد جنگ شود این هر دو دربار بزرگ با آن جنگ را آغاز کنند و در هر مورد یاور یک‌دیگر باشند و شهرهای

باکو و دربند بهیچ‌وجه و هیچ عنوان باختیار دیگران مخصوصاً دشمنان مشترک واگذار نشود بلکه همه‌گونه کوشش بکنند که در تحت تسلط دولت ایران بمانند و اگر برخی از اهالی این شهرها که در تحت تبعیت و خدمت امپراتریس بزرگ روسیه و امپراتوری روسیه باشند و در نتیجه‌ی وفاداری خود بآن‌جا بازگردند دولت ایران هیچ‌گونه آزار دربارهی ایشان روا ندارد و آن کار را دلیل بی‌وفایی نسبت بدولت ایران نداند. امیدست صومعه‌ی نصارای گرجی که در دربند هست هم‌چنان در مقررات خود آزادی داشته باشد و آن را ویران نکنند و اجازه دهند در آن‌جا بنا بر دین مسیح عبادت بپردازند و هیچ‌کس زحمتی برای کارکنان آن که از روحانی و غیرروحانی بیش از شش تن نیستند در عبادت ایشان فراهم نکند و هیچ‌گونه ستم به آنها روا ندارند.

۲ - نفع ایرانیان در اینست که این دولت با این تصمیم مفیدی که اکنون گرفته می‌شود در کوتاه کردن دست دشمنان اهتمام ورزد تا بخواست خداوند دشمنان دولت ایران و دشمنان خود را براندازند و بحال سابق بازگردند و نیز به امپراتوری روسیه نشان دهند که کمافی‌السابق خطری از جانب ایشان متوجه نیست .

دولت ایران خواهد کوشید بهرگونه سعی کند جنگی را که در برابر دشمنان آغاز شده است با اهتمام و سعی فوق‌العاده دنبال کند تا ازیشان انتقام بگیرد و همه‌ی ولایات نه تنها ولایات کنونی بلکه ولایاتی را که سابقاً از دولت ایران مجزی شده و گرفته‌اند بآن دولت برگردانند و از دشمنان بگیرند و تا همه آنها کمافی‌السابق بدولت ایران مسترد نشده است قرار صلح نگذارند و اما بکیفر خدعه‌ای که از ترکان سر زده است آن جنگ را در داخل دو کشور خود ادامه دهد و تا وقتی که دولت ایران همه‌ی ولایات خود را پس نگرفته است در جنگ بماند زیرا منافع دولت ایران چنین اقتضا می‌کند.

۳ - طرفین متعهد می‌شوند پیش از آنکه با یک‌دیگر گفتگو کنند بهیچ مذاکره‌ای با ترکان وارد نشوند و اگر کار به آن‌جا کشید که اسلحه در این مورد بکاربرند یا بابعالی بطیب خاطر همه‌ی آن ولایات گرفته شده را به دولت ایران مسترد دارد و صلح با این دولت را به همان اساس سابق برقرار کند درین حال دولت ایران تعهد می‌کند درین مصالحه دولت امپراتوری روسیه را نیز شریک بدانند بدین گونه که دولت ایران با روسیه قراردادی دارد که بنا بر آن وظیفه دارد همه‌ی دشمنان روسیه را دشمن خود بداند و با تمام کسانی که بخواهند با امپراتوری روسیه جنگ داشته باشند دولت ایران وظیفه دارد با آنها وارد جنگ شود و مصالحه را با این توضیح برقرار کنند و بی آن قراری نگذارند و اگر وقتی در میان امپراتوری روسیه و بابعالی در آتیه کار به عهدنامه‌ای برسد

در آن حال نیز به همین طریقی که توضیح داده شده است دولت ایران را نیز در آن دخیل خواهند کرد.

۴ - در عهدنامه‌ای که در رشت در میان دو دربار منعقد شده [اول بهمن ۲۱/۱۱۱۰ زانویه ۱۷۳۲] بجز موادی که پیش ازین بموقع اجرا گذاشته شده است باید این ماده ازین بعد از مواد آن شمرده شود و کلمه به کلمه جزء آن باشد و با این عهدنامه اتحاد همیشگی تجدید می‌شود و استوار می‌گردد و عهدنامه‌ای خواهد بود که تا جاودان اعتبار خواهد داشت.

۵ - چون منافع دولتین اقتضا دارد که تجارت برپایه استوار برقرار گردد و اتباع طرفین هیچ‌گونه اشکالی در فرستادن کالا نداشته باشند و این لازمه نفع طرفین است باین جهت دولت ایران تعهد می‌کند ازین بعد با بازرگان روسی بنا بر مقررات عهدنامه‌ی رشت وارد داد و ستد شود و به ایشان و کشتی‌هایشان اجازه دهد در همه‌ی لنگرگاه‌ها و کرانه‌ها و باراندازها بایستند و کالای خود را به هر جا بخواهند خالی کنند و در آن جا گرد آورند و به جاهای دیگر ببرند و کسی مزاحم بازرگانی ایشان نشود و ستمی روا ندارد و اگر فرامینی به عهده‌ی شهرهایی که این بازرگانان روانه آن هستند فرستاده شده که مغایر با مفاد عهدنامه‌ی رشت باشد آن‌ها را باید ملغی دانست و بآن‌ها رفتار نکنند و باید در این زمینه بوسیله‌ی فرامین دیگر مقرر دارند که مفاد عهدنامه‌ی رشت در همه جا عملی شود و به همان گونه از طرف دولت روسیه با اتباع و بازرگانان ایران به موجب مواد همان عهدنامه‌ی رشت رفتار خواهند کرد و درباره‌ی اتباع ایران و امپراتوری روسیه به همان گونه رفتار کنند که با اتباع دولت دوست رفتار خواهند کرد.

برای آن که فایده‌ی این عهدنامه بیشتر باشد و از این پس بازرگانان روسی بتوانند آن چنان که باید در کار خود آزادی داشته باشند امپراتریس بزرگ روسیه قنسولی مأمور رشت خواهد کرد و به زودی از دربار عالی روسیه با اعتبارنامه لازم امپراتوری فرستاده خواهد شد و از جانب ایران پذیرفته خواهد شد و فرمان لازم درباره وی صادر خواهد گشت.

۶ - بدین سبب و برای ادامه‌ی دوستی در میان طرفین امپراتریس پیش از هر وظیفه دیگر بنا بر عدالت‌پروری خود و به پاس نمایندگی که این بنده‌ی درگاه داشته است فرمان داد اسیران این طرف نه تنها کسانی را که در حال حاضر در اسارت هستند به میرزا کاظم نماینده‌ی مختار ایران مسترد دارند بلکه در سراسر کشور خود فرمانی صادر کند که اسیران را از هر طرفی برای بازگرداندن به ایران بیاورند و به همین گونه همه‌ی اتباع و ساکنان امپراتوری روسیه را به هر اندازه که در هر جا باشند به روسیه برگردانند و در این زمینه به همه جای ایران فرامین فرستاده

شود و اما کسانی که از این بعد از دو طرف دور بشوند باید آنان را طرفین دستگیر کنند و مسترد دارند.

۷ - این بنده درگاه عالی‌جاه با نماینده مختار نام برده که از دربارهای عالی خود اختیار داریم در مواد این عهدنامه اتحاد موافقت کردیم و برای آن‌که تا جاودان آن را تأیید کنیم به مهر اعلی‌حضرت شاه ظل‌الله مزین شده و به‌نماینده‌ی عالی مقام مذکور تسلیم شده است و در مدت پنج ماه پس از امضای این عهدنامه به تصویب خواهد رسید و هم‌همی مواد آن باجری گذاشته خواهد شده و به‌امضای مسئولین دیگر خواهد رسید و به‌حضور امپراتریس بزرگ فرستاده خواهد شد و این بنده درگاه متعهد می‌شود آن را برساند.

پایان

برای اطمینان از این عهدنامه اتحاد مقرر شده است در دو نسخه مطابق یک دیگر تهیه شود و هر دو آن‌ها به‌مهر برسد و مبادله شود.

برگرفته از: تاریخ روابط سیاسی و اجتماعی ایران در دوره‌ی معاصر - ج ۱ - ۳۰۸-۳۰۵

قرارداد کردان

بین نادرشاه و سلطان محمودخان اول
سال ۱۱۵۹ هـ. ق [۱۳ شهریور ۱۱۲۵ / ۴ سپتامبر ۱۷۶۴]

اساس - صلحی که در زمان خاقان خلد مرابع سلطان مراد خان رابع واقع شده فیما بین دولتین مرعی و حدود و سنوری که در میانه مقرر بود به همان دستور استقرار داشته ، تغییر و خلل در ارکان آن راه نیابد .

شرط - من بعد فتنه نائم و تیغ خصام در نیام بوده آن چه لایق شان طرفین و مقرون به صلاح دولتین باشد ، معمول و از اموری که مهیج هر کدورت و منافی مصالحه صالحه و مسالمة سالمه باشد از طرفین اجتناب ورزند . انشاءالله تعالی این دوستی و محبت در میانه دو دولت عظمی و احفاد این دو خانواده کبری مادام اللیالی و الایام الی یوم القیام قائم و لائم برقرار باشد .

ماده اول - حجاج ایران و توران که از راه بغداد و شام عازم بیت‌الحرام باشند ولات و حکام سر راه ایشان را محل به محل سالمین و آمین به یکدیگر رسانیده صیانت حال و مراعات احوال ایشان را لازم دانند .

ماده ثانی - از برای تاکید مودت و توثیق محبت ، هر سه سال شخصی از آن دولت در ایران و از ایران در آن دولت بوده و مخارجات ایشان از طرفین داده شود .

ماده ثالث - اسرای طرفین مرخص شده بیع و شری بر ایشان روا نبوده و هر یک که خواهد به وطن خود رود از طرفین ممانعت ایشان نشود .

تذییل - حکام سرحدات از حرکتی که منافی دوستی است احتراز کنند و سوای آن اهالی ایران از سب و رفض مقطوع اللسان بوده ، مرتکب نگردند و من بعد که به کعبه معظمه و مدینه مشرفه و باقی ممالک آمد و شد کنند از طرف روم به دستور حجاج آن مملکت و سایر بلاد

اسلامیه با ایشان سلوک شده از ایشان دو رمه [باج] و سایر وجوه خلاف شرع گرفته نشود و همچنین در عتبات عالیات هم مادام که مال تجارت در دست آن جماعت نباشد حکام و مباشرین بغداد باج نخواهند و هر یک که مال تجارت داشته باشد مال حسابی از ایشان اخذ شده زیاده مطالبه نشود و از این طرف نیز با تجار و اهالی رومیه عمل به همین منوال بوده و آن چه بعدالیوم از اهل ایران به روم و از روم به ایران آیند حمایت نشده به وکلاء دولتین تسلیم شوند . لهذا ما نیز مراتب مزبوره را ممضی داشته عهد فرمودیم که مصالحه مذکوره و عهد مشروطه همیشه بین الدولتین و اعقاب و اخلاف حضرتین مؤید و برقرار و مخلد و پایدار بوده مادامی که از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهد و میثاق و وفاق به ظهور نرسد از این طرف نقض و خلل در قواعد آن راه نیابد .

برگرفته از : مسایل مرزی ایران و عراق و تاثیر آن در مناسبات دو کشور - دکتر آذرمیدخت مشایخ
فریدنی - چاپ نخست - تهران ۱۳۶۵ - رر ۲۱۶ - ۲۱۵

نامه‌ی جوادخان گنجه‌ای به کلنیاس تسی تسی یانف

۱۲۱۸ هجری قمری [۱۱۸۲ خورشیدی / ۱۸۰۳ میلادی]

درین وقت کاغذی که فرستاده بودی رسید و نوشته بودی که در ایام طومار دده فال گنجه تابع گرجستان بود. این سخنان را هیچ کس نشنیده است اما پدران ما که عباس قلی خان و سایرین باشد در گرجستان حاکم بوده‌اند هرگاه قبول نمایند، از مردان پیر اهل گرجستان تحقیق نمایید که عباس‌قلی خان در گرجستان حاکم و والی بوده است یا نه و بالفعل مسجد و دکان او در گرجستان هست و خلعت و تعلیقه او هم در خانه اهل گرجستان است و از ایام پدر آراکلی خان و پدر ما سرحد گنجه و گرجستان معلوم بوده که از کجا تا به کجاست و ما این سخن‌ها را به زبان نمی‌آوریم و هرگاه بگوییم هم که پدران ما در گرجستان والی بوده است کسی قبول نمی‌کند و به این سخن گرجستان را کسی به ما نمی‌دهد و دیگر آن که نوشته بودی که شش‌سال پیش ازین قلعه گنجه را به پادشاه روسیه داده بودی درست است در آن وقت پادشاه شما به تمامی ولایت ایران رقم نوشته بود و به ما هم نوشته ما رقم پادشاه را قبول کرده قلعه را دادیم هرگاه باز پادشاه درخصوص گنجه به ما فرمان نوشته باشد فرمان پادشاه را معلوم آشکار نمایید ما هم رقم پادشاه را دیده از آن قرار عمل نماییم و دیگر آنکه نوشته بودی که پیش ازین به گرجستان تابع بودی معلوم شما باشد که الحال رقم پادشاه شما در دست ماهست ببیند که در آن رقم ما را بیگلربیگی گنجه بود یا تابع گرجستان ازین معنی معلوم است که سخن شما خلاف قول شماست.

و دیگر آن که نوشته بودی که گرجستان به پادشاه تعلق دارد و از تجار او هم مال گرفته‌اید درست است اما روز اول که شما وارد گرجستان شدید بر شما نوشتیم و آدم فرستاده معلوم کردیم که نصیب که رعیت ماست و از ما روگردان شده اموال تجار ما را گرفته است و خیال کردیم که شما نوکر پادشاه هستید البته با دیوان حق کرده مال آدم ما را گرفته می‌دهید و نصیب و سایر شمس‌الدینلوا را که از ما روگردان شده‌اند گرفته به ما خواهید داد دیدیم که هیچ کدام را به عمل نیاوردید و ما هم آن چه گرفته‌ایم از دیگر نپرسید و ببینید که از رعیت گنجه شمکوری باشد

گرفته‌ایم یا از اهل گرجستان گرفته‌ایم والا هرگاه بنای دعا دارد ما هم آماده جنگ هستیم و اگر از توپ و توپخانه خود لاف می‌زنی از شفقت خدا توپ ما از شما کم‌تر نیست هرگاه توپ شما یک‌گز است توپ ما سه‌گز و چهار‌گز است و نصرت هم با خداست و از کجا معلوم می‌شود که شما از قزلباش رشیدتر هستید شما دعوی خود را دیده‌اید و دعوی قزلباش را ندیده‌اید و نوشته بودی که آماده جنگ باشد از آن وقت که شما به شمس‌الدینلو آمدید و رعیت ما را تابع خود کردید از آن روز تا به حال در تدارک هستیم و حاضر و آماده بوده‌ایم هرگاه دعا می‌کنی دعا خواهیم کرد و آن‌که نوشته بودی که هرگاه این سخن‌ها را قبول نمی‌کنی بدبختی ترا گرفته است ما هم چنین می‌دانیم که شما هم به این خیال افتاده آمده‌اید شما را بدبختی کشیده از پطرزبورگ قضا به اینجا آورده است. انشاءالله تعالی بدبختی شما معلوم خواهد شد. والسلام

برگرفته شده از : اسنادی از روابط ایران با منطقه‌ی قفقاز - رر ۱۵۹-۱۵۸ / چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ویرایش دوم - رر ۲۶۹-۲۶۸
 * خاندان زیادلوی قاجار از دوران صفویان، حکومت ایالت گنجه را داشتند. جوادخان آخرین حکمران ایران در گنجه بود که در نبرد برابر روسیان کشته شد.

معاهده‌ی فینکن اشتاین

اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا و پادشاه ایران برای تحکیم روابط دوستانه و عقد معاهده اتحاد اشخاص ذیل را نامزد می‌نمایند :

از طرف اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا آقای هوک برناردمارت وزیر مملکتی و حامل حمایل لژیون دونور و دارای نشان سنت هوبر از مملکت باویر و نشان وفا از مملکت باد. از طرف پادشاه ایران عالیجناب فخامت نصاب میرزا محمدرضا سفیرفوق‌العاده و بیگلربیگی قزوین وزیر شاهزاده محمدعلی میرزا.

ایشان بعداز ارائه و مبادله اعتبارنامه‌های خود در باب مواد ذیل توافق حاصل کردند:

ماده اول - بین اعلیحضرتین امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا و اعلیحضرت پادشاه ایران صلح و دوستی و اتحاد دائمی برقرار خواهد بود.

ماده دوم - اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا استقلال ممالک حاضره اعلیحضرت پادشاه ایران را ضمانت می‌نمایند.

ماده سوم - اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا گرجستان را حقا متعلق با اعلیحضرت پادشاه ایران می‌دانند.

ماده چهارم - اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا متعهد می‌شود که تمامی مساعی خود را در مجبور ساختن روس‌ها به تخلیه گرجستان و خاک ایران صرف نماید و برای تحصیل این نتیجه و بستن عهدنامه صلح مداخله کند تخلیه این اراضی همه وقت منظور سیاست و پیشنهاد نظر عنایت او خواهد بود.

ماده پنجم - اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا در دربار ایران یک نفر سفیر فوق‌العاده و چند نفر منشی سفارتخانه نگاه خواهد داشت.

ماده ششم - چون اعلیحضرت پادشاه ایران مایل است که پیاده نظام و توپخانه و استحکامات خود را برطبق اصول اروپایی منظم نماید اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا متعهد می‌شود که توپ‌های صحرائی و تفنگ‌ها و سر نیزه‌هایی را که اعلیحضرت پادشاه

ایران لازم دارد برای او تدارک نماید قیمت این اسلحه مطابق ارزش آن‌ها در اروپا محسوب خواهد شد.

ماده هفتم - اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا برعهده می‌گیرد که هر اندازه صاحب منصب توپخانه و مهندس پیاده نظام که اعلیحضرت پادشاه ایران وجود آن‌ها را برای تحکیم قلاع و تنظیم توپخانه و پیاده نظام ایران برطبق اصول فن نظام اروپایی لازم بشمارد در تحت اختیار او بگذارد.

ماده هشتم - اعلیحضرت پادشاه ایران هم از طرف خود متعهد می‌شود که جمیع روابط سیاسی و تجارتی را با انگلیس قطع نموده و به دولت مشارالیه‌ها فوراً اعلان جنگ دهد و با او بدون فوت فرصت خصمانه رفتار کند. بنابراین اعلیحضرت پادشاه ایران قبول می‌کند که وزیر مختاری را که به بمبئی فرستاده احضار نماید و قنصل‌ها و نمایندگان و سایر عمال کمپانی انگلیس مقیم ایران و بنادر خلیج فارس را فوراً از محل‌های خود خارج سازد و تمام مال‌التجاره‌های انگلیسی را ضبط کرده و در قطع هر نوع ارتباط با انگلیسی‌ها چه در خشکی و چه در دریا به ممالک خود حکم اکید صادر نماید و از قبول هر وزیر مختار یا سفیر یا عامل که در ضمن جنگ از طرف این دولت بیاید استنکاف ورزد.

ماده نهم - در هر جنگی که انگلیس و روسیه برضد ایران و فرانسه متحد شوند فرانسه و ایران هم به همین وضع برضد آن دو دولت اتحاد خواهند کرد و همین که آن طرفی از متعاهدین که مورد تهدید یا حمله واقع شده رسماً مراتب را به اطلاع دیگری رسانده متحداً برضد دشمن مشترک به جنگ قیام خواهند نمود از آن سپس در باب هر نوع روابط سیاسی و تجارتی برطبق مقررات ماده قبل رفتار خواهد شد.

ماده دهم - اعلیحضرت پادشاه ایران تمام نفوذ خود را بکار خواهد برد تا افاغنه و سکنه دیگر قندهار را با قشون خود برضد انگلیس متحد سازد و پس از آن که راهی به مساکن ایشان باز کرد لشگری بر سر متصرفات انگلیس درهند بفرستد.

ماده یازدهم - در صورتی که از قوای بحری فرانسه یکدسته جهازات به خلیج فارس و بنادر متعلق به اعلیحضرت پادشاه ایران بیاید اعلیحضرت پادشاه ایران تمام وسایل و تسهیلات لازمه را که محتاج الیه باشد فراهم خواهد نمود.

ماده دوازدهم - اگر اراده اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا برای حمله به متصرفات انگلیس در هند به فرستادن قشونی از راه خشکی قرار گیرد اعلیحضرت پادشاه ایران از آن‌جا که متحد صمیمی و وفادار اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیاست به ایشان راه عبور از مملکت خود خواهد داد اگر این مسئله عملی شد دولتین قبلاً قرارداد مخصوصی خواهند

بست و راهی که قشون باید اختیار نماید و مایحتاج و وسایل حمل و نقل که لازم ایشان می‌شود و کمکی را که اعلیحضرت پادشاه ایران می‌تواند همراه کند در آن تعیین خواهند کرد.

ماده سیزدهم - هرچه از لوازم و مایحتاج در ایران به لشگریان بری و قوای بحری داده شود در تعقیب مواد سابق این معاهده به قیمتی که در مملکت باهالی واگذار و محسوب می‌شود به حساب آورده شود.

ماده چهاردهم - مقررات ماده دوازدهم مذکور در فوق فقط شامل فرانسه است بنابراین حقوق مذکور نباید به انعقاد معاهدات دیگر به انگلیس یا روس واگذار شود.

ماده پانزدهم - برای استفاده طرفین یک معاهده تجارتنی نیز در طهران منعقد خواهد گردید.

ماده شانزدهم - این معاهده بعد از چهار ماه از تاریخ امروز در طهران به امضاء و تصویب خواهد رسید.

در اردوی امپراطوری در فین کن اشتاین به تاریخ ۴ مه سال ۱۸۰۷ (۲۵ صفر ۱۲۲۲) [۱۳ اردیبهشت ماه ۱۱۸۶] منعقد و امضاء گردید.

محل امضای هوک - پ - ماره

محل امضای سفیر ایران

وزیر امور خارجه ش. م. تالیان

برگرفته از: تزارها و تزارها - رر ۴۷ - ۴۵

پیوست شماره‌ی ۱۱

معاهده بین دولتین ایران و انگلیس که به نمایندگی سرهارفورد جونس از طرف دولت انگلستان ، میرزا محمد شفیع معتمد الدوله صدر اعظم و حاجی محمد حسین خان امین الدوله از طرف دولت شاهنشاهی ایران در تاریخ ۲۵ محرم الحرام ۱۲۲۴ [۲۱ اسفند ۱۱۸۷] در تهران منعقد شده است

الحمد لله الكافي الوافي الباقي و الحافظ ، اما بعد در این موقع که نماینده مختار و سفیر فوق العاده اعلیحضرت پادشاه انگلستان ، سرهارفورد جونس ، وارد تهران پایتخت ایران شده است و اعتبارنامه مهور اعلیحضرت پادشاه انگلستان را همراه دارد و ماموریت دارد با دولت علیه ایران روابط مودت و یگانگی دیرینه را مستحکم نماید تا این که رشته‌ی اتحاد و صمیمیت بین مملکتین ایران و انگلستان محکم و ثابت و قوی گردد ؛ بنابراین اعلیحضرت شاهنشاه ایران به موجب فرمان مخصوص که تسلیم نماینده مختار و سفیر مخصوص پادشاه انگلستان شده جناب میرزا محمد شفیع معتمد الدوله صدر اعظم ایران و حاجی میرزا محمدحسین خان امین الدوله را که یکی از وزراء عظام می باشد معین فرمود که با نماینده مختار فوق الذکر در مواد و شرایط عهدنامه که مبنی بر اتحاد و یگانگی کامل باشد بین مملکتین برقرار نمایند به طوری که خیر و صلاح دولتین باشد .

در نتیجه پس از مذاکره و مباحثه در جلسات عدیده نمایندگان مامور و مختار طرفین مواد و شرایط ذیل را برای سعادت و نفع طرفین معین و برقرار نمودند :

ماده اول - نظر به این که مدتی وقت لازم است تا این که یک معاهده مفصل برای ایجاد اتحاد و یگانگی کامل بین مملکتین مرتب و مقرر گردد و نظر به این که اوضاع و کیفیات فعلی دنیا ایجاب می کند که یک مقررات و ترتیبات فوری و بدون فوت وقت برقرار گردد لهذا نمایندگان مختار طرفین قبول می نمایند که مواد ذیل برای مقدمه و اساس یک معاهده مفصل دائمی بین دولتین ایران و انگلستان می باشد ، به علاوه طرفین قبول می نمایند که معاهده مفصل مذکور که حاکی نیات و تعهدات طرفین است و بامضاء و مهر نمایندگان فوق الذکر بعدها می رسد اساس اتحاد و یگانگی طرفین معاهدتین خواهد بود .

ماده دوم - طرفین قبول می نمایند این مواد مقدماتی که با دست حقیقت و صمیمیت مقرر و

مرتب شده است تغییر و تبدیل نخواهند شد بلکه نتیجه آن، این خواهد شد که روز به روز دوستی و صمیمیت بین دولتین زیاد شود و این دوستی و صمیمیت بین دو پادشاه عظیم‌الشان و اخلاف و جانشینان و اتباع و ممالک و ایالات و ولایات و متصرفات آن‌ها برای همیشه باقی خواهد ماند.

ماده سوم - اعلیحضرت پادشاه ایران لازم می‌داند اعلام کند که از تاریخ این عهدنامه مقدماتی یا مجمل هر قرارداد و عهدنامه‌ای که با هریک از دول اروپا منعقد نموده باطل و لغو می‌باشد و اجازه نخواهند داد که قشون دولت اروپایی هر دولتی می‌خواهد باشد، از ایران عبور نماید و یا به طرف هندوستان یا به طرف یکی از بنادر آن مملکت رهسپار شود.

ماده چهارم - هرگاه قشون‌های دول اروپایی به متصرفات و قلمرو اعلیحضرت شاهنشاه ایران حمله نموده باشند و یا این که حمله نمایند دولت پادشاهی بریتانیای کبیر به اعلیحضرت پادشاه ایران یک عده قشون خواهد داد و یا عوض آن قشون یک مساعدت مالی که به نفع هر دوطرف باشد، و این قوا برای اخراج قشون مهاجم خواهد بود و عده این قوا و مبلغ مساعده مالی و میزان مهمات جنگی و غیره در آن معاهده مفصل و دائمی بعدها معین خواهد گردید.

هرگاه پادشاه انگلستان با چنین دولتی صلح کند در این صورت پادشاه انگلستان سعی و کوشش بی‌انتهای خود را به کار خواهد برد که بین دولت علیه ایران نیز با آن دولت صلح برقرار گردد، اما اگر خدای نکرده کوشش‌های پادشاه انگلستان بلااثر ماند در این صورت قشون‌های دولت انگلیس و یا مساعدت‌های مالی که مبلغ آن در عهدنامه‌های مفصل بعدی معین می‌شود در اختیار دولت شاهنشاهی ایران خواهد بود و یا این که وجه معین و مقرری تأدیه خواهد شد و این ترتیب و قرار مادامی که قشون دولت اروپایی در خاک ایران توقف دارند باقی و برقرار خواهد بود تا این که صلح بین دولت علیه ایران و آن دولت اروپایی واقع شود.

به‌علاوه طرفین قبول می‌نمایند هرگاه به متصرفات دولت پادشاهی انگلستان در هندوستان از طرف افغان‌ها هجوم یا حمله شود اعلیحضرت پادشاه ایران یک عده قشون برای حفظ هندوستان به‌موجب مقررات عهدنامه مفصل بعدی مامور خواهند نمود.

ماده پنجم - هرگاه به اجازه شاهنشاه ایران یک عده از قشون‌های انگلیسی وارد خلیج فارس شده و در جزیره‌ی خارک یا بنادر دیگر به خشکی پیاده شوند البته به هیچ‌وجه حق تصرف و تملک در این جزایر یا بنادر نخواهند داشت و از تاریخ انعقاد عهدنامه مقدماتی یا مجمل این عده قشون در معاهده مفصل تعیین خواهد گردید.

ماده ششم - ولی اگر قشون فوق‌الذکر برحسب امر و اجازه شاهنشاه ایران در جزیره‌ی خارک یا بنادر دیگر پیاده شده توقف نمایند رفتار حکام بنادر می‌بایست با آن‌ها از روی صمیمیت و دوستانه باشد و یک فرمان شاهنشاهی خطاب به فرمان‌فرمای ایالت فارس شرف صدور یابد که هر مقدار آذوقه لازم دارند در مقابل وجه نقد به نرخ عادله روز به آن‌ها بدهند .

ماده هفتم - هرگاه بین دولت علیه ایران و افغانستان [بشتون‌ها]، جنگ واقع شود اعلیحضرت پادشاه انگلستان را در آن میان دخالتی نخواهد بود مگر این‌که به میل طرفین واسطه صلح شود .

ماده هشتم - طرفین متعاهدتین تصدیق می‌نمایند که نیت باطنی و مقصود اصلی از این مواد مقدماتی برای دفاع می‌باشد و همچنین تصدیق می‌نمایند مادامی‌که این مواد مقدماتی معاهده بقوه خود باقی است اعلیحضرت شاهنشاه ایران داخل در قراردادها و معاهدات نخواهد شد که در نتیجه آن برای پادشاه ذی‌جاه انگلستان دشمنی بار آورد و یا بر ضرر و صدمه متصرفات انگلستان در هندوستان تمام شود .

این معاهده به موافقت و صوابدید طرفین خاتمه پذیرفت و به این امید می‌باشد که دائمی و ابدی خواهد گردید و نتیجه آن بهترین ثمرات دوستی و یگانگی و صمیمیت بین پادشاهان عظیم‌الشان خواهد شد .

به شهادت ما که نمایندگان مختار طرفین می‌باشیم آن‌را مهر و امضا می‌کنیم ، این معاهده در تهران پایتخت ایران در ۲۵ محرم‌الحرام ۱۲۲۴ هجری نبوی (مطابق با ۱۲ ماه مارس ۱۸۰۹ میلادی) منعقد گردید .

امضا و مهر محمد شفیع ، امضا و مهر محمدحسین ، امضا هارفورد جونس

صورت عهدنامه ای که وکلای دولت ابد مدت علیه ایران با سرگوراولی ایلچی دولت بهیه انگلیس بسته اند

الحمدالله الوافی الکافی، اما بعد ، این خجسته اوراق دسته گلی است که از گلزار بی‌خار وفاق رسته و به‌دست وکلای حضرتین علیتین به رسم عهدنامه مفصل برطبق صدق خلوص پیوسته می‌گردد ؛ چون قبل از آن‌که عالیجاه زبدهٔ السفراء، سرهرفورد جونس بارونت ، از جانب دولت انگلیس به جهت تمهید مقدمات یک‌جهتی دولتین وارد دربار شهریاری شده و عهدنامه مجمل فیما بین وکلای دولت ایران ،اجل الکفات الفخام، فخرالصدارت و الوزرا والاحتشام میرزاشفیع خان صدراعظم و امیرالامرا الکرام، المؤتمر الحضرته العلیه العالیه، امین الدولهٔ البهیة، حاج محمدحسین خان مستوفی الممالک دیوان معظم، بامشارالیه که وکیل و سفیر دولت بهیه انگلیس بود شروط چند که تبیین آن به عهدنامه مفصل رجوع شد مرقوم گردیده بود حال که عالیجاه رفیع جایگاه عزت و فخامت همراه، شهامت و فطانت و درایت آگاه، دولتخواه بلا اشتباه، سرگوراولی بارونت، ایلچی بزرگ دولت مزبور محض اتمام عهد و انجام مقاصد حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلائق پناه پادشاهی می‌باشد و از جانب آن فرخنده دولت ، وکیل و کفیل مهمات یک‌جهتی است، وکلای این همایون حضرت قاهره، به صلاح و صواب‌دید مشارالیه شروع در تفسیر عهد کرده و تفصیل مقاصد از قرار است که در فصول لاحقہ ۱۲ گانه شرح داده خواهد شد و امور متعلقه به تجارات و معاملات مملکتین از قرار است که در عهدنامه تجار نامه جداگانه مبین و مفصل خواهد گشت.

فصل اول - اولیای دولت علیه ایران بر خود لازم داشته که از تاریخ این عهدنامه‌ی فیروز، هر عهد و شرطی که باهریک از دولت‌های فرنگ بسته‌اند باطل و ساقط سازند و لشگر سایر طوایف فرنگستان را از حدود متعلقه به خاک ایران راه عبور به طرف هندوستان و سمت بنادر هند ندهند، و احدی از طوایف را نگذارند داخل خاک ایران شوند و اگر طوایف مذکور خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند وغیره عبور به مملکت هند نمایند، شاهنشاه ایران

حتی‌المقدور پادشاه و والیها و اعیان آن ممالک را مانع شوند و طوائف مزبور را بازدارند، خواه از راه تهدید و تخویف و خواه از راه رفق و مدارا.

فصل دوم - اگر دشمنی از طوایف فرنگ به مملکت ایران آمده باشد یا بیاید و اولیای دولت علیه ایران از دولت بهیه انگلیس خواهش اعانت و امداد نماید، فرمان فرمای مملکت هند از جانب دولت بهیه انگلیس هرگاه امکان و قدرت داشته باشد به قدری که خواهش دولت علیه ایران باشد عسکر و سپاه از مملکت هندوستان روانه سمت ایران نماید و اگر به علت بعضی گرفتاری‌ها فرستادن عسکر امکان نداشته باشد هر ساله مبلغ دویست هزار تومان به جهت اخراجات سپاه به سرکار دولت علیه ایران بدهند، مادام که جنگ و جدال با طوائف مزبوره در میان باشد وجوه مزبوره برقرار و کارسازی شود. چون وجوه نقد مزبور برای نگاه داشتن قشون است، ایلچی دولت انگلیس را ملازم است که از رسیدن آن به قشون مستحضر و خاطر جمع بوده بداند که در خدمات مرجوعه صرف می شود.

فصل سوم - اگر احیانا طایفه فرنگ را که با دولت علیه ایران نزاع و جدال دارند با دولت بهیه انگلیس مصالحتی اتفاق افتد پادشاه و الاجاه انگلیس کمال سعی و دقت را نماید که فی مابین آن طایفه و دولت علیه ایران نیز رفع دشمنی و نزاع شده صلح واقع گردد و اگر این صلح به جا نیفتد پادشاه ذی جاه انگلستان به طریقی که مرقوم شد از مملکت هند عسکر و سپاه به کمک ایران مامور کند، یا این که دویست هزار تومان مقرر را برای خرج عسگر و غیره کارسازی نماید و این اعانت و امداد مادام که جنگ فی مابین دولت علیه ایران و آن طایفه باشد و رفع جدال نشود و آن طایفه با دولت ایران صلح نمایند و به شروط مرقومه مفصله در این امداد کوتاهی نمایند ادامه خواهد داشت و در صورتی که صلح فی مابین آن طایفه و دولت بهیه انگلیس اتفاق افتد باز هر وقت دولت علیه ایران خواهند جنگ و جدال با آن طایفه بشود معلم و غیره به جهت تعلیم و تعلم سپاه ایران خواهند، اولیای دوات انگلیس به شرط فراغت وقت بقدر مقدور البته مضایقه نخواهند کرد.

فصل چهارم - چون قرارداد مملکت ایران است که موجب قشون شش ماه پیش داده می شود قرارداد تن خواهی که به عوض عساکر از دولت بهیه انگلیس داده شده چنین شد که تن خواه مزبور را ایلچی آن دولت بهیه هر چه ممکن شود زودتر و بیش تر مهم سازی نماید .

فصل پنجم - هرگاه طایفه افغانه، [پشتونان] را با اولیای دولت علیه ایران لشکر تعیین نموده به قسمی که مصلحت دولتین باشد به دولت بهیه انگلیس اعانت و امداد نماید و وجه اخراجات آن را از اولیا دولت بهیه انگلیس بگیرد، از قراری که اولیای دولتین قطع و فصل خواهند کرد.

فصل ششم - اگر جنگ و نزاعی فیما بین دولت علیه ایران و افغان [پشتون] اتفاق افتد، اولیای دولت بهیه انگلیس را در آن میانه کاری نیست و به هیچ طرفی کمک و امدادی نخواهند داد مگر این که به خواهش طرفین واسطه صلح گردند.

فصل هفتم - در صورتی که در سواحل دریای قلمز چوب و اسباب مهیا شود، شاهنشاه ایران خواهش فرماید در جورهای بحر مزبور کشتی‌های جنگی سازند، پادشاه ذیجاه انگلستان اجازت به معلم و علمجات کشتی ساز و غیره از دارالسلطنه لندن و هم از بندر بمبئی عطا نمایند که به خدمت شاهنشاه ایران حاضر و به خدمت مرجوعه مامور شوند و مواجب و اخراجات آن با سر کار پادشاه جم جام دولت علیه ایران باشد، بموافق قراری که با ایلیچی دولت بهیه انگلیس داده خواهد شد.

فصل هشتم - اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی شود و فرار به مملکت انگلیس نماید به محض اشارت امنای دولت علیه ایران، آن کس را از ولایت مزبور بیرون کنند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانه‌ی ایران نمایند و در صورتی که پیش از رسیدن آن کس به ولایت مزبور اشارتی از امنای دولت علیه ایران درباره او به حاکم آن حدود رسد آن کس را رخصت فرود آمدن ندهند، و اگر بعد از ممانعت آن کس فرود آید او را گرفته روانه ایران نمایند.

فصل نهم - اگر در بحرالجم دولت بهیه ایران را امدادی ضرور شود، اولیای دولت بهیه انگلیس به شرط امکان و فراغ بال، در آن وقت کشتی جنگی و قشون بدهند و اخراجات آن را موافق برآورد آن وقت قطع و فصل نموده باز یافت نمایند و کشتی‌های مزبور بر آن خورها و لنگرگاه‌ها عبور کند که امنای دولت علیه ایران نشانی بدهند و از جای دیگر بی رخصت و ضرورتی عبور نکنند.

فصل دهم - مواجب صاحبان و عمله و معلم و غیره را از امنای دولت بهیه انگلیس خواهند داد و لیکن چون شاهنشاه جم جاه ایران نخواستند کسی که به خدمت ایشان مشغول باشد از

عنايات خسروانه بی‌بهره باشند، لهذا از وفور عنایت به‌موجب تفصیل ذیل، صاحبان و معلمان و عمله‌ای که اکنون در رکاب ظفر انتساب شاهنشاه جم‌جاه ایران حاضر و مشغول خدمت می‌باشند و هریک از صاحبان مرتبه‌های حشو که بعد از این حاضر شوند از قراری که در حشو مشخص شده است موافق مرتبه به هریک انعام داده خواهد شد* و هریک از ایشان که بر سایر ملتزمین و حاضرین بزرگ‌تر و حکمران باشد نصف آن چه موافق مرتبه برای آن مقرر و مشخص شده است علاوه انعام داده خواهد شد، اگر خدای نخواستہ یکی از ایشان در خدمت مرجوعه کوتاهی کند به مجرد اظهار آن با ایلچی از خدمت شاهنشاه رانده خواهد شد.

فصل یازدهم - چون منظور هر دو پادشاه آن است که این عهد جاوید مهد ابدالاباد ما بین احفاد و امجاد پایدار و برقرار بماند، لهذا از هر دو طرف بهی الشرف قرارداد چنین شد که هریک از کواکب فروزان پادشاهی که ولیعهد دولت و زینت بخش سریر سلطنت باشد با دولت دیگر این عهد یک‌جهتی و دوستی را پایدار و مقدس بدارند و هرگاه ولیعهد یکی از دولتین علیتین و مملکتین محتاج به کمک و مساعدت باشد که در این عهدنامه پیش بینی نشده است طرف دیگر مضایقه و کوتاهی ننماید و اعانت و امدادی که الحال از قرار تفصیل فصول سابقه در این عهدنامه می‌مونه مشخص شده است باید با ولیعهد نیز مستمر و برقرار باشد.

فصل دوازدهم - چون از قراری که بر اولیای هر دو دولت واضح و از مکنون دل و ضمیر یکدیگر واقف شده‌اند منظور از این عهدنامه دوستی ازدیاد قوت هر دو دولت و وسعت هر دو مملکت است و هریک را پیشنهاد خاطر این است که تقویت به یکدیگر کرده به امداد یکدیگر به مملکت طرفین افزوده باشند و مطلب و خواهش دولت بهیه انگلیس این است که دولت علیه ایران روز به روز قوی و مستحکم گردد و از خارج کسی نتواند داخل در مملکت مزبور نماید و به امداد دولت بهیه انگلیس، دولت و ملکیت دولت ایران قوی گردد، اگر بر سر امور داخله مملکت ایران فیما بین شاهزادگان و امرا و سردارها مناقشتی روی دهد دولت بهیه انگلیس را در این میانه کاری نیست، تا شاه وقت خواهش نماید و اگر احیاناً احدی از مشارالیهم ولایتی و جایی از خاک متعلقه به ایران را به آن دولت بهیه بدهند که به ازای آن کمک و اعانتی نمایند، هرگز اولیای دولت بهیه انگلیس اقبال نکرده و پیرامون آن نخواهند گشت و دخل و تصرفی در ممالک متعلقه به ایران هرگز نخواهند نمود.

تمه الفصل باليمن والسعادة، امید که این عهد میمون خجسته با فوائد و نتایج نیک تا ابد منعقد و پیوسته ماند.

این عهدنامه میمون را ما که وکلای حضرتین علیتین می‌باشیم به صداقت و راستی مشحون به فصول دوازده‌گانه مستحکم و منعقد داشته دستخط و مهر گذاشته‌ایم. به تاریخ ۱۴ ماه مارچ سنه ۱۸۱۲ عیسویه، مطابق ۲۹ شهر صفر المظفر ۱۲۲۷ هجریه مصطفویه، [۲۲ اسفند ۱۱۹۰] علی‌هاجرها سلام و التحیه، التحریر فی دار الخلافه‌ی تهران، صانع اله تعالی عن الحدثان. سواد امضای نایب السلطنه عباس میرزا:

چون اعلیحضرت قدر قدرت فلک رفعت شاهنشاه عالم پناه نیابت سلطنت دولت ابد مدت قاهره را به ما محول فرموده لهذا قبول نموده حسب الامر حضرت ظل‌اللهی بر ذمه همت بزرگانه خود لازم شمردیم که همین عهد میمون خجسته که مابین دولتین بسته و محکم گردیده است به شرایطی که در عهدنامه میمون مبسوط و مشروح است، از حال تحریر الی انقضای زمان، فیما بین ما و اخلاف کار این دودمان خلافت نشان با حضرت ولیعهدان دولت بهیه انگلستان مستمر و برقرار باشد و تخلف و تجاوز روی ندهد والسلام خیر ختام.

برگرفته از: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس - ج ۱ - رر ۱۰۰-۹۶

* در این‌جا حقوق بعضی از صاحب منصبان ارشد و جزء و درجه داران در ضمن یک صورت مفصل، با ارقام معین گردیده‌است که از ذکر آن صرف نظر می‌کنیم.

صورت عهدنامه که در میان دولت ایران و انگلیس برنگار شده به نمایندگی هنری الیس

الحمدالله الوافی الکافی، اما بعد، این خجسته اوراق دسته گلی است که از گلزار بی‌خار وفاق رسته و به‌دست اتفاق و کلاء حضرتین سنیتین بهیتین برسم عهدنامه مفصل برطبق صدق خلود پیوسته می‌گردد؛ چون قبل از آن که عالیجاه زبده السفراء، سره‌ر فرد جونس بارونت، از جانب دولت بهیه انگریز به‌جهت تمهید مقدمات یک‌جهتی دولتین علیتین وارد دربار سپهر اقتدار شهریاری شده بود عهدنامه مجملی فیما بین و کلاء دولت علیه ایران، جناب میرزامحمد شفیع صدرالعظم بالقابه و حاجی محمدخان مستوفی الممالک باوصافه با مشارالیه که وکیل و سفیر دولت بهیه انگریز بود بشروط چند که تبیین آن بعهدنامه مفصل رجوع شده مرقوم گردیده بود و عهدنامه مزبوره علی شرایطها بتصدیق و امضای دولت بهیه انگلتره مصدق و ممضی آمد، بعد که عالیجاه سرگوراوزلی بارونت بالقابه، ایلچی بزرگ دولت مزبوره برای اتمام عهود و انجام مقصود حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلایق پناه پادشاهی گردید، از جانب فرخنده دولت، وکیل و کفیل درباب یک‌جهتی بود و وکلای این همایون حضرت قاهره، بصلاح و صوابدید مشارالیه عهدنامه مفصله مشتمله بر عهود و شروط معینه مرقوم و مشروح ساخته بعد از آن که عهدنامه یک‌جهتی و اتحاد مزبور منظور دولت بهیه انگلتره گردید چند فصل از آنرا با تغییرات چند به مقتضای مراسم یک‌جهتی و اتحاد دولتین علیتین انطباق دانسته، عالیجاه هنری‌الیس را روانه و در طی نامه دوستانه خواهشمند تغییرات مزبور گردید، لهذا جناب صدر معزی الیه و نایب الوزاره میرزا بزرگ قائم مقام و معتمدالیه میرزا عبدالوهاب منشی‌الممالک و کلاء دولت علیه ایران، با عالیجاه مستر موریه بالقابه ایلچی جدید دولت انگلتره و عالیجاه مشارالیه شروع در تفصیل شروط و عهود کرده، مقاصد معاهده‌ی میمونه از قراری است که بعد از تغییرات مزبوره در فصول یازده‌گانه لاحق شرح داده خواهد شد.

فصل اول - اولیای دولت ایران بر خود لازم داشتند که از تاریخ این عهدنامه فیروز، هر عهد و شرطی که به هر یک از دولت‌های فرنگ که با دولت بهیه انگلتره در حالت نزاع و دشمنی باشد

بسته‌اند باطل و ساقط دانند و لشگر فرنگیان را از حدود متعلقه به خاک ایران راه عبور به سمت هندوستان و طرف بنادر هند ندهد، واحدی از این طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت انگلتره در سراسر نگذارند که داخل مملکت ایران شود و اگر طوایف مزبوره خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور بمملکت هند نمایند، شاهنشاه ایران حتی‌المقدور پادشاهان و والیان و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبوره را بازدارند، خواه از راه تهدید و تخویف و خواه از راه رفق و مدارا.

فصل دوم - چون این عهد خجسته که در میان دو دولت ابد مدت به دست دوستی و صدق بسته‌اند، امید چنان است که بخواست خدای یگانه از هرگونه تغییر و تبدیل مصون و روز به روز ملزومات و مقتضیات یک‌جهتی و یگانگی در میان افزون و پیوند موافقت و مواحدات میان این دو پادشاه جمجاه فلک دستگاه و ولیعهد و فرزندان و احفاد امجاد ایشان و وزرا و امرا و ولایات و حکام ولایات و سرحدات مملکتین ابدالابد برقرار و استوار باشد. پادشاه و الاجاه انگریز قرارداد می‌نماید که بر سر امور داخله ایران، فی‌مابین شاهزادگان یا امرا و سردارها مناقشتی روی دهد، دولت بهیه انگریز را در آن میان کاری نیست تا شاه وقت خواهش نماید و احیانا اگر احدی از مشارالیه‌م ولایتی و جایی از خاک متعلقه ایران را به آن دولت بهیه بدهند که به ازاء آن کومک و اعانتی نمایند، هرگز اولیای دولت بهیه انگریز باین اقبال نکرده پیرامون آن نگردند و دخل و تصرف در خاک متعلقه به دولت ایران نخواهند کرد.

فصل سوم - مقصود کلی از این عهدنامه آن است که دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کمک به یکدیگر نمایند، به شرطی که دشمنان در نزاع و جدال سبقت نمایند و منظور اینست که از امداد جانبین به یکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردند.

این عهدنامه محض از برای رفع سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت تجاوز نمودن از خاک متعلقه بخود و قصد ملک خارج از خود نمودن است و خاک متعلقه به هریک از دولتین ایران و روس از قرار نیست که باطلاع و کلاء دولتین ایران و انگلتره و دولت روس بعد از این معین و مشخص گردد.

فصل چهارم - چون در یک فصل از فصول عهدنامه مجمله که فی‌مابین دولتین علیتین بسته شده قرارداد چنین است که اگر طایفه‌ای از طوایف فرنگیان بممالک ایران به عزم دشمنی بیابند و دولت علیه ایران از دولت بهیه انگلیس خواهش امداد نمایند، فرمان‌فرمای هند از جانب دولت بهیه انگلیس خواهش مزبور را به عمل آورند و لشگر بقدر خواهش و سردار و اساس جنگ از

سمت هندوستان به ایران بفرستند و اگر فرستادن لشگر امکان نداشته باشد به عوض آن از جانب دولت بهیه انگلیس مبلغی وجه نقد که قدر آن در عهدنامه مفصله که من بعد فیما بین دولتین قویترین بسته می‌شود معین خواهد شد، الحال مقرر است که مبلغ و مقدار آن دویست هزار تومان سالیانه باشد، و اگر دولت علیه ایران قصد ملکی خارج از خاک خود نموده در نزاع و جنگ سبقت با طایفه‌ای از طوایف فرنگستان نمایند، امداد مذکور از جانب دولت بهیه انگریز داده نخواهد شد، چون وجوه نقد مذکور برای نگاهداشتن قشون است ایلچی بهیه دولت انگریز را لازم است که از رسیدن آن به قشون مستحضر و خاطر جمع شود و بداند که در خدمات مرجوعه صرف می‌شود.

فصل پنجم - هرگاه اولیای دولت علیه ایران خواهند که برای تعلیم و تعلم نظام فرنگ معلم به ایران بیاورند، مختارند که از مملکتی از ممالک فرنگ که با دولت بهیه انگلتره نزاع و جدال نداشته باشند معلم بگیرند.

فصل ششم - اگر کسی از طوایف فرنگ که در حالت مصالحه با دولت بهیه انگریز می‌باشند، نزاع و جدال با دولت ایران نمایند، پادشاه والجاه انگلستان کمال سعی و دقت نمایند که فیما بین دولت علیه ایران و آن طایفه صلح واقع شود و اگر این سعی بجا نیفتد، پادشاه ذیجاه انگلستان به طریقی که مرقوم شده از مملکت هند عسکر و سپاه به کمک ایران مامور کند، یا آن که دویست هزار تومان مقرر را برای خرج عساکر و سپاه و غیره کارسازی دولت علیه ایران نمایند و این اعانت و امداد مادام که جنگ فیما بین دولت علیه ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیه ایران صلح نمایند، مضایقه نشود.

فصل هفتم - چون قرارداد مملکت ایران این است که موجب قشون شش ماه به شش ماه داده می‌شود، قرارداد تنخواهی که بعوض عساکر از دولت بهیه انگریز داده می‌شود این شد که تنخواه مزبور را ایلچی آندولت بهیه هرچه ممکن شود زودتر و بیشتر مهم‌سازی نمایند.

فصل هشتم - هرگاه طایفه افاغنه را با دولت بهیه انگریز نزاع و جدالی باشد، اولیای دولت علیه ایران از این‌طرف لشگر تعیین کرده به قسمی که مصلحت دولتین باشد به دولت بهیه انگریز امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آن را از دولت بهیه انگریز بگیرند، از قراری که اولیای دولتین قطع و فصل نمایند.

فصل نهم - اگر جنگ و نزاعی فی‌مابین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت بهیه انگریز را در آن میانه کاری نیست و به هیچ طرف کمک و امدادی نخواهند کرد، مگر این که بخواهش طرفین واسطه گردند .

فصل دهم - اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی بشود و فرار به ولایت انگریز نماید ، به محض اشارت امنای دولت ایران آن کس را از ولایت مزبور بیرون نمایند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانه‌ی ایران نمایند و در صورتیکه پیش از رسیدن آن کس به ولایات مزبوره اشاره از امنای دولت ایران درباره او به حاکم آن حدود برسد، آن کس را رخصت فرودآمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر آن کس فرود آید او را گرفته روانه ایران نمایند و هم‌چنین از جانب دولتین معلوم است که شرایط این فصل مذکور از طرفین استقرار پذیرفته .

فصل یازدهم - اگر در بحرالعمم دولت علیه ایران را امدادی ضروری شود از دولت بهیه انگریز به شرط امکان و فراغ بال کشتی جنگ و قشون بدهند و اخراجات آن را موافق برآورد آن وقت قطع و فصل نموده باز یافت نمایند و کشتی‌های مزبور بر آن خورها و لنگرگاه‌ها عبور کند که امنای دولت علیه ایران نشان می‌دهند و از جاهای دیگر بی‌رخصت و ضرورتی عبور نکند .

ما که وکلای حضرتین علیتین می‌باشیم ، این عهدنامه مفصله را که سابقاً فی‌مابین وکلای دولتین علیتین بفسول دوازده‌گانه نگارش یافته حال به تغییرات چند که منافی دوستی و یک‌جهتی دولتین علیتین نبود و به صلاح حضرتین انطباق می‌نمود در فصول یازده‌گانه تعیین و تقریر کرده دستخط و مهر گذاشتیم . به تاریخ بیست و پنجم ماه نوامبر سنه یک‌هزار و هشتصد و چهارده عیسوی ، مطابق دوازدهم شهر ذیحجه الحرام سنه یک‌هزار و دو بیست و بیست و نه هجری مصطفوی، [۴ آذر ۱۱۹۳] علی هاجرها السلام و التحیه، تحریراً فی دار الخلافه طهران صانها اله تعالی عن طوارق الحدثان و السلام و الاکرام .

صورت احتجاجی که با سر آلس، ایلچی دولت انگلیس بسته شد (ضمیمه عهدنامه‌ی ۱۲۲۹ مہی)

ما را با آن عالیجاهان که ایلچیان دولت بهیہ انگلترہ و متکفل مہمات دوستی دولتین میباشد در لزوم تنخواہ قراردادی و معلم سہ حجت است.

حجت اول - مبنای این حجت ما همان عهدنامہ مبارکہ مجملہ و مفصلہ است. بیان این سخن را چنان می‌کنیم کہ مادامی کہ صلح واقع حقیقتاً مشروط باسترداد ولایت است ایلچی ما بیایتخت روسیہ رفتہ است عهدنامہ مفصلہ در میان است تا ایلچی بازگردد و عهدنامہ مفصلہ بستہ شود حقیقتاً صلح مشخص نشدہ است و ما مستحق اخذ تنخواہ تا هنگامیکہ این امر مبہم و نامحقق است خواهیم بود و شاهد ما بر این معنی کہ مصالحہ ما با روسیہ مشروط باسترداد ولایات است و هنوز باتمام نرسیدہ است همان کاغذهای ایلچی بزرگ شماسٹ و حجتی کہ او سپردہ و صریحاً در آن نوشتہ است کہ تا عهدنامہ مفصلہ نرسد تنخواہ را از عہدہ برآید دلیلی است واضح بر عدم تحقیق مصالحہ و اتمام آن و این سخن شما کہ حجت تنخواہ سپردن ایلچی بی‌امضای دولت برای ما کہ ایلچیان جدیدیم حجت نیست اگر فرضاً مسلم باشد جواب این سخن ما نمی‌شود چرا ما کہ بحجت ایلچی مطالبہ تنخواہ شما نمی‌کنم بلکہ بحکم فصل چہارم و دویم عهدنامہ مفصلہ و مجملہ تنخواہ را مطالبہ می‌نماییم و حجت ایلچی و دیگر کاغذهای او را شاهد عدم تحقیق مصالحہ و اتمام آن قرار دادہ‌ایم.

حجت دوم - مبنای این حجت ما بر سخنان ایلچی بزرگ شماسٹ ما ایلچی بزرگ انگلترہ را موافق اختیارنامہ پادشاہ ذیجہ مختار مطلق و وکیل آن دولت بهیہ در طی مہمات یکجہتی دولتین عموماً یافتہ‌ایم و نامہ مبارکہ پادشاہ و کاغذهای وزرای دولت کہ در دست ہست بر اختیار و عظم شأن و وکالت مطلقہ او دلیلی واضح است و این معنی بر ہمہ مردم ایران و روس و صاحبان شما کہ در این جا بودہ است آشکار است کہ ما را در سال گذشتہ ہیچ رأی بہ مصالحہ با روسیہ نبود بلکہ در جنگ اصرار زیاد داشتیم ایلچی شما مایل بہ مصالحہ و واسطہ صلح و مصر ترک جنگ شد و سخن او این بود کہ دولت انگلترہ خواهان این صلح می‌باشد و این صلح را برای دولت ایران افاقہ می‌دانند شما مجملاً این صلح را قبول کنید و در قید قرار و مدار استرداد ولایات با سردار روسیہ در عهدنامہ مجملہ نباشید و خاطر جمع دارید کہ مقصود اصلی و

شرط کلی مصالحه که استرداد ولایات است بتوسط دولت انگلتره به عمل خواهد آمد کاغذهای او همه بر این معنی شاهد است و از آنجا که دولت انگلیس در راستی عهد و درستی قول مسلم و مشهور عالم است سخن ایلیچی بزرگ هم بحکم اختیارنامه پادشاه فلک‌جاه و مراسلات وزرای بزرگ با سخن دولت تفاوتی ندارد ما قبول مصالحه مجمله مشروحه کردیم خاطر جمعی و اطمینان ما به آن دولت بوده و اگر به چنین صلیحی بی‌سرانجام اقبال و اقدام نمی‌نمودیم و بحکم همین کاغذها که از ایلیچی از دست داریم استرداد ولایات و اتمام مصالحه را از دولت انگلتره می‌خواهیم و تا ولایات استرداد شود و عهدنامه مفصله به طریقی که ایلیچی بزرگ آن دولت با ما قرار داده است باتمام نرسد تنخواه را مطالبه می‌نماییم.

حجت سیم - درین حجت قطع نظر از تفصیل‌های گذشته می‌کنیم و همین می‌گوییم ما از ایلیچی بزرگ آن دولت که بحکم اختیارنامه قائم‌مقام پادشاه فلک‌جاه است حجتی صریح در دست داریم که تا عهدنامه مفصله نرسد تنخواه را از عهده برآید و انصاف دولت انگلتره را از این بیشتر می‌دانیم که حجت ایلیچی بزرگ را که در حقیقت حجت دولت است انکار نماید شما که حال ایلیچیان معتقد آن دولت بهیه‌اید و بحکم اختیارنامه کفیل مهمات یکجتهی دولتین می‌باشید بمراتب مرقوم انصاف خواهید داد ما را با آن عالی‌جنابان که ایلیچیان معتقد دولت بهیه انگلتره‌اند در باب معلمین انگلیس سخن این است که البته بر شما ظاهر است که نظام آلات جنگ با نظام دولت علیه ایران در این سال‌ها بقانون دولت بهیه انگلیس منتظم گشته و همواره معلمین انگلیس متوجه تعلیم آنها بوده‌اند و اگر درین وقت معلمین انگلیس ترک تعلیم آنها نمایند شیرازه نظام آنها مختل خواهد شد و این همه خسارت و مرارت که درین مدت برای این نظام رسیده است ضایع و باطل خواهد بود دولتین هم در حکم دولت واحد است و در حقیقت نقصان‌ها به آن دولت می‌رسد و تفاوتی ندارد و اگر سخن شما این است که در اصلاندوز برخلاف قانون معلمین انگلیس اقدام بجنگ سپاه روس کرده‌اند البته گوشزد شما شده است که در آن هنگامه وضعی اتفاق افتاد که غیرت فطری معلمین انگلیس تاب تحمل نیآورد و بعضی خود به اختیار نه بحکم سرداران این دولت علیه اقدام به کار جنگ کردند. روزنامه نواب مستطاب ولیعهد دولت علیه که بدولت انگلیس مرقوم شده درینباب شرحی نگاشته شد و ان‌شاءالله تعالی من بعد از این‌گونه امور روی نخواهد داد و اهتمام و التفاتی زیاده در انتظام این مهام خواهد بود و یقین است که آن عالیجهاان مضایقه از قرار معلم نخواهند نمود و به نقصان و خسارات دولتین علیتین راضی نخواهند شد.

سواد دستخط ایلچی روس جنرال لیوتنانه نیکولای رویشخوف سپارنی اکد

چون میان وکلای دو دولت پایدار عهدنامه قرار یافت ، بنابراین شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد ، سفرا آمد و شد نمایند ، لهدذا ایلچی که از دولت علیه ایران برای مبارک باد به دولت بهیه روس می‌رود ، مطالبی که از شاه خود مامور است بر رأی حضرت قضا قدرت امپراتور اعظم عرض و اظهار نماید به جهت اعتماد خط گذاشته مهر نمودیم .

در معسکر روسیه و رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه ولایات قراباغ . ۲۱ اکتبر ۱۸۱۳

[۲۹ مهر ۱۱۹۲]

محل مهر وکیل مختار دولت علیه ایران ، میرزا ابوالحسن خان - محل مهر جنرال لیوتنان نیکولای رویشخوف سردار دولت روسیه

برگرفته از : تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱ - ر ۱۳۰
نام جنرال روسی که ردتیشف می‌باشد در سوادى که عهدنامه از روی آن نقل شده رویشخوف و یا راتشچيقوف نوشته شده است .

معاهده در باب کرورات و تخلیه سرحدات [در ارتباط با قرارداد ترکمان‌چای]

فصل اول - نظر به ماحصل فصل چهارم عهدنامه عمده امروز اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران تعهد می‌کند که از تاریخ اختتام عهدنامه مزبوره در مدت دوماه همه حصه طالش را که بالاستحقاق متعلق به دولت روسیه است و سرحد آن به صحت و درستی به موجب فصل چهارم عهدنامه عمده معین شده است و به علت افعال خصمانه صادره قبل از جنگ که این عهدنامه به سعادت به انتها می‌رساند به تصرف عسکر ایران درآمده است از قشون خود تخلیه کرده به مأمورین روس که به همین جهت به آن مکان‌ها فرستاده خواهد شد تسلیم نمایند تا زمان تفویض ولایت مذکوره به وکلای روسیه دولت ایران به دقت متوجه خواهد شد که هیچ‌گونه ظلمی و تعدی به اهالی آن ولایت و اموال ایشان معمول نباشد و حکام ولایت از هرگونه خلاف ضابطه و نظام که درین مدت آنجا اتفاق بیفتد از طرف دولت مؤاخذ خواهند بود.

فصل دوم - نظر به ماحصل فصل ششم عهدنامه عمده امروزه که به موجب آن اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران به صراحه متعهد شده است که به اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه به عوض خسارت ده کرور تومان رایج که عبارت است از بیست میلیون سفید روسی بدهد مابین دولتین علیتین معاهدتین مقرر گشته است که سه کرور تومان از آن در مدت هشت روز که بلافاصله بعد از اختتام این عهدنامه مذکور انقضاء می‌باید به وکلای مختار روسیه یا به گماشتگان ایشان داده می‌شود و دو کرور تومان نیز پانزده روز دیرتر وصول یابد و سه کرور هم در غره شهر اپریل سنه ۱۸۲۸ مسیحی [۱۱ آوریل میلادی] که عبارت است از بیست و ششم شهر رمضان ۱۲۴۳ هجری [۲۲ فروردین ۱۲۰۷] ایصال گردد و دو کرور باقی هم که تتمه ده کرور تومان است که دولت ایران روسیه متعهد ایصال گشته در غره شهر می‌سنه ۱۸۳۰ مسیحیه که عبارت است از بیست و دوم جدی سنه ۱۲۴۵ [۱۲ مه ۱۸۳۰ / ۲۲ اردیبهشت ۱۲۰۹].

فصل سیم - به نیت آن که به اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه جهت ایصال صحیح و کامل وجه خسارت مذکوره رهنی بدهند مابین دولتین معاهدتین قرارداد شده است که تا ایصال کامل هشت کرور تومان تمامی ولایات آذربایجان در تصرف بی‌واسطه عساکر روسیه مانده اداره

و انتظام آن بالانحصار برای منافع روسیه باشد به نوعی که حکومت مستعاری که الحال در تبریز وضع شده است در اجرای تسلط و رفتار خود که به رعایت و حفظ ضابطه و آسایش درونی متعلق و به امضای وسایل مخصوصه جهت تدارک ضروریات عساکری که باید علی سبیل العاریه در ولایت مذکوره مقیم باشد مربوط است امتداد یابد اگر خدا ناکرده مبلغ مزبور فوق که هشت کرور تومان است تا روز پانزدهم ماه اگوست ۱۸۲۸ که عبارت است از پانزدهم شهر صفر المظفر ۱۲۴۴ هجری [۲۶ اگوست ۱۸۲۸ / ۴ شهریور ۱۲۰۷] به تمامه تسلیم نشود معلوم بوده و خواهد بود که تمام ولایت آذربایجان از ایران انفصال دایمی خواهد یافت و اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه مطلقا استحقاق خواهد داشت که آن را یا ضمیمه ممالک خود سازد یا در زیر حمایت بی واسطه و بالانفرد خود خان نشین های خود سر که انتقال آن ها به ارث باشد در آن معین کنند و در باب مبلغ هایی که بر طبق این قرارداد در آن وقت به دولت روس وصول یافت باشد ایضا معلوم است که همه بی مطالبه و استرداد برای نفع او می ماند. اما در این صورت دولت ایران نزد دولت روس بالمره از تعهدات نقدیه بری الذمه خواهد بود لکن مقرر است که همین که اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران دو کرور از این سه کروری که بعد از پنج کرور تومان وجه خسارت مشروطه می بایست داده شود تسلیم کرده شود همه آذربایجان انتهای مرتبه در مدت یک ماه از عساکر روسیه تخلیه خواهد شد و به اختیار ایرانیان واگذار خواهد گردید. اما قلعه و ولایت خوی مانند رهن ایصال کرور سیم از کرورات مذکوره که باید بالتمام در پانزدهم ماه اگوست میلادی سنه ۱۸۲۸ مسیحیه [۴ شهریور ۱۲۰۷] برسد در اقتدار عساکر روسیه خواهد ماند جنرالی که لشکر روسیه در اختیار او خواهد بود در باب تخلیه ورد همه یا جزو آذربایجان موافق آن که اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران به دولت امپراطوریه روسیه در موعد معهود همه هشت کرور یا همین هفت کرور تومان را داده باشد پیش از وقت دستورالعمل لازمه در دست خواهد داشت و حکومت مستعار تبریز در آن وقت اختیاری را که دارد از خود سلب کرده و کلای ایران که برای این کار از طرف اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران مأمور خواهند بود فوراً به تصرف آن خواهند پرداخت لکن بدون اینکه ضابطه و آسایش خلق مشوش تواند شد و در شرایط و تعهداتی که در عهدنامه مصالحه الحال و در این فصول زایده مقرر گشته است تغییری حاصل نتواند کرد.

فصل چهارم - عساکر روسیه که بنابر فصل سابق چند وقت آذربایجان را در تصرف خواهند داشت چون اختیار تام و تمام که موافق صوابدید فرمانفرمای عساکر روسیه در هر جای این مملکت اقامت نماید لهذا قرار داده شد که عساکر ایران که هنوز در بعضی اماکن آذربایجان منتشرند بلافاصله بیرون روند و خود را به ولایات داخله ایران بکشند.

فصل پنجم - برای رفع اموری که موجب اختلال ضابطه و نظام عسکریه می‌شود و حفظ آن مابین عساکر جانبین در مدت تصرف چند وقته ولایات که در فصل سابق قرار داده شده به غایت لازم است مقرر شد که درین مدت اقامت همه فراری لشکر روس که به جانب ایرانیان بگذرد باید که به واسطه رؤسای ایران گرفته شده فی‌الفور به نزدیک‌ترین رؤسای عساکر روس تسلیم شود و همچنین همه فراری لشکر ایران که به جانب روسیه بگذرد بلافاصله گرفته شده به نزدیک‌ترین حاکم ایران تسلیم شود.

فصل ششم - همان ساعت بعد از مبادله تصدیق نام‌ها از جانبین به مباشرها برای تشخیص خط سرحدی که به واسطه فصل چهارم عهدنامه عمده امروزه شرط شده نامزد خواهد شد و کذالک برای ترتیب نقشه صحیح از آن که یک نسخه به مهر مباشرین رسیده به تصحیح فرمانفرمای گرجستان و نسخه دیگر در کمال مشابَهت به تصحیح نواب مستطاب نایب‌السلطنه عباس‌میرزا عرض خواهد شد و بعد از آن این نقشه مبادله شده مستوثق و در مستقبل دست‌آویز سند خواهد بود.

این فصول جداگانه که برای تکمیل عهدنامه عمده امروز تشخیص یافته و مشتمل بر دو نسخه است همان قدر قوه و اعتبار خواهد داشت که گویا لفظ به لفظ در آن‌جا مندرج است در هر حال ما وکلای مختار اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران آن‌ها را دستخط گذاشته مهر کردیم تحریرا در قریه ترکمانچای به تاریخ دهم شهر فیورال ۱۸۲۸ مسیحیه [۲۱ فوریه ۱۸۲۸ میلادی] که عبارت است از پنجم شهر شعبان ۱۲۴۳ هجری [اول اسفندماه ۱۲۰۶ خورشیدی].

برگرفته از: اسنادی از روابط ایران با منطقه‌ی قفقاز / چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ویرایش دوم - رر ۲۹۸-۲۹۵

معاهده در باب تجارت [در ارتباط با قرارداد ترکمان چای]

فصل اول - چون دولتین علیتین معاهدتین تمنا دارند که اتباع خود را از جمله منافع و فوایدی که از آزادی و رخصت تجارت حاصل می‌شود بهره‌مند دارند لهذا به این تفصیل قرارداد کردند که رعایا و اتباع روس که تذکره معارفه در دست داشته باشند در همه ممالک ایران می‌توانند تجارت کرده و کذالک به مملکت‌های مجاور دولت‌های مذکوره می‌توانند رفت و به همین نسبت اهالی ایران امتعه خود را از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین روس و ایران به مملکت روس می‌توانند برد و معاوضه و بیع نموده و خرید کرده متاع دیگر بیرون برده و از هرگونه حقوق و امتیازاتی که در ممالک اعلیحضرت امپراطوری به اتباع دولت‌های کامله الوداد اروپا داده می‌شود بهره‌مند خواهند شد در حالتی که یکی از اتباع دولت روس در شرکای اوتسلیم خواهد شد که به اختیار تمام به نحوی که شایسته دانند معامله نمایند و در صورتی که از اقوام و شرکای او موجود نباشند اختیار ضبط و کفالت همین اموال به وکیل یا کارگزار یا کنسول‌های روسیه واگذار می‌شود بدون اینکه هیچ ممانعت از جانب حکام ولایت ظاهر شود.

فصل دوم - حجج و بروات و ضمانت نامه‌ها و دیگر عهدها که برای امور تجارت خود ما بین اهالی جانبین مکتوبا می‌گذرد نزد کونسول روسیه و حاکم ولایت و در جایی که کونسول نباشد تنها نزد حاکم ولایت ثبت می‌شود تا این که هنگام منازعه بین‌الطرفین برای قطع دعوی برطبق عدالت تحقیقات لازمه بتوانند کرد. اگر یکی از طرفین خواهد که بدون این که به نحو مذکور فوق تمسکات محرز و مصدقه که لایق قبول هر محکمه عدالتست در دست داشته باشد از دیگری ادعائی نماید و جز اقامه شهود دلیلی دیگر نیارد این قبیل ادعاها مادامی که مدعی علیه خود تصدیق به حقیقت آن ننماید مقبول نخواهد شد و همه معاملات منعقد شده به صورت مذکوره مابین اهالی جانبین واقع شده باشد با دقت تمام مرعی و ملحوظ شده هرگونه مجانبت که در انجام آن به ظهور رسد و باعث ضرر یکی از طرفین گردد مورث تلافی خسارت تناسبه از

طرف دیگر خواهد شد و در صورتی که یکی از تجار روس و ایران مفلس و ورشکست شود حق به ارباب طلب از امتعه و اموال او داده می‌شود اما اگر از وکیل و کارگزار یا کنسول استعلام نمایند که مفلس مذکور مال ممکن التصرف که به کار استرضای همان ارباب طلب بیاید در ولایت گذاشته است یا نه برای تحقیق کردن این مطلب از مساعی جمیله خود مضایقه نخواهند کرد. این قراردادهای که در این فصل معین گشته و همچنین درباره اهالی ایران که در ولایت روس موافق قوانین ملکیه تجارت می‌کنند مرعی خواهد شد.

فصل سیم - برای اینکه به تجارت تبعه جانبین منافی را که علت غائی شروط سابق‌الذکر گشته‌اند محقق و مستحکم نمایند قرارداد شد که از هرگونه متاعی که به توسط تبعه روس به ایران آورده یا از این مملکت بیرون برده شود و کذلک از امتعه محصوله ایران که به توسط تبعه آن دولت از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین روس و ایران به ولایت روس برده شود و همچنین از امتعه روس که رعایای ایران با همان راهها بیرون می‌بردند کما فی‌السابق در وقت داخل شدن و بیرون رفتن هر دو یک دفعه پنج از صد گمرک گرفته می‌شود و بعد از آن هیچ‌گونه گمرک دیگر از ایشان مطالبه نخواهد شد و اگر دولت روس لازم داند که قانون تازه در گمرک و تعرفه‌های مجدد قرارداد کند متعهد می‌شود که در این حالت نیز گمرک مزبور را که پنج از صد است اضافه ننماید.

فصل چهارم - اگر دو دولت روس یا ایران با دولت دیگر در جنگ باشد تبعه جانبین ممنوع نخواهد شد از این که با امتعه خود از خاک دولتین علیتین معاهدتین عبور کرده به ممالک دولت مزبوره بروند.

فصل پنجم - چون موافق عاداتی که در ایران موجود است برای اهالی بیگانه مشکل است که خانه و انبار و مکان مخصوصی برای وضع امتعه خود به اجاره پیدا کنند لهذا به تبعه روس در ایران اذن داده می‌شود که خانه برای سکنی و انبار و مکان برای وضع امتعه تجارت هم اجاره نمایند و هم به ملکیت تحصیل کنند و متعلقان دولت ایران به آن خانها و انبارها و مکان‌ها عیناً و غصباً داخل نمی‌توانند شد لکن در وقت ضرورت از وکیل یا کارگزار و یا کنسول روسیه استرخاص می‌توانند نمود که ایشان صاحب منصب یا ترجمانی تعیین کنند که در وقت ملاحظه خانه یا امتعه حضور داشته باشد.

فصل ششم - چون وکیل و کارگزار دولت امپراطوری و صاحب منصبان مأوره با ایشان و کنسول^۳ها و ترجمان‌ها در ایران امتعه که به کار ملبوس ایشان بیاید و اکثر اشیاء ضروریه معیشت برای ابتیاع پیدا نمی‌کنند لهذا می‌توانند بدون باج و خراج هرگونه امتعه و اشیاء که خاصه مصارف ایشان تعیین شده باشد بیاورند و کذلک این امتیازات به تمامه درباره وکیل و کارگزار و کونسول دولت ایران که مقیم دربار دولت روس باشند مرعی و ملحوظ خواهد شد و کسانی که از اهل ایران برای خدمت ایلچی یا وکیل و کونسول‌ها و حامیان تجارت روس لازم است مادامی که نزد ایشان باشند مانند تبعه روس از حمایت ایشان بهره‌مند خواهند بود و لکن اگر شخصی از آن‌ها مرتکب جرمی شود که موافق قوانین ملکیه مستحق تنبیه باشد در آن صورت وزیر دولت ایران یا حاکم در جایی که آن‌ها نباشد بزرگ ولایت مجرم را بی‌واسطه از ایلچی یا وکیل یا کونسول در نزد هر کدام که باشد مطالبه می‌کند تا اجرای عدالت شود و اگر این مطالبه مبنی باشد بر دلایلی که جرم و تقصیر متهم را ثابت کند ایلچی یا کونسول یا وکیل در دادن او مضایقه نخواهند کرد.

فصل هفتم - همه ادعا و امور متنازع فیها که مابین تبعه روسیه باشد بالانحصار به ملاحظه و قطع و فصل وکیل یا کونسول‌های اعلیحضرت امپراطوری برطبق قوانین و عادت دولت روسیه مرجوع می‌شود و همچنین است منازعات و ادعاهایی که مابین تبعه روس و ایران واقع شود به دیوان حاکم شرع و یا حاکم عرف ولایت معروض و محول می‌گردد و ملحوظ و طی نمی‌شود مگر در حضور ترجمان وکیل یا کونسول‌ها چون این گونه ادعاهایی که یک دفعه موافق قانون طی شده باشد دوباره استعمال نمی‌تواند شد. هرگاه اوضاع نوعی باشد که اقتضای تحقیق و ملاحظه ثانی کند بدون این که وکیل یا کارگزار یا کونسول روسیه را سابق از آن اخبار شود ملاحظه نمی‌تواند شد و در این حالت آن امر استعمال و محکوم‌علیه نمی‌تواند گردید مگر در دفترخانه اعظم پادشاهی که در تبریز یا طهران باشد. کذلک در حضور یک نفر ترجمان وکیل یا کونسول روسیه.

فصل هشتم - کار قتل و امثال آن از گناه‌های بزرگ که درمیان خود رعایای روس واقع شود تحقیق و قطع و فصل آن مطلق در اختیار ایلچی یا وکیل و یا کونسول روسیه خواهد بود. بر وفق قوانین شرعیه که به ایشان در باب اهل ملت خود داده شده است. اگر یکی از تبعه روسیه به دعوی جرمی مستلزم‌السیاسه با دیگران متهم باشد به هیچ وجه او را تعاقب و اذیت نباید کرد مگر در صورتی که شراکت او به جرم ثابت و مدلل شود و درین حالت نیز مانندحالتی که یکی از

تبعه روسیه به نفسه به جرمی متهم می‌شد حکام ولایت نمی‌توانند که به تشخیص حکم جرم بپردازند مگر در حضور گماشته از طرف وکیل یا کونسول‌های روسیه. اگر در اماکن صدور جرم از وکیل و کونسول‌ها کسی نباشد حکام ولایت مجرم را به جایی که کونسول یا صاحب منصبی از دایره وکالت روسیه در آن‌جا باشد روانه می‌کند و استشهادنامه که در باب برائت و شغل ذمه متهم به واسطه حاکم و مفتی آن مکان از روی صداقت مرتب و به مهر ایشان رسیده باشد و به این کیفیت به محلی که حکم جرم خواهد شد فرستاده شود این‌گونه استشهاد نامه‌ها سند معتبر و مقبول ادعا خواهد بود مگر این‌که متهم عدم صحت آن را علانیه ثابت نماید و در صورتی که متهم چنانچه باید ملزم گشته فتوی صریح حاصل شود مجرم را به وکیل یا کونسول روسیه تسلیم می‌سازند که برای اجرای سیاست که در قوانین مقرر است به مملکت روسیه بفرستند.

فصل نهم - دولتین علیتین معاهدتین اهتمام تمام در باب رعایت و اجرای شروط این معاهده خواهند داشت حکام ولایت و دیوان بیگیان و سایر رؤسای طرفین بیم از مؤاخذه شدید داشته و در هیچ حالت تخلف و تجاوز نخواهند کرد در حالتی که تکرار تخلف چنانچه باید محقق شود موجب معزولی ایشان خواهد بود. خلاصه ما وکلای مختار اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران که در ذیل دستخط نوشته‌ایم شروطی که در این معاهده مندرج است و از نتایج فصل دهم عهدنامه عمده است که همان روز در ترکمان‌چای اختتام یافته است و چنان اعتبار و قوه خواهد داشت که گویا لفظ به لفظ در خود عهدنامه مرقوم و مصدق گشته است منتظم و مقرر داشتیم لهذا این معاهده جداگانه که مشتمل بر دو نسخه است به توسط ما دستخط گذاشته به مهر ماه رسید و مبادله شد، تحریرا قریه ترکمان‌چای به تاریخ ۱۰ شهر فیورال ۱۸۲۸ مسیحیه [۲۱ فوریه ۱۸۲۸] ۶ شهر شعبان ۱۲۴۳ [اول اسفندماه ۱۲۰۶]

برگرفته از: چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران - رر ۳۰۳ - ۲۹۹ / چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران -
ویرایش دوم - رر ۳۰۳ - ۲۹۹

بهنه‌ی سرزمین‌های جدا شده از ایران ، در اثر قراردادهای

گلستان و ترکمان جای

(کیلومتر مربع)

الف - در منطقه‌ی کنونی قفقاز که پس از فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۳۷۰ خورشیدی، به صورت جمهوری‌های مستقل سر برآوردند :

۸۶۶۰۰	(جمهوری آذربایجان) ایران
۲۹۸۰۰	جمهوری ارمنستان
۶۹۷۰۰	جمهوری گرجستان

۱۸۶۱۰۰	جمع
--------	-----

ب - سرزمین‌هایی که به صورت واحدهای جدا، بخشی از جمهوری فدراتیو روسیه می‌باشند :

۵۰۳۰۰	داغستان
۸۰۰۰	اوستی شمال
۱۵۷۰۰	چچنستان
۳۶۰۰	اینگوشستان
۱۲۵۰۰	کاباردین (قاباردین) - بالکارستان
۱۴۱۰۰	کراچای - چرکستان
۷۶۰۰	آدیغه

۹۹۳۰۰	جمع
-------	-----

۲۸۵۴۰۰	جمع کل قفقاز
--------	--------------

بخش‌های کوچک دیگری نیز دستخوش تغییراتی شده‌اند که در این محاسبه منظور نشده‌اند.

ایالت خودمختار کوراباغ (قره‌باغ) کوهستانی و ایالت خودمختار نخجوان، در درون خاک جمهوری آذربایجان و ایالت‌های خودمختار اوستی (اوسطی) جنوبی، آبخازستان و (اوشارستان ، افشارستان) ، در درون خاک جمهوری گرجستان قرار دارند.

فرمان فتح‌علی شاه به جمیع اهالی تفلیس

[در باب محاصره ایروان و جنگ با روسیه]

جمادی‌الاول سنه ۱۲۱۱* [آبان ۱۱۷۵ / نوامبر ۱۷۹۶]

از اوانی که ساحت ایروان مخیم خيام غازيان نصرت نشان و مضرب‌سرادقات عز و شأن گردید، الی حال فیما بین طایفه روسیه و سپاه ظفر شعارسه چهار دفعه نایره قتال اشتعال و در هر دفعه از تفضلات شامله قادر متعال و نیروی اقبال بی‌زوال فوجی کثیر از آن گروه غدار معروض تیغ آتشبار و جمی‌غفیر اسیر سر پنجه غازیان نصرت شعار و مقید به قید آثار گردیده‌اند و در مرتبه دو هزار نفر از آن فرقه بدسر عرضه حسام و اجسام آن‌ها طعمه هوام شده و بقیه‌السيف آن فرقه طاغیه را در باغی از باغات ایروان محصور و سپاه منصور اطراف و اکناف آن‌ها را محاصره نموده، همه روزه ده نفر بیست نفر از آن طایفه ضاله را روانه عدم و دستگیر عساکر ظفر توأم می‌شوند و انشاءالله تعالی در این چند روزه تمامی آن‌ها را معروض شمشیر آتشبار و گرد وجود آن فرقه را به آب تیغ غازیان ظفر شعار از آن صفحات زایل خواهیم ساخت. از این که ولایت گرجستان ضمیمه ممالک ایران و رعابای شأنان حکم و مقرر می‌شود که همگی ایلات و احشامات ولایت گرجستان سالک طریق عبودیت و خدمتگذاری همگی ایشان در مه‌اد امن و امان خود دانسته، به محض وصول فرمان جهان مطاع پادشاهی به دفع روسیه که در آن جا می‌باشد پرداخته، جمیع آن‌ها را معروض تیغ بی‌دریغ سازند و نگذارند که احدی از ایشان رخت حیات به سر منزل نجات رسانند و عالی جاهان معلی جایگاه امیرالامراء العظام پیر قلی‌خان قاجار و الکسندر میرزا والی گرجستان را با جمعی از غازیان جرار به انتظام آن دیار از رکاب مبارک ظفر شعار مأمور فرمودیم. تمامی ایشان و آن طایفه خذلان نشان عرضه شمشیر و اطفال و زنان ایشان اسیر غازیان شیرگیر خواهند شد و از احدی گذشت نخواهیم فرمود. می‌باید در هر باب خود را در سلک مجاهدین منسلک داشته و در ازای این نیکو خدمتی همگی آن‌ها را مورد نوازشات شاهانه خواهیم فرمود و در این خصوص غدغن تمام لازم دانسته در عهده شناسند.

برگرفته از: اسنادی از روابط ایران با منطقه‌ی قفقاز/ چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ویرایش دوم -

رر ۲۶۵-۲۶۴

* به نظر می‌رسد این تاریخ اشتباه باشد و جمادی‌الاول سنه ۱۲۱۲ [آبان ۱۱۷۶ / نوامبر ۱۷۹۷] درست باشد

فرمان فتح‌علی شاه (خان باباخان)

درباره‌ی گسیل عباس‌میرزا برای آزادسازی گرجستان و تفلیس

۲۷ ذیحجه ۱۲۱۸ [۱۹ فروردین ماه ۱۱۸۳ / ۸ آوریل ۱۸۰۴]

آن که عالی‌شأنان رفیع مکانان اخلاص واردات نشانان شیرین بیک و غیره‌اعزه و اعیان محال سموق به مراحم بی‌پایان خسروانه سرافراز بوده بدانند که الحمدالله و المنه از میامن تأییدات حضرت سبحان و نیروی بازوی اقبال فیروزی اقتران درین زمان میمنت نشان از انتظام مهمات مملکت خراسان اولیای دولت سپهر بنیان را فراغت حاصل و گرد وجود اشرار به آب تیغ آتشبار سپاه ظفر شعار از آن صفحات بالمره زایل شده، تمشیت و انتظام آذربایجان و قلع و قمع سرکشان آن سامان و تسخیر ولایت گرجستان و تفلیس و اخراج و اتباع ضاله ابلیس و جبهه همت آسمان نهدت خسروانه گردیده، ثمره شجره دولت و جهاننداری و دوحه حدیقه شوکت و تاجداری ۱ عباس‌میرزا، ۴ عباس‌میرزای‌نایب‌السلطنه ممالک ایران را با جمعی از امرای جلیل‌الشأن و سپاهی بی‌حد و لشگری بی‌عد با آلات حرب و ادوات طعن و ضرب از ارکان منصور مأموم والیوم که ۲۷ شهر ذیحجه‌الحرام است از دربار گیتی مدار عازم آن حدود و ثغور گردید از آن‌جا که عالی‌جاهان معلی جایگاهان دولت و اقبال پناهان شوکت و اجلال دستگاهان شهامت و بسالت انتباهان فخامت و بنالت‌اکتناهان عزت و سعادت همراهان اخلاص واردات آگاهان امیرالامراء العظام عمده الولاه الکرام الکسندر میرزا و طهمورث میرزا که من جمله چاکران آستان خلافت نشان و ملتزمین رکاب ظفر همعنان بودند به همراهی فرزندانمدار تعیین به آن دیار فرمودیم که در نزد معزی‌الیه به مراسم خدمتگزاری‌قیام و شرایط اخلاص شعاری اقدام نمایند و موبک سپهر احتشام در اوایل شهر صفرالمظفر به هم‌کابی قائد فتح و ظفر از تختگاه سلطنت کبری با جنودنامعدود بهرام انتقام نهضت و کوس رعد خروش مملکت‌گیری از بلندآوا و به‌عزم انتقام کفره روسیه و انتزاع ولایت گرجستان و دفع مواد فساد آن طایفه‌خذلان، نشان و تنبیه و تدمیر سرکشان آن سامان روانه آن ولایت و به یاری حضرت باری و به اقبال مصون از زوال شهریاری اشرار و مفسدین آن دیار راعرضه شمشیر زهر آبگون و بقیه‌السیف فرقه ضاله روسیه را از سرحدات تفلیس و گرجستان بیرون و عالی‌جاهان مشارالیهما را والی آن صفحات و مستقل در آن ولایات خواهیم فرمود.

چون آن عالی شأنان خدمتگزار این دولت جاوید قرار و مراعات جانب ایشان منظور نظر مرحمت آثار است، می‌باید مشارالیهما به آن حده کفره روسیه را از آن ولایات بیرون و خود را مورد نوازشات از حد افزون شاهانه ساخته، الطاف و اعطاف پادشاهی و اوامر علیه ضل‌اللهی را که عالی جاهان مشارالیهما القاء و مرقوم می‌نمایند به‌سمع قبول اصغا و خود را مشمول عواطف و عوارف بی‌منتها دانسته، در تقدیم و انجام اوامر علیه و احکام سنیه مساعی جمیله به منصفه ظهور رسانند و مطالب و مستدعیات خود را از روی حصول امیدواری و استظهار تمام معروض رأی جهان آرا گرداند که به درجه اجابت قبول و به عز استجابت و حصول موصول خواهد بود و در عهده شناسند.

برگرفته شده از: اسنادی از روابط ایران با منطقه‌ی قفقاز / چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران - ویرایش دوم - در ۲۶۷-۲۶۶

فرمان فتح‌علی‌شاه به خوانین و بیگ‌ها و ریش‌سفیدان ولایت

قبارتی^۱ چچینه^۲ اسطی شهر^۳

[در باب جدال در ایروان و معرفی اسمعیل بیگ غلام]

جمادی الثانی سنه ۱۲۱۹ [شهریور ۱۱۸۳ / سپتامبر ۱۸۰۴]

اعزه و اعیان قبارتی و چچن و هری و اکابر و اشراف و رؤسا و سرخیلان طوایف چرکس بدانند که چون در زمان توقف مواکب جهان آشوب خاقانیه در چمن سلطانیه عرضه داشت و افغان سده سنیه سلطانیه شده بود که سردار کفره روسیه با جنود خویش لوای عزیمت به جانب ولایت ایروان افراخت و به تسخیر ولایت مزبور پرداخت. اعلام گیتی ستان از چمن مزبور نهضت پیر او به جانب آن صفحات مرحله پیمای گردیده، بعد از آن که ساحت حوالی ایروان موقع قوایم سریر فلک تمکین و مطلع ماهچه سرادقات سپهر برین شده بود در مبادی حال فوجی از جزایر چیان برق کردار و سواران نیزه‌گذار رابه یورش منطریس و سنگرهای کفار غدار مأمور و مجاهدین نصرت دستور با تیغ‌های آخته و سان‌های افراخته به قلع میانی هستی آن گروه پرداخته، معادل یک هزار و پانصد نفر از آن طایفه سر را عرضه شمشیر آتشبار و روانه دارالبوار ساخته، چند سنگر متین ایشان را متصرف و در آن جا متوقف گردیدند و چون سردار کفره مزبور به مقابله با عساکر ظفر اشتمال را در معارک جدال ممتنع و محال مشاهده نموده بود، به اندیشه این مطلب افتاده که شاید در شبانگاه هنگام لوای شیبخون به جانب اردوی همایون افرازد و علی‌الغفله سمند جلادت و تطاول به معسکر فیروزی نمون تازد در شب بیست و نهم شهر ربیع‌الثانی (۱۶ مرداد ۱۲۸۳ خورشیدی) با همه عساکر و توپخانه و آلات حرب خود را به نورد مراحل قتال و جدال در هنگام طلوع در حوالی اردوی فلک مثال صف‌آرا و آغاز منازعت با لشکر نصرت انتما نمود و موکب خصم‌شکن و اجناد فتح‌پرور فوج فوج از اطراف و ادوار جنود آن گروه نکبت شعار قرار گرفته، از چهار جانب بر ایشان حمله‌ور در آن عرصه کارزار با تفنگ‌های شعله‌بار و شمشیرهای آتش شرار جمعی کثیر و جمی غفیر از آن طایفه ضاله را آغشته به خون و خاک و معروض حسام هلاک ساختند از این‌که سردار آن جماعت ضلالت عساکر دلیرانه خسروانه را به

این و تیره ملاحظه نموده بود طبل فرار و هزیمت را بلند آوا و به طرف سنگرهای خود گریزان و مرحله پیما شده غازیان منصور در آن عرصه ظفر مبان‌ی با تیغ‌های یمانی آهنگ سرافشانی نموده، مساوی یک هزار و هفتصد و پنجاه نفر از آن کفره ضاله را عرضه شمشیر و دستگیر و اسیر نموده، از حضور انور گذرانیدند و سردار مزبور را نیز با بقیه السیف عساگر او در میان باغ و مسجد قلعه ایروان محصور و دو هزار نفر از تفنگچیان جرار صاعقه کردار را به توقف قلعه مزبوره مأمور فرموده، ابواب تردد و آمد و شد را از همه معابر و مسالک بر روی ایشان مسدود و هر روز جمعی از آن طایفه ضاله را مقتول و اسیر و به معسکر گردون نظیر می‌آوردند و چند روز قبل از این نیز سیصد نفر از توادان و بزرگان گرجستان را که از نزد سردار مزبور به حراست گرجستان مأمور شده بودند غازیان نصرت نشان در عرض راه‌واران به ایشان برخورد کرده یکصد و ده نفر آن‌ها را از تیغ بی‌دریغ گذرانیده و یکصد نفر را مقید به قید اسار گردانیدند و همچنین عالی‌جاهان پیر قلی‌خان قاجار و الکسندر میرزا والی که به جانب گرجستان و تسخیر پنبک تعیین و عازم آن سرزمین شده بودند نخست تمامی طوایف قزاق و بورجلو و شمس‌الدینلو و ایلات پنبک و سایر احشام گرجیه با جمعیت و قشون خود وارد نزد عالی‌جاهان مشارالیهما شده، رایت استیلا در آن صفحه افراختند و سردار روسیه چون مشاهده نمود که امر پنبک و گرجستان اغتشاش و اختلال تمام به هم رسانیده، مایور نایب خود را به اخبارصدنفر سالدات و دو عراده توپ به معاونت روسیه ساکنین تفلیس فرستاده در ناحیه پنبک عالی‌جاهان مشارالیهما با عساگر ابواب جمعی به دفع ایشان پرداخته، از توفیقات نامتناهی الهیه آن گروه مکروه را منهزم و مایور نایب را با دویست و بیست نفر به قتل رسانیده یکصد و هشتاد نفر را با توپخانه و آلات حرب دستگیر و به حضور باهرالنور سلطانی آوردند و انشاءالله الرحمن در این اقرب زمان سردار مذکور با بقیه‌السیف لشکر ضلالت دستور او بالتمام عرضه شمشیر و دستگیر مجاهدین دلیر خواهد شد و احدی رخت حیات به سر منزل نجات نخواهد رسانید. آن عالی‌جاهان باید بشارت این فتوح را گوشزد جمهور مسلمین آن سرزمین بسازند و به عرض اقدس رسید که از کفره روسیه به معاونت و امداد سردار کفار اینجا می‌آمدند آن عالی‌جاهان با لشکر و جمعیت خود به مجادله آن‌ها پرداخته جمعی کثیر از آن طایفه ضاله را معروض تیغ بی‌دریغ و برخی دیگر را از صدمات و مجاهدت آن عالی‌جاهان در رودخانه‌ای که از آن حوالی می‌گذشت غریق و بقیه‌السیف گروه ضلالت کیش راه انهزام و فرار پیش گرفتند. این معنی موجب رضای الهی و باعث مزید مرحمت و عنایت پادشاهی درباره ایشان شد و بارک‌الله روی آن عالی‌جاهان سفید قواعد ملت اسلام و دینداری و شرایط خدمتگزاری و اخلاص شعاری چنین است که از ایشان به ظهور رسیده انشاءالله الرحمن درازای این مجاهدت و خدمات به انعامات و احسانات کامله شاهانه بهره یاب و سربلند خواهید شد. باید طرق و شوارع عبور و

مرور کفره ضلالت دستور را از آن حدود و ثغور بالمره مسدود ساخته و چنان چه دویم بار خواسته باشند عزیمت آن سرحدات نمایند، به دفع و رفع آن‌ها پرداخته، مراتب خدمتگزاری و دینداری خود را بیش از پیش بر پیشگاه خاطر خطیری شهریاری ظاهر سازد و به جهت ابلاغ فرمان مطاع اسماعیل بیک غلام را از دربار معلی روانه نزد آن عالی جاه فرمودیم می‌باید در هر باب در مراسم خدمتگزاری ساعی و جاهد بوده، مهمات و مستدعیات خود را عرض که مقرون به انجام خواهد بود و در عهده شناسند.

برگرفته شده از: اسنادی از روابط ایران با منطقه‌ی قفقاز در ۱۶۹-۱۶۷ / چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران - ویرایش دوم - در ۲۷۴-۲۷۰

- ۱- جمهوری خودمختار کاباردین - بالکارستان از اعضای فدراسیون روسیه، مرکز جمهوری کاباردین (قباردین)، شهر نال چیک است. جمعیت آن بر پایه‌ی آمار سال ۲۰۰۵ میلادی، کمابیش ۹۰۰ هزار نفر و پهنه‌ی آن ۱۲۵۰۰ کیلومتر مربع است. اکثریت مردم این جمهوری خودمختار پیرو آیین اسلام‌اند.
- ۲- جمهوری خودمختار چچن‌ستان: این جمهوری نیز از اعضای فدراسیون روسیه است. مرکز جمهوری خودمختار چچن‌ستان، شهر گروزنی (غروزیه) است. جمعیت این جمهوری بر پایه‌ی آمار سال ۲۰۰۵ میلادی، کمابیش ۱/۱ میلیون نفر و پهنه‌ی آن بالغ بر ۱۹۳۰۰ کیلومتر مربع است. اکثریت مردم این جمهوری خودمختار، پیرو آیین اسلام‌اند.
- ۳- جمهوری خودمختار اوستی (اوسطی) شمالی. این جمهوری نیز در داخل فدراسیون روسیه قرار دارد و بخش جنوبی اوستی (اوسطی) به عنوان یک جمهوری خودمختار در داخل خاک گرجستان قرار دارد. دو بخش اوستی شمالی و جنوبی، در گذشته یک واحد را تشکیل می‌دادند. مرکز اوستی شمالی، شهر ولادی قفقاز (اوسطی شهر) است. جمعیت این جمهوری براساس آمار سال ۲۰۰۵ میلادی، کمابیش ۷۰۴ هزار تن برآورد شده و پهنه‌ی آن ۸ هزار کیلومتر مربع می‌باشد. دین غالب در این جمهوری اسلام و آیین ارتدکس است.
- اوستی جنوبی، دارای جمعیتی کمابیش ۷۰ هزار نفر (بر پایه‌ی آمار سال ۲۰۰۳ میلادی) است و پهنه‌ی آن ۳۹۰۰ کیلومتر مربع است. مرکز اوستی جنوبی، شهر چخین والی است. مردم اوستی جنوبی نیز مانند اوستی شمالی، پیرو آیین اسلام و آیین ارتدکس‌اند.

فرمان فتح‌علی شاه به جمیع ریش سفیدان قراقلخان

[در باب تسخیر گرجستان]

سنه ۱۲۱۹ هجری قمری [۱۱۸۳ خورشیدی / ۱۸۰۴ میلادی]

چون ایشان در این سال کمال خدمت‌گزاری و جان‌نثاری در شاهراه این دولت جاوید قرار نموده و با کفره روسیه نیز نهایت معانددت و مقاتلت را معمول و معابر مرور و عبور آن‌ها را خراب و خود را در سلک خدمتگزاران شوکت ابد انتساب منسلک ساخته‌اند و مراعات و رعایت جانب طایفه مذکوره منظور نظر سلطانی و مرکوز خاطر خطیر معدلت مبانی می‌باشد، لهنداده نفر از طایفه ایشان که در این سال اسیر سپاه نصرت تأثیر و در دارالسلطنه طهران مقید بودند از نهایت مکرمت و احسان آن‌ها را از قید و حبس آزاد و از دربار خلافت بنیاد مرخص و روانه آن بوم و بر و آن عالی شأنان را از این مکرمت و عنایت شاهانه مستبشر و مفتخر فرموده‌ایم و به آن عالی شأنان مقرر می‌شود که انشاءالله الرحمن بعد از نوروز فیروز سلطانی موکب جهان‌ستان سلطانی و اعلام فیروزی اثر و دویست عراده توپ و خمپاره و زنبورکخانه و قورخانه و تدارکات کشورستانی از مستقر شوکت و جهانبانی نهضت پیرا و کوس جهان‌گشایی به جانب ولایت گرجستان و قزلبه به آن نواحی بلندآوا خواهد گردید. و از تفضلات الهیه در این سال به نوعی کفره روسیه ساکنین آن سامان را قلع و قمع خواهیم فرمود که آثاری از ایشان در آن حدود و ثغور باقی نماند. باید آن عالی شأنان مستظهر به الطاف و عنایت پادشاهی بوده در مقاتله و مجادله و دفع و رفع طایفه مذکوره مساعی موفوره به منصفه ظهور رسانیده، معابر و مسالک و پل‌هایی که سابقا خراب کرده بودند مجدداً به تخریب و سد آن معابر پرداخته، چنان‌چه احدی از طایفه ضاله خواسته باشند که از آن جاها عبور نمایند نگذارند و به‌هیچ وجه طایفه شومیه مداخلت در آن سرزمین نداده تا موکب پادشاهی بعد از نوروز و نزول اجلال به آن سامان ارزانی فرماید و توجهات شاهانه را شامل احوال و کافل آمال خود دانسته در عهده شناسند.



برگرفته از: اسنادی از روابط ایران با منطقه‌ی قفقاز - رر ۱۷۶-۱۷۵ / چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران -

ویرایش دوم - رر ۲۷۶-۲۷۵

فرمان فتح‌علی‌شاه به محمدحسن خان شکی

[در باب آمادگی جهت تسخیر گرجستان]

رمضان سنه ۱۲۱۹ [آذر ۱۱۸۳ / دسامبر ۱۸۰۴]

آن که عالی‌جاه محمدحسن خان حاکم شکی بداند که چون در زمان توقف سریر آستان نظیر پادشاهی در ساحت ایروان که سردار ملک روس و لشکر آن طایفه ضلالت مأنوس از صدمات جانگزای عساکر ظفر آیین فوجی کثیر معروض شمشیر هلاک بقیه‌السیف قرین انهزام فرار به جانب گرجستان نموده بودند آن زمان هنگام برودت هوا و به تقریب عدم تدارکات و ضروریات تسخیر ولایات گرجستان در عهده تأخیر افتاد و اراده خاطر الهام مظاهر اشرف سلطانی چنان است که بعد از انقضای عید نوروز الویه عالم‌افروز با افواج انجم حشر و توپخانه و زنبورکخانه و آلات حرب بی‌حد و مرز از مستقر خلافت عظمی به عزم انتزاع ولایت گرجستان آن گروه کفرنشان و تخریب و تأسیر نواحی قرار و آن سامان نهضت سرا به جانب آن سرحدات بلند آوا فرموده از توفیقات فاضله جناب اقدس الهی جمهور کفره روسیه متوقفین آن دیار را عرصه تیغ آبدار آتشبار و نواحی قزلا رو آن حوالی را مشهود قتل و نهب عساکر ظفر شعار ساخته، ساحات آن صفحات را از لوٹ وجود ضلالت آلود ایشان پرداخته باشیم بنابراین احکام قضا تمکین واجب‌الاذعان به سرافرازی و افتخار جمهور بیگلربیگیان و حکام ولایات آن سرحدات و سامان از مصدر عز و شأن عز صدور یافته ایشان را از غرایم همت آسمان نهمت معلی قرین اخبار و امر قدر شعار شرف اصدار گردید که هر یک جمعیت خود را به آراستگی تمام آماده و مستعد نموده، مهیای شرایط خدمتگذاری و جان‌نثاری نموده که بعد از نزول نیر جهان افروز قباب سرداقت عز و تمکین به آن حدود و سرزمین اذیال جان‌نثاری بر میان استوار سازند به آن عالی‌جاه ارادت آگاه نیز امر و مقرر می‌فرماییم که از آن‌جا که آن عالی‌جاه همواره در شاهراه دولت جاوید قرار شه‌ریاری متمنی خدمتگذاری و در زمره اخلاص کیشان و دولتخواهان شوکت پادشاهی شرف انسلاک داشت باید بعد از زیارت حکم محکم جهان مطاع عموم حکام و رؤسا و اشراف و اکابر و اعیان آن ولایات را از این خبر بهجت اثر مطلع و مستحضر و مستبشر ساخته، آن عالی‌جاه نیز جمعیت و قشون ولایت تحت اختیار خود را مجتمع و مستعد ساخته که در رکاب مهر انتساب

اشرف پادشاهی مصدرخدمات مستحسنه گردیده و در درگاه جناب اقدس الهی و در پیشگاه نظیرمرحمت منظر ضل‌اللهی خود را مورد انواع عنایات و تفقذات سلطانی سازدهمواره مطالب و مدعیات خود را باکمال امیدواری و استظهار عرض به شرف‌انجاح مقرون داند و به جهت ابلاغ فرمان مطالع عالی شأن معلی مکان ابراهیم‌بیک غلام سرکار دیوان اعلی را روانه نزد آن عالی جاه فرمودیم.

برگرفته از : اسنادی از روابط ایران با منطقه‌ی قفقاز - رر ۱۸۰-۱۷۹ / چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران -
ویرایش دوم - رر ۲۷۸-۲۷۷

فرمان فتح‌علی شاه به طهماسب بیگ گرجستانی

[در باب اعلام لشکرکشی به گرجستان]

سنه ۱۲۱۹ هجری قمری [۱۱۸۳ خورشیدی / ۱۸۰۴ میلادی]

چون ولایت گرجستان از منضمت و ملحقات مملکت فسیح‌المساحت ایران و اهالی آن ولایت نیز در سلک امان یافتگان و چاکران این شوکت جاوید نشان شرف انسلاک داشتند و چند سال قبل ازین از عدم رتبه و ناسپاهی حکام و ولایه آن ولایت طایفه شومیه روسیه در آنجا راه مداخلت جسته، ایادی تغلب و استیلا بر رؤس ساکنین آن ولایت دراز و در آنجا به تعدیات و ستم رایت افزاز شده، درین سال اگرچه جمعی کثیر و جمی غفیر از گروه ضلالت پژوه عرضه شمشیر و دستگیر غازیان تأثیر گردیده، تنبیهی کامل درباره آن‌ها به عمل آمده، نهایت به علت این که فصل خریف و زمستان نیز قریب و به جهت برودت هوا توقف و تمکن موکب جهانگشا در آن صفحات تعسری داشت، موکب ممالک‌ستان مراجعت به تختگاه سلطنت ابد اقتران نموده، انشاءالله الرحمن بعد از عیدنوروز سلطانی اعلام گردون خرام خسروانی به انتظام مهمات آن ولایت و دفع و رفع و قلع و قمع مواد فساد کرده، خذلان آیت پرچم‌گشا و موکب کشورستان فلک تمکین را با معادل یکصد هزارنفر از بهادران فیروزی آیین و دو بیست عراده توپ و خمپاره و قورخانه و زنبورکخانه به جانب آن خدمتگذاران و چاکران این شوکت معلی است باید عموم اهالی و ساکنین و قاطبه قاطبین آن سرزمین را از عزیمت پادشاهی و مرحمت غیرمتمنهای مستظهر و امیدوار ساخته که تا آن زمان ورود موکب مسعود به آن حدود به قدری که توانند در مخالفت و اختلال امور طایفه شومیه ساعی بوده که بعد از کوبه مهر لمعان پادشاهی به آن سامان حسن خدمت و چاکری ایشان جلوه عرصه ظهور و خود را مورد مکارم و اشفاق فزون از قیاس سلطانی سازند و توجهات شهریاری را شامل حال و آمال خود دانسته مطالب و مدعیات را عرض و در عهده شناسند.

برگرفته از: اسنادی از روابط ایران با منطقه‌ی قفقاز - ر ۱۸۵-۱۸۴ / چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران -

ویرایش دوم - ر ۲۸۰-۲۷۹

نامه محمدحسن خان به همهی علما و ریش‌سفیدان جمعیت افشاء

[در باب بیرون راندن روس‌ها از ایروان و مواظبت از دربند]

[تاریخ احتمالی ۱۲۱۹-۱۲۲۰ هجری قمری ۱۱۸۴-۱۱۸۳ خورشیدی ۱۸۰۵-۱۸۰۴ میلادی]

و بعد بر شما معلوم است که کافران روسی بر مردم شهر گنجه چیره شده و آنان را کشته و اسیر کردند و در آن [شهر] مقیم شده‌اند و شماری از لشکریان آنان بر جاردو تله شبیخون زده بدان‌ها زیان رسانده و در کنار آن‌ها اردو زده‌اند و سرکرده آنان شجذور برای نبرد به شهر ایروان رفته است. پناهگاه عالم و مردمان شکست‌دهنده دشمنان در آفاق دارنده تخت شاهی بهارث و شایستگی یاری جوینده از خدا شاه بخشنده فتح‌علی شاه خدای دولت او را مستدام و شوکت وی را افزون کناد برای تنبیه آنان آمد و آنان را به جایگاهی دشوار کشانده به محاصره خود درآورد و شمشیرهای بران بر کفار شهوتران از نیام برکشید از سر بر دوش کشیدن غیرت اسلام و مهربانی و عنایت او نسبت به ما، باشد که با توفیق و یاری خدا به زودی بر آنان فایق آید. شنیده‌ایم که مردم، چچن و قبری و هری راه کافران شکست خورده را به هنگام بازگشت‌شان از راه مزدک جهت یاری رساندن به سربازان شکست خورده‌شان بسته‌اند و با آنان به رویارویی و نبرد برخاسته و راهشان را مسدود کرده‌اند بدون داشتن دستوری از کسی در گردن نهادن به فرمان خداوند متعال و فرموده پیامبر(ص) مبنی بر بر دوش کشیدن غیرت اسلام و همسایگی بالیران خداوند روسفیدشان کناد و خداوند از آنان راضی باشد و اینک راهی‌جز راه دربند در پیش‌رو ندارند به دقت مواظب آمدن آن‌ها باشید هرگاه آمدند راهشان را مسدود کنید به هر نحوی که تصمیم بگیرید از سمت دربند و از جلوی آن و آنان را از آمدن باز دارید پس چنان چه از سمت دربند راه را ببندید و از ما سربازان کمکی بخواهید به خواست خداوند متعال برای شما ارسال خواهیم کرد و ما نوشته‌هایی به امرای داغستان نوشته‌ایم می‌توانید با آن‌ها مشورت کرده و بر سر این امر خیر که خدا و رسولش را خشنود می‌سازد به توافق برسید. بر شما و سایر امرا و تمامی مسلمانان غیرت و حمیت‌اسلام واجب است. برای مسلمانان یکتاپرست شایسته نیست که بر کافران مهر بورزد و انعام بگیرد آن‌ها چنانچه به مسلمانان نیکی کنند برای چیرگی بر مسلمانان است و آنگاه که چیره شوند هر آن چه دوست می‌دارند و می‌خواهند انجام می‌دهند و اسلام از بین می‌رود و

نادانی و گمراهی فراگیر می‌شود و از این دنیای فانی بهره‌ای عاید نخواهد شد زیرا دنیا از بین رفتنی و آخرت پایدار است. به ناچار مسلمان باید کاری که موجب خشنودی خدا و رسولش باشد انجام دهد. پس برای گردن نهادن به فرمان خدا و فرموده پیامبرش در راه خدا مجاهدت کنید و علمای شما نیز [این را] به شما گفته‌اند.

برگرفته از : اسنادی از روابط ایران با منطقه‌ی قفقاز - رر ۱۹۰-۱۸۹ / چکیده تاریخ تجزیه‌ی

ایران - ویرایش دوم - رر ۲۸۲-۲۸۱

فرمان فتح‌علی شاه به مهدی قلی خان قراباغی

[در باب اخراج روس‌ها از محال قراباغ]

جمادی‌الاول سنه ۱۲۲۷ [اردیبهشت ۱۱۹۱ / آوریل ۱۸۱۲ میلادی]

مهدیقلی خان جوانشیر را از وقوع بعضی امور و کناره‌جویی و دورگردی‌ها از خدمت اقدس شهریاری توحشی و توهمی حاصل شده بود و درین وقت مراحم و مکارم پادشاهی را مایه استظهاری و امیدواری خودساخته، مہیای تقدیم خدمات و اوامر و نواهی پادشاهی را متقلد اطاعت و انقیاد و متعهد دفع و رفع و قتل و اسر و اخراج کفره روسیه از محال قراباغ گردیده باشد نواب همایون ما نیز کناره‌گردی‌های او را در پیشگاه عنایت و مرحمت خدیوانه معروض صفح و اغماض پادشاهی و او را مورد توجهات خاطر رأفت ذخایر داشته، عزیمت خسروانه را مقرونا به کمال‌التصمیم بر این‌معنی گماشته‌ایم که هرگاه مشارالیه با طایفه روسیه دشمنی آغاز و از عهده‌خدمات مقررہ برآید و ساحت قراباغ را از لوٹ مداخلت روسیه پاک و مصفی نماید، مشارالیه را به نهجی که مقصود و مراد اوست در ولایت قراباغ متمکن و مستقر فرمود محال مزبور را بدون مشارکت غیر از بیگانه و خویش بدو واگذاریم و اهالی ولایت مزبوره را که اکنون در سایر ولایت آذربایجان متفرق و متوطن شده‌اند امر به مراجعت فرموده، به طریق سابق در محال قراباغ ساکن و متوطن فرماییم و عالی‌جاه مشارالیه و فرزندان او را بالتمام در سایه‌مرحمت پادشاهی پیوسته محفوظ و از رهگذر جان و مال و اعتبار و اقتدار محفوظ فرماییم مقرر آن که عالی‌جاه مهدیقلی خان جوانشیر بعد از زیارت فرمان همایون از روی نهایت استظهار و اطمینان و امیدواری سالک طریق خدمت شهریاری و در تقدیم مہمات مقررہ کوشیده، بعد از انجام مہم مزبور خود را بدون مشارکت غیر، بیگلربیگی ولایت قراباغ داند و مادام‌الحیوه در پناه امان ظل‌اللہی خود و اولاد و متعلقات خود را از تعرض جان و مال و امثال آن از جانب اولیای دولت محفوظ و مسلم یابد و این فرمان را به رسم امان‌نامه محفوظ داشته با ظہور شروط مقررہ از شوائب تغییر و تبدیل مصون دانسته در عہده شناسند.

برگرفته از: اسنادی از روابط ایران با منطقه‌ی قفقاز - رر ۲۵۹-۲۵۸ / چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران -

ویرایش دوم - رر ۲۹۱-۲۹۰

نامه‌ی عباس میرزا، به گودوویچ

[در باب مصالحه و سازش بین دو دولت ایران و روس]

[۱۲۲۱ هجری قمری / ۱۱۸۵ خورشیدی / ۱۸۰۶ میلادی]

در زمانی که نوید فتح و فیروزی لشکر منصور از ممالک نزدیک و دور می‌رسید نوشته آن عالی‌جاه مصحوب قاپودان دولابسنگی رسید مراتب صداقت کیشی و صلاح‌اندیشی آن عالی‌جاه زیاده از پیشتر ظاهر و جلوه‌گر گردید فصول اربعه که در لوازم شروع به دوستی و سازش و وقوع فراغت و آسایش قلمی داشته بود ملاحظه شده این که اولاً خواهش کرده بود که از این تاریخ باید طریقه دوستی و سازش مسلوک و رویه دشمنی و کاوش متروک باشد آن عالی‌جاه خود مطلع و آگاه است که از روز ورود صاحب حمایل ایشیک آقاسی بزرگ استپانوف تا امروز اطوار دشمنانه از این طرف موقوف و همواره اوقات به ادای شرایط دوستی مصروف بوده با آن که این چندگاه به طریقی که بر آن عالی‌جاه معلوم است وقت فرصت و هنگام دشمنی و خصومت بود امری که متضمن اندک دشمنی بوده باشد رد نمود و ظاهراست که بعد از این نیز مادام آمد و شد رسل و رسایل است آثار دشمنی از میانه زایل خواهد بود این که ثانیاً نوشته بود که به دستور باید آمد و شد تجار معلوم و برقرار بوده آمدن عساکر و سپاه این طرف به صورت و لباس کاروانیان واقع نشود البته درین اوقات که روز به روز غبار کلفت به آب دوستی و الفت فرو می‌نشیند آمد و رفت در باب معامله و تجار بیشتر و زیاده از پیشتر خواهد بود و هرگز حيله و تلبیس که شایان شأن فرمانروایان با اقتدار نیست از این طرف به ظهور نخواهد رسید و این که ثالثاً اظهار نموده بود که تا سخن دوستی و سازش در میان است اگر فرضاً امری مخالف شیوه مسالمت از یک طرف رو نماید اعیان جانبین به یکدیگر اظهار نمایند که اصلاح آن بر وجه صواب به عمل آید الحق این نیز خوب و پسندیده است و بی‌شبهه و خلاف از جانبین به همین ضابطه و آیین معمول خواهد شد لیکن فقره چهارم که مشتمل بر وقوع ملاقات دو نفر از کارپردازان این دولت با دو نفر از صلاح‌اندیشان آن شوکت بود موقوف به همان مطلبی است که اولیای این دولت سابقاً مصحوب صاحب حمایل استپانوف به آن عالی‌جاه اعلام و پیغام نموده بودند حال مجدداً اظهار می‌شود که چون ملاقات معتمدان دو دولت وقتی پسندیده و سزااست که کارگزاران

دولتین از حقیقت شرایط دوستی جانبین مستحضر بوده به اقتضای مصلحت و آگاهی امر مصالحه را به انجام رسانند بنابراین آن عالی‌جاه اولاً اظهار نماید که از جانب آن دولت بعد از وقوع ملاقات معتمدین کدام شرط دوستی به ظهور خواهد رسید و از اولیای این دولت توقع خواهد بود تا بعد از آگاهی از چگونگی کار از این طرف دو نفر کارگزار تعیین و با دو نفر معتبرانی که از آن طرف مأمور می‌شوند کار مصالحه را تمام نمایند و چون آن عالی‌جاه به طریقی که پیش ازین اظهار نموده بود از جانب اولیای آن دولت کمال اختیار در کار دوستی دو دولت جاوید قرار دارد طریقه آن است که به مقتضای خیراندیشی و نیک‌خواهی و دانشمندی و آگاهی شروط التیام و دوستی امنای آن دولت را با توقعاتی که از اولیای این حضرت دارند و در این دولت مقرون به قبول و حصول داند اعلام و اظهار نماید و اگر با وجود اظهاری که سابقاً از کمال اختیار خود نموده باز در این باب اذن و اجازت تازه از اولیای آن دولت لازم می‌داند مراتب را به ایشان اظهار و بعد از وصول جواب گزارش را نگاشته سازد که کارگزاران این دولت را از چگونگی کار استحضار حاصل شده، بعد از اطلاع متعمدان دو دولت بنای ملاقات یکدیگر را گذارند و نوعی نشود که بعد از وقوع ملاقات گفتگوی دوستی و مؤالات امر سازش و التیام به انجام نرسیده این معنی باعث نقص شأن دولتین شود.

برگرفته از: اسنادی از روابط ایران با منطقه‌ی قفقاز - رر ۲۱۳-۲۱۲ / چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران

- ویرایش دوم - رر ۲۸۴-۲۸۳

حکم خطابی عباس میرزا به خوانین و بیگزاده‌های اهل کاخنی

[در باب فتح گرجستان]

جمادی‌الاول سنه ۱۲۲۷ [اردیبهشت ۱۱۹۱ / آوریل ۱۸۱۲]

حکم والا شد آن که بدانند که پیشتر از آن که فرستاده‌های شما به ایروان به دارالسلطنه تبریز بیایند عالی‌جاه حسین خان سردار و بیگلربیگی ایروان غیرت و مردانگی و حمیت و اخلاص شما را عرض کرده و نوشته بود که به قدر شش هزار نفر سالدات روسیه را در قیق کشته و چند عراده توپ آن‌ها را گرفته‌اید. عالی‌جاه الکساندر میرزا هم غیرت‌ها و ارادت‌ها و انتظارهای شمارا برای حرکت ما عرض کرده بود درین وقت که فرستادگان زبده‌المسیحیه‌اودیک بک و کیورکی وارد دارالسلطنه تبریز گردیدند همه کارهای شما را در خدمت ما عرض نمودند و مردی و مردانگی و شجاعت و فرزانیگی شما بر ماحالی شده و مشخص شد که سازش ظاهری شما با روسیه برای گذشتن زمستان و آمدن بهار و رسیدن وقت حرکت ما بوده‌الحق خدمتی که شما کرده‌اید بهترین خدمت‌هاست. شفقتی هم که ما به شما خواهیم فرمود بزرگترین شفقت‌ها خواهد بود، روی شما سفید روی شما سفید حال زمستان گذشته و موسوم بهار رسیده ما سپاه منصور را حاضر فرموده‌ایم این روزها جزم و صریح با توپ‌های دوزخ شرار و سربازان آتشبار و سواران جرار از تبریز حرکت و مانند سیل‌های کوه ربا به آن حدود عزیزت خواهیم کرد. عالی‌جاه سردار ایروان و عالی‌جاه الیقساندر میرزا را نیز مأمور فرمودیم که پیش از ما با لشکرهای آراسته حرکت نمایند و به خواسته خدا و با حرکت ما و رسیدن لشکرها و توپ و توپخانه و سربازی که ساخته‌ایم، روسیه را طاقت برابری نخواهد بود و در همین سال ولایت گرجستان و شهر تفلیس از لوث وجود روسیه پاک شده، همه اهالی گرجستان از بزرگ و کوچک آرام و راحت خواهند یافت و جان و مال و ناموس اهالی آن‌جا از تعرضات آن‌ها محفوظ خواهند شد و به همگی شما که این خدمت را کرده و این غیرت را به جا آورده و به سایر اهالی گرجستان از مرحمت‌ها و انعام‌های ما فیض‌ها و بهره‌ها خواهد رسید و چشم‌های شما و دیگر امیدواران و جان‌نثاران از غبار موکب‌ما روشن خواهد شد و هر یک مرتبه‌های بلند از حضرت ما خواهند یافت و هم این غیرت و شجاعت و ارادت و اخلاص شما تا قیامت بر روی روزگار خواهد ماند و همگی شما و هرکس که با شما موافقتی نماید نسلا بعد نسل در دولت ابد مدت بهره‌ها خواهند دید. ما همیشه شما را بنده و اخلاص کیش خود می‌دانستیم و یقین داشتیم که هر وقت عزم گرجستان نماییم همگی

از بزرگ و کوچک به رکاب ما خواهند آمد و مشغول خدمت خواهند شد اما در نظر داشتیم که پیاده و توپخانه ما بهتر از سالدات و توپخانه روس شده وقتی که حرکت به آن جا بکنیم امر آن جا در همان یک حرکت یکسره تمام نماییم حال به حول و قوه خدا توپخانه و سربازی که البته شنیده‌اید مهیا شده و امری که در نظر ما بود حاصل گردیده در طرف قراباغ هم ظاهراً کاری نمانده در همان حرکت زمستان که نمودیم و البته خبر آن را شنیده‌اید شدنی‌ها شد و قلیل ناتمامی که مانده همان سرحدنشینان قراچه‌داغ و قشونی که در قراچه‌داغ گذاشته‌ایم به خواست خدا به اتمام می‌رسانند حال سربازان ما چون شیران گرسنه به خون‌های روسیه گرجستان نشسته‌اند و همین که حرکت به آن طرف نماییم گرجستان مفتوح و سردار و سالدات روس همگی کشته و اسیر خواهند شد و شما هر یک در جاهای خود به راحت و آرام خواهید نشست و روسیه هم چون صدمه سربازان آتشیبار و توپ‌های البرزکوب ما رادیده و دانسته‌اند که شما در گرجستان و اهالی قراباغ در قراباغ و ایلات گنجه در گنجه از آن‌ها رنجید و به ما متوسل گردیده همه طالب و جویای پادشاه و دولت خود می‌باشند و با سپاه ما جدایی ندارند هر روز نوشته‌های ایشان می‌رسد سخن سازش به ما آخقه و باشاچق می‌آیند و با سپاه ما جدایی ندارند هر روز نوشته‌های ایشان می‌رسد و سخن سازش به ما می‌گویند بلکه به این سبب امسال خود را خلاص نمایند اما معلوم است که سخن‌های ایشان همه دروغ و چاره‌ای است که برای کار خود می‌جویند شما همگی خاطر جمع و مطمئن خاطر از حرکت و عزیمت ما به آن طرف باشید و مستعد و آماده کار شوید و دوستان و متفقان خود را خبردار از عزم و اراده ما نمایید که انشاءالله الرحمان این روزها از همه طرف لشکر مظفر ما خواهند آمد و قلع ماده روسیه را به خواست خدا خواهیم کرد. باری درین وقت فرستادگان شما را مورد شفقت و انعام فرموده و مرخص کردیم که زودتر آمده شما را خبردار نمایند عالی‌جاه حسین خان سردار و بیگلربیگی ایروان و عالی‌جاه آلیقساندر میرزا هم پیشتر از ما با سپاه کلی حرکت خواهند کرد و تا رسیدن ما آنچه عالی‌جاه سردار مشارالیه به شما اظهار نماید از آن قرار معمول دارند و آنچه هم شما صلاح دانید به ما و عالی‌جاه سردار مشارالیه اظهار کنید و مطمئن باشید که روزهای زحمت و مشقت گذشته و روزهای راحت و آرام شمارسیده است. در هر باب و هر مواد الطاف و اعطاف خاطر خطیر ما را درباره خود کامل دانسته همه روز را روی نهایت امیدواری و استظهار به معرض درآورده، به حصول موصول و به عز انجام مقرون دانند و در عهده شناسند.

برگرفته از: اسنادی از روابط ایران با منطقه‌ی قفقاز - رر ۲۵۲-۲۵۰ / چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران -

ویرایش دوم - رر ۲۵۲-۲۵۰

دستور عمل ژرژ سوم پادشاه انگلستان به گوراوزلی

۱۳ جولای ۱۸۱۰ [۲۲ تیر ۱۱۸۹]

۱- نظر به این که ما تصمیم گرفته‌ایم وزیری به حضور شاهنشاه ایران برای برقرار نمودن اتحاد فی مابین ما و دربار آن دولت اعزام بداریم، اینک با اعتماد کاملی که به عقل و درایت و فضل و لیاقت شما داریم و با در نظر گرفتن آشنایی‌تان به اخلاق و عادت و زبان و سنن ملت ایران، هم اکنون ما شما را تعیین کرده ایم که به سمت مامور فوق العاده و سفیر کبیر، حضور اعلیحضرت فتح‌علی‌شاه پادشاه ایران شرفیاب شده و در دربار تهران یا نقطه دیگری، در قلمرو شاه ایران که با نظر خودتان بتوانید با کمال آسانی و آسایش درباره مصالح و امور مربوطه به ما با وزرای ایران مشورت کنید، اقامت نمایید.

۲- به محض ورود به پایتخت و مقر دربار ایران از مامور فوق العاده‌ی ما که در حال حاضر در آنجا مشغول رتق و فتق امور به سیاست دولتمی‌باشد، دقیق‌ترین اطلاعات را درباره‌ی بهترین وضع تقدیم اعتبارنامه خودتان متناسب با مسئولیت سیاسی شما که به مراتب از مقام هر سفیری، که در سال‌های اخیر از طرف هر یک از سلاطین مقتدر اروپا برای اقامت در دربار ایران اعزام گردیده بالاتر می‌باشد کسب نمایید.

البته دقت خواهید کرد مراسم شرفیابی و باریافتن شما به حضور شاه ایران با مقام و شان مامور فوق العاده و سفیر کبیر ما کمال شایستگی را داشته باشد.

۳- در موقع تقدیم استوارنامه به شاه و صدراعظم ایران باید یادآور شوید که ماحداکثر ارزش به شخصیت آنان قائل می‌باشیم و با کمال رضایت و خوشنودی احساس می‌کنیم که چگونه حوادث اخیر با امیدواری کامل منجر به برقراری روابط سیاسی محکم‌تری میان مستملکات ما و کشور ایران گردیده است. [منظور از مستملکات، دولت هند بوده که آن موقع هنوز مستقیماً تحت استعمار دولت انگلیس در نیامده بود] و در عین حال روابط تجارتی ما که در زمان سابق موجب رفاه و سعادت ملتین بوده، دارد به مرحله‌ی تازه وارد می‌شود.

۴- موقعی که به تهران وارد می‌شوید، از مامور فوق العاده ما در آنجا مکاتبات رسمی و برگ افتتاح رمز و غیره را که در اختیار دارد تحویل بگیرید، در نظر داشته باشید تا آنجایی که شرایط

فعلی ایجاب می‌کند، انجام دستوراتی را که روی آن اوراق صادر گردیده، باید همواره شرط اصلی وظیفه‌ی خود قرار بدهید و یا این‌که در صورت لزوم نوشته‌های اصلی و مکاتبات رسمی را که در اختیار دارید به اداره‌ی مربوط در وزارت امور خارجه انگلستان تسلیم نمایید.

۵- به‌طوری‌که استنباط می‌شود، مامورین سیاسی فرانسه و روسیه متوالیا کوشش خواهند کرد، جلو مذاکرات شما را با دربار شاه بگیرند تا در روابط دوستانه‌ی شما که در حال حاضر، بین ما و اعلیحضرت شاه ایران برقرار می‌باشد، خللی وارد آید. شما مخصوصاً دقت نمایید در تمام مذاکرات و مکاتباتی که به وسیله‌ی هر یک از آنان و درباریان دولت ایران رد و بدل می‌شود، اطلاعات صحیحی از منابع موثق به‌دست بیاورید پس از کسب خبر بدون فوت وقت آن‌ها را توسط مامور مورد اطمینانی با چاپار سریع السیر به‌دست ما برسانید.

در ضمن با تمام قوا و به‌کاربردن نفوذ شخصی و قدرت عقلی خودتان سعی کنید به‌هیچ وجه این اتحاد موجوده را از بین نبرند و به شاه ایران تلقین کنید که امنیت و سعادت کشور او و ازدیاد تجارت و رونق شئون اقتصادی ملت وی به‌کلی بسته به رعایت جدی شرایط اتحاد کنونی خواهد بود.

۶- به شما اختیار تام داده می‌شود، همان عهدنامه مودت و کمک مالی را که در سال ۱۸۰۹ به‌وسیله‌ی سفرای ایران و سفیر پیشین انگلستان امضا گردیده است به تصویب شاه ایران برسانید و علاوه بر آن به شما توانایی و اختیار جداگانه داده می‌شود که یک قرارداد قطعی اتحاد، کمک مالی بین ما و شاه ایران منعقد نمایید و نیز یک عهدنامه تجارתי برای معاملات بین اتباع مستملکات ما در هندوستان و نقاطی که تابع کمپانی هند شرقی می‌باشد و اتباع دولت شاهنشاهی ایران روی اساس منافع مشترک برقرار بنمایید.

۷- شما باید هرگونه اطلاعاتی را که در این مورد و سایر موارد به‌دست می‌آورید، از طریق وزارت امور خارجه که پیوسته با شما مکاتبه خواهند داشت، به‌نظر ما برسانید. ما نیز گاه و بی‌گاه در موقع ضروری اوامری را که لازم می‌رسد از همان راه برای شما ابلاغ خواهیم فرمود.

شما در عین حال با سفیر کبیر و سایر وزرای ما در اسلام بول و فرماندار کل هندوستان و فرماندار قلعه سنت ژرژ و فرماندار بمبئی پیوسته در مکاتبه باشید و از تمام مطالبی که با دولت ایران رد و بدل می‌شود، هریک از آنان را جداگانه مطلع بنمایید. ممکن است خودتان نیز در ضمن مواردی را که برای منافع عمومی و تعقیب سیاست ما در ایران مفید و ضروری می‌دانید به‌نظر آنان برسانید. برای رعایت احترام از آنان تقاضا کنید هرگاه مقتضیات اجازه بدهد، نظرات خودشان را که تصور می‌کنید با دستورات ما وفق می‌دهد و برای رفاه و سعادت اتباع ما و اعتلای جلال و شکوه سلطنت ما مفید می‌باشد به اطلاع شما برسانند.

۸- در موقع گفتگو درباره عهدنامه تجارتهی باید مخصوصا متوجه باشید، منافع اتباع ما که مایل به تجارت یا سکونت در ایران می‌باشند کاملا رعایت شود و اتباع ما از هرگونه مزایا و مصونیت‌هایی که در ایران به اتباع سایر دول اهدا شده است برخوردار گردند. کار شما باید این باشد در ایران از کسانی که خیلی وارد و مطلع هستند تحقیق نمایید، برای ایجاد وسایل ارتباط و تجارت آزاد و مفید بین اتباع ما و تجار ایرانی چه مزایای بخصوصی را باید بدست آورد. شما باید در ضمن در تمام موارد متوجه باشید که هرگز با شرایطی که مخالف منافع و مصونیت‌های کمپانی هند شرقی باشد روی موافق نشان ندهید.

۹- باید با تمام قوا کوشش نمایید از منابع مالی و نظامی دولت ایران اطلاعات دقیق و صحیحی به‌دست بیاورید از شماره نفرت، از دیسیپلین ارتش، از میزان و راه‌های وصول مالیات و عوارض در موقع صلح و جنگ، از نیروهای صنعتی و از سایر مطالبی که بتوان از روی آن‌ها قضاوت صحیحی درباره‌ی اوضاع فعلی ایران بنمود ما را از طریق وزارت خارجه مطلع بنمایید. هرگونه گزارش درباره عادات و سنن و رسوم و خلیقات ایرانیان و اطلاعات تجارتهی، تاریخی و مخصوصا آثار باستانی ایران مورد علاقه ما می‌باشد، به شما اختیار داده می‌شود، هر شخصی را که برای بررسی و تحقیقات لازم می‌دانید، خواه اروپایی با هزینه دولت در ایالات مختلف یا در هر نقطه که شما مناسب می‌دانید در آن‌جا معلوماتی به‌دست آید با نظر خودتان استخدام نمایید، کسانی که وارد خدمت می‌شوند باید دفاتر روزنامه داشته باشند و با نظر و صلاح‌دید خودتان با شما مکاتبه نمایند.

شما باید خلاصه تمام آن‌ها را با یادداشت‌ها و نظرات خودتان مستقیما به وزارت امور خارجه بفرستید هر خرجی را که می‌کنید در تمام موارد ما اطمینان کامل به عقل و کاردانی شما داریم و یقین می‌دانیم هزینه‌های لازم را با کمال صرفه جویی انجام خواهید داد.

۱۰- نظر فرماندار کل هندوستان برای موافقت با تقاضاهای شما راجع به اعزام کسانی که در ادارات طبی و یا سرویس‌های علمی کار می‌کنند و برای تحقیقات علمی مانند گیاه‌شناسی و علوم مربوط به معادن و طبقات‌العرض و سایر رشته‌های تاریخ طبیعی صلاحیت کامل دارند جلب خواهد شد و به این‌گونه شخصیت‌های علمی اجازه خواهد داد، به‌عنوان مرخصی بدون این‌که به حقوق و درآمد ماهیانه‌ی آنان لطمه وارد آید، برای خدمت در ایران آماده شوند، موقعی که شما این‌گونه تحقیقات علمی را دنبال می‌کنید مخصوصا باید دقت کنید که حس حسادت پادشاه ایران را برنیاگزید، همواره سعی کنید، موافقت قبلی اعلیحضرت شاه ایران را به‌دست آورید، شما باید مراقبت نمایید برای به‌دست آوردن نتایجی که در کشفیات علمی موفق خواهید شد اعلیحضرت را با ترجمه قسمتی از بررسی‌ها و مشاهدات خودتان که مورد پسند ایشان باشد

علاقه‌مند نمایید هرگاه عملی دانستید، هرگونه کتب خطی و کمیابی را که به زبان فارسی و عربی بتوان به قیمت مناسب به‌دست آورد خریداری نمایید، به شما اختیار داده می‌شود در این راه مفید در حدود ششصد پوند طلا (یکصد و پنجاه هزار تومان) در سال خرج کنید و شما این‌گونه کتب خطی را باید با کمال دقت بسته بندی نموده و به وزیر امور خارجه ما بفرستید که از این به بعد در بریتیش موزیوم یا در جایی که شما مناسب می‌دانید محافظت بشود.

شما باید سعی کنید از ایالات و شهرها و بقایای آثار قدیمی ایران نقشه برداری نمایید و در ضمن تصاویری از آثار باستانی تهیه کنید. شما با فرماندار سیلان راجع به روغن میخک (آن موقع در اروپا روغن میخک به قیمت گزافی به‌فروش می‌رفت) و سایر امتعه تجارتهی بین جزایر مزبور و خلیج فارس مکاتبه نمایید.

۱۱- شما باید مراقب باشید هر قدمی که برای ایجاد روابط سیاسی بین دربار ایران و یکی از دربارهای اروپا مخصوصاً فرانسه و آلمان برداشته می‌شود، کشف نمایید. شما باید گاه و بی‌گاه دقیق‌ترین گزارشات را که در این‌گونه موارد به‌دست می‌آوردید همان‌طور که در سابق اشاره شد برای وزارت خارجه بفرستید. هرگاه قراردادی منعقد گردید رونوشت آن‌را فوراً ارسال بدارید.

۱۲- باید مخصوصاً توجه کنید و دریابید که اخلاق و مسلک و روحیه اشخاص برجسته‌ای که با شاه ایران طرف شور هستند چگونه می‌باشد، سعی کنید با تمام وسایل علمی به آن‌ها نزدیک شوید، مخصوصاً خودتان و کسانی که در سفارت کار می‌کنند باید دقت کنید که به رسوم آنان احترام گذارده شود. با افرادی که حسن نیت آن‌ها در پیشرفت مقاصد شما مساعد می‌باشد، آشنایی به‌هم رسانید و آن‌ها را به‌سوی خودتان جلب نمایید، شما باید از هر فرصت استفاده نمایید با آشنایی که به زبان فارسی و سوابق معاشرت‌هایی که با شاهزادگان آسیایی دارید کاری کنید که شاه ایران در تمام مطالب مهم با شما شخصا و بدون واسطه طرف سخن شود و البته باید حتی الامکان کاری کنید که به شخصیت وزرای ایشان برنخورد.

۱۳- شما باید دقت کنید که تمام افراد و اتباع ما که از حال به بعد در ایران مقیم خواهند بود عادت کنند، همان احترامی را که شما و خانواده تان به‌رسوم و عادات شرقی‌ها می‌گذارید همان رفتار و کردار عاقلانه شما را در هر مورد نمونه و سرمشق قرار بدهند.

۱۴- نظر به این‌که هرگاه قرارداد تجارتهی بین ما و شاه ایران برقرار شود عده زیادی از اتباع ما ممکن است تغییر اقامت داده و در ایران سکونت نمایند، صلاح در این است شما فوراً به‌وضع شهرها و دهات مهم ایران و نقاطی که در آن‌جا ایجاد کارخانه یا تأسیس مرکز تجارتهی و یا تعیین آژانس‌های بازرگانی و ژنرال قونسول برای تأمین و برقرار نمودن نظم و آسایش بین بازرگانان ما

و حفظ منافع آنان ارتباطشان با اهالی محل برای توسعه و ترویج تجارت مناسب و عملی می‌دانید، آشنایی کامل به هم برسانید.

۱۵- از آن جایی که شاه ایران از طریق سفیر فوق العاده خودشان مقیم دربار ما تقاضای اعزام افراد نظامی برای یاری در آشنا کردن قشون ایران به دیسیپلین اروپایی و کمک کردن آنان برای مقاومت موثر در مقابل پیشرفت‌های روسیه در گرجستان نموده اند و نظر به این که به نظر ما مصلحت در این است که مبلغی وجه متناسب با این جریان تا حدود دویست هزار تومان در سال در اختیار اعلی حضرت شاه ایران گذارده شود لذا برای این که عاقلانه و با رعایت صرفه جویی برای نگاه‌داری و اصلاح ارتش ایران طبق شرایط و قراری که در حین عقد قرارداد قطعی به وسیله شما در تهران منعقد خواهد شد مصرف شود.

۱۶- از آن جایی که اعلیحضرت شاه ایران سابقاً اظهار تمایل کرده بودند به یک عده مهندس و اربابان هنر و استادان و استادکاران فنی انگلیسی اجازه ده شود از انگلستان به ایران رفته و هنرهای خود را به ایرانیان یاد دهند، ما نیز فکر کردیم با این تقاضای ایران تا حدودی که وزارت جنگ ما تشخیص دهد موافقت نماییم اینک از شما انتظار داریم تمام دقت و مساعی خود را به کار ببرید مادامی که این اشخاص در ایران اقامت دارند طوری عاقلانه و مرتب و منظم رفتار نمایند تا این که لیاقت این را داشته باشند که شما بتوانید از آنان حمایت بنمایید.

۱۷- چون اعلیحضرت پادشاه ایران تقاضا کرده‌اند به یک عده اتباع ما اجازه داده شود اطراف دریای خزر را بازدید نموده و در این جا جای مناسبی را برای تاسیس پایگاه دریایی و ایجاد یک اسکادران نظامی انتخاب نمایند تا شاه ایران بتواند در مقابل نیروی دریایی روسیه در سواحل دریای مزبور مقاومت بنمایند، از این رو شما باید همواره به دستورات و تعلیمی که به وسیله وزیر امور خارجه ما داده خواهد شد، توجه نمایید تا بتوانید به حدود و میزان علاقه ما نسبت به انجام این تقاضای پی ببرید.

۱۸- چون بعضی سوءتفاهمات بین فرمان‌فرمای کل هندوستان و سفیر پیشین، سرهرفورد جونز (Herford-jones) رخ داده است از آن جایی که مخارج میسیون سیاسی نامبرده به وسیله کمپانی هند شرقی پرداخته می‌شد، کمپانی انتظار داشت سرجونز و مخارج شما و ماموریت سفارت به وسیله خزانه‌دار سلطنتی پرداخت شود از این رو تمهیدات و دستورات لازم را فقط از طریق امور خارجه ما دریافت خواهید کرد، در تمام طول مدت دوره ماموریت خودتان وظایفی را که انجام خواهید داد، فقط در مقابل شخص ما مسئولیت خواهید داشت البته شما باید همواره نسبت به حفظ منافع کمپانی هند شرقی و مردمان سرزمینی که تحت کمپانی نام‌برده زندگی را به سر می‌برند، حداکثر مراقبت و توجه و علاقه داشته باشید و تمام قوای خود را باید صرف

پیشرفت منافع و نظریات آنان در دربار ایران بنمایید و نیز شئون و حیثیت کمپانی و حقوق فرمان‌روایی آنان را در مقابل شاه و وزرا ایران کاملاً حفظ نموده و مورد احترام آنان قرار بدهید.
۱۹ - مربوط به بودجه و هزینه‌های هیات می‌باشد.

برگرفته از: مجله‌ی وحید، شماره اول، سال پنجم / هرات در قلمرو استعمار - فتح‌الدین فتاحی - انتشارات مستوفی - چاپ دوم - تهران، اردی‌بهشت ۱۳۷۰ - رر ۱۸۷ - ۱۸۰
ماده نوزدهم این فرمان مربوط به بودجه و مخارج هیئت اعزامی می‌باشد.
(مترجم توضیح داده است که: نگارنده ضمن مطالعه در کتاب‌خانه موزه بریتانیا کتبی را دیدم که آن زمان به قیمت ۵ تا ۱۰ تومن خریداری شده و نظایر آن کتاب‌ها در حراج‌های مهم به قیمت ۱۰ الی ۲۰ هزار پوند هرکدام به فروش رفته است. من جمله کتاب دیوان شیخ عطار می‌باشد که نظیر آن در کتاب‌خانه موزه بریتانیا موجود است و در سال ۱۹۴۵ در حراجی سودابی به ۱۸۶۰۰ پوند فروش رفت.)

کتاب نامه

- اخبارنامه (تاریخ خانات تالش در زمان جنگ‌های روسیه علیه ایران - میرزا احمد لنکرانی - به کوشش علی عبدلی - مرکز اسناد تاریخ دیپلماسی - چاپ نخست - تهران ۱۳۸۰
- اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی - به اهتمام غلام‌حسین میرزا صالح - نشر تاریخ ایران - چاپ نخست - تهران ۱۳۶۵
- اسناد روابط ایران و روسیه در دوران فتح‌علی‌شاه و محمدشاه قاجار - به کوشش فاطمه قاضی‌ها - مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی - چاپ نخست - تهران ۱۳۸۰
- اسنادی از روابط ایران با منطقه‌ی قفقاز - انتشارات وزارت امور خارجه - چاپ نخست - تهران - ۱۳۷۲
- ایران و جهان (از قاجار تا پایان عصر ناصری) - عبدالحسین نوایی - ج ۲ - چاپ نخست - تهران ، مهرماه ۱۳۶۹
- ایران در برخورد با استعمارگران (از آغاز قاجاریه تا مشروطیت) - دکتر سید تقی نصر - شرکت مولفان و مترجمان ایران - چاپ نخست - تهران ، بهار سال ۱۳۶۳
- ایران در دوره‌ی سلطنت قاجاریه - علی اصغر شمیم - انتشارات مدیر - چاپ ششم - تهران ۱۳۷۴
- ایران و مسأله‌ی ایران - کرزن - ترجمه علی جواهر کلام - انتشارات ابن سینا - چاپ سوم - تهران ۱۳۴۷
- تاریخ نو - جهانگیر میرزا - به سعی و اهتمام عباس اقبال - تهران ، شهریور ۱۳۲۷
- تاریخ دیپلماسی - دکتر علی اکبر بی‌نا (جلد یکم) - انتشارات دانشگاه تهران - تهران ۱۳۳۷
- تاریخ روابط خارجی ایران (از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی) - عبدالرضا هوشنگ مهدوی - انتشارات امیر کبیر - چاپ سوم - تهران ۱۳۶۴
- تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی - ای . پ . پتروشفسکی و دیگران - ترجمه کریم کشاورز - انتشارات پیام - چاپ چهارم - تهران ، زمستان ۱۳۵۴
- تاریخ روابط ایران و روس - محمدعلی جمال‌زاده - بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار

یزدی - تهران ۱۳۷۲

تاریخ نگارستان - قاضی احمدبن محمد غفاری کاشانی - به تصحیح و تدبیل مرتضی مدرس گیلانی - کتاب فروشی حافظ - تهران ، سوم اسفندماه ۱۳۴۰ (چاپ نخست ، اردی‌بهشت ماه ۱۳۰۴)

تاریخ روابط ایران و روسیه در نیمه اول قرن نوزدهم - دکتر احمد تاج‌بخش - انتشارات چهر - تبریز ۱۳۳۷

تاریخ روابط ایران و ناپلئون (با انضمام سیاست روس و انگلیس در ایران) ترجمه و تالیف عباس میرزا اعتضادالدوله - انتشارات زرین - چاپ یکم - تهران ۱۳۶۳
تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران از دوران فرمان‌روایی مغولان تا پایان عهد قاجاریه - ابوالقاسم طاهری - انتشارات آثار ملی (۱۱۷) - ج ۱ - تهران ، مرداد ماه ۱۳۴۵

تاریخ سیاست خارجی ایران [از] شاهنشاهی هخامنشی تا به امروز - غلام‌رضا علی بابایی - انتشارات درسا - چاپ نخست - تهران ۱۳۷۵
تاریخ اقتصادی ایران (قاجاریه) چارلز عیسوی - ترجمه یعقوب آژند - نشر گسترده - چاپ نخست - تهران ، تابستان ۱۳۶۲

تاریخ منتظم ناصری - اعتمادالسلطنه - به تصحیح دکتر اسماعیل رضوانی - دنیای کتاب - ج ۱ - تهران ، شهریور ۱۳۶۳
تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی - ای.پ.پتروشفسکی و دیگران - ترجمه کریم کشاورز - انتشارات پیام - چاپ دوم - تهران ، زمستان ۱۳۵۴

تاریخ مفصل ایران - عباس اقبال - انتشارات خیام - چاپ نخست - تهران ۱۳۶۴
تاریخ روابط روس و ایران - محمدعلی جمال‌زاده - بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی - تهران ۱۳۷۲

تاریخ روابط خارجی ایران (از ابتدای صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی) - عبدالرضا هوشنگ مهدوی - انتشارات امیر کبیر - چاپ سوم - تهران ۱۳۶۴
تاریخ شروان و دربند - و . مینورسکی - ترجمه‌ی محسن خادم - بنیاد دایره المعارف اسلامی - تهران ، تابستان ۱۳۷۵

تاریخ عمومی (تفوق و برتری فرانسه) دکتر خان‌بابا بیانی - انتشارات دانشگاه تهران (۱۰۶۷) - جلد اول - تهران ۱۳۴۵

تاریخ اروپا (از انقلاب فرانسه تا زمان ۱۹۳۵-۱۷۸۹) - کتاب سوم تلاش برای آزادی - هربرت . آ . ل . فیشر - ترجمه ع. وحید مازندرانی - انتشارات دانشگاه (۱۱۵۱) - تهران

۱۳۴۶

تاریخ امپراتوری عثمانی - هامر پورگشتال - ترجمه میرزا علی آبادی - به کوشش جمشید کیان فر - انتشارات زرین - چاپ یکم - تهران، تابستان ۱۳۶۹ (ج ۵)

تالشان (از دوره‌ی صفویه تا پایان جنگ دوم ایران و روس) - حسین احمدی - مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی - چاپ نخست - تهران ۱۳۸۰

تجاوز عراق ، خیانت خودی ، حمایت بیگانه - دکتر هوشنگ طالع - انتشارات سمرقند - چاپ نخست - تهران ۱۳۸۰

تزارها و تزارها - دکتر ه . خشایار - انتشارات آرمان خواه - تهران ، اسفند ۱۳۵۹

چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران - دکتر هوشنگ طالع - انتشارات سمرقند - چاپ نخست - تهران ، زمستان ۱۳۸۰ (ویرایش دوم - تهران ۱۳۸۶)

حیرت نامه - میرزا ابوالحسن خان شیرازی (ایلچی) - به کوشش حسن مرسل وند - موسسه خدمات فرهنگی رسا - چاپ نخست - تهران ، بهمن ۱۳۶۲

خلیج فارس - اقبال یغمایی - انتشارات وزارت فرهنگ و هنر - تهران ، آبان ۱۳۵۲

دو سال آخر (یادداشت‌های جان کمبل نماینده انگلیس در دربار ایران) سال‌های ۱۸۳۴ - ۱۸۳۳ - ج ۱ - انتشارات دانشگاه تهران (شماره ۲۷۱)

دلاوران گمنام در جنگ با روسیه تزاری - ژان یونیر - ترجمه و اقتباس ذبیح‌الله منصوری - انتشارات زرین - چاپ سوم (اول ناشر) - تهران ۱۳۶۸

روایت ایرانی جنگ‌های ایران و روس - حسین آبدیان - مرکز اسناد تاریخ دیپلماسی - چاپ نخست - تهران ۱۳۸۰

روابط ایران با دول خارجی در دوران قاجاریه - دکتر جلیل نایبیان - انتشارات فردابه - چاپ نخست - تهران ۱۳۷۳

روضه الصغای ناصری - رضا قلی‌خان عدایت - انتشارات حکمت - ج ۹ - قم ۱۳۳۹

- رقابت روس و انگلیس در ایران - منشور کرکانی - به اهتمام محمد رفیعی مهرآبادی
- موسسه مطبوعاتی عطایی - چاپ نخست - تهران ۱۳۶۸
- روز شمار تحولات ایران در عصر قاجاریه - به کوشش غلام‌حسین زرگری نژاد -
موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران - چاپ نخست - تهران ، بهار ۱۳۸۶
- سفر در ایران - گاسپار دروویل - ترجمه منوچهر اعتماد مقدم - نشر شب‌اویز - چاپ
سوم - تهران ، آذرماه ۱۳۶۷
- سرگوراولی (طراح عهدنامه‌ی گلستان و اولین سفیر انگلیس در دربار ایران) - دکتر
فریدون زند فرد - نشر آبی - چاپ نخست - تهران ۱۳۸۵
- سفرنامه میرزا محمدحسین فراهانی - به کوشش محمد گلزاری - انتشارات فردوسی -
چاپ نخست - تهران ، شهریور ۱۳۶۲
- سیاست نظامی روسیه در ایران - خانک عشقی - انتشارات دانشگاه تهران - تهران
۱۳۵۳
- سیاست‌های استعماری روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه در ایران - دکتر احمد
تاج‌بخش - انتشارات اقبال - تهران ۱۳۶۳
- صدراعظم‌های سلسله قاجاریه - پرویز افشاری - دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی -
چاپ دوم - تهران ۱۳۷۶
- فرمان‌روایان شاخ زرین - نوبل باربر - مترجم عبدالرضا هوشنگ مهدوی - نشر گفتار
- چاپ دوم - تهران ، بهار ۱۳۶۵
- قرارها و قراردادهای (دوران قاجاریه) - به اهتمام دکتر وحیدنیا - موسسه مطبوعاتی
عطایی - چاپ نخست - تهران ، پاییز ۱۳۶۲
- مجموعه‌ی عهدنامه‌های تاریخی ایران (از عهد هخامنشی تا عصر پهلوی) - ۵۵۹
قبل از میلاد تا ۱۹۲۲ میلادی) - انتشارات وزارت امور خارجه - تهران ۱۳۵۰
- مطالعاتی در باب بحرین و سواحل خلیج فارس - عباس اقبال آشتیانی - چاپ‌خانه
مجلس - طهران ۱۳۲۸ شمسی (چاپ دوباره : انتشارات اساطیر - تهران ۱۳۸۴)

- ماموریت ژنرال گاردان در ایران - کنت آلفرد دوگاردان - ترجمه عباس اقبال - انتشارات نگاه - چاپ دوم - تهران ۱۳۶۲
- مآثر سلطانیه - عبدالرزاق مفتون دنبلی - به کوشش غلام‌علی صدری افشار - انتشارات ابن‌سینا - تهران ۱۳۵۱ - انتشارات اطلاعات - تهران ۱۳۸۳
- معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره‌ی قاجاریه - به کوشش غلام‌رضا طباطبایی مجد - انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار یزدی - تهران ۱۳۷۳
- ناسخ التواریخ (سلطین قاجاریه) - محمدتقی لسان‌الملک سپهر - به تصحیح و حواشی محمدباقر بهبودی - انتشارات کتاب فروشی اسلامیة - ج ۱ و ۲ - تهران ۱۳۵۳
- نفوذ انگلیس‌ها در ایران - امیل لوسوئور - ترجمه محمدباقر احمدی ترشیزی - انتشارات کتاب برای همه - تهران ، اول زمستان ۱۳۶۸
- نامه‌هایی درباره‌ی ایران و ترکیه آسیا - سفرنامه‌ی ژ. ام. تانگوانی - ترجمه علی‌اصغر سعیدی - نشر چشمه - چاپ نخست - تهران ، زمستان ۱۳۸۳
- نامه‌های پراکنده قائم مقام فراهانی - به کوشش دکتر جهانگیر قائم مقامی - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - بخش یکم (شماره ۲۷۰) - تهران ۲۵۳۷ [۱۳۵۷]
- نگاهی به تاریخ روابط بین‌المللی از ۱۸۷۰ تا ۱۹۴۵ [میلادی] - انتشارات دانشگاه تهران - ۱۳۶۸
- یکصد و پنجاه سال سلطنت در ایران - امیر گیلان شاه (اعتماد همایون) - تهران ۱۳۴۰
- یکصد سند تاریخی دوران قاجاریه - ابراهیم صفایی - انتشارات بابک - چاپ دوم - تهران ، اسفندماه (بی‌تا)

به زبان‌های بیگانه

Adamiyat , F . , The Diplomatic Relations of Persia With Britain , Turkey and Russia 1815 – 1830 (Unpublished Thesis) , London 1949,

Aktin , Muriel . Russia and Iran 1780 – 1828 , University of Minnesota , Press , 1980

Hertslet , Edward. Treaties &C . Concluded Between GREAT BRITAIN AND PERSIA And Between PERSIA AND OTHER FOREIGN POWERS , Harrison & Sons , London 1891

Kaye , John William . The Life and the Correspondence of Major General Sir John Malcom , 2Vols . , London 1856

Kelly, John Barrett . Britain and Persian Gulf 1795-1880 , Oxford Press 1968

Morier , James . A Journy Through Persia , Armenia and Asia Minor to Constantinopole Between Years 1808 and 1809 , London 1812

— A second journny through Persia , Armenia and Asia Minor to Constantinopole Between The year 1810 and 1816 , London 1818

Watson , Robert Grant , A History of Persia from the Beginning of the Nineteenth Century to the year 1858 , London 1866

Wright , Denis . The English Amongst the Persians , During the Qajar Period 1787 – 1921 , Heinemann , London 1977

نمایه

	ا	ب	
	ا	اوسترمان	
	۸۵، ۸۳، ۶۸، ۶۶	۴۵	
ب			
	۲۳۹	۱۱۳، ۸۰، ۷۷، ۶۶، ۶۵، ۶۲	
	۵۲، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱	۱۱۴	
	۱۸۴، ۱۲۳، ۸۰، ۷۸	۱۱۴	
	۳۲، ۳۱، ۳۰	۲۱، ۲۰	
	۵۹	۳۰	
	الف	۲۲۹، ۲۲۸، ۱۶	
		۱۳۴، ۱۱۵، ۱۱۱	
		پ	
	۷۷، ۷۶	۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۴	
	۹۶	۵۸	
	۱۸۴، ۷۱	۱۰۳، ۱۰۲، ۹۸، ۹۵، ۹۳	
	۶۰، ۵۸	۸۷، ۸۴، ۶۹، ۶۸، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸	
	۱۶	۵۸	
	۸۷	۱۰۴	
	۱۰۹، ۸۷	۱۰۴	
	۹۶	۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱	۱۸۱
	۹۵	۱۸۱	
	۵۵، ۱	۸۴	
	۹۸	۶۲، ۶۰	
	۲۳۲، ۱۰۷، ۹۲	۵۸، ۴۶، ۴۵، ۴۳	
	۹۲، ۷۹، ۳۳، ۳۲	۱۰۷	
	۲۲۶، ۲۲۵	۱۱۲	
	۳۴، ۲۴	۱۸۰، ۱۴۵، ۱۸، ۱۶	
	۱۷۷، ۸۲	ج	
	۱۵۲	۹۲، ۸۴	
	۱۷۳	۲۴، ۲۳، ۲۲	
	۲۰۰	۳۵	
	۳۵	۳۵	
	۱۸، ۱۷	۳۵	

۲۴	شاه جهان	د	
۴۳، ۴۱، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۱	شاه سلطان حسین	۴۲	داودخان
۱۷۸، ۱۷۷، ۷۳، ۶۳، ۵۹، ۵۶		۸۵، ۸۳	دده فال
۲۴	شاه صفی	۸۱، ۱۳۵، ۱۶۹، ۱۷۱	دولت‌شاه
۳۳، ۳۲، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱	شاه عباس	۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۰۴، ۱۷۴، ۱۷۲	
۱۷۷، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۲، ۷۲، ۶۹، ۴۹			
۳۱، ۳۰	شرف‌الدین	ر	
۲۲	شریف پاشا	۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶	رتیسچف
۱۰۳، ۱۰۰	شفت (ژنرال)	۸	روبسییر
۷۳، ۶۷، ۲۴	شهنواز خان	۱۱۵، ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۷۶	روسو
۲۰	شیبک خان	۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۷۸	رومیو
۱۰۳، ۶۷	شیخ‌علی خان	۳۴	روی فریره
		ز	
۷۹، ۷۸، ۷۰	صادق خان شقاقی	۶۸، ۶۹	زویوف
		۲۲	زینال‌بیگ شاملو
		ع	
۹۳، ۹۲، ۸۹، ۸۵، ۸۰	عباس میرزا	س	
۱۵۲، ۱۵۱، ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۰۲، ۱۰۱		۳	سپهری
۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۷۲، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۵۴		۱۰۳	سرخای خان لزگی
۲۳۸، ۲۳۳، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸		۲۳۲	سرخای خان
۲۱	عبدالله ازبک	۹۰	سروناز خان خانم
۱۷۵، ۱۷۴، ۶۱	عبدالله پاشا	۴۶، ۵۷	سلطان احمد سوم
۱۷۳	عبدالوهاب پاشا	۲۳۲	سلطان احمدخان قبه‌ای
۱۳۸، ۱۰۴، ۱۰۳	عسکرخان افشار (ارومی)	۱۲۴، ۱۲۶، ۱۷۲	سلطان سلیم
۱۸۲، ۱۸۱، ۱۵۰، ۱۴۵		۱۷۲، ۱۷۵، ۲۲۸	سلیمان پاشا
۱۶	علالدین کی قباد	۹۲، ۹۳	سلیمان خان
۱۵۳	علی قلی خان	۹۷، ۲۳۲	سلیم خان شکی
۱۵۸	علی مراد خان زند	۲۳۹	سید عزیزالله طالش
		ش	
۵۹، ۵۶، ۴۲، ۲۴	غلجایی	۲۰، ۳۱، ۳۲، ۶۹، ۷۲، ۱۰۸	شاه اسماعیل
		۲۰، ۲۱، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۵	شاه تهماسب
		۵۶، ۵۷، ۵۸، ۱۰۶	

۱۷	محمد دوم	ف	
۱۶	محمد ششم	۲۳۳	فتح‌علی‌خان رشتی
۲۵۴، ۲۴۶	محمدحسین‌خان شکی	۱۷۰	فرج‌الله‌خان افشار
۹۶، ۹۴، ۹۳	محمدخان ایروانی		
۱۰۷، ۷۸	محمدخان قاجار	ق	
۲۸، ۲۷	محمدشاه گورکانی	۱۲۰	قاسم‌خان
۲۲۸، ۱۹۸، ۱۷۴، ۱۷۱	محمدعلی میرزا	ک	
۲۲۷	محمدولی میرزا		
۱۰۳	مصطفی خان	۶۸، ۶۷، ۶۸، ۶۶، ۵۸، ۶	کاترین
۱۶، ۱۷	مصطفی کمال		۸۷، ۷۳، ۶۹
۲۳۹	معمدالدوله میرزا عبدالوهاب	۶۶، ۶۵، ۳۶	کریم‌خان زند
۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۱۴	ملکم	۳۷	کلایو (رابرت)
۱۹۸، ۱۹۴، ۱۵۷، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۴	منچیکف	۱۵۸، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۳۸	کنت دوشامپانی
۲۴۰، ۲۴۱	موریه	۱۳۸	کنت رومیانتسف
۱۸۳، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۳		۱۲۰، ۱۱۸	کورانسه
۲۴۰، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۰۵، ۱۹۸، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴		گ	
۱۱۳	مهدی علی‌خان بهادر جنگ	۹۴، ۸۷، ۸۵، ۸۳، ۷۳، ۲۴	گرگین خان
۹۳	مهدی قلی‌خان	۱۳۷، ۱۳۴، ۱۳۳، ۶۸	گودوویچ
۲۳۲	مهدی‌خان جوان شیر	۱۵۸، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۱، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۳۸	
۲۳۹، ۲۲۰، ۱۹۰، ۱۸۵	میرزا ابوالحسن خان	۱۹۳، ۱۷۲، ۱۵۹	
۷۷	میرزا اسدالله خان	۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۲، ۱۸۶	گوراوزلی
۲۳۱	میرزا تقی‌خان فراهانی	۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۰، ۲۰۵، ۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۹	
۷۷	میرزا رضا قلی		
۹۴	میرزا صادق وقایع‌نگار	ل	
۸۰	میرزا عیسی فراهانی	۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۸۱	لابلانز
۱۳۳	میرزا محمد شفیح مازندرانی	۸۳	لازارف
۱۲۷	میرزا محمدخان	۱۴۳، ۱۴۱	لردمینتو
۲۴۳	میرزا محمدعلی شیرازی	۱۲۷، ۸۵	لویی چهاردهم
۱۲۴	میرزا محمدرضا قزوینی	۱۰، ۸	لویی شانزدهم
۱۹۴، ۱۷۰، ۱۳۳، ۸۰	میرزای بزرگ		
۲۳۶، ۲۳۵، ۱۹۶		م	
۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶	میرفتاح مجتهد	۱۱	مترینخ
۲۵، ۲۴	میرویس	۲۱۹	محب‌علی‌خان ساوجی

و	ن
۳۰	۳۷، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۷
۳۸، ۱۳	۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۸۵، ۸۱، ۴۹
	۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸،
	۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۷،
	۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷،
	۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷،
	۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۳، ۱۶۰، ۱۵۸،
	۲۱۸، ۲۱۷، ۲۰۰، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱،
	۲۲۶،
	نادر (نادر شاه) ۵۵، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲، ۱
	۶۸، ۶۵، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶
	۲۳۹، ۱۸۰، ۱۶۸، ۱۲۱، ۱۱۶، ۷۲، ۷۰، ۶۹
	۸۰ نادر میرزا
	۷۰ ناصرالدین شاه
	۲۰ ناصرالدین محمد همایون
	۲۳۲ نوح‌خان داغستانی
	۲۴۶ نوروزخان شهنایی
۳۰	۳۷، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۷
۳۸، ۱۳	۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۸۵، ۸۱، ۴۹
	۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸،
	۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۷،
	۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷،
	۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷،
	۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۳، ۱۶۰، ۱۵۸،
	۲۱۸، ۲۱۷، ۲۰۰، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱،
	۲۲۶،
	نادر (نادر شاه) ۵۵، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲، ۱
	۶۸، ۶۵، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶
	۲۳۹، ۱۸۰، ۱۶۸، ۱۲۱، ۱۱۶، ۷۲، ۷۰، ۶۹
	۸۰ نادر میرزا
	۷۰ ناصرالدین شاه
	۲۰ ناصرالدین محمد همایون
	۲۳۲ نوح‌خان داغستانی
	۲۴۶ نوروزخان شهنایی



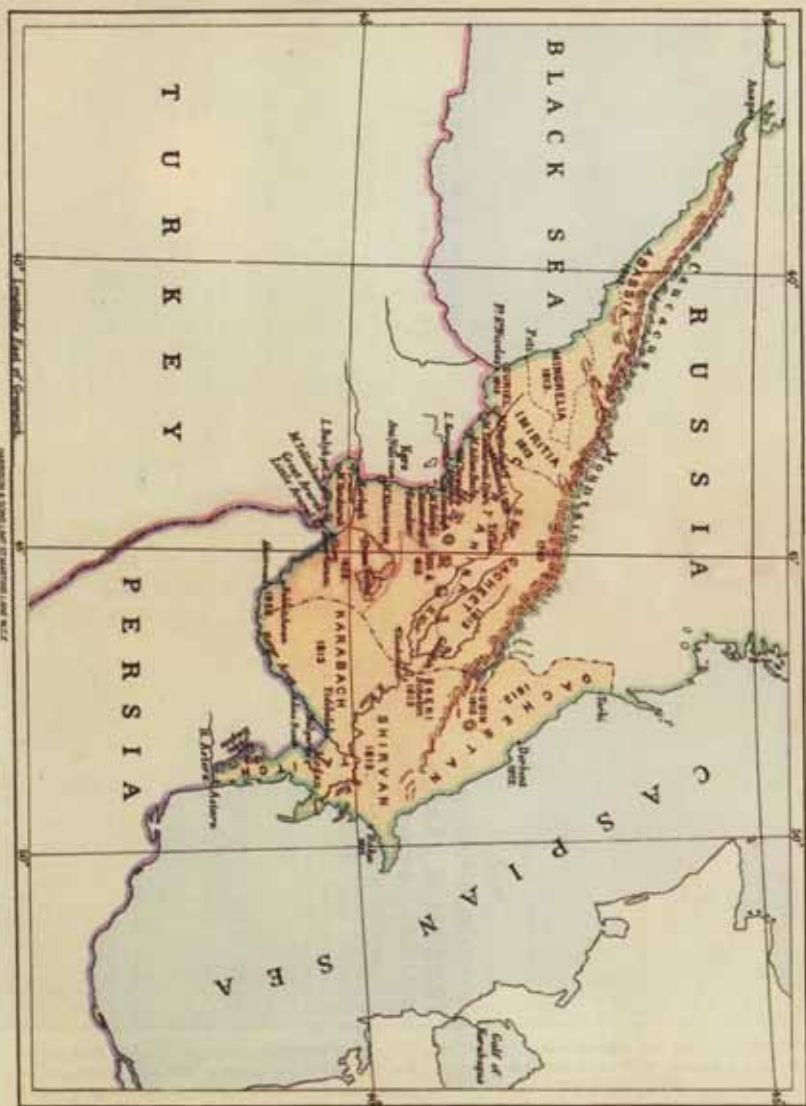
Le chah de Perse Agha Mohammad Khan Kadja au siege de Tbilissi en 1795

آقامحمدخان قاجار در پای دژ تفلیس ۱۱۷۴ خ (۱۷۹۵م)

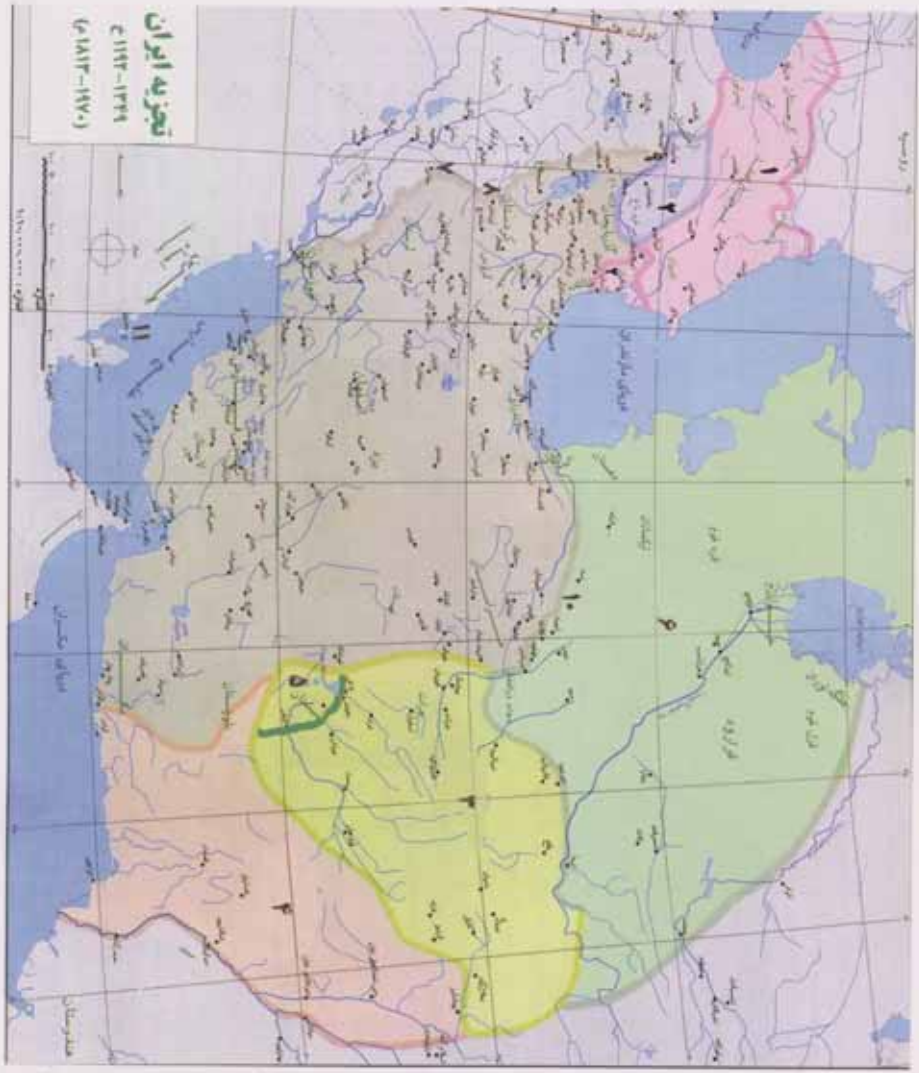


جوادخان گنجه ای ، فرجامین حکمران ایالت گنجه

MAP ILLUSTRATING ROUGHLY, THE TERRITORIES CEDED TO RUSSIA BY PERSIA
 BY THE TREATIES OF 12 OCTOBER 1813, AND 22 FEBRUARY 1828.



نقشه‌ی تقریبی سرزمین‌های اشغال شده از سوی روس‌ها بر پایه‌ی قراردادهای
 ۱۲ (۲۴) اکتبر ۱۸۱۳ (۲۲ آبان ۱۱۹۲) و ۲۲ (۱۰) فوریه ۱۸۲۸ (اول اسفند ۱۲۹۶)



- ۱- تجزیه‌ی بخش بزرگی از سرزمین قفقاز بر پایه‌ی قرارداد گلستان - یکشنبه دوم آبان ماه ۱۱۹۲ (۲۴ اکتبر ۱۸۱۳)
- ۲- تجزیه‌ی سرناسر قفقاز بر پایه‌ی قرارداد ترکمان‌چای - پنج‌شنبه اول اسفند ماه ۱۲۰۶ (دهم فوریه ۱۸۲۸)
- ۳- تجزیه‌ی افغانستان بر پایه‌ی قرارداد پاریس - چهارشنبه ۱۳ اسفندماه ۱۲۳۵ (۴ مارس ۱۸۵۷)
- ۴- تجزیه‌ی بلوچستان بر پایه‌ی حکمیت گلد اسمید - دوشنبه ۱۳ شهریورماه ۱۲۵۰ (۲ سپتامبر ۱۸۷۱)
- ۵- تجزیه‌ی سیستان بر پایه‌ی حکمیت گلد اسمید
- ۶- تجزیه‌ی سرناسر خوارزم و فرارود بر پایه‌ی قرارداد آخال - چهارشنبه ۲۳ آذرماه ۱۲۶۰ (۱۴ سپتامبر ۱۸۸۱)
- ۷- تجزیه‌ی ولایت سلیمانیه بر پایه‌ی عهدنامه‌ی دوم ارزروم - دوشنبه ۱۰ خردادماه ۱۲۳۶ (۳۱ مه ۱۸۷۲)
- ۸- تجزیه‌ی ولایت خانیقین بر اثر معاهده نامه‌ی تهران - پنج‌شنبه ۲۹ آذرماه ۱۲۹۰ (۳۱ سپتامبر ۱۹۱۱)
- ۹- تجزیه‌ی آگری (آرارات) کوچک - پنج‌شنبه ۵ خرداد ماه ۱۳۱۱ (۲۶ مه ۱۹۳۲)
- ۱۰- تجزیه‌ی فریه‌ی فیروزه - پنج‌شنبه ۱۱ آذرماه ۱۳۳۳ (۲ دسامبر ۱۹۵۴)
- ۱۱- تجزیه‌ی بحرین - پنج‌شنبه ۲۴ اردی‌بهشت ماه ۱۳۳۹ (۱۴ مه ۱۹۷۰)



انتشارات سمرقند

